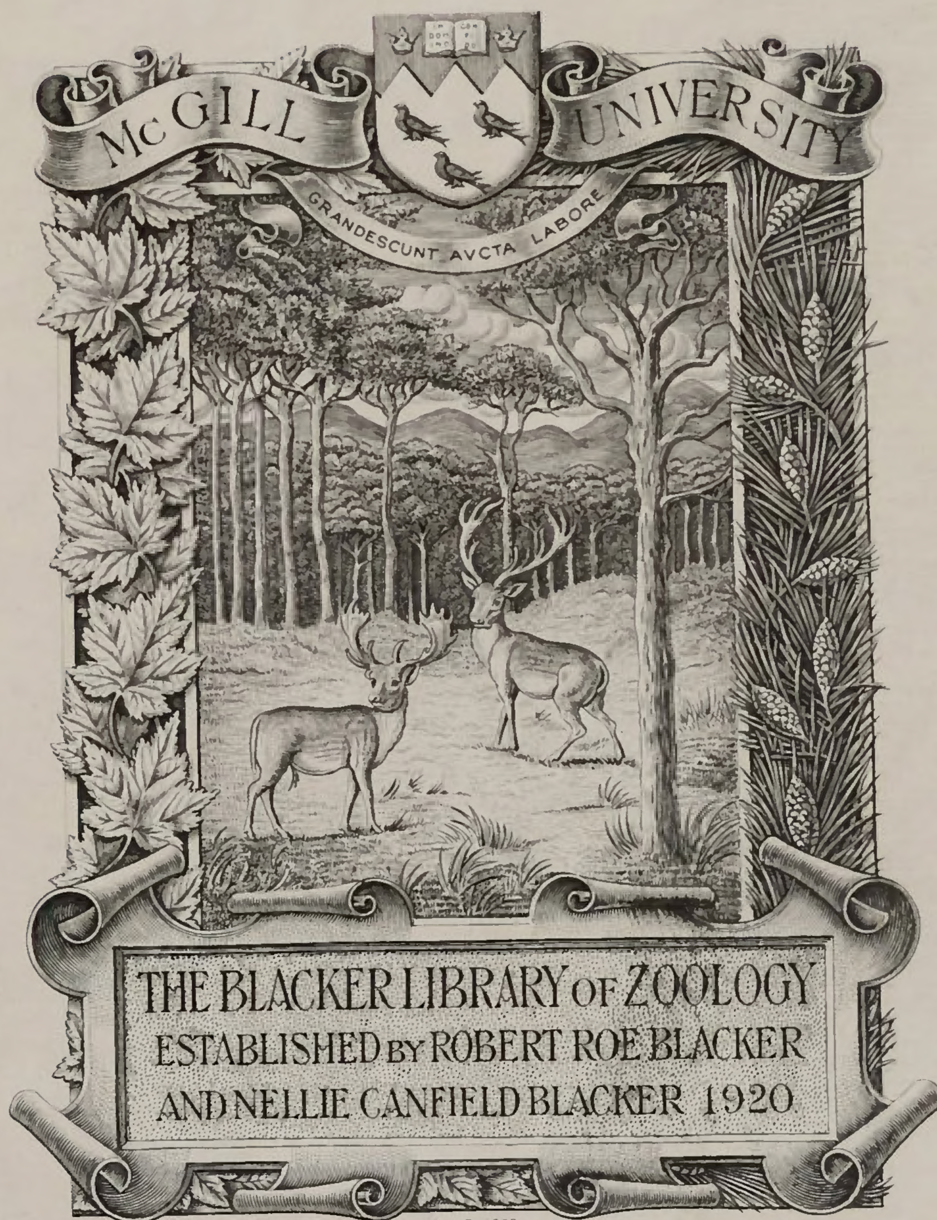
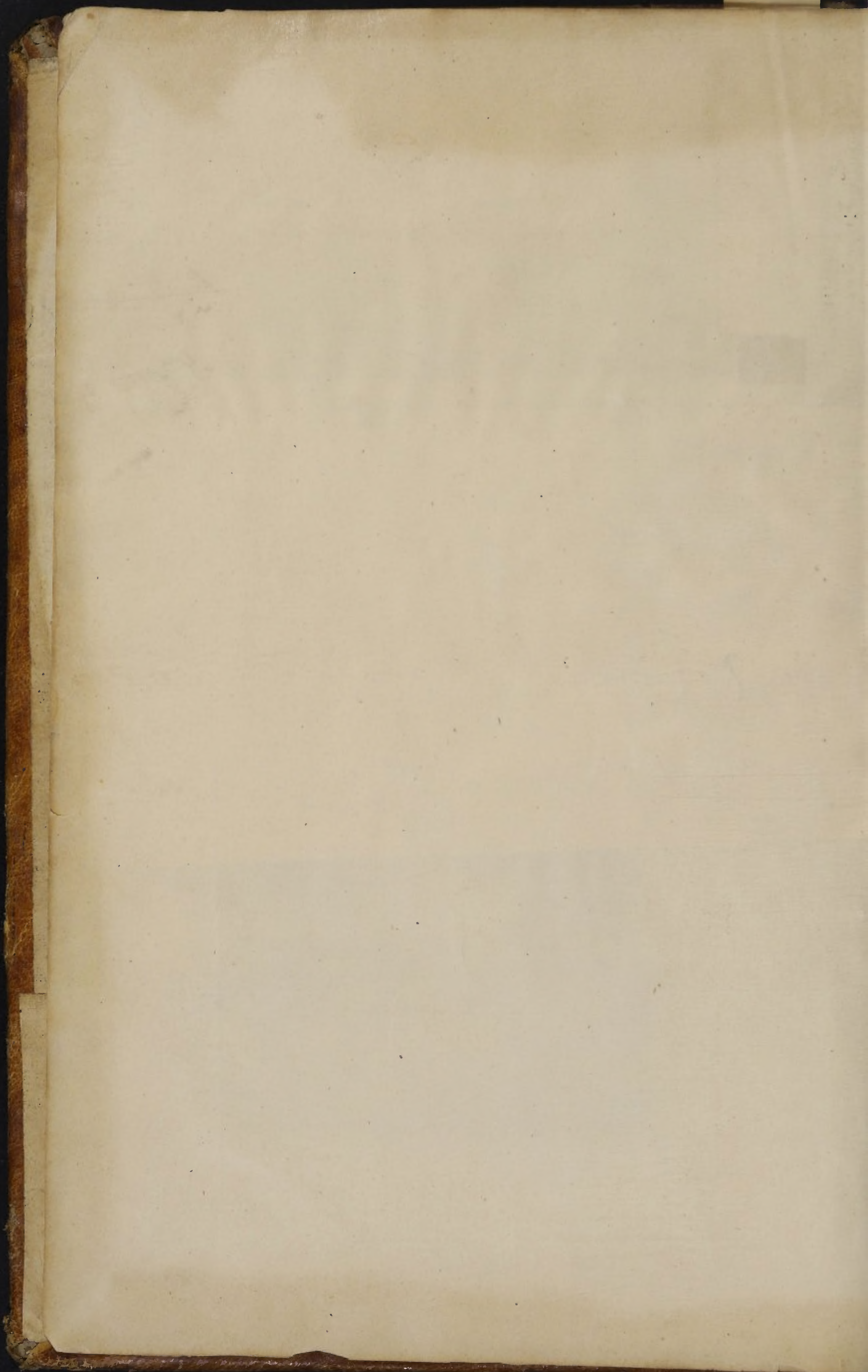


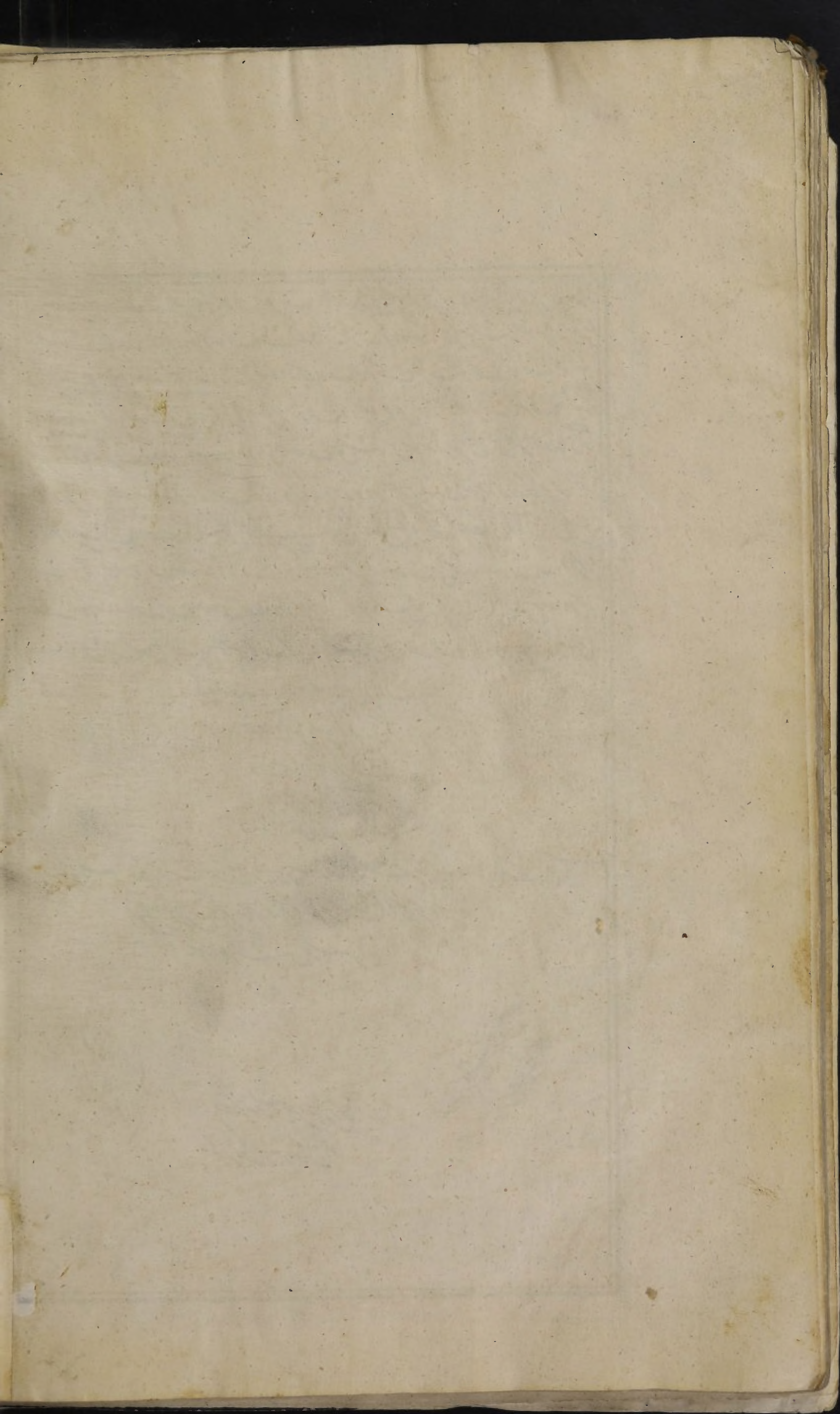

McGILL UNIVERSITY
GRANDESCUNT AVCTA LABORE
THE BLACKER LIBRARY OF ZOOLOGY
ESTABLISHED BY ROBERT ROE BLACKER
AND NELLIE CANFIELD BLACKER 1920

48

No. 6. Khawāṣṣu'l-ḥaywān.

A lithographed edition of the preceding work, No.5. A rare print, apparently almost unknown in European libraries. It was lithographed in Persia (the place is not stated, probably Teheran), in 1275 A.H. or 1858 A.D. It is profusely, but not very artistically illustrated. At the end is added a work on poetical similes and metaphors, the Anīsu'l-'ushshāq, by Sharafu'd-dīn Rāmī. (Purchased in Shiraz, Persia for the Blacker Library, Oct. 1928 – W. I.)





که مرا چه نسبت پایه و مقدار سخنم خود معرف هنر است چون نسیمی که آید از گلزار با وجود آنکه بعد از مطالعه حدایق
السحر شعرای عهد در دقایق شعر از غایت لطف تصرفات نازک کرده اند اما بحکم من تشبه بقوم فهو منهم این
خوشه چینی خود را در سلک جوهریان بازار نظم کشیده و آنچه بمدت مدید بحسب مسافرت اطراف و مجالست اشراف
استماع و اکتساب کرده در هیچ طی طبقی پوشش در بر گرفته اند و بر طبق عرض ننهاده متوقع که چون بشرف مطالعه ایشان
بنفس برسد و مشرف گردد بی هیچ تردد بابی منصف و حق شناس شوند که میزان طبع اهل نظم اقتضای سعی را
کند و سخن گوی صاحب کمال باید که راست گفتار و نیک کردار بود تا سخن او بلندی یابد چنانکه در کلام مجید منیر است
قوله عز و جل الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه صفای زلال سخن از صنع
دلست هر گاه مجاری آب بسته شود آب جاری نگردد و ضمیر آینه صورت معنی چگونه صورت بندد الکلام
صفت المتکلم باوصاف جمیله موصوف نگردد و از تجلی جمال نو عروس عالم غیب رو گشایش نه بندد و دیده
باید که شاعر را طلب حسن غالب بود از حسن طلب تا سخن او سلسله جنبان حلقه عشاق گردد و چه شمع روشن است

که بواسطه صفای ظاهر تصفیه باطن ارباب قلوب در

سوختگان آتش عشق گرم ترقی گردد

فرقت میان سوز گر جان خیزد

یا اینکه بر پیشانیش بر هم بندد

ختم بالخیر

حسب الخواهش سرکار معدلت شعار عمدة الاخیار [illegible] رضا الله تعالی [illegible] جناب [illegible] حاجی سید حسین
خلوص [illegible] پناه حاجی سید جعفر سمت تحریر پذیرفت بتاریخ شهر ذیحجه الحرام سنه [illegible]
حرره العبد الحسین بن عباس فرید [illegible]

۱۲ ام

جفاکار [illegible]
[illegible]

[illegible]

روز باز پسین را وخانه برچهار رکن مبنی است و دو مصراع که عبارت از بیت است بچهار رکن قایم است چنانکه
لفظ و معنی و صنعت و خیال بیت المعمور است که بدین ارکان اربعه مستحکم شود و حصین اگر ادر رکن صدر خللی
واقع شود موجب انهدام دو رکن عجز گردد و اگر در عجز رخنه بدید آید در صدر هیچ تفاوتی نکند بدان الیل
که لفظ و معنی انوری بر صنعت و خیال کمال غالبست اول انکه بصنعت پردازند و بخیال بنیارند شعر سخن
جز آلت لفظ است و پاکی معنی که لفظ و معنی او پاک صنعت است و خیال و لفظ خیال قشری که معنی لب اوست
سخن باید که مغز بود نه پوست و صنعت حروف مرتبت اگر متعرض شوند اگر نه بسبب لفظ بعبارت آید
و خیال کلگونه عروس معنیست و قوت متخیله مشاطه او عروس صاحبجمال را بزیور مشاطه احتیاج نیست
مصرع حسن خداداده را حاجت مشاطه نیست بخیال کمال نتوان رسید و بکمال خیال نتوان رسید
و فصحای عرب فرموده اند الکلام الفصیح هو ما یدخل للاذن الاذن فهر سخن که منقح بود قریب الفهم همه را خلقه
در گوش کند و تصرف در ترکیب از قدرتست و تغییر در ترتیب از صنعت زیرا که هر نظام که دانه چند از راه
تناسب در یک سلک کشد منتظمی دیگر باید و هر گاه ناظم تناسب ترکیب عبارت را از راه ترتیب رعایت
کند سخن معیبت بود و چون از بیت و نه حرف خالی نیست یعنی معانی همیک منوال بودی و صنایع
بر یک قاعده و تمیز نیک و بد از میان برخاستی و حال انکه خلاف این است پس معلوم شد که تفضل شعرا
نامی را بنای جنس از باد هوا نیست هر چند که سخن گوی را نقش بند گفته اند چرا که در هر نقش از سخن نقش بر
باد می بند و چنانکه گفته اند بیت با در نگینست شعر و خاک زنگینست زر با در نگین میفروشم و خاک
زنگین میستان وازیکوجه دیگر سخن را آینه نسبت کرده اند و صفای آینه از روشنیست بر این تقدیر
باید که سخن را روشن گویند تا صفا یابد چنانکه ظهیر الدین فاریابی میفرماید بیت بضاعت
سخن خویش بینم از خواری بسان آینه چین میان زنگ و طایفه از لطافت سخن را با آب تشبیه
کرده اند و لطافت آب از روانیست پس باید که سخن را روان گویند تا لطیف باشد چنانچه شیخ سعدی میفرماید
شعر شعرم چه آب در همه عالم روان شده وز پارس میرود بخراسان سفینه و گروهی سخن را بعروس
نسبت کرده اند و بکارت عروس از پاک دامنیست پس باید که سخن را پاک گویند تا بکرش خوانند کمال ابتیاد
عروس حجله طبعم هزار دل برباید اگر بر افکند از رخ نقاب گوشه معجر و بعضی سخن را گوهر نسبت کرده اند
چرا که جای در گوش دارد بیت گهر در گوش بسیاری بماند لیک بعد از من بسی در گوشها ماند سخنهای
دلاویزم هر چند پیش ازین فصل ما بی در باب معانی صنایع شعر در سلک معانی آمده بود فاما لکل حکم
لکل جدید لذة سخن بدین نسخه قرار گرفت و خامه مسک امید بحضرت عزت چنانکه شرف قبول بندگی حضرت
پادشاه اسلام پناه یابد بقبول جهانبانان و میزد شهرت این سخندان گردد بیت گرچه تعریف من بکر کسی

که سؤال ایراد در جواب گوید شعر اینها که خوانده‌ام زنظر محو گشته است الا حدیث دوست که تکرار میکنم
واز غایت جهل معتقد سفیدی و سیاهی اند و منکر فیض الهی و لطف نامتناهی و غافل از آنکه استکمال کمال استعداد
قابل دارد چنانکه شیخ سعدی میفرماید بیت باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره
زار خس شعر سحر آفرین مبالغه گشت دیگران چه مباهات کنند شعر نبود در کتب بها دل و درد ورنه دل اهل
کتاب نتوان کرد و فیلسوفان نامی آورده‌اند که بعد از معجزات و کرامات شعر سحر نوعی از خرق عادات است مخصوص
و هر کس قابل آن استعداد نیست و سلطان الشعرا انوری ایضاح اجیا فرموده که قال شاعری دانی که من
قوم کردند آنکه بود ابتدا ایشان امرء القیس انتها ایشان بوفراس و نبکه من خادم همی پردازم اکنون ساحری
سامری کو تا بیاید گوشمال لاسکس بنابرین معنی کرامات شعر بود از معجزات و در حق نبی عزشانه میفرماید
که و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له چه شعر نوعی از سحر است چنانکه شیخ نظامی میفرماید پیش و پسی بست صف کبریا
پس شعرا آمد و پیش انبیا بدین دلیل نشاید که نبی شاعر بود و ثانیا اگر عدم خط موجب نقص بودی بایستی
که اشرف موجودات بکتاب الغات فرمودی چنانکه قایل گوید در مقامیکه شیر مردانند نقطه و خال افتخار نیست
اگرچه اهل توحید میگویند بر دلیکه نقش محفوظ نوشته نیست نقش خط چگونه پوشیده بود در نظر بر سر نبوت
بود که مخفی ماند و از قوة بفعل آید و از علم بعمل پیوست تا هر کس انگشت بحرف او نهد چنانکه کمال الدین اسمعیل
فرماید شعر تا تهمت جنون ننهد عقل هرزه گو انگشت خط بکار تو برنی سوار نیست و دلیل برآنکه دیگر بزرگان
عرب آورده‌اند که در عهد سابق مکه را ام القری میگفتند حضرت نبی را صلعم باین اعتبار امی میگویند
که مولدش مکه مبارک بود اکنون چه شرف که بنده را بگان آن اشرف البقاع نسبت دهند و عقلا دانند که طعن
طاعن و تعریض معارض رسمیت قدیم و عادتی معهودست شعر کار فلک اینست که بیرون آرد در معرض
هر محمدی بوجهلی هر چند که لطف طبع نتیجه نظر حق است مصرع تا در حق هر بنده نظر چون آید اما کسب را مدخلی
تمام است و سعی را اعتباری عظیم بیت بتدریج و ثبات و انتظام تربیت گردد مه نو بدر و باران دُر خوشرنگ
حجر گردد و بر مستعدان پوشیده نیست که عمری در علمی صرف میباید کرد تا بحقیقت آن رسته و نامی بر آورند
چنانکه گفته‌اند بیت همه عمر تلخی کشیده است سعدی که نامش برآید بشیرین زبانی و اگر تربیت استادان
با جور پدر منتظم نشدی ظهیر ظاهر این نسبت نفرمودی شعر تسلیکه من از فضل در جهان دارم همین حق
پدر بود و سیلی استاد روزی از استاد خود محمد کاشی نعمد الله بغفرانه سؤال کردم که مصرع را بیت میگویند
و خانه را بیت این دو را با یکدیگر چه نسبت است بجواب فرمودند که اهل لغه مصراع را یکبار در دولختی گویند و مصراعین
هر دو را شیخ سعدی در این باب بنصیحت خواجه علاء الدین صاحب دیوان فرموده است بیت در سخن چند موضع
چنان لطیف بندم که خواجه شاید اگر در خود نشستن کند ابرا بجور بخش که دنیا بهیچ کار نیاید چراغ

گرفته و بتخانه را نمونه از چین زلف یار چنانکه میفرماید شعر هر طرف از مهر روی دلفروزت بهره
طرف از چین زلف کافرت بتخانهٔ وازاقسام این تشبیهات این تشبیه ابلغ است بر این قیاس که روی را
بصبح تشبیه کند باید که زلف را بشام نسبت کند و هرگاه گویند که صبح از عکس رخسار تو پرتویست باید گفتن
که شام را از تار گیسوی تو نمونه ایست تا در این صفت امتیاز بدید آید پرتوی از تاب رخسار تو صبح نمونه
از عکس گیسوی تو شام هرجاکه روی را به بالا تشبیه کنند چشم را باید که به بادام و زلف را بسنبل و لب را بشکر چنانکه
در تقسیم مولانا رکن الدین آورده است بیت نشانه رخ و زلف تو لاله و سنبل نمونه لب و چشم تو شکر و
بادام و هرجاکه روی را به خورشید تشبیه کنند باید که زلف را بسایه تشبیه کنند چنانکه گفته اند شعر پرتو روی چو
خورشید تو در سایهٔ زلف راست چون کوکبهٔ صبح طلوع سحر است واولی آن بود که هر کجا روی را با آفتاب
تشبیه کنند باید که بدلیل روشنی اثبات کنند چنانکه شیخ سعدی میفرماید شعر با آفتاب نماند مگر
بیک معنی که در تأمل او خیره میشود ابصار واین نوع بدایع شعرای سابق است و پادشاه جهان دانش
فردوسی طوسی از راه تناسب ابرو را بکمان تشبیه کرده اند و گیسو را بکمند و این بیت مشهور است بیت
بیالا بکردار سرو بلند با ابرو کمان و بگیسو کمند و دیگر سرو را بقد تشبیه کنند و روی را با ماه چنانکه شیخ سعدی
میفرماید بیت من ماه ندیده ام کله دار من سرو ندیده ام قباپوش و در این صفت مولینا مجد الدین همگر گوید
راستی را جز رخ و قدت که دید ماه تابان بر سر سرو سهی و اگر در حقیقت دو چیز مختلف را صفت کنند باید هر دو را
با هم از یک وجه نسبتی بود چنانکه امامی گوید شعر سحر در بادام و معجز در شکر آب حیوان در لب و جان در دهن
و از روی مراعات بادام را با شکر همان نسبت که سحر است با معجز در غایت این اقسام عین فرض است
بلکه فرض عین است اکنون بمسلک را این نمونه کافیست و این شرط قواعد اصلیست و بجان سخن تعلق دارد
و اکثر متقدمان متعرض دقایق این حقایق شده اند و اگر بعضی از متأخران بواسطه عدم استحقاق این خلاف
گویند خلاف آن باشند و طریق عقل یکیست که طریق عقل واحد و عجب آنکه از غایت پندار هنر را عیب پندارند و
عیب را هنر انگارند و بدان خورسند که عوام الناس بشان معتقد گردند و از انکار خواص نپسندند و انکار کنند
بیت آدمیرا بتر از علت نادانی چیست سفاهت را اشعار خود کرده و از حقیقت اشعار بیخبر و اگر بخطائی رسند
ندانند لاجرم بعد بعض از زبان سخن گوی منفجر شوند بیت در نفس خویشتن بد بینت نالهٔ من زخستهٔ نشتر کاست
عجب آنکه با وجود این ذکا بنده را امّی میخوانند و خود را از خواص میدانند و لطف ایشان عام است شعر
آنکس که ز شهر آشنائیست داند که متاع ما کجائیست هرگاه که طفل را از ایام صبی تا عهد شباب و هنگام نشو و نما
بگونه گونه تربیت و تحصیل تربیت دهند و بزخم چوب معلم تهذیب زبان تعلیم و تفتیش نمایند اگر در حال عنفوان شباب
بحسب مداومت استقسم در خود فضیلتی تصور کنند آن نه از حسب استعداد و کمال باشد زیرا که در حالت شیب اگر

چنانکه میفرماید بیت ساق تو مرا زیاد در آورد ز دست هرگز ندهم ستون حنا پدرا و سیف الدین اعرج بعکس تشبیه
کرده است چنانکه گفته است بیت هر گرا بر ران وساقت یکنظر افتاده گفت عاج را پیوند افتاده است بر شاخ بقم
بدین تشبیهات درین وقت مستعمل مثنا لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج و در عجم سعید مطلوبست
و بیار سیس نسبت کرده اند چنانکه در وصف ساق ساقی فرخی گوید بیت بلورین ساق و ساقی ترک و سرمست
ستناده پر باده در دست و شاعران عجم بیمش نسبت کرده اند چنانکه مداحی فرماید شعر ساقی بر هم بر
بساق سیمین دل کیست که او چشم ایذ نزده و این نوع خاص نسبند عام فریبست اکنون صفت ساق
باین دو قسم قرار گرفت مصرع بیا بادمی سیمین دفتر حکایت همچنان باقی صورت پیکر و شمایل سراپای وجود است
وچون متصرفان ابدان در آینه اعتدال ازین سبب اعضا مشاهده کرده اند همه آینه کمال نوعروس نظم از تناسب
الفاظ معانی بود تا منظور اولوا الابصار گردد و بسیار از اینجا در غلط افتاده که بتقلید جواهر معنی در سلک بیان
آورده اند و حق را در مرکز خود قرار نداده اند و خود را از ارباب نظم ترجیح نهاده اند و غافل از آنکه هر جا لب را به لعل
تشبیه کنند دهانرا بدرج گوهر نسبت کرده اند چنانکه ظهیر الدین فاریابی میفرماید بیت بگشای لب بپرسش من
گرچه گفته اند کان قفل لعل را ب آن درج گوهر است و هر جا که روی را به بهشت نسبت کنند باید که آنرا آب کوثر
تشبیه کنند کما قال القایل آمد قیامتی بسرم تا بدیدم آنک روی تو در بهشت ولیست حوض کوثر است
مثال دیگر در جمع و تفریق بتصدیق این معنی میفرماید شعر آرامگاه جادو و ماوای کافر است گرچه نه جای
کافر و جادو بود بهشت نوع دیگر این بیت وجه نزد اهل حقیقت مصورست شعر از زلف و غمزه
چهره همچون بهشت تو ولازم است هر جا که لب را بشکر تشبیه کنند باید که نیل را بخط نسبت دهند چنانکه سحر آفرین
فرماید بیت بر بعضی هر که دید نیل گشته شد از دو جهان بین او فرات بر آید و هر جا که زلف را بچوگان نسبت کنند
باید که زنخدانرا بگوی تشبیه کنند چنانکه مولانا عماد فقیه فرماید بیت دل در قفای زلف ز نخدان او فتاد
چون گودکی که در پی چوگان او فتاد و هر جا زلف را بشب نسبت دهند باید که روی را بماه تشبیه کنند چنانکه شرف
فرماید بیت شبی همچه زلفت ماهی که یافت مهی همچه رویت بسالی که دید و اگر همین صورترا تصریح نکرده اند
گویند در این مبالغه بیش بود چنانکه گفته اند بیت تا با تو حدیث زلف و رویت گویم جاوید شبی باید خوش
مهتابی و اگر در مصرعی چشم را نرگس گویند باید که در مصرعی دیگر زلف را سنبل خوانند و نشاید که آن یکی چشم را
گویند و این یکی را سنبل یا آن یکی را نرگس خوانند آن یکی را چشم خوانند باید که هر دو را نرگس و سنبل گویند و یا چشم
و زلف گویند چنانکه مولانا شمس الدین طبسی فرماید شعر سنبل و زلفت بیادم میدهد نرگس مست بخوابم میکند
مثال دیگر مولانا سعد بهاء الدین در بیان آورده است بیت چشمت بخواب چشم همه ساحران ببست زلفت
بتاب توبه صاحبدلان شکست و افضل المتاخرین مولانا رکن الدین بکرانی کعبه را نشانه از آفتاب رخسار

اما نکندرم از راستی کز راستی نتوان کذشت الحق اعتدال بالای آن جوی بهشتی را با طوبی بالای طوبی انفه
نکفته منزلت بهشت یافت و شاخ ناخورد ارمد و نسبت نکرد در عرب نام در بیاورد و تحمل سایه او را کردن نتها دخیر
فراز نشد و با ن ما دم نزد در هوای او شکوفه کشت و عرعر نادر راه او بر خاک نشست سربلندی یافت یشکر با
وجودنی اگر کمر خدمت باو جوش شبستی نیامدی هر پای چه گل ماندی تا سرو با بنده کی او لاف آزادی زدی بر خاک
نشست و تا با رون با او همسری بخت پست روزکارش بجاکه منزلت فرو برد و تیر با همه رفتار افتاده او
و صنوبر با جمله مقدار دلداده او و کلبن خار راه الحق همه خاره و خاشاک این راه مند فرقست از راه بوستان
تا پیکر روان و در لطف این تشبیه مولانا جمال الدین سلمان فرماید شکل صنوبر که دلش نام کرد ماند بیدل
بیاد قد تو بالا کرفته است مصور ازل از روح صورتی میخواست مثال قد تو را بر کشید و آمد راست
باب هجدهم در صفت میان میان را اهل لغه خاصره خوانند و بپارسی میان کویند و اصیف باریکی میان را
کویند از انجهة که واسطه کمر است در میان پیکر وجود و بتازی اصیف میان را کویند و اصیف باریکی میان تا میان
باریک و باریک بستان میان میان باریک را بموی تشبیه کرده اند چنانکه شیخ سعدی میفرماید بیت میانش را
و مویش را اگر صد ره بپیمایند میانش کمتر از مویی و مویش تا میان باشد و در این تشبیه مبالغه است چرا که
باریکی میان را از باریکی موی دیده کرفته اند و ظاهرتر ازین میکوید بیت طرفه بستکه وقتی کمری میبندد
ورنه معلوم نکشتی که میانی دارد و در تاکید نفی و اثبات این بیت وقتی دارد دست بر موی اگر میانت نمی
کمر نبستی ار نبستی نبودی موی میان نبستی الحق که اگر کمر نبودی آن راز را که کشودی آنها که یقین نشیند
بکمان می بروی بسته و کمر معترف بان کشته نام و باقی دلیل نشان فی الجمله پنج صفت در میان اهل لطف
اندیشه محقق میخوانند چنانکه ظهیر الدین میفرماید بیت اندیشه که کم شود از لطف در ضمیر کردون برانداز کمرت در
میان نهاد دوم آنکه وجودش متصور نشود و هیچش میخوانند چنانکه کفته اند بیت هیچ ندید هر که او هیچ ندید
از آن میان هیچ ندید هر که او هیچ نکفت از آن دهان سیوم آنکه سودائیان خیال پرست مویش کفته اند
چنانکه در قسم ثانیه سحر آفرین کفته است بیت بدان بی نشان موکه باریک پنهان بصد فکر کردند نامش میان
چهارم آنکه امر رازش کویند چنانکه کوید بیت موئیست در میان وجود و عدم نهان رازیکه در وجود کمر در
میان نبست پنجم آنکه نکته کران از دقت امراد معنی باریک دریافته اند و کمال اسمعیل میفرماید بیت شبی
ز معنی باریک نکته میرفت کمر حدیث میان تو در میان آورد کسی نشان میانت ندید جز کمرت زهی کمر که نشانی
زبی نشان آورد باب نوزدهم در صفت ساق و ساق لفظیست عربی و در عجم بهمین عبارت مستعمل است اما
هر چند بصورت دور مینماید اما بمعنی یکیست و در قدیم الایام تفاسیر نسبت کرده اند باعتبار آنکه تن بر او
قایم است و ساق بر دو قسم است سرخ و سفید و در عرب سرخ مستحسن است و قدما حول لعابش تشبیه کرده اند

فندق فراز نرگس نامهربان نهاد   وانگشت به پنج لغت در عقد لغات اهل حساب آمده است چنانکه بندنگو
دم قاقم قلم عاج پنجه مرجان با سوده سیم چنانکه در وصف آستین برزدن تیرانداز
گفته شعر زپیل آستین پای چمن برشکست   با سوده سیم بگرفت دست

باب هفدهم

در صفت قد اهل عرب باعتبار قد قامت الصلوة قد را قامت میگویند چنانکه اوحدی فرماید بیت بر در
مسجد گذاری کن که پیش قامتت   در نماز آیند آنهائیکه قامت میکنند   و در عجم قد و بالا میگویند چنانچه
گفته اند بیت قد و بالای ترا دود دل امرسان که دادگر چه همه میل تو بالا باشد   و بالانشینان بارگاه
عشق بر سرو سهی بالائی داده اند از جنبه بالاش گویند و زیر دستان شب هجران بلای جانش میخوانند چنانکه
فتح الدین گوید بیت بلاست آنکه تو نامش نهاده بالا   حدیث راست همین است و زیرد بالا بیت هوادار آن
بلند همت عمر درازش گفته اند چنانکه قایل گوید بیت هوای قد بلند تو میکند دل من   تو دست کوته من بین و
آرزوی دراز و حرف گیران لوح عشق الفش میخوانند چرا که در میان جان دارد چنانکه قایل گوید شعر
قد تو در میانه جانم نشست چون الف   آرام کرد در استی آرام جان ماست   و اهل کمال از غایت استکمال
آورده اند که از بینائی پرسیدند که تو که گفت من نیم از خاکش برکشیدند و با قد خوبان او را برابر می دادند
و اهل دریا کنار رشک گویند چنانکه شاعر گوید مصرع   قد تو چنانکه بر لب دریا نشک   طوبی بر دار قامت
چو سرو نو رشک   و عجبتر از اینکه کوته نظران از طبع چوبین خشک قد دلبر را سرو بخوانند مصرع سرو
چو بیت تراشیده   لاجرم هدف تیر ملامت شدند و بعد از آن از بی ادبی مولینا همام الدین میفرماید
بیت سرو دارو روزی ببالای تو نسبت کرده اند   شرمساری کرده ام عمریست از بالای تو   و در ترجیح قامت
محبوب و انکسار سرو این معنی را ابلغ است که شیخ عماد الدین کرمانی فرماید   ترا بسرو نخوانم چرا که سرتاپای همه
تست و تو از پای تا بسر جانی   و در رعایت جانبین درین بیت مزیدی است بیت سرو را زد لاف
بالائی ولی قربلی نداشت   کار سرو از بندگی قامتت بالا گرفت   و باصطلاح اهل عرب نهال قامت محبوب را
باشجار مختلفه تشبیه کرده اند چنانکه طوبی و آن شاخ نخل صنوبر را عرعر و در عجم سرو اما در این خلافی هست
و از شعرای عجم شیخ سعدی قد را بیان تشبیه کرده است و از شعرای عجم این اختلاف از لطیفه خالی نیست بیت
یا قضیب البان یا هذا الوقوف   کر خلاف سرو میخواهی بچم   و اهل عجم در استعمال این تشبیهات مجبر نداما
آنچه مخصوص بخود کرده اند و در عبارت آورده هفت است چنانکه سرو نارون شمشاد کلبن تیر
نی الف و از عدد سیزده صفت هیچ نشسه در آن نیست که از شکل مخروطی صنوبر را بقامت دلدار تشبیه
کرده اند باعتبار آنکه از حقیقت اسم او بر این ظاهر میگردد و بحقیقت دلی دارد و سلمان میفرماید بیت شکل
صنوبر که دلش نام کرده اند   سلمان بیاد قد تو در بر گرفته است. هر چند درین باب سخن بالا دراز کشیده اند

چه گلنار و لب نار دان ز سیمین برش رسته از نار دان   و راست روان را عشق محبوب سرو بالا
گلندام میگویند چنانکه گفته اند بیت   با چنین شکل و شمایل که تو داری باشد   همه کس را بتو ای سرو گلندام
طمع   و سینه را از سپیدی بشکم سنجاب نسبت کرده اند و پوشیده نیست بر ارباب معنی که ربا لعبت
هفت اندام تشبیه کرده اند و گروهش سیمین خوانند و بعضی عاج و قومی سنجاب و جمعی گل و جمعی حریر و جمعی
نسرین اما مولانا همام الدین وجود معشوق را بسمن بر گزیده است و میفرماید که   چون بار پیراهن کشتی
گر ز گل بینی نازک تری   پیراهنی باید ترا از لاله و برگ سمن   باب پانزدهم   در صفت ساعد لغت عرب
که دست عجم گفت و زیر دستان عشق ساعد زور مندان سیمین را حسن گفته اند چنانکه شیخ سعدی فرماید
بیت   پنجه با ساعد سیمین چه بیندازی به   با تو از ای معربد نکنی بازی به   و مزاج شناسان بعض دیگر
ساعد نازنینان را بتخته عاج نسبت کرده اند و در فصد کردن محبوب گفته اند بیت   زان پیش که بوسه
داد بر ساعد او   از تخته عاج شاخ مرجان برخاست   و از این دست که هر دم خون عشاق برنگ
دیگر میریزد نگارینش میخوانند چنانکه جمال الدین عضد میفرماید بیت   تو تیغ میزنی و بگذار تا مسکین
نظاره میکنند آن ساعد نگارینرا   و از غایت نازکی به بلورش نسبت کرده اند چنانکه گفته اند بیت
بلورین ساعد جام بلورین   بیا میزد بود نور علی نور   و شعرای قدیم ساعد را پیل استه گفته اند و در صفت حنا
کردن معشوق بر سر دست عنصری گوید شعر   چه بر روی ساعد بند سر بخاب   سمن را ز پیل استه سازد
ستون   و چون در وصف و صاف را که دست سیم مبید بر سرش صفت اختصار کرده شد چنانکه گاهش سیمین گویند
و گاهی نگارین و زمانی تخته عاج و زمانی بلور و زمانی سیم و بکنایت حمایش میخوانند چرا که آرزوی مستمندانست
و تعوید کردن جان و همین معنی از این بیت مستفاد میشود بیت   گفتم هوس ساعد سیمینش نکنم اکنون که بکردم
در آمد چکنم   باب شانزدهم   در صفت انگشت انگشت را در لغه اصبع خوانند و انگشتانرا اصابع و سر انگشت را
انمله و بنان گویند و هر یک را اسمی مخصوص است و دیرا شیراین سخندان عرب به بند نیشکر نسبت کرده اند و از آنکه
گره بر گره است و انگشت نمایان شعرای عجم اکثر از سپیدی و نرمی بدم قاقم نسبت کرده اند چنانچه انوری
فرماید شعر   آن دلاویز دارد از نرمی سر انگشت چون دم قاقم   و چون سر عشاق بخونریزی
دست بر آورد نگارینش گفته اند و انوری گوید بیت   نگار کرد بخون دلم نگار انگشت   ز خون دل بنهادم
بر نگار انگشت   و پنج انگشت نگار کرده را به پنجه مرجان تشبیه کرده اند چنانکه رکن حالی گفته است بیت   نگاه
رنگ حنا بر دو دست ... سر انگشت بلورین را تو رنگ از پنجه مرجان   و در منع نگار کردن سر پنجه نگاری حصار
گوید بیت   چرا باید که انگشتان برنگ تیره آلائی   که نتوان فرق کردن هیچ انگشت تو از انگشت   و شعرای
خراسان سر انگشت را بفندق نسبت کرده اند چنانکه قایل گوید بیت   روزی ز پسته اش شکری خواستم بجهم

گرفتم از سر لطف خون من رنگین و عذرت هست زانکه هنگام رگ زدن سست گوی سیمین گرفتن اندر دست
و لب تشنگان باذیه عشق دوره زنخدانرا بچاه نسبت کرده اند که چون آب دارست شعر تا سکندر لب تشنه
در جهان که نیافت نشان آب حیات از چه زنخدانش وازآنروکه چاه زنخدان در دل بردن سحر میکند بچاه
بابلش نسبت کرده اند بیا بات عشاق در روی معشوق میگویند شعر چشم هاروت ار بدیدی روی زرد
ای پسر سرنگون داری درآن چاه زنخدان تو بسه و در روی روزگار بدوازده صفت روشناس است
چهار مستعار فند چنانکه تفاح سیب شمامه دستنبو و هشت مستعار فست چنانکه به ترنج کوی
سیمین چاه بابل آب معلق جان عزیز بیت دست همه کس بدان زنخدان نرسد جان بر کف
دست داشتن آسان نبود و در وصف دلدار نارپستان بدین رباعی گفته اند شعر سیب زنخش که
هست روح ثانی بر دست گرفتم از سر نادانی دلدار بتهدید من گفت که هی جان بر کف دست بنهی هیچ
تا دانی باب سیزدهم در صفت گردن گردنرا در عرب هادی و رقبه و جید و عنق گویند و گردن
غزال نسبت کرده اند و در عجم بر گردن مستعار نسبت و نامداران ملک جمال گردنرا در کشور حسن سروری داده اند
چنانکه میفرماید بیت گر زانچه گردن فدا دبالا برآئی باید گوشش ملک خوبرا نیابی سروری چون گردنش
و استادان ماوراء النهر بدرخت کافورش نسبت کرده اند چنانکه قایل گوید شش آن زلف چه مارتشنه
در تاب تموز پیچیده بر آن درخت کافور من وبعضی شمع کافوریش گفته اند چنانکه اسدی فرماید
بیت اختر از قرص خورشید است و برین چهره اند روشنان را شمع کافور است سیم گردنش و طایفه گردنرا
بماسوره عاج نسبت کرده اند از انکه تار زلف بروی می پیچد و عاج لفظ عربست و اهل عجم پیل استخوانش
خوانند و ویرا به پنج صفت گردن افرازی داده اند چنانکه درخت کافور ماسوره عاج شاخ
شکوفه شوشه سیم چنانکه گفته اند شعر با ترک من انکه دست در گردن کرد در گردنش آمد هوس
شوشه سیم باب چهاردهم در صفت بر برا در لفظ عرب صدر میگویند و در عجم سینه و سعد الدین
اصلی آملی سینه را از آن صدر میخواند که صاحب دل است و صدر بلخی میگوید بیت بگذشت بمن دوش
پری بر من زد الْمِنَّة لله که بری خوردم از و و حرافان نقد خوبی بر نار پستانرا بسیم نسبت کرده اند
چنانکه گفته اند بیت بر چه سیمش از تب پیرهن مجروح لب لطیفش از آمد شد نفس افکار و باغبانان
چمن بر لطیف السرمیش خوانند چنانکه گفته اند بیت بر نسرین بر ای باد صبا مژده که باز نرگس نسرین بر
من عزم گلستان دارد و نقش بندان کسوت عشق تن را بحریر نسبت کرده اند چنانکه خاقانی در
قسمیات میفرماید شش بحریر تن و دیبای رخت به ترنج بر و سیب زنخت و مقصود ازین وجود است
و مراد از ترنج بر پستان و فدا پستانرا بانار نسبت کرده اند و این به است که فردوسی میفرماید بیت زخانش

اثیرالدین اومانی فرماید بیت بوسه خواهم زتو لعل لؤلؤ گیری خوش جوابیت چه گویم که شکر میخائی
و در بیان هر سه صفت مولانا رکن الدین کرانی فرماید بیت لؤلؤ دندان که شد لالای او پروین جان
از دیده اهل نظر در خوشاب انداخته و شعرای سابق دندانرا از جهة قیمت بدر نسبت کرده اند و در باب
دندان محبوب گفته اند بیت در حلقه لعل لب گوهر شکنت در یکه هزار گوهر ارزید شکست و عاشق بعذر بر
یکدگر افتادن دندان معشوق گوید بیت بر درج عقیق تو آن چندین در بر یکدگر از تنگی جا افتاده است
و جوهرشناسان رشته نظم عقد دندانرا از انجهة که در یک سلک‌اند بگوهر نسبت کرده اند و بخلاف رای ایشان
علی فخری تستری گوید قطعه میکفت بدندان تم عقد در من همچه توام خوشاب پاکیزه گهر خندان
خندان بزیر لب گفت خموش بر رشته دگر باشد و بر رشته دگر و در صفت جمع و تفریق و صفت خط
و لب و دندان ابن حسام گوید شعر تا متبسم نکنی عقل نگوید هرگز که تو در آب خضر لؤلؤ لالا داری
و بیک اختران از روشنی بستاره اش نسبت کرده اند چنانکه مولنا همام فرماید شعر بخند اگرچه بخندد
بدنت همی دانم که آفتاب بروزم ستاره بنماید و اهل نجوم بکوکب تابش گفته اند و استادان قدیم دندانرا
بمهره نسبت کرده اند چرا که حقه لب جا دارد و منک جز این یک بیت بیت پروین چه عجب اگر پراگنده
شود از حقه مهره از لب دندانت و هرچند گوهر پاک دندان بحقیقت عظمی عظیم دارد و در محل خود بیمثل است
فاما از روی مجاز عقود منتظم او را بشانزده بابت تشبیه کرده اند هفت صفت بلغه اهل عرب چنانکه نور حبب
برد ثریا در لؤلؤ سمین و هشت بعبارة اهل عجم چنانکه تگرگ شبنم گوهر مروارید
پروین ستاره مهره سرشک و اهل عرب دندانرا بهیچ باب باین کلمات پارسی نمی نهند و شعرا عجم
دندانرا مشهور الفاظ عرب ایشان فرو بردند و در تصرف تشبیهات مجیز اند و از این معنی شیخ سعدی علیه الرحمة
میفرماید بیت گر ابن مقله دگرباره در جهان آید چنانکه دعوی معجز کند بسحر مبین بآب زر نتواند کشید
چون تو الف بسیم و زر ننویسد بیان ثغر تو سین باب یاد هم در صفت زنخدان اهل عرب زنخدانرا
ذقن میگویند و نسبتش بتفاح کرده اند و تفاح سیب را گویند و شمامه اش خوانند و بدستنبو مشهور است
و این هر دو صفت موصوفست بیت سیب زقلش که هست چون دستنبو خواهم که همیشه بر سر دستم بو
و اثیرالدین اومانی در وصف زنخدان معشوق گوید بیت سیب زنخش در دل من باجوا فکند زین سوخته
باید پس ازین بوی بهی و شعرای خراسان زنخدان محبوبانه نسبت کرده اند از آنروکه گرد آلوده است
بیت خط تو غبار است و زنخدان تو به باشد اگر گرد ز نخ پاک کنی و اهل لغه طوق زنخدانرا غبغب
گویند چنانکه گفته اند بیت دست از ترنج غبغب او میکشی چرا آری طمع ز سیب زنخدان بریده ملوک الکلام زنخ را
گوی سیمین گرفته اند چنانکه سلطان محمود سبکتکین در عذرخواهی زنخ گرفتن محبوب گوید بیت زنخت گر

مطالب در حسن طلب میگوید بیت یاری کز دو وظیفه نوروز خواستم گفت از لبت رطب دهم از غمزه چارود
ولب اطفال نوباده را بخرما تشبیه کرده‌اند چرا که هردو شیرینند چنانکه تاج حلوانی میگوید قطعه عید آمد و عید
برگ عیدم بفرست خرمای لبت که بوی شیر آید ازو وعشاق شوربخت نمکدانش تشبیه کرده‌اند چرا که
نمکی دارد چنانکه خواجه سلمان فرماید بیت تورا گرد نمکدان پدید شد سبزی بسبزی نمکت شد هزار جان مهمان
وازآن روکه روح الفت عیسی دمش میخوانند شعر لب حیاة بخشت روح الفت کرده در دور چشم
مست احیای می پرستی ولب تشنگان مشرب خضر آب حیاتش خوانند بلکه حیوة آب از وست آب حیوان
چه داند قدر آب حیوان ودراین باب نیکو گفته بیت نشان آب حیوان کز دهان خضر میجستم دهانت میدهد
اینک بزیر لب نشان‌ها را ومستان جام عشق راحش مینامند چنانکه شاعر گوید بیت لعل تو راح است و
خون در دیده بازد مدام چشم تو مست و دل در سینه بازد خراب وباریک بینان جان شیرین لب ورا اند
تا ابرا از روی قوت بهشت صفت ادراک کرده‌اند وازین مستعمل عدد شانزده با اهل عرب مخصوص است
ویازده بعجم چنانکه حوض کوثر راح روح یاقوت لعل مرجان زبرجد عقیق شهد
رطب عناب وپنج چیز غیر مستعمل چنانکه حلقه حقه قند نبات نقل وسیزده تشبیه دیگر
بعجم منسوبست چنانکه نگین جان شیرین آب حیوة شیره می نقش زباده جام خون باده
نمکدان شکر شیرین شکرستان طوطی واهل عجم در استعمالات اهل مجرد بلکه در نهب وسلب
دست تصرف دارند وهمین معنی از مطالعه دواوین استادان عرب متحقق گردد که هر حرفی ظرفیست وهر نکته
نقطه وازحسن مطلع ظهیر الدین فاریابی همین معنی استنباط کرده است بیت چرا هوی لبت خون من بجوش
آورد اگر نشان خون از خواص عنابست

باب دهم

درصفت دندان دندان‌را اهل عرب
سه قسم نام مترادف نهاده‌اند چنانکه ضرس وثغر وسن وبه صفت موصوفات اول بوده واهل عجم
شکوفه گویند دقیم حب وبپارسی گویان گوهرباش خوانند وتبسم بره یعنی تگرگ واکثر اهل عجم
دندان‌را بتگرگ تشبیه کرده‌اند چرا که نسبت ازآن در صفت خوبتر است چنانکه گفته‌اند بیت ژاله از
نرگس فرو بارید وگل را آب داد وزتگرگ روح پرور مالش عناب داد وسلطان الشعراء خاقانی
دندان‌را بسرشک تشبیه کرده‌اند ولب‌را بخون چنانکه در قصیدات فرموده بیت بسرشک تر وخون جگرم
بسته بیرون ودرون دهنت واهل خراسان دندان‌را از آبداری بقطره شبنم نسبت کرده‌اند بیت دندانت
بقطرهای شبنم ماند کاندر دهن غنچه خندان افتد ومجنون بنی عامری در دندان‌را بعقد ثریا نسبت کرده‌اند
وبر همه کمال الدین اسمعیل فرماید بیت دو رشته در دندان چون از لبت نماید گوئی مگر ثریا در ماه کرد منزل
واهل عجم ثریا را پروین خوانند ودر دانه بزرگ را گویند ولؤلؤ متعارفست چنانکه از در بدندان گرفتن محبوب

خال بنقطهٔ خط عظیم تشبیه است چنانکه قایل گوید بیت دانه خال تو بر طرف خم ابرویت هست چون نقطه از عنبر سارا
بر نون وبعضی داران ثابت قدم بمگس نسبت کرده اند چنانکه گفته اند بیت آن خال که هست آن لب تنگ شکر
بر تنگ شکر آن مگس شیرین است و اثر جستگی خالرا بدانه نسبت کرده بیت به دانه است خالت افتاده بر زنخدان
باید که گوشش داری زاسیب روزگارش ومرکز خالرا در نقطه دایرهٔ حسن به بیست وپنج وجه قرار داده اند واز عدد
بیست وپنج نزد عرب موصوفست بعضی مستعمل وبعضی غیر مستعمل چنانکه حجر الاسود وکوکب منخسف است از روی تعقید
فلفل حبشی عنبر مسک ودر عجم مشک میگویند چنانکه گفته اند بیت ای برهمن از مشک بعمدا زده خالی مسکین دلم
از خال تو افتاد بخالی وهجده دیگر بعجم مخصوص چنانکه هندو زنگی سیاه دل خونریز سوخته منکر
اکین عنبر اکین عنبر فروش غالیه بوی غالیه رنگ خالیکه بر رخ تو بر گوشش فتاده است چون
فلفلی بود که بر آتش فتاده است دانه زاغ مگس دل فرعون مهر نگین انگور دیده بر دنه
وسوختگان سودای عشق از عنبر تر خالی علی مینهند چنانکه عارف بر وجه تجاهل استفسار میکند بیت نقطهٔ از
خامهٔ نقاش ازل افتاده است بر گلستان رخت یا تو بعمدا زده وحقیقت بمجرد عشق مجاز معلوم نمیگردد
واین راز را ارباب قلوب دانند که صدر نشینان بارگاه قبولند وقایل اسرار عشق چنانکه گفته اند بیت
اسرار تو عشاق تو دانند کماهی کان خال سیه نیست که سریست الهی باب هشتم در صفت لب لبرا اهل عرب
عجم شفه گویند وشعرای عجم دور حلقهٔ لبرا بحقه نسبت کرده اند چراکه مفرح جانهای غمزدگان دراو یافته چنانکه ظهیر
الدین فاریابی گوید بیت چون از حقه خواستم از حقه لبش در پیچ رفت زلفش واز مهر بار داد وبعضی لبرا بطوطی
نسبت کرده اند چنانکه گفته شعر طاوس جان بجلوه درآید ز خرمی گر طوطی لبت بسخن بگشایی زبان و بر
شیرین بر آنکه خستگان فراق شکرش میخوانند چراکه بیماران عشق از دوست دور رنگ بیمار دانه شبیه است چنانکه
گفته اند شعر وقتست اگر تو بجهد مزد وری بیمار عشق را شکر نار دان دهد سخن گویان خراسان او را بشیر نسبت
کرده اند هرچند که خط سرا ونیست و سلطان الشعرا انوری میفرماید بیت خط تو بر لب تو چه بر شیر پای مور زلف تو بر
رخ تو چه بر مه غراب دار بعضی لب معشوق شکر گفتار را بشکرستان گفته اند چنانکه قایلی گوید بیت طوطیان شکرستان ترا
چه توان گفت که شهبازانند وجوهر شناسان حلقهٔ ارباب لطف لبرا بلعل تشبیه کرده اند جهت آنکه ملیح وآبدار است
چنانکه شیخ سعدی فرماید بیت ملاحتست لب لعل آبدار ترا که در حدیث نیاید چه در حدیث آید وخوبتر آنکه یاقوت
تشبیه کرده اند چنانکه شاعر گوید بیت گفتند بزرگست لب او گفتم یاقوت بزرگ قیمتی تر باشد واهل فهم
لب یار گرا انار قرمز تشبیه کرده اند ومبدع الدقایق میفرماید شعر لبت از روی یار گمی نماید بچشم سوزنی چه
نار قرمز وارباب دولت نگینش میخوانند واز بیت شهرتی دارد شعر نگین خاتم لعلت اگر بدست آید
به نیم جو نخرم ملکت سلیمانی وفصحای عرب لبرا رطب تشبیه کرده اند ودر پارسی لطیفتر از چنانچه فهمند که

واز نکتهٔ خال ...طالب ... [illegible]

مشک عنبر عود سمندر پر غراب دوده تاریکی ارانکشت فیر نیلی پای پیاله
مورچه بنفشه شب چنانکه انوری فرماید بیت ای در بنفشه ساخته کلچر از آفتاب در شب طپانچه ها زده
بر روی آفتاب واز بن سی تشبیه که ذکر رفته بعضی باصطلاح اهل عجم است وسبزه بعادت اهل عرب خلیله
نبات ریحان خضر عود مشک عنبر بنفشه نیل فیر لام دال غراب پر غراب
هاله وبجهت رنگی خط محبوب را بلباس آل عباس نسبت کرده اند وبمعنی بغایت غریبت ودر باب ربیع
در این باب از بن یمین در قلم نیاده است بیت سلطان رخت لباس عباسی را پوشیده مگر سر خلافت
دارد وخط از روی حقیقت طغرای منشور دولت آن نشود نمامعت تا دام که محبوب محاسن اوصاف حسن خط
آراسته نگردد چرا که گفته اند بیت اهل معنی را اگر صورت نبستی خط تو صورتی بودی رخت از روی هستی
ناتمام فاما اورا که غبار در دیده بود از مطالعهٔ خط غبار چه تمتع بیت چشم کوته نظران بر ورق روی نگارین
خط همی بیند وعارف قلم صنع خدا را باب هفدهم در صفت خال که او موصوف ومعروفست بزیب حمیلهٔ
وزینت جمال نام از عرب است تا رو شناس عجم شده خال مبنا از انکه نقطه سودائی رسوائی خال معشوق را
با سودای اهل عشاق نسبتی است از آنرو که هر دو در آتش اند چنانکه گفته اند بیت تا نو برگ سمن نقطه سودا زده در هوای
دلم آتش سودا زده واز این جهة خال را با سپند نسبت کرده اند که پیوسته آتش رخسار در تابست شعر دل ز سوخت
دانه خال تو زنهار زین بیشتر بر آتش سودا منه سپند واز سیاهی بجهة دل فرعونش نسبت کرده اند چنانکه
قایل گوید بیت رخ وخالت ید بیضا ودلت فرعونست رسم کفر چرا برید وبیضا زده واکثر قدمای
عرب خال را بحجر الاسود تشبیه کرده اند وشعرای عجم حقیقت این معنی را از قدما سلب کرده اند ودر عبارت آورده اند
چنانکه شاعر گوید شعر خالت حجر الاسود واهل صفائیم پس عمر کجا بوسه رسد اهل صفا را وستاره
شناسان نیک اختر کوکب منخسف نسبت کرده اند چنانکه گفته اند بیت مابین دو ابروی تو این نقطه خال
چون کوکب منخسف میان دو هلال وکمال الدین اسمعیل خال دلپسند را بهلندوت نسبت کرده چنانکه میفرماید
زلف تو بر بناگوش ثعبان دست موسی خال تو بر زنخدان هاروت چاه بابل وکمال الدین خواجه در وصف
مقبل که آرامگاه بر لب چشمهٔ آب زندگانی داشت دارد میفرماید بیت چه کنجت سیاهیست خال هندویت که
نیکوئی بلب آب زندگانی برد وخسرو هندوستان خال سیاه را بحبشی تشبیه کرده اند چنانکه میفرماید بیت
روشن شده است از رخت که خال حبشی است در مملکت هند غریب افتاده است وشعرای بخارا با انگور که دیده
نسبت کرده اند چنانکه مولانا شمس الدین هروی میفرماید شعر انگور که چشم ماست خالت یا رب کز عین سواد
مردم دیده فتاد ودر صفت خال اهل لطف لطیفه از بن رباعی گفته اند رباعی آن خال که بنده بر رخت می بیند
زاغیست که جز بر گل نمی نشیند نی نی غلطم که در گلستان رخت زنگی بچه برهنه گل میچیند ودانه

نکرده‌اند خزاین یکبیت که چون بینی در وجه نشسته بیت تا من دو عین است شد از نون تا میم عینی الفی کشید بر
وی از سیم **باب هفتم** در صفت خط و خطّ که ارباب سخن لطافت مشترک میان اهل قلم و حسن خط از غایت لطف
در عبارت منیه آیند اما از روی قیاس بر دو قسم گرفته‌اند اول آنچه گرد لب بر میآید و در وی سبزی دارد و اهل عرب آنرا
نبات میخوانند که اعتبار نشو و نما دارد و شعرای عجم سبزه میگویند چنانکه ظهیر الدین فاریابی فرموده بیت در خط شدم
ز سبزه خط تو هر زمان تا لب چرا بر آن لب شکر فشان نهاد و استادان رنگین سخن خط سبز را فستقی میخوانند چنانکه گفته‌اند
بیت از پسته فستقیت معلوم شد کامروز خطت روی بسبزی دارد و شعرای خراسان دایره خط سبز را بواسطه دور
و لون آسمان تشبیه کرده‌اند چنانکه امیر معزی فرموده بیت خط سبزت از آن آسمانی گشت تا دائم عشق بجان منتشر
آید عطای آسمانی را و ارباب معانی مهر گیاهش گفته‌اند و این دلیل روشنست چنانکه جمال الدین سلمان فرماید
بیت رخ تو چشمه مهرست گرد چشمه مهر دمیده سبزه خطت مگر که مهر گیاست و از یک روش زنگار آینه نسبت کرده‌اند
چنانکه مشهور است بیت آینه روی دوست زنگار گرفت از بسکه در او سوختگان آه زدند و اهل روز ریحان
گفته‌اند چنانکه قایل گفته بیت خطت ز غبار روی در ریحان کرد یاقوت لبت سر ترقی دارد و باوجود آنکه
در قلم اصطلاح نسخ نسخه حسن میکند چنانکه ظهیر الدین فاریابی میفرماید بیت معزول کی شود رخت از نیکوی بخط
زیراکه بر تو ملک ملاحت مقرر است و جبین را از سواد و تفاوت مراتب انواع خطوط درج یاقوتی محقق میگردد
و او بیکاتبی گوید بیت خط غبار لبت نسخ گشت در عالم که تا کهان شود آن نسخ ثلث توقیعات و حرف کیران
لوح عشق بشکل دال خط را بلام نسبت کرده‌اند چنانکه عماد خسرو میگوید بیت خط تو که در شان لبت نازل شد لابت
که رایت وحدت دالست و دیر ابهار و صفت در سلم آورده‌اند چنانکه دریحان سبزه مهرگیاه پیروزه
زمرد مینا زنگاری فستقی طوطی خضر کام دال دایره و شعرای خراسان دایره و دور خط را هاله نسبت
کرده‌اند چنانکه ادیب صابر گوید بیت در دور خط تو هاله انداخت سپهر تا دایره خط تو بر ماه کشید قسم دوم آنچه
در شام زلف سر در گوش محبوب آورده از سیاهی غبار خیل زنگبارست که روی بخطا دارد و سر خیل حبش پیش گرفته
چنانکه امیر معزی فرماید بیت زبستان که ختن هر شب برآید که خطت گوئی ز حبش سیاهی پیدا شد و این قول را
امرء القیس بعود سوخته نسبت کرده‌اند و بپارسی ترجمه اش گفته‌اند بیت لاله را تاب رخت در دل مجمر فکند عود را بوی
خطت بر سر مجمر دارد و ابو فراس بمشکش نسبت کرده‌اند و حقیقت این تشبیه از بیت استدلال میتوان کرد بیت
تیره آنچه است گیسم که گوئی مورچه پای مشک آلوده بر برگ گل نسرین بهاد و آنچه صحیفه عذار را دور به فرو گرفته است
و بسیار موی بناگوش از وی عنوان کرد آنستکه عارف تجاهل گوید بیت گرد مشکست که بر گرد عمل بنخچه یا
بنفشه ایست که در دامن گل بیخته و متنبی بیشتر تشبیه خط بعنبر کرده است چنانکه ظهیر الدین فاریابی گوید بیت آمد خط سیاه
بلالائی رخت وین نیز منصبیست که لالاش عنبر است و این نوع خط نیز بیازده صفت موجه موصوفست چنانکه سنبل

لوک الکلام واکثر فصحای عرب بنوک الطعن رمح و نوک قلم تشبیه کرده‌اند اما در رساله شیخ حسن اهوازی در صفت حسن
آمده گفته که چون بر صفحه جمال نون خط ابروی خوبان میکشیدند بیت مولی ز سر خامه تقدیر برافتاد بر دیده نشست
نام او مرکانند باب ششم در صفت روی بلغت عرب بیست اسم مسمی است چنانکه محیا عنق طلعت منظر
عارض عذار خد وجه و بر سه وجه موصوفست اول آدم دویرا اسمر خوانند و در لفظ آدم ایهامست
چنانچه افضل الاقران خواجه جمال الدین سلمان میفرماید بیت دانه خال تو بر عارض گندم گون دید آدم آمد زپی
دانه و در دام افتاد تا بیزار آورد گویند و بوردی معروفست و اهل عجم گلرنگ میخوانند چنانکه بهشتی آملی گوید بیت
رخساره گلرنگ تو ای سرو روان وردیست که از باغ بهشت آورده‌اند وثالث را صبحا میگویند و با بیض البشره
مشهورست و بپارسی سفید پوست میگویند چنانکه شادی فرموده بیت تا برگ گل و نسرین شد روی سپید از تو
از خرمی و شادی در پوست نمیگنجد و بزبان پارسی نام آراسته اول آنکه اهل نظر دیدارش گویند مولینا همام الدین تبریزی
فرموده بیت اگر دیدار بنمائی وجنت را بیارائی برای همه دوزخ کشند از روضه طوبی را دوم آنکه ظریفان
چهره اش خوانند چنانکه ظهیر الدین فاریابی فرموده بیت شمعیست چهره تو که هرگز ز نور خویش بر دانه عطا به آسمان
دهد سیم آنکه اهل نگار رخسارش گویند چنانکه بوررودکی گوید بیت رخساره او پرده عشاق دریدی با آنکه نهفته دارد
اندر پرده چهارم آنکه عشاق مشتاق رخسار بخوانند چنانکه عز شیروانی فرماید شعر گشاده گوی گریبان چو
صبح ز سینه کشیده داغ صبوحی ز نیل بر رخسار پنجم آنکه شاهبازان عرصه حسن رخش گویند چنانکه سحر آفرین
گوید بیت هر که رخش دید از کناره میدان در شطرنج او فتاده برآید ششم آنکه پارسی گویان گونه اش میگویند
بیت شد بار دگر دیدن رویت نوری و زبخت ششم بدین گونه امید هفتم بزبان پهلوی دیرا دیم خوانند
چنانکه گفته اند بیت او نم داشوبه دیم دیم ما کنین دانشم آهو به دل بدل‌ها داران هشتم آنکه سایر خلق روی
گویند چنانکه شاعر گوید بیت روی بنما تا که ایمان آورند بت پرستان از زمین سومنات وروی نازنینا را
بچهل و پنج صفت ز بیار آراسته اند و در عرب تشبیه من وجه بده چیز کرده اند چنانکه قمر بدر و بیضا مرآت
شمع ماه درع زجاج وکافور اهل عجم از حقیقت او بر یازده صفت بر مجاز اطلاق کرده اند و در لسان عرب اوراق
چنانکه کعبه قبله دین مصحف صحیفه نسخه ورق صبح طلیعه نور بدر بیضا نعم
و دیرا به نوزده صفت تشبیه کرده اند آفتاب ماه جام جهان نما آینه دست موسی آتش آب
شب‌ها گلزار گل آن گل لاله سمن یاسمن نسرین نسترن گلنار ارغوان سیم
دوم ختن نگارخانه چین چنانکه گفته اند خیال روی تو در چشم من چه جلوه کند نگارخانه چین در نظر بدید
واز عدد چهل و پنج تشبیه کرده اند شش صفت میان ایشان بطایفه مترادف و متداول است چنانکه شمس آفتاب
ماه بیضا دست موسی نار آتش مرآت آینه ورد گل وشعراء روشناس پنج صفت مبنی

در عقد صد اسم وصف زلف نکرده اند که جمهور این طایفه در استعمال این تشبیه متفق نیستند بر آن تقدیر هر گاه منظور
سر تراشد ید و بیضای موسی ظاهر گردد و صد نیفت شصت زلف که سر دفتر نوزده باب حسن و جمالست در دیوان
دلبر منسوخ گردد تا کسی حقیقت این معنی ندانسته باشد متعرض کتابت امر نگردد که قایل میفرماید بیت بر فرق تو
موسی ید و بیضا ننمود تا عقد صد از نوزده انداخته **باب دوم** در صفت جبین و جبهه و ناصیه اسما تازیست
و در پارسی جز پیشانی نام ندارد و در روی روزگار بدین چهار اسم مترادف روی شناس است و چهار
حد اطراف او را بچهار کوکب سعد تشبیه کرده اند اول آنکه فدای عرب جبین معشوق را از جبهه خضاب ابر و کف
الخضیب تشبیه کرده اند و این صفت پسندیده اند و به پیشانی از این پیش نبرند و پارسی گویان بشکل جز این گیتی
ندارند بیت کف خضیب گشاده گره ز ناصیه آیدم که ماه من گره بسته از جبین بگشاید دوم آنکه شعری
خراسان جبین درخشان را بسهیل نسبت کرده اند چنانکه امینی در تشبیه کفایت میگوید بیت بهر دل امینی [?] مشهد
آن پرتو جبینت چون اختر یمانی سیم سعادتمندانش مشتری خوانند و این تشبیه روشن است بیت آن [?]
جبین سر عشاق از آن نداشت که از لطف روی جبهه است مشتری چهارم از روی گشادگی و برا زهره گویند
و این از همه سرآمده است چنانکه فرخ گوید بیت بر فلک حسن اگر چه زهره جبینی زهره برقص آید از جبین بگشائی
باب سیوم در صفت ابرو ابرو را اهل عرب حاجب خوانند و بطاق و محراب و عین لغلی و هلالش تشبیه کرده اند
و آن ابرو دو قسم است متصل و منفصل یعنی بهم پیوسته و از هم گسسته و از روی لطف پیوسته خوشتر است چنانکه گفته اند بیت
پیوسته کسی خوش نبود در عالم جز ابروی یار من که پیوسته خوش است در عجم سبزه صفت موصوف است اول آنکه
اهل نظر وی را ماه نو خوانند از آن روی که بر سپهر حسن انگشت نماست و از رؤیت او بهجتی عظیم مشاهده میرود و همه
دیده بر او نگران و او خود را چنانکه هست بهمه روشن مینماید تا عاشق متمند بی تکلف گوید بیت بهمه کس
بنمودم خم ابرو که تو داری ماه نو هر که ببیند بهمه کس بنماید و ادراک حقیقت و تعلق بدقت نظر دارد چرا که
گاه از نظر ابر زلف محجوب گردد چرا اگر طالب دیدار از عین قصور گردد بیت بکشد از زلف سیه گوشه ابرو
بنما گر چه دار برمه مکیشه نتوان دیدن دوم آنکه اهل تعبیر بیکوجه از آنکه او استدلال معنی قاف و نون [?] کرده اند قوسش
میخوانند و بپارسی کمانش میگویند چنانکه رامی شاعر میگوید بیت از دور کمان ابروت پیوسته جز روی
تو آفتاب در قوس که دید سیم آنکه شیخ سعد الدین [?] گرده را از دورنگی به قوس قزح تشبیه کرده و میفرماید
تشبیه کرده و میفرماید بیت آن وسمه بر ابرو آن کمان ابرو چون قوس قزح بر آفتابست چهارم آنکه
ابروی سبز رنگ را از نگار کمان میگویند بیت زابروی زنگاری کمان چون پرده برداری عیان تا قوس [?]
در جهان دیگر نباشد مشتری پنجم آنکه از گوشها سر کجی دارد در است بکمان میماند که معشوق در کمین عشاق
کشد چنانکه گفته اند بیت پیوسته گشته کمان ابروانت پیوسته کشیده تا بناگوش و گوشه کمان ابرو زلفت
که دل بسته اوست چنانکه شیخ عماد میفرماید بیت دل من گوشه گرفت از همه عالم لیکن گوشه گیریست که در بند

و شعرای عرب زلف و موی را بهفت اسم مترادف در عبارت آورده اند چنانکه ضدع ذوابه ضفیره غدیره عذار
طره فرع شعر و اسم موی سیاه را گویند و جعد موی بسیار سیاه را گویند و سلسل زنجیر یابن زلف را خوانند
و از بوی و لون و شکل مجموع سی و نه صفت تفسیر کرده اند و از اعداد سی و نه یازده در کلام ایشان مستعمل است
و در عبارت بلغا متداولست چنانکه حبالة مشبکه لیله ظلمت ظلام خبیل خل دود
ممدود عنبر غنیم حبل متین هیکل بند کبور اکه حبایل معشوق است تعوید عشاق بنامند
چنانکه سلطان الشعراء خاقانی در قصیدات فرموده بیت بدو تا موی که تعوید منست یاد کار از سر مشکین
رسن بست و یازده دیگر مستعمل است و در عبارت بلغا متداولست چنانکه عقده جعد مجعد جلبش
برقع نقاب طناب غراب سنبله عقرب صلیب و محمود سوزنی فرماید بیت روی نما تا
ذکر عابد نگوید کالصلوة زلف بگشا تا ذکر زاهد نگوید کالصلیب و در استعمال یازده دیگر اهل عجم مخیرند
چنانکه مشوش مفتون مفتول عیار طرار دام تمام حلقه نغل ثعبان دخان
برج و ملک الشعراء ظهیر الدین فاریابی میفرماید بیت چشمت بجادوئی بدل چاه بابلست زلفت بکافری
عوض برج جیز است و بعضی از بلغاء عرب و تک زلف را بخوشه عنب نسبت کرده اند و شعرای عجم آنرا در عبارت
آورده اند و این تشبیه بغایت غریبست چنانکه امیر معزی فرموده بیت گرفته زلف گره گیر درمیان دو لب
چه خوشه عنب اندر میانه عناب و آنچه تعلق بپارسی گویان دارد آنستکه زلف را از روی مجاز صد اسم نهاده اند
چنانکه سمن سا بنفشه سنبل نافه نافه گشای مشکبوی مشک رنگ مشک پاش مشک بو
مشک بیز مشک آگین عنبر فام عنبر شکن عنبرین عنبر سا عنبر بو عنبر بیز عنبر نسیم
غالیه گون غالیه رنگ غالیه بوی غالیه فام ابر گلپوش سمن پوش قمر پوش شام
شام غریبان شبستان شب شبرنگ شب یلدا شب دیجور شب قدر عمر دراز سایه سایبان
پرده چنگ عنبر چین ماچین هندو هندوستان زنگیان هندو لاله سپر کار شسته دل
دزد کمند لاوبن دلبند دلبر سرگردان سرکش سرکج سرگشته سر بباد داده سرانداز
سرافکنده سرافراز فتاده ار زره کمند افکن کمند انداز دشنه رسن تاب رسن باز
چنبر چنبری دود آتش پرست خورشید پرست کافر پوش کافر کیش زنار چلیپا
چوگان بند زنجیر شوریده سودائی دام زاغ پرشکن خم اندر خم باد پیما هوادار پریشان
کار آشفته روزگار ناپدید نا دو مار بیقرار بهم بر آمده القصه بطولها حدیثیست دراز و مفردات
این مرکبات نامعدود است بخلاف این تشبیهات ظهیر الدین فاریابی زلف را جادو میخوانده و در این تشبیه مخترع است
چنانکه میفرماید زلفت بجادوئی ببرد هر کجا دلیست و انکه بچشم و ابروی نامهربان دهد این تشبیه را بواسطه آن

تشبیه کرده اند که در جمله جزع یمانی در خواب آلود بود چنانکه خاقانی گوید بیت بدو مخمور عرد سر حبشی خفته در راه جزع عقبت وسبی و سه جز تشبیه کرده اند و در عجم متداولست چنانکه نرگس با دام خواب آلود گوشه گیر مردم دار خانه سیاه خطا ترک فتنه جادو فریب جادو افسونجادو وش جاه بابل خونریز جنگجو مردم آزار تیر انداز کمان دار آهو پی آهو فریب آهو آنه شیر شکار شیر گیر نیم مست مست میست مستانه میست خراب بیمار ناتوان چنانچه شیخ فخرالدین عراقی فرماید بیت خرابیها که کند چشمش که نتوان گفت در عالم چه شاید گفت با مستی که خود را ناتوان سازد و ظهیرالدین فاریابی چشم را آفتاب تشبیه کرده باعتبار آنکه نورانی و روشنست که چشم را عین میگویند و چشمه آفتاب را عین و در این تشبیه مخترعست چنانکه میفرماید بیت چشم شوخت که آفتاب وش است خط سبزش که آسمان ساست در جفا و ستم چنان شده اند کانچه ایشان کنند عدل و وفاست باب پنجم در صفت مژگان مژگان را اهل عرب گویند و ملک ریحان هرچند خیل مژگان چشم قلب شکن سپاهی نامعدود است اما در عین اعیان بدوازده شعب منشعب گرد د گروهی سنان خوانند بیت مژگانت همی گذر کند از جوشن مانند سنان کیو در جنگ پشن وطایفه خنجرش خوانند چنانکه گفته اند بیت آن خنجر مژگان تو خون جهانی ریخته وی نرگس خنجر گشت با خون دل آمیخته وبعضی مژگان سر تیز را به تیغ نسبت کرده اند چنانکه امامی گوید تا داد چشم مست ترا روز کار تیغ بی او نکرد در سر موئی گذار تیغ وقومی مژه را به ناوک نسبت کرده اند که از مجری دیده خون دلها ریزد چنانکه قابل گوید قطعه ناوک مژگان او خون دلم بسکه ریخت کرد جهان سربسر در نظر ما سیاه و بیشتر ویرا بنشتر تشبیه کرده اند چنانکه خاقانی گفته قطعه نوک مژگان چنان زدی بر دل که سر نیش در جگر بشکست وبعضی از آنرو که در سواد حلقه هندوی از طرف پیوسته دزد دیده طلایه کشیده است صف در قلب شکنش خوانند چنانکه عاشق وصف الحال از زبان معشوق گوید بیت خیل مژگان دو صف آراسته در روی هم اند زیر ما خون میشود آندم که بر هم میزنند وقومی نوک مژگان را از روی سرتیزی بالماس ریزه اش تشبیه کرده اند چنانکه در صفت اشک ریزی معشوق امیر معزی فرموده بیت فرو زده بدو بادام صد هزار الماس برون نشد دو صد الماسها ز در خوشاب وجماعتی از شعرای قدیم مژگان را هندوان آینه دار گفته اند و چون این تشبیه خلاف تشبیهات متداولست هر آینه غریب نماید چنانکه شاعر فرماید بیت سنبل رخسار تو زنگی آتش پرست نرگس مژگان هندوی آینه دار وسخن گویان باریک نظر سر مژگان را بپای عنکبوت نسبت کرده اند که از پرده عنکبوتی دیده از هر طرف راه دل عشاق میزنند چنانچه سیف اعرج میفرماید بیت از پرده عنکبوتی نرگس تو در دام زده عنکبوت مژگان تو چنگ وطایفه بسیار مور خطش نسبت کرده اند که بر گرد بادام حلقه زنند چنانچه سحر آفرین گفته بیت موران بهوای شکرستان لبش در حلقه گرفته اند بادامش را و کلام امرای عجم است چنانکه گفته اند کلام الملوک

مردم آزار

چراکه در خانه کمان ابرو پیوسته در کمین عشاق است و موی مکانی شعار اوست چنانکه گفته اند بیت مژگان تو در کمان ابرو تیرش همه بر نشانه افتد و گروهی نوک مژگان را بتیر ناوک نسبت کرده اند چم

کمان ابرو نعت که دل بسته او ست چنانکه شیخ عماد میفرماید بیت دل من گوشه گرفت از همه عالم لیکن گوشه
گیر نیست که در بند کمان ابروئیست ششم آنکه وی را طاق خوانند از آنکه بر منظره دیده ارتفاع دارد چنانکه ابن بناء
شاعر گوید بیت ندیده دیده معمار عشق طاقی جفت جز ابروی تو که جفت است طاق در عالم هفتم آنکه
قبله عشاقست و گوشه نشینان وی را محراب خوانند و از توجه روی دل در و دارند چنانکه شیخ عماد میفرماید بیت
مذهب غمزه خونریز تو دارد دل من لاجرم گوشه ابروی تو اش محرابست هشتم آنکه ابن هلال وی را بعین
نعلی تشبیه کرده هرچند که یکی نعلیست که بر سر مین است و در عراق بضیغت گفته است بیت آنخط سواد ابروا
مثل عاجز شود ابن مقله و ابن هلال نهم آنکه اهل قلم وی را حلقه نون خوانند چنانکه گفته‌اند بیت خوش
نویسا نزاینا ید در قلم هیچ نونی بهتر از ابروی دوست اگرچه خطی محمود داشت چنانکه قایل گوید بیت حرفیکه بود
بر ورق حسن تو دال نون جسم ابروی تو باشد کافی دهم شهسواران عرصه فصاحت چوگانش گفته‌اند
چنانکه قطب جوکانی گوید بیت خال تو فراز خم ابروی کج است گوئیست که آن در خم چوگان باشد یازدهم
آنکه چون بینکیشان داغ قبول او بر ناصیه جان دارند بداغش نسبت کرده‌اند چنانکه قایل گوید بیت نیکبخت
آن بود که پیوسته داغ ابروش بر جبین باشد دوازدهم آنکه چون از روی شوخی سر در گوشه محجوب
باشد در دیوان حسن و جمال آنکه حاجت و آرزوانی داشته‌اند چنانکه قایل فرماید بیت بالای سر زلف تو زان در بانست
کابروی تو حاجب پیشانی دار سیزدهم آنکه طغرای حسن و جمالش گرفته‌اند و در ابطال خط منشور
ظهیر فاریابی فرموده بیت طغرای ابروی تو بامضای نیکوئی برهان قاطعست که آن خط مزور است
باب چهاردهم در صفت چشم و چشم را اهل عرب باصره و مقله و ناظره و عین خوانند و این چهار نوع است
شهلا و کشیده و خواب آلود و میگون و غمزه لازم هر چهار است و چشم شهلا را عبهری گویند و بجام نرگس
نسبت کرده‌اند چنانکه قایل گوید بیت در خرابات مغان گوئی که مستان غافلند از شراب شوق و جام نرگس
شهلای تو و چشم کشیده چشم نرگس است که از تنگی بر خطوط اجفان متصل است و بعینه بکاف مسطح میمانند چنانکه
گفته‌اند بیت ز چشمش یکنظر کافی بود لیکن چو می بینم کجا اینداد که من دارم قبول آن نظر گردد و چشم
خواب آلود سرگران را مخمور خوانند هرچند بی مدام مستست و معربدیست که از عین مردم آزاری سر فرود نمی آرد
چنانکه گفته‌اند بیت بنماید که سر عربده دارد چشمت مست خوابش نبرد تا نکند آزاری و چشم میگون آنست که
رنگ شراب دارد و مخمورست و از شوخی در یک طرفة العین هزار شور بر انگیزد و او را فتان خوانند چنانکه میر کرانی
گوید بیت روشنست این اهل معنی را که در دیوان حسن چشم شوخ انگیز شاهباز شنوبیست واز اهل نظر چشم معشوق را
بچهل صفت وصف کرده‌اند از انجمله سیزده در عرب متعارفست چنانکه عبهر نرگس سقیم علیل فهری
جمیل مخمور ساحر معربد فتنه فتان زجاجی جزع مردمک دیده را بعرو [illegible]

بهیچ باب مسطور نکردد فاما بحکم اشارت بر سبیل ایجاز ورقی مجمل ما فی الضمیر قابل مرقوم کرددو الفضل
للمتقدم واین مخدره بروجه استحقاق مسمی شد بانیس العشاق من تالیف اضعف عباد الله واحوجهم حسن بن
محمد الملقب بشرف المشتهر بالرامی احسن الله عواقبه باش تا چشم بخت بگشاید منکر بیخبر که در خوابست رفع
صد کونه پرده خواهد کرد انکه در نهد نوزده بابست باب اول باب دوم باب سیم باب چهارم
باب پنجم باب ششم باب هفتم باب هشتم باب نهم باب دهم باب یازدهم
باب دوازدهم باب سیزدهم باب چهاردهم باب پانزدهم باب شانزدهم باب هفدهم
باب هجدهم باب نوزدهم باب اول انچه در کشور حسن سر آمد ملک جمال است
موی را گرفته اند و فرق داخل اوست و منقسم برسه نوع است اول مقعد و بپهلوی کش خوانند چنان
باشد که موی اتراک که کره بسته اند آنرا بپارسی کله کویند چنانکه اثیر الدین اومانی فرموده بیت کرد شت
من بدان کله عنبرین رسد پایم فراز پایه چرخ برین رسد نوع دوم مجعد و آن موی دیلم و ویرا
به پهلوی نغوله کویند و بپارسی کلاله خوانند و مراد از کلاله آنست که شکن بر شکن باشد چنانکه سید ذو الفقار فرماید
بیت بت دلم به مشکین کلاله بشک چین گرفته روی لاله نوع سیم مسلسل چنان باشد که موی
زنگی چون زره در یکدیگر رفته و آنرا بپهلوی مرغول و بپارسی کاکل کویند رشید الدین وطواط فرموده بیت
کاکل مشکین بر انداز از رخ همچون آفتاب حیف باشد بر مه روی تو از کاکل نقاب و هریک در کشوری سر
افرازند و در مملکتی کارساز اگرچه جمله را موی طره و کیسو خوانند فاما در بیان این جمع متفرق فرقی تمام است
و از آن جمله هریکرا قرار کاهی دارد و پناهی است انچه که در رخسار چون ماه در کلزار حلقه زند ویرا زلف
خوانند چنانچه در وصف دلبران کفته بیت وقتی برای انکه بغارت برند دل زلف آورند بر سر رخسار کج نهند
انچه بر بنا کوش سر فرود آورده و در کردن محبوب پیچیده ویرا کیسو خوانند چنانکه اثیر الدین حسنکی کوید بیت
از بنا کوش ار ندارد داروی کردنش بر بنا کوشش چرا کردن نهد کیسوی او وانچه با دوش رسد آن دراز
پیوسته ویرا باز پس بندند و آنرا طره خوانند چنانکه کمال الدین خواجه فرماید بیت با غمزه را بندی بده تا ترک
غمازی کند یا طره را بندی بده تا ترک طراری کند وانچه کمروار در میان معشوق در کنار کیرد ویرا موی
کویند چنانکه نزاری کوید بیت موی تو با میان و میان تو کم ز موی چون تو که دید موی میان در میان کرک
انچه مسلسل در خاک افتد و در پای معشوق سر اندازی کند آن موی درازاست که زلفش میخوانند چرا که زلف
مخصوص است بنازنینان و موی عمومی دارد چنانکه قابل کوید بیت خواجوا کر زلف کجش بینی که در خاک
افتد با آن رسن در چه مشو کان از سیه کاری بود و زلف دلاویز معشوق را به عنبرینه تشبیه کردند
چنانکه شیخ سعدی فرموده بیت کیسوت عنبرینه و کردن تمام بود محبوب خوبروی چه محتاج زیور است

العرب والعجم مالک رقاب الامم حافظ بلاد الله ناصر عباد الله المؤید من السما المظفر من الاعداء باسط الامن
والامان ناشر العدل والاحسان ظل الله فی الارضین قهرمان اهل الدنیا بالطول والعرض سلطان السلاطین
معز الدنیا والدین شیخ اویس بهادر خان خلد الله سلطانه واوضح علی العالمین برهانه روزی بنده از در محروسه
مراغه زدر دن صافی احرام طواف مطاف رصد کعبه الحکماء سلطان العلماء استاد البشر افضل المتاخرین نصیر الحق
والدین محمد بن الحسن الطوسی نور الله مضجعه بسته بودم از نقل آفتاب جهان افروز آثار کوکبه نوروز
بر آن فرش مینا فام مجلسی دیدم چون مینو آراسته **بیت** نسیم باد در اعجاز زنده کردن خاک ببرد
آب همه معجزات عیسی را از هاتف غیب اشاره فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها
بگوش جانم رسید **بیت** تعجب کنان گفتم باز این چه جوانی و جمالست جهان را وین حال که نو گشت زمین را و زمان را ساقیان
بهار جام لاله گون در میان انداخته و مطربان مرغزار ساز برگ طرب ساخته و نرگس از عین مستی تاج
زرین بر گوشه فرق نهاده و غنچه از جام لبالب شکوفه سر ز منظر شاخ بر آورده این یک ستاره اعیان
اختیار ربوده آن یک خفتگان خواب عدم را چشم اعتبار گشاده **بیت** گل در لحاف غنچه خوش
خفته بد سحرگه باد صبا بر او خواند یا ایها المزمل سرو آزاد بوظیفه بندگی حضرت سلطان کمر قیام بسته
بلبل خوش خوان هزار دستان بنغمه داودی در ترنم افزوده آمده **بیت** هنوز نا شده سوسن ز بند غم آزاد
دراز کرده زبان چون مسیح در گفتار از هر طرف انجمنی و از هر گوشه صاحب سخنی عرصه میدان طبع را از اسب
اشعار اوحدی ترد استشهدی و رشته بازار نظم را از گوهر گفتار مشتری گرم کرده بحکم آنکه گفته اند **مصرع**
چه کان نماند گوهر فزون بها گردد در اثنای محاورت خود فروشی آغاز کردند و زبان طعن بر شعرای
ماضی دراز کردند القصه بمفحوای کلام از مباحثه بمجادله انجامید و مضمون بحث معلوم نگشت چون در بحر سخن را
گران مایه دیدم و غور اوج دانش را بلند پایه یافتم مجال مقال بود و محل سؤال **بیت** سر مست شد این
بلبل گلزار سخن ناله بهانه باواز آمد تصریح نکرده گفتم فاضلی از افاضل عصر میفرماید هر چند که سرو
قامت افراخته و اسباب جمال مو بمو ساخته بر فرق تو موسی ید و بیضا بنمود تا عقد صد از نوزده انداخته
و این رباعی مشتمل است بر اوصاف حسن خوبان و منوط بتاویل ارباب سخن همانا عقده اشکال این سؤال
بجواب مشکل کشائی اعیان زمان انحلال یابد تا نتایج اجتماع اهل هنر ظاهر گردد و بعد از تامل بسیار
عذر خواهان گفتند **شعر** از نقد گنج خویش خبر داده که بود هم ناقد بصیری و هم ناقل خبر چون بغایت
از غرور دعوی بقصور معنی قایل گشتند گفتم شعرای سحر آفرین و استادان باریک بین از کثرت معانی و از
غایت سخندانی سراپای معشوق را بر نوزده باب مبوب گردانیده اند و از روی دقت مو را بر همه بالائی دادند
چرا که گفته اند بالا تر از سیاهی رنگی دگر نباشد هر چند در شرح این ابیات بتحریر انجامید و زبان نسخه مفصل

دربارهٔ مضمونه لولو بدو باز عنیت که کنیت وی ابو ریاح است و جلم است که در جیم گذشت
چرخ است اکلش حرام اگر سر او را خشک نموده وصلایه کرده با شکر طبرزد سائیده با سرگین
سوسمار مخلوط سازند و اکتحال نمایند بیاض عین را زایل کند اگر زهرهٔ او را با شهد بنج سائیده
در بینی صاحب صرع سعوط کنند نفع عظیم بخشد تمت بالخیر عمت والحمد لله رب العالمین



هذا کتاب انیس العشاق من تالیف حسن بن محمد المشتهر بالرامی من علم العروض

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد خالق البشر است که وجود خاکیان را بتشریف و لقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانید
و شکر و سپاس قادر پروردگاری است که با آثار قدرت نقش نفیس انسان را در سلک موجودات شرف نطق بخشید
و عقل سرآمده را بر ملایک مقرب برگزید و محرم اسرار وحی گردانید و دل صدرنشین را برگزید و قرب حضرت
عزت ارزانی داشت و منزلت قبول الهام کرد و قلم آن یکرا بحقایق معانی دست تصرف داد و صحیفهٔ این یکرا
بر مورکب آسمانی موشح گردانید و تحف تحیات بر روضهٔ مقدسی که لوای رسالت الحکم انا افصح از فرش بر عرش
کشیده و سالکان راه حق را بهدایت و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین از مضیق مسالک ظلمات کفر نجات بخشید
و درود بر آل و اصحاب او که سکاران کارگاه دین‌اند و ملقین گویان کلمهٔ یقین رضوان الله علیهم اجمعین الی العلا
غرض ازین مقدمات آنکه در تاریخ فتح روزافزون حضرت پادشاه کشورستان اسکندر زمان مولی الملوک

قطره بر بینی چیش چکانیدم از زن در حالت صحت یافت و جنی فریاد میکرد با بغداد بمرد پس از این
دانسته شد که نگهداشتن خروس خصوص سفید دو تاج چنانکه در باب دال در دیک گذشت دفع جن
گذشت والله اعلم و بیشتر بخور مرغ نیکو زلیت شبیه برنگ زردی که بسفیدی زند و منقش باشد
در نخلستان حجاز بسیار باشد زعم آنکه کبک نر است اکلش حلال یربوع بیاء و راء مهمله و باء
یکنقطه و عین مهمله موش دشتی در ص است که در باب دال گذشت ذوالرمح یعنی صاحب نیزه گویند



در باب را گذشت حیوانیست که دو پاهای دراز و دستهای
کوتاه دارد و دم خود مثل دم ملخ بلند کند شبیه برنگ
آهو بره در زمین مسکن شود رطوبت زمین بجهت او مثل
آشامیدن آب بود همیشه طالب نسیم باشد از بخار مجتنب
و محترز بود از زمین سنگ نهفر نماید و بجهت خود دو محل
هبوب ریاح خانه سازد و دو در گذارد یکی ظاهر کند و یکی مخفی از یکی خواهند که بگیرند او از در دیگر
بیرون رود و از طبع اوست که در مواضع نرم راه رود ~~و از طبع اوست که در مواضع نرم راه رود~~ تا کسی
اثر قدم وی نشناسد و چون از چیزی ترسد بر بلندی بسرعت تمام بالا رود و نشخوار کند و سرگین
اندازد و دو دندان در فک اعلا و دو در فک اسفل دارد و این نوع رئیسی باشد که همه بنی نوع وی مطیع
و منقاد وی باشند بر سر تلی یا سنگی بر آید چون در راه چیزی بیند دندان بر دندان زند و صدا
کند چون ایشان بشنوند از هر ناحیه بسوراخهای خود گریزند چون رئیس مزبور تقصیر کند همه جمعیت
کنند و را بکشند دیگری را بجهت خود رئیس گردانند چون بطلب معاش روند رئیس پیش پیش رود و بر بلندی
بر آید چون امر مخوف بیند آواز کند ایشان بیرون آیند طلب معاش کنند بدانکه باب را در طلب یربوع
زیاده است مناسب آن بود که در باب یا مرقوم گردد لیکن چون این معنی بر بعضی مخفی است لهذا در یا نوشته
شد اکلش حرام خاصیتش آنکه بر موضعیکه موی زاید در پلک در آمده باشد طلا نمایند بعد از آنکه آن مو را
بر آورده باشند دیگر موی بیرون نیاید نغبیر دیدن او در خواب دلیل مردیست که بدروغ
قسم بسیار خورد اگر با او نزاع نماید با چنین مردی جنگ کند یعسوب بعین و سین مهمله پادشاه



زنبور عسل که همه نحلها مطیع وی باشند که دو امیر در یک
نحله نگذارند بلکه همه لشکر اجتماع نمایند یکی از این دو امیر را بکشند
و اطاعت آن دیگر نمایند و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام را
بدینجهت یعسوب نامند زیرا که امیر مؤمنان و پادشاه شیعیانست فضلهم

یربوع

نغبیر

یعسوب

یامور

سبب لعق ایشان را هلاک کند واو کرمیست که در کردن ایشان بدید آید یامور براء مهمله نوعی از بز کوهی



باشد شبیه بوی یکشاخ در میان سر دارد که متشعب به
شعبهای بود بعضی کویند که یامور کوزن نر است که دو
شاخ دارد منشار دار واکثر صفات وی مشابه کاو کوهیست
در مواضعیکه اشجار ملتفة الاغصان بسیار دارد
باوی کیرد وچون آب خورد بنشاط در آید ومیان درختهای
پیچیده شاخها بازی کند وبسا باشد که شاخ او بشاخهای درختان پیچیده شود وقدرت استخلاص
نیابد فریاد کند چون مردم فریاد وی بشنوند بیایند او را صید کنند اکلش حلال چه از طیبات است

یحمور

نشستن بر پوستش دفع بواسیر کند یحمور خر کوهی تیر کی داغ ابلق مانند دو شاخ مثل منشار دارد
که درختان را بآن قطع کند چون تشنه شود بکنار آب در آید اگر درختی مانع آید با شاخ خود ببرد بعضی کویند
که یحمور همان یامور است که کذشت شاخهای وی مجوف نیست لونش مایل بسرخی اکلش حلال انسان نیز
روغن او در دیرا که در پهلوهای آدمی بهم رسد نافع است اگر بروغن بلبسان مخلوط ساخته تناول کنند

فائده

انفع باشد **فائدة** ابن جوزی در کتاب عرایس آورده که از بعضی از طلبه علم شنیدم که گفت وقتی
که از شهر خود بیرون رفتم در راه بشخصی رسیدم با وی مرافقت اختیار نمودم چون بشهریکه مقصود
او بود نزدیک رسیدیم گفت مرا بر تو حق مرافقت هست ومن مردیم از جن حاجتی بتو دارم پرسیدم
که آن کدام است گفت چون بدین شهر بفلان مکان رسی مرغان وماکیان بینی در میان ایشان
خروسیست از صاحبش بخر وذبح کن گفت مرا نیز بتو حاجتیست گفت کدام است گفتم هر گاه شیطانی جنی
مارد سرکشی که عزیمت دارد اثر نکند علاج وی چه باشد گفت دوای وی آنکه بقدر قیراط از پوست خر کوهی یار
باو انگشت ابهام جن گرفته ببندد پس از روغن سداب بری در سوراخ بینی راست وی چهار قطره ودر
بینی چپ وی سه قطره بچکان که جنی مارد بمیرد وآن شخص نجات یابد مرد عالم گوید چون بشهر در آمدم بدان مکان
رفتم خروس بری در میان ماکیان دیدم خواستم بخرم صاحبش نفروخت با وی قیمت بسیار دادم
وبخریدم چون ناگاه شدم جنی که در راه همراه رفیق من بود متمثل شده اشاره کرد که بکش بکشتم بعد از آن جمعی از
مردان وزنان دیدم که بغوغای تمام آمدند مرا گرفته میزدند که تو ساحری چه دیدیکه این خروس ذبح
نمودی زن جوانی را از ناجن گرفته هیچ از دست نمیگذارد پس از ایشان زهی بقدر قیراط از پوست یحمور
با قدری از روغن سداب بری طلبیدم چون آوردند هر دو ابهام آن زن محکم بستم جنی فریادی کرد که من ترا
تعلیم کردم که با من چنین کنی گوشش بسخن وی نکردم پس چهار قطره از آن روغن بر بینی راست وی وسه

بر جراحت که در ساقها باشد طلا کنند صحت بخشد باب بیست و هشتم در یاء مشتمل بر دو فصل چه یاء مکسوره نیامده فصل اوّل در یاء مفتوحه یاجوج و ماجوج بجیم مقاتل گفته که ایشان از فرزندان یافث بن نوح عم اند از ترک حذیفه یمانی از حضرت مقدس نبوی صلعم نقل کرده که آنحضرت فرمود که یاجوج چهار صد امیرست و ماجوج چهار صد امیر هیچیک از ایشان نمیرد تا هزار پسر از فرزندان خود نه بیند صنفی از ایشان باشند که طول هر یک صد و بیست ذرع باشد و یکنوع دیگر باشد که یک گوش خود فراش و دیگر لحاف نماید هیچ فول و خوک نگذرد الا که آن بخورند و کثرت ایشان

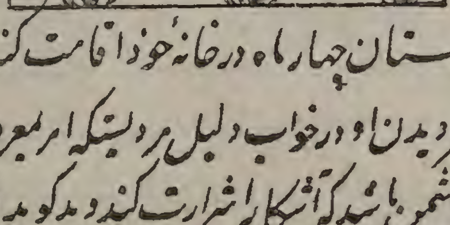


بمرتبه ایست که مقدمه لشکر ایشان در شام و ساقه در بیت المقدس باشد هر که از ایشان بمیرد بخورند از انهار مشرق و بحور طبریه آشامند حق سبحانه و تعالی دخول مکه و مدینه و بیت المقدس بر ایشان حرام نموده وهب بن منبه گوید که ایشان درخت و چوب خورند از حضرت امیر المؤمنین عم منقولست که صنفی از ایشان باشند که در طول شبر باشند و صنف دیگر را طول بافراط بود و بطریق طیور مخالب و مثل سباع انیاب و گوشهای بزرگ دارند بطریق بهایم جماع نمایند و مثل گرگ فریاد کنند موبهای ایشان چنان درشت و طویل باشد که ایشانرا از سرما و گرما نگهدارد هر روز نزد سد اسکندر آیند و حفر کنند تا آنکه نزدیک باشد که سوراخ کنند چون فردا آیند حق سبحانه و تعالی ورا بحال اوّل عود نموده باشند تا در آخر الزمان بگویند فردا آئیم و سوراخ کنیم چون فردا بیایند بحالت اوّل باشد وقت آخر سوراخ کنند و بیرون آیند مردم بحصار متحصن شوند تیر بطرف آسمان اندازند ملطخ بخون برگردد پس حق تعالی

هر عضوی که خیرگی دارد بر او طلا کنند خیرگی وی زایل شود طلاء سرگین وی نافع کلف و عشی است
تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر دشمن خسیس اللئمه که صاحب لایل ضعیف بود **وزغه**
براء و عین معجمه چلپاسه و ترکی باشی بغلو نامند از جمله حشرات و موذیات است در احادیث نبوی صم
آمده که در کشتن او ثواب بسیار است و در وقت القاء ابراهیم عم بنار نمرود همه حیوانات اطفاء آتش

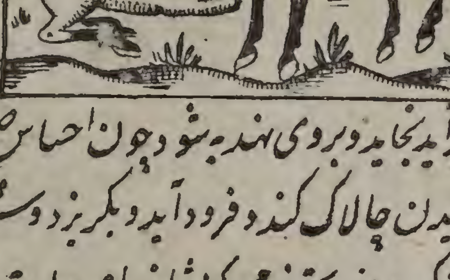


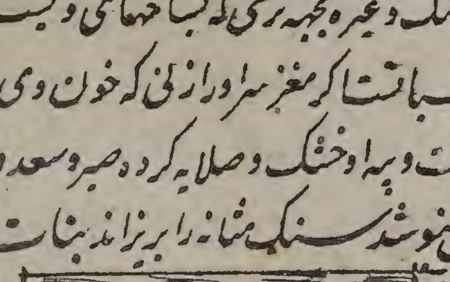
میسمودند الا وزغه که باد دمید تا آتش وی تندتر شود
لهذا حضرت سبحانه و تعالی او را ابرص و پیغمبر خدا صم قتل وی را مباح
گردانیده از طبع اوست که در خانه که از وی رائحه زعفران
آید داخل نشود و با مار الفت گیرد چنانچه عقرب با جعل از دهن
مار گیرد بطریق مار بیضه نهد زمستان چهار ماه در خانه خود اقامت کند و چیزی نخورد احکام در سام
ابرص گذشت **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل بر دشمنی که امر بمعروف و نهی از منکر کند کم نام باشد
که نامش نبرند و باشد که دلیل دشمن باشد که آشکارا شرارت کند و بد گوید **وعل** بز کوهی در ایل





گذشت از طبع اوست که در اماکن درشت ناهموار ماوی
کند اگر نر و ماده با هم مجتمع باشند چون وقت تولد
شود چون شیر در پستان او جمع شود همه نر او چون
پالود خورد قوت شهوتش زیاده شود چون ماده بیاید
منی خود را مکیدن بیرون آرد اگر او را جراحتی رسد
سبزی که در میان سنگ بر آید بخاید و بر وی نهد به شود چون احساس صیادی کند اگر بر بلندی
باشد به پشت افتد خود را در دویدن چالاک کند و فرود آید و بکر بزد و شاخ او که از سر تا دم اوست
محافظت وی کند او را از سنگ و غیره بجبه زخمی که بشاخهای وی است او را در رفتار سریع گرداند
اکلش با جماع حلال چه از جمله طیبات است اگر مغز سر او را زنی که خون وی روان باشد در پشم بردارد
خون وی منقطع گردد اگر گوشت وی را خشک و صلایه کرده صبر و سعد و قرنفل و زعفران و عسل داخل
نموده یکمثقال از آب کرفس بنوشد سنگ مثانه را بریزاند **بنات الوردان** جانوریست که





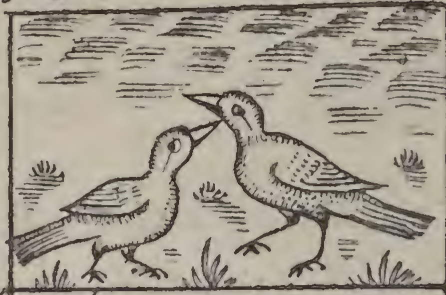
در اماکن نم متولد شود اکثر در حمامها و بر کها باشد بعضی سیاه و بعضی
سفید و بعضی سرخ و بعضی اصهب بعضی میگون و از اینست که مر صهبا
گویند بیضه درازنه نهد در اماکن خربه الفت گیرد اکلش حرام ارسطوا
گفته که او را برغبت بزنند و در گوش چکانند درد گوش ساکن کند و اگر

تعبیر وزغه

تعبیر وعل

بنات الوردان

دخلت فی کنف الله واستجرت برسول الله وبرئت من حولی وقوتی واستعنت بحول الله وقوته اللهم استرنی واهلی ومالی ودینی وولدی بسترک الذی سترت به ذاتک فلا عین تراک ولا ید تصل الیک برب العالمین احجبنی عن القوم الظالمین یا قوی یا متین وصلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین وآله اجمعین وسلم تسلیما کثیرا الی یوم الدین والحمد لله رب العالمین **ورشان** براء مهمله و شین معجمه کبوتر صحرائی ساق التحر نامند در باب سین گذشت و بعضی گویند که مرغیست که از فاخته و کبوتر متولد شده یکنوع از دو بوتی الا آنکه آواز او حزین‌تر از نسبت بحجازی هر دو دشت آواز عودست ورشان و او سیاه رنگ حجازیست ورشانست مزاج کبوتر صحرائی صوت او در مابین اصوات مثل موصوف بتعطف و مهربانیست



براولاد خود اگر بچه خود در دست صیاد ببیند بسا باشد که خود را بکشد اکلش حلال چه از جمله طیبات است اگر قطره از خون او بر چشم چکانند که جراحت یا نقطه خون باشد ببرد و خون مجتمع سفر فساد خون کبوتر اهلی همین خاصیت دارد هرمس حکیم گفته که هر که مداومت بر اکل بیضه او نماید قوت باه وی زیاده شود **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد غریب بزرگیست و گاه باشد که دلالت بر اخبار و رسل کند چه خبر کم شدن آب زمین در کشتی نوح ع او آورد و بعضی گویند که دلیل زن صاحب دولت است **ورل** براء مهمله جانوریست مانند سوسمار لیکن او بزرگتر است بعضی گویند حلیاپه بزرگ و دراز دمیر سریع السیر خفیف گفته که ورل و سوسمار و شحمة الارض شبیه یکدیگرند اما ورل حزره سفت الجماع‌تر از و بنت میانه او و سوسمار الحرکت عبداللطیف بغدادی و حرباء و حلیاسه همه اینها در خلقت که در جا گذشت در حیوانات کبیر عداوتست لیکن چون بر سوسمار



غالب آید بکشد و نخورد گویند که سوسمار را از سوراخش بیرون آرد بر او مستولی گردد چنگ و ناخن و ~~[illegible]~~ از سم او و آنکه مار را غضب کند و باشد که سر او بشکافد و بخورد چون او را بکشند اکثر مار بزرگ در شکم او یابند جاحظ گفته که حرزون غیر ورلست و حرزون جانوریست که در نواحی مصر باشد ملیح و منقش بالوان کثیره او را کف دست مثل کف آدمی بانگشتان باناملِ مقدم بر حیات و عقارب غالب آید و بزودی بخورد از سوراخش بیرون آرد و در جای او ساکن گردد اکلش حرام موی او را اگر بر زنی آویزند بار نگیرد ما دامیکه با او باشد اکل گوشت و پیه او زنان را فربه کند طلاء گوشت او خار از بدن و پوست بیرون آرد اگر پوست او را بسوزانند و به روغن زیت مخلوط ساخته

کرما کرم بر سفید بگیر بر چشم افتد بجکاتی او را زایل کند اگر مغز سر او را در برج کبوتر بجور کنند هیچ جانور
کبوتر را زانجا نبرد اگر لحیه اسفل او را با خود دارد مردم او را دوست دارند اگر بال و را بر دیوانه بجور
کنند صحت یابد گوشت او را اگر بچه معقود یا مسحور بجور کنند گشاده شود اگر با سه پر از بال چپ او
در خانه ظالمی را تا سه روز متوالی پیش از طلوع آفتاب جاروب کنند و بگوید چنانچه قلع میشود این خاک
روبه از نیمکان قلع شود فلان بن فلانه آنشخص از آنمکان بیرون رود و دیگر عود نکند اگر بال چپ
او را سوخته خاکستر او را بر سر راه کسی که مقصود تو بود بریزی چون آنشخص پای بر آن خاک زند تو را
دوست دارد و اگر دو پر از بال راست او را در پوستی بدوزی و با خود داری بنام هر که خواهی و بنام
مادر وی بغایت دوستدار تو گردد و دراز ترین بالهای او از بال چپ و بجهته حب و قبول بود

تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد عالم غنی است که بر او بد گوید بجهته متن او هر که او را تواب خود بیند دلیل
عزت و مالست تکلم خبر است از نزد سلطان از امر حادثه وجئتک من سبأ بنبأ یقین یا او را مسافر
آید و نیز دیدن او امانت بجهته خایف و هارب ابن مقری گفته که دیدن وی دلالت کند بر ویرانشدن
خانهای که ماخوذ است از اسم او یعنی هدهد که مشتق از هد الدار است و باشد که دلیل رسول صادق
و مقرب ملوک یا جاسوس یا مرد عادل [illegible] کثیر الجلال و باشد که نجات از شداید و عذاب بود
یا دلیل معرفة الله و شرع و دین و نماز گشته بیند بسوی آب راه یابد باب جیم معجم در واو
مشتمل بر یک فصل چه او مکسوره و مضمومه ندارد **وحش** آنچه از دواب بحر که با آدمی انس نگیرد و جهته
دفع آنها و اعادی و رفع مخوفات انس و جن این دعا بخوانند اللهم بتلألؤ نور بهاء عرشک من اعدائی
احتجبت و بسطوة الجبروت ممن یکیدونی استترت و بطول شدید حول قوتک من کل شیطان استعذت
و بمکنون سر سرک عن کل هم و غم تخلفت یا حامل العرش عن حملة العرش یا شدید البطش یا حابس الوحش
احبس عنی من ظلمنی و اغلب علی من غلبنی کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله غنی عزیز حجاب دیگر
اللهم انی اسئلک بسر الذات و بذات السر هو انت لا اله الا انت احتجبت بنور الله و بنور عرش الله و بکل
اسم الله من عدوی و عدو الله و من شر کل خلق الله بمائة الف لا حول و لا قوة الا بالله ختمت علی
نفسی و دینی و اهلی و مالی و جمیع ما اعطانی ربی بخاتم الله القدوس المنیع الذی ختم به اقطار السموات
والارض حسبنا الله و نعم الوکیل و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و از حجب مجربه نافعه بجهته
دفع شر سلطان و شیطان و سباع و وحوش و هوام نزد طلوع آفتاب هفت مرتبه بخوانند اشرف
نور الله و ظهر کلام الله و ثبت امر الله و نفذ حکم الله و استعنت بالله توکلت علی الله ما شاء الله لا حول و لا
قوة الا بالله تحصنت بخفی لطف الله و بلطف صنع الله و بجمیل ستر الله و بعظیم ذکر الله و بقوة سلطان الله

پری بجهت ایشان طعمه او ردی و چون ماده وی غایب شود نخورد و بنا شاید و فریاد قطع نکند تا انکه
بسوی وی معاودت کند اکلش حرام است جهت انکه منهی القتل و منتن الریح است از جمله خواص سو
او انکه هرگاه پری از پرهای او بخور کنند هوام ازانخانه گریزان شوند چشم او را اگر بر صاحب نسیان
آویزند انچه فراموشش کرده بخواطر وی رسد و همین خاصیت دهد اگر دل او را بریان کرده با چیزی
تناول کنند و نیز قوت حافظه اش زیاده شود و دیگر چیزی فراموش نکند اگر هدهد را برکنند
در خانه یا دکانی آویزند انمحل ویران گردد و هرگز آبادان نشود اگر روده های او بر کسی آویزند که از بینی
یا جراحت وی خون روان باشد خونرا باز دارد هرکه منقار او را بعد ازانکه مرده باشد گرفته بر پوست
وی بدوزد و با خود دارد هیچ چیز او را ضرر نرساند مادام که با او باشد اگر نزد پادشاهی یا بزرگی رود
او را گرامی دارد و حاجتش روا کنند اگر خاک آشیانه او را در زندانی بپاشند همه محبوسان بیرون
آیند و نجات یابند اگر بگنجشک از پای او بر کودکی یا غیر او آویزند انکس از چشم بد محفوظ ماند مادام که با وی
بود همیشه در عافیت باشد اگر دم وی با خونش مخلوط ساخته بر درختی آویزند هیچ بار ندهد اگر بر بالای کتان
سفیدی آویزند بیضه نگذارد اگر بر کسیکه خون از جراحتش یا بینی او روان شود آویزند ساکن شود
اگر زبان وی در روغن کنجد اندازند هرکه در زیر زبان نهد او دهر حاجتیکه دارد روا گردد هرکه پر او را
با خود دارد بر خصم غالب گردد و حاجات وی روا گردد و بر مقصود خود ظفر یابد اکل مطبوخ گوشت
او نافع قولنج بود اگر مغز سر وی آرد مخلوط ساخته خمیر نموده قرصها سازند و در سایه خشک نموده بهر
بخور اند در نفس خود بگوید اطعمتک یا فلان بن فلانه هذا وجعلتک تسمع لقولی و تطع لی و تشهد
لی کما شهد الهدهد لسلیمن بن داود علیه السلام انکس او را دوست دارد بسیار و از سخن وی بیرون نرود
اگر پوست او را بر بازوی چپ محکم ببندند نزد زنان محبوب القلوب گردد اگر منقار و زبان وی
و اسماء آیه بر ورق آهو نوشته بر رشته ابریشمی که سیاه یا سرخ باشد مجموعا محکم بسته در زیر در خانه کسیکه
دخول و خروج بر وی بود دفن کند انشخص وی را عظیم دوست دارد و از سخن وی بیرون نرود
اسما ابنت حطیطو یا دمودیائیل و صفائیل اگر خون وی بر چشمی که موی زاید دارد بقطیر نماید موی
زایل کند اگر هدهد مرده یا مذبوح را درست در خانه آویزند هرکه در آن خانه رود از سحر و چشم بد
محفوظ ماند اگر او را مذبوح نموده و مغز سر وی خشک نموده با مصطکی صلایه کنند و بست و یکبرگ
مورد با او کوفته هرکه ببوید محبت بوی یابنده گردد و چشم راست او را اگر بر رگوی تازه بپیچیده بر بازوی
راست محکم ببندد نزد هر کس رود انکس دوستدار وی گردد اگر روده های وی را خشک و صلایه نموده
با روغن کنجد مخلوط سازند بر موی سفید سه روز متوالی طلا کنند موی را بغایت سیاه کند خون او را

گرم کرم

اوست که آبرا در زمین ببیند بطریقیکه آدمی در شیشه دلیل سلیمن ع بوده برآب بدین سبب تفقد وی نمود
دراخبار آمده که روزی سلیمن نبی ع بجانب صفای یمن در موضعی نزول نموده که آب نبود چون وقت
نماز نزدیک شد تفقد هدهد نمود نیافت عقاب را طلبیده فرمود که زود در این ساعت اورا حاضر کن البته
اورا ذبح نمایم یا عذاب دردناک کنم بکندن پراو یا تشویه در آفتاب یا مفارقت از الف زوجه یا انکه



دلیل و حجت روشن بیاورد پس عقاب در هوا بلند گشته همه روی زمین در نظر وی مثل کاسه در دست
شخصی نمود بر یمین و شمال ملتفت گشت هدهد را دید که از جانب یمن میآید پس بقوت تمام فرود
آمده هدهد اورا قسم داد و گفت بدان خدائی که ترا این قوت داد که بر من رحم کنی و متعرض ایذا
من نگردی عقاب گفت و یلک پیغمبر خدا قسم خورده که ترا ذبح کند یا عذاب نماید پرسید که آیا هیچ استثناء
نکرده گفت آری مگر انکه حجت روشن بیاوری هدهد گفت الحمد لله که نجات یافتم پس هر دو پرواز نموده
نزد انحضرت آمدند چون هدهد نزد سلیمن ع آمد دم خود سست کرده هر دو بال خود بر زمین میکشید که تواضع
و فروتنی انحضرت نماید پس سلیمان ع سر او بجانب خود کشید هدهد گفت یا نبی الله اذکر وقوفک
بین یدی الله یعنی بیاد آر ایستادن خود را نزد خدای از استماع این کلام انحضرت لرزه بر اعضا نشست
از و عفو کرده سبب غیبت وی پرسید هدهد احوال شهر سبا و کیفیت امر بلقیس چنانچه مشهور است
بیان پس سلیمان ع گفت که خواهم لشکر ترا در فلان روز در فلان جزیره ضیافت کنم پس انحضرت
قبول نموده در روز موعود با لشکر خود بجزیره مذکوره حاضر شدند هدهد طیران نموده ملخی گرفته در
مکتب دریا انداخت گفتند همه بخورید از این شوربای ملخ پس انحضرت ع و لشکر وی از این ادا خنده
کردند گویند که سبب عفو انحضرت ع از ذبح او آن بود که او با پدر و مادر خود نیکوئی کردی که ازو فت

سا کنم که او میراث خداست گفت چه میگوئی در وقتیکه در خرابه نشینی گفت میگویم کجایند آنهائیکه
در دنیا تخم نهب کردند پرسید که بر خانها که گذر کنی چه گوئی گفت میگویم وای بر فرزندان آدم که خواب
براحت میخوابند و از شدائد غافلند پرسید که چرا روز بیرون نیائی گفت از ستم بنی آدم پرسید که
در آواز خود چه گوئی گفت میگویم که توشهٔ آخرت بردارید ای غافلان و مهیای سفر عقبی باشید
سبحان الله خالق النور سلیمن عم فرمود که در میان مرغان نصیحت کننده تر از بوم نبوده اند که
اهل هوام و سبع آنها حرام **تعبیر** دیدن آنها در خواب دلیل زن قواده است که زنان را بجهة
مردان قیادت کند یا دلیل زن زانیه بود **فصل دوم** در هاء مکسوره **هرّه**
بفتح بدن راء مهمله گربه بترکی پشک نامند در باب الف در اسد گذشت که گربه از عطسه شیر مخلوق گشته از بینی
وی بیرون آمده ابو هریره نقل کند که پیغمبر صلعم مردی را دید که ایستاده آب میخورد فرمود که مگر آسانترست



که گربه با تو بیاشامد گفت چه نحو جهة آنکه شیطان با تو آب
آشامد سلمان فارسی رضی الله عنه از آنحضرت صلعم نقل
کرده فرمود که گربه از طیبات است اکلش حرام **تعبیر** دیدن
او در خواب دلیل خادم و حافظ اگر بیند که گربه چیزی دزدید
دلیل دزد خانه بود و گربه که قصد کند و انسی باشد دلیل سال راحت است بجهة رائی و گربه وحشی
دلیل سال تعب و رنج و اگر بیند که گربه بفروخت مال خود نفقه کند بود که گربه را بغماز و دزد تشبیه
کنند و گاه بغمت چه در او منفعت و مضرت است از طایفه و بعضی گفته که گربه دلیل زن فریبنده
و گزیدن او دلیل بیماریست زنی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم که سنوری سر خود در شکم
من فرو برده پارهٔ گوشتی از دل برداشت ابن سیرین گفت شخصی از شوهر تو سیصد و شانزده دینار
دزدیده گفت راست گفتی از کجا گفتی گفت از عدد سنور پس غلامیرا که در جوار ایشان بود متهم ساخته
بردند اقرار بمال نمود دیگر گفته‌اند اگر بیند که گوشت گربه میخورد سحر تعلیم گیرد **هزبر** بزاء معجمه و
باء یکنقطه و راء مهمله شیر بعضی گویند ملا اهل است دم او کاسه است بزیر خود گیرد و بول کند پس پیاله بگیرد



بخورد بکشد چه بول او سم قاتلست **فصل سیم**
در هاء مضمومه **هدهد** معروفست بفارسی
شانه سر و مرغ سلیمان نامند و بترکی پوپو صاحب
خطها و رنگهای بسیار بالطبع بد بود ذکر یه الحجه
بود چه خانه خود در زبل بنا کند گویند که از خاصیت

تعبیر

هرّه

تعبیر

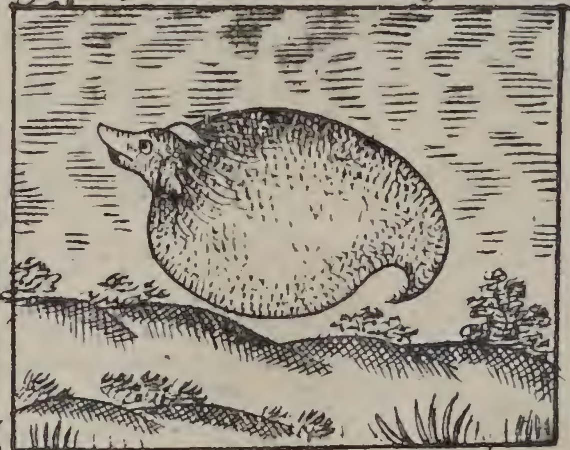
هزبر

هدهد

دارد و مور و سایر جانوران در کتاب فردوسی آورده که هر که آیهٔ انّی توکّلت علی الله ربّی و ربّکم ما من دابّة
الّا هو آخذ بناصیتها انّ ربّی علی صراط مستقیم را بخواند از شرّ هوام ایمن گردد و فراغت و ما لنا الّا
نتوکّل علی الله نیز همین خاصیّت دارد در کتاب نصایح آورده که شخصی از مسافران اقدام بر
هر امر مخوفی مینمود و خود را از هوام و سباع و دزد محافظت نمینمود جمعی از حال او تعجب
نمودند و او را تخویف نمودند که مغرور بنفس خود مباش او گفت من بر احوال خود با بصیرتم امّا با تاجری
سفر کردم با رفقای چند و دزدان بادیه هر شب بر سر راه ما میآمدند و من پیش از همه محافظت
مینمودم و بسیار بیدار بودم از یکی از اعراب بادیه که آثار صلاح از ناصیهٔ او مینمود راه علاج را
گرفتم مرا گفت صد مرتبه بر محمّد و آل محمّد صلوات بفرست و بفراغت تا بخسب پس من صد مرتبه صلوات
فرستادم و بخوابیدم ناگاه شخصی مرا بیدار کرد و برسیدم و گفتم تو کیستی گفت نیکوئی کن و مرا نجات
ده گفتم ترا چه میشود گفت دزدم متاع تو نگه داشته چه او باریکه اورا در راه او خوانده بودم شکافته دست خود
او برده تا متاع از دیس نتوانست که دست خود بیرون آرد پس مکاریرا بیدار ساختیم و التماس
نمودم که اوراد دعا کن تا نجات یابد گفت تو بدعا کردن اولائی که بجهة تو بدین بلا گرفتار شد پس
دعا کردم دست او خلاص شد هیچ وقتی فراموش نکنم سیاهی دست اورا از احتقان پس برکت
صلوات با دست او را نگه داشته تا بدین مرتبه عاجز گشت کعب الاخبار گوید که در کتب بعض انبیا عم



دیدم که هاتفه نزد سلیمان عم آمد و سلام کرد آنحضرت بعد از جواب سلام پرسید که یا هاتفه چونستکه
زراعت نخوری گفت جهة آنکه آدم عم را بجهة گندم از بهشت بیرون کردند پرسید که آب نیاشامی
گفت زیرا که قوم نوح عم بجهة آب غرق شدند پس پرسید که چرا در معموره نباشی گفت در خرابه

ابو القاسم گفته که نسناس از نسل ارم بن سام برادر عاد و ثمود بود ایشانرا عقلیست که در بیشها
و سواحل بحار تعیش کنند عربان صید ایشان کنند بکشند و بخورند و ایشان بلغت عرب تکلم
شوند و بر خود نامهای عربان گذارند در کتاب صفا مذکور است که مردی ببلاد ایشان رفته بود گفت دیدم
که ایشان بیکپای راه روند و بر درخت صعود نمایند از کلاب گریزند چه ترسند که ایشانرا بگیرند از ابن
عباس منقولست که گفت ناس رفتند و نسناس بماندند پرسیدند که نسناس کیست گفت الذین
مشابهت بناس دارند اما ناس نباشند بدانکه اکل نسناس حرام است جهة آنکه بخلقت بنی آدم است
اما جمعی آنکه اورا نسناس گویند نوعی از بوزینه بود که در بر تعیش کند و در بحر زندگانی نتوانند نمود تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مردم قلیل العقل که خود را هلاک کنند و کارها کنند که از نظر مردم بیفتند
منس جانوریست گویا پارچه گوشت قدیست در مصر میباشد که مار و اژدها را بکشد
و بخورد مفضل بن مسلمه گفت که او نظر یافت که در طاگذشت جاحظ جمعی از عم آنکه در مصر جانوریست
که اورا منس گویند که معقص میگردد و چون اژدها بیابد پس اورا پاره کند و بخورد حرام از جمله خواص او آنکه بخور کنند کبوتران گریزان
و پیچیده میشود مثل موش هند برادر ظفر یا بدزدها اکلش جهة حیا تش اگر اورا در برج کبوتر

شوند اگر زهره اورا باسفیدی بیضه سائیده بر چشم ضماد کنند
حرارت بر چیند و قطع دمعه نماید اگر از خون او بقدر قیراطی بر بینی دیوانه سعوط نمایند یا بریزند وی بخورد
کنند عاقل گردد اگر قضیب او را طبخ نموده با شوربا بیمار بیاشامند تقطیر بول و سنگ مثانه را
نافع آید چشم راست اورا اگر بر رکوی کتانی پیچیده بر صاحب تب بندند تب وی عود کند مغز سر او
اگر با آب ترب و روغن گل سرشته نموده هر آدمیکه اورا بر بدن مالد در حال دفع جرب شود علاجش
آنستکه سرگین اورا با روغن زیبق طلا کنند گشاده گردد سرگین او اگر در آب افتد هر که از وی بیاشامد
در شب و روز ترسد و چنان گمان برد که شیاطین اورا می طلبند تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنهاست
و ماکیان بدزدد دیدن بسیاری او دلیل زنا بود و هر که با یکی از او نزاع کند با زنان نزاع کنند
نغره براء مهمله مگس درشت سر باشد که با او حیوانات سم شکافته در ماهها مشتمل بر سه فصل فصل اول

کبود چشم او را بینی در طرف بگزد و بگریزد با بست پشتم در ماه مفتوحه ها مشدد میم

کہ بسبب غیر خود آبداده شوید بدانکه مکروه است اکل انچه مورچه بدهان و بدست و پای خود برداشته باشد
و اکل مورچه حرام است جهة انکه پیغمبر صلعم نهی کرده است کشتن او را هرگاه بیضهٔ نمل که تخم سفید بیست
از مورچه گرفته سائیده از بدن موی کنده باتراشیده بموضع وی مالند دیگر موی بر نیاید و اگر تخم او را
در میان قومی بپاشند آنقوم متفرق شوند اگر در زن یک درهم از و بکسی دهند اسفل خود را نگه نتواند
داشت باد بسیار از و جدا میشود اگر خانهٔ موران سرگین کاو یا سرگین کربه بگیرند و بگذارند بلکه ازان
موضع بگریزند چون سنگ مقناطیس در سوراخ ایشان گذارند جمله بمیرند تعبیر دیدن او در خواب
دلیل مرد ضعیف و اصحاب حرص و کاه بلشکر تعبیر کنند و کاه بجیوه اگر بیند که مورچه داخل خانه او شد
و با او بار گران بود فراخ روزی گردد و اگر بر فراش خود بیند اولاد او بسیار شود و اگر بیند که مورچه
از خانه او بیرون رفت اولاد و عیال از خانه او کم شوند اگر بیند که از مکانی بمکانی پرید اگر دران مکان
بیماری بود بمیرد یا قومی از آن مکان بسفر روند مورچه دلالت بر روزی و ارزانی بود چه او نمیباشد
مگر در مکانیکه در او روزی باشد اگر بیماری بیند که مورچه بر جسد او دوید بیمار بمیرد جهة انکه مورچه
ارضیست جاماسب گفته که اگر بیند که مورچه از مکان وی بیرون رفت او را غمی رسد **فصل دویم**
در نون مکسوره **نسناس** بفتح نون خوانده اند اما اصح بکسر است بدو نون و دو سین مهملتین
خلقی است در صورت ناس مشتق از و از جهة ضعف خلقت او مسعودی در مروج الذهب آورده که او حیوانیست
مثل انسان و یک چشم باشد از آب بیرون آید و حرف زند صاحب عجایب المخلوقات آورده که ایشان



گروهی باشند هر یکرا نصف
ویکپا گویا نصف انسانیست بطول
رود و در دویدن بسیار
گفته که نسناس خلقی باشند که
که اهل انجا صید ایشان کنند
از مردم یمن وقتی بقصد یک نسناس
ازایشان را پنهان شدند و یکیرا
از صیادان گفت چه خوب
شنیدند یکی گفت چرا فربه نباشد
جثه الخضر است پس او را گرفته د

بدن و نصف سر و یکدست
بریکپای جهید و تند
سریع باشد ابن اسحق
بصفت مذکوره در یمن
و بکشند و بخورند جمعی
بیرون رفتند سه نفر
گرفتند ذبح نمودند یکی
فربه است آن دو نسناس
که صره خورده است و صره
هستند ذابح وی گفت

چه النفع است خاموشی آنکه گفت من هیچ نمیگویم چون آواز او را شنیدند او را نیز گرفته ذبح نمودند

هیچ اشعاری نیست بانکه کشتن نمله بجهة رسانیدن آزار کراهتی دارد چه دفع ضرر از نفس واجبست حرمت
هیچ احدی از مخلوقات اعظم از حرمت مؤمن نیست و حال انکه ترا مباح گردانیده از ضرب و قتل و دفع
مؤمن از خود و مال خود بقدر ضرریکه بر تو رسانیده و عتاب با موسی عم که انتقام بجهة نفس خود قتل
همه مورچکان نموده و حال انکه مورچه اذیت بتو رسانیده صریحست برانکه دفع موذی از نفس واجبست
قصه نمل با سلیمان عم در تفاسیر وغیره اشتهار دارد و کویند که او بقدر کرگی بوده بعضی بقدر شتری
کفته اند نام او طاحنه و بعضی حرمی کفته اند **فائدة** بجهة دفع مورچه بر در سوراخ او دایره
کشیده این آیه را بخواند که یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون
و دیکر بجهة محافظت مدور ابیت العروس تحفل و نحمل و تحنصب و کل شیئ تعقل غیران لا تعصی ا
الرجل حضرت مقدس نبوی صلعم این افسون را تجویز نموده مؤلف حیوة الحیوان کوید که بخط بعضی علما دیدم
که بجهة دفع مورچه سه روز متوالی روزه بکیرد هر روز وقت صبح از ایام مذکوره نزد طلوع آفتاب
بکوید اقشطری و اتبری فقد فوه نبوه بر بطش دبقت اثف ایها الجرب بالف لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم بعد از اتمام تف بر موضع مورچه کند پس باید که زیت پاکیزه بانکشت بردارد و بر مورچه مسح کند
و نیز کفته که بخط بعضی مشایخ دیدم که بجهة دفع مورچه آنستکه بنویسد در ظرف پاکیزه این اسما را و بشوید
و بر خانه مورچکان ریزد هذا الاسماء که الحمد لله باهیا شراهیا ادونای اصباوت و نیز کفته در بعضی از مصنفات که بجهة افسون
مورچه بر چهار سفال آب ندیده بنویسد و در چهار طرف آن موضع دفن کند که مورچه در آن موضع دیده نشود
بر زمین فرو رود هذا و اذ قالت طائفة منهم یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا الا تسکنوا فی منزلنا فیفسدوا ان الله
لا یصلح عمل المفسدین الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا فماتوا
کذالک یموت النمل من هذا المکان و یذهب و نیز از جمله انکه مجربست بجهة دفع موران آنستکه بر لوحی از
پوست بز بنویسد و بر خانه موران نهد هذا دل ه ال ح م د ل ه ال م ل ن الله الله و ما لنا الا نتوکل
علی الله و لقد هدینا سبلنا و لنصبرن علی ما اذیتمونا و علی الله فلیتوکل المتوکلون قالت نملة یا ایها النمل
ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمن وجنوده وهم لا یشعرون اهیا شراهیا ادونای ال سدای ارحلوا
ایها النمل من هذا المکان بحق هذه الاسماء و بالف لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم د ح م ح
در اخبار آمده از سید اطهار که حضرت مقدس نبوی صلعم از کشتن مورچه نهی فرمود کفت ملکشید مورچه
که روزی حضرت سلیمن با قوم خود بطلب باران بیرون رفت مورچه دید که بر پشت افتاده دستها بجانب
آسمان برداشته کفت بار خدایا ما مخلوقیم از مخلوقات تو که محتاجیم بفضل تو که ما را بکناه بنی آدم مکیر بجهة
ما باران بفرست که اشجار سبز شوند و میوه اورا اطعام ما کن سلیمن عم کفت قوم خود را که بر کردید بتحقیق

باب ۸ ... [illegible]

نمله

تغییر لون دلالت بر مرد و زن صاحب مکر و فریب کند و بسا باشد که دلالت بر بیماری و درد چشم کند
آشامیدن شیر او دلیل عداوت شارب اوست نمله مورچه ترکان قارنجه نامند بجهت کثرت حرکة
مسمی بنمله شده او را از دواج و مباشرت نیست بلکه بیضه او چیز حقیر سفیدی باشد که بر زمین ریزد
از و بیضه متکون شود بدانکه بیضه همه حیوانات بضاد بود غیر بیضة النمل که بظا بود و عظیم الحیل بود در طلب
روزی چه هرگاه چیزی یابد سایر مورچگان را خبر ساند تا بیش وی آیند گویند این خصائص بر پیش ایشان
دارد و تابستان روزی جمع کنند بجهت زمستان چون جمع کند و نگهدارد و ترسد که دانه جمع آورده سبز
شود و بروید دو نیمه کنند تا نروید سوای کشنیز که چهار حصه کند جهت آنکه ملهم شده بانکه هر نیمه از و سبز شود
و بروید چون ترسد که متعفن شود بیرون آورد متفرق نماید بیشتر در شبهای مهتاب چنین کند حیات و
تعیش او از قبل اکل نیست و قوامش باکل نبود چه او را جوفی نیست که طعام در او لغوط کند جهت آنکه بدن
وی از میان مقطوع است قوت او
استنشاق وی تعیش کند الحراش
شامه قوی باشد در ابواب سابقه مذکور



است که چون دانه بدو نیمه کند به
وی را کفایت باشد چه او را قوت
شد که هیچ حیوانی شامه ندارد دیگر
آدمی و عکه و موش و مورچه بعضی گویند بلبل نیز نگهدارد و اما فراموش کند بسبب هلاک بعضی از
مورچه است که پر برآورد و در وقت طیران عصافیر بسیار شوند و ایشان را صید کنند بیش دست و پای که
دارد خانه بجهت خود حفر نماید و بیجها در خانه خود سازد که آب باران بدو نرسد و بسا باشد که دو خانه سازد
یکی فوق و یکی تحت چه بر ذخیره خود ترسد نقل است که عدی بن حاتم طائی بجهت مورچگان نان ریزه میشکست
و ریزه میکرد و میگفت که ایشان همسایگان مایند چه هیچ حیوانی سوای او راضی بضعف بدن خود نیست
چه او باضعاف مضاعف راضی است آنکه با بجثه استخوان خرمای بردارد و حال آنکه از و انتفاع نیابد
بلکه بجهت حرصی که بر جمع روزی دارد روزی دو ساله نگهدارد و حال آنکه زیاده بر یکسال عمر ندارد و از
عجایب کار او آنکه خانها که بجهت جمع ذخایر سازد در او غرفها و دهلیز و طبقات بنا کند همه را از ذخایر مملو
سازد و بعضی از و باشد که مثل زنبور بگزد و بجنوع از او را النمل الاسد نامند چه مقدم او باسد و مؤخر بنمل
مشابهت دارد و نقل است که موسی بن عمران گفت خداوندا قومی را عذاب کنی و حال آنکه در میان ایشان
صالح بود خدای تعالی خواست که مطلع از حکمت خود بوی نماید حرارت آفتاب بر او مسلط گردانید تا آنکه
کلیم پناه بسایه درختی آورد تا راحت یابد خواب بر او غلبه کرده بخواب رفت چون لذت خواب دریافت مورچه
او را بگزید موسی هم برخاست و همه را بسوخت وحی الهی رسید که یا موسی یک مورچه از او نوک کرد گناه دیگران
چه بود که جمله را بسوختی یا موسی مطیع را ارتفاع درجه و رحمت و عاصی را عذاب و نقمت است بدانکه در احادیث

وضع حمل نشود الا وقتیکه ابروی طوق زده باشد که نفس کشد و بش زنه و بخندد از طبع او شدت
حرص و بی صبری و عداوت با شیر باشد جهنده و ربایند از اماکن بعیده باشد که چهل گز بجهد و بلند
شود چون صید نیابد چیزی نخورد تا صیدی بدست آرد جیفه و مردار نخورد در اخبار سید الطاها
یعنی احمد مختار صلعم آمده که روزی موسی
کلیم علی نبینا و آله ع در مناجات با
قاضی الحاجات گفت ای پروردگار
من خبر ده مرا بگرامی ترین خلق خود
بحضرت او خطاب مستطاب رب الارباب
رسید که ای کلیم گرامی ترین خلق من نزد من



کسیست که بهوا میل مسارعت نکند مثل هوای کرکس بهوای خود و لعنت کیرد با بند کان صالح من مثل
لعنت مردم بکودکان و غضب کند بر کسیکه بدرد پردهٔ خود و حلال کند حرام مرا مثل غضب کردن پلنگ غضبناک
باک ندارد که مردم کم باشند یا بسیار و این شدت تمثیل است بانکه اکل پلنگ حرام است چه از جمله سباع
ضاره است از جمله خواص او آنکه چون سر او را در موضعی دفن کنند موش بسیار در وی جمع شود اکتحال زهرهٔ
او روشنی چشم دهد و منع نزول آب نماید اما سم قاتل است اگر کسی بخورد خلاص نشود مگر آنکه خدا تعالی خواهد
مغز سر او چون متعفن شود هر آدمی که بوی او بشنود در حال بمیرد لیکن او از کلهٔ انسان ترسد و گریزد
چون موی وی در خانه بخور کنند عقارب گریزان شوند اگر پیه او را گداخته بر جراحات عفنه گذارند صحت
بخشد هر که پنج درم از پیه او خورد زهر هیچ افعی بدو ضرر نرساند لیکن در عجایب المخلوقات آورده که جمیع
اجزای او سم قاتلست بتخصیص زهرهٔ او این قول اصوب و احوط است اکل طبیخ هضم نباشد و تقطیر بول و جماع
شانه کند مداومت جلوس بر پوست وی دفع بواسیر کند هر که پارهٔ از پوست او با خود دارد در نظر مردم
با هیبت نماید اگر دست و ناخن وی در موضعی دفن کنند هیچ موشی در آن موضع زنده نماند چون پلنگ
بعضی زخم زند موش طلب آن شخص کند که بر او بول کند بمیرد پس هر که را پلنگی زخمی زند البته احتیاط کند
از موش بعضی گویند اگر کسی پیه او را بر بدن خود مالد اگر بر پلنگ در آید از وی بگریزد تعبیر دیدن
او در خواب دلیل سلطان جابر و دشمن ظاهر شدید الشوکه بود هر که پلنگ را بکشد دشمن باین صفت
را بکشد اگر گوشت او را بخورد بمال و شرف رسد و اگر سوار شود بسلطنت و بزرگی رسد اگر پلنگ او را
سوار شود او را از دشمن ضرر رسد اگر پلنگ دخول کند بر زنی از قوم ظلمه مسلط شود و اگر در خانه پلنگی
خود بیند فاسقی بر خانه خود هجوم کند و اگر صید کند منفعتی رسد ارطامیدورس گفته که پلنگ بسبب

ثعلب

صلب وآهن وسنک وکلوخ فرو برد و هضم کند اکر در کوش طفلی مروارید یا حلقه ببندد باید و فرو برد
در درون او بکدازد پس تغذی بنار و اطفاء هضم او عجیب و غریب نیست چه سمندر در آتش بیضه و جوجه
کند اکل شتر مرغ حلالست چه از جمله طیباتست از جمله خواص او آنکه زهره او سم قاتل است ولوزا مغز سنجون او
موروث کسالت و کاهلی بود اکر سرکین او را سوخته و صلایه کرده بر سعفه طلا نمایند در ساعت زایل
کند سعفه سیاه را کویند که در وی بود هر بیضه او را خالی نموده در سرکه اندازند در میان او از موضعی بموضعی
جهد اکر آهن را که او فرو برده شکم وی پاره کنند و بیرون آورند هر شمشیری و کاردی که از وی سازند
هرکز کل نکردد

تعبیر

تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن بدویه است و بعضی نعامه بنعمت تعبیر
میکنند اکر سوار شود سوار اسب تندرو شود و بعضی کویند که اکر او را سوار شود با خواجه سرای
دخول کند و نیز کویند دیدن او دلیل کری باشد و باشد که دیدن هریک از وی بر نعمتی دلالت کند
مثلا اکر یک نعامه بیند بر یک نعمت و اکر دو بود و سه بر سه نعمت دلیل باشد

نعجه

نعجه میش ماده در مثل
کویند اعجل من نعجة علی الحوض زیرا که چون آب را ببیند از شتاب بروافتد از جمله خواص او آنکه اکر بر شاخ
او آیه یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا وما عملت من سوء تود لو ان بینها وبینه امدا بعیدا سه مرتبه
بخوانند زیر سر زن که در خواب باشد کذارند چنانچه مطلع نکردد هرچه از و پرسد جواب کوید از آنچه داند چیزی
پنهان نکند زهره او را اکر سوخته بزیت مخلوط ساخته برابرو طلا کنند مو برا بسیار سیاه کند چون
از شیر او بر کاغذ نویسند ظاهر نشود چون بر آب اندازند نوشته سفید ظاهر کردد اکر پشم او را زن بردارد

تعبیر

ودیکر بار نکیرد تعبیر دیدن او
مبارکه مالدار اکر فربه او را
او میراث و پشم و شیر او مال
خانه شد در ایشان دلیل از اهل
ببیند که نعجه او قوچ کردید



در خواب دلیل زن شریفه
دیده بمال اکر لاغر دیده شود تنک
اکر ببیند که نعجه داخل
و فراخی معیشت بود و اکر
زن وی هرکز بار نکیرد و نعجه
بسیار دلیل زنان صالحه باشد و بسا باشد که دیدن ایشان دلیل غم و فقد ازواج بود لقوله تعالی ان هذا
اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة الایه

نمر

نمر پلنک ترکان فیلان نامند شبیه بشیر بود لیکن
بجثه از و کوچکتر باشد دو صنف است یکی بزرک جثه کوتاه دم هر دو صاحب قوت و سطوت بر همه حیوانات
دوم دراز هیچیک نترسد و بخود معجب باشد چون سیر شود سه روز بخوابد رایحه دهنش نیکوست بخلاف
سایر سباع چون بیمار شود موش خورد مرضش زایل شود جاحظ کفته که او شراب دوست
دارد چون در مکانی بیابد چندان از آن بیاشامد که مست شود و در آن وقت شکار کنند جمعی را زعم آنکه نمر را

تشبیه نموده اند ابراهیم کرمانی گفته که او را باکابر ملوک تعبیر نموده اند حق سبحانه و تعالی ملکی بر صورت او
خلق نموده که موکل ارزاق طیورست جاماسب گفته کسیکه او را ببیند یا آواز وی شنود با سلاطین
مخاصمت کند ابن المغربی گفته کسیکه مالک او شود یا حکم بر او کند بعزت و سلطنت رسد و بر
اعدا غالب گردد و عمر دراز کند و بسا باشد که با ایشان مصالحه کند و از شر ایشان محفوظ ماند و بهمه
یابد بانچه نزد ایشانست از سلاح و مال و اگر از عوام الناس باشد بمنزلتی که لایق او باشد رسد و
مال یابد و بر اعدا غالب شود و عمر دراز کند و باشد که دیدن او دلیل بدعت و ضلالت باشد دیدن
ماده او دلیل موت بود جهة آنکه سلب ارواح کند و میته خورد نعامه بعین مهمله شترمرغ ترکی
دده قوشی مانند حیوانیست که پر دارد و نپرد و جوجه کند بعضی گمان برده اند که مگر از شتر و مرغ بهم رسیده



این گمان باطلست بلکه
گویا که برزخ است ما بین
زعم آنکه او در رفته طلب شاخ کند
وی بریده اند و لهذا او را
این زعم نا شد سبب او را
کوچک گوش از اعجاب
مستقیم گذارند چنانچه

او نیز نوعی از حیوانات
طیور و بهایم اعراب را
نداده اند گوشهای
ظلیم گویند یعنی شترسید
صمعا نیز خوانند یعنی
امرا و آنکه بیضها لطول الخط
اگر رشته بر سر آنها

بطول بکشند هیچ یک از هیچ یک منحرف نشود هر بیضه را بقدر آنچه باید حضانت کند پس بطلب طعمه
بیرون رود چون بیضهای شترمرغ دیگر یابد بحضانت آنها اشتغال نماید و بیضهای خود فراموش
کند و بسوی صید نیز برنگردد و لهذا نزد عرب موصوف بحماقت باشد و بیضهای خود سه قسم منقسم
سازد و قسم اعلا را حضانت نماید و بچه بیرون آرد و وسط را غذای خود کند و ادنا را بیرون گذارد تا
متعفن گشته کرم شود و غذای بچهای خود کند نر او در حضانت معاونت نماید ماده را بخلاف باقی
طیور که اگر یکی شکسته آن دیگر در نهوض و حرکت اعانت الف خود نماید اما اگر تکبیرا الحنا ری رو بدهد
در جای خود چندان گرسنه ماند تا هلاک شود او را قوت سامعه نباشد اما شامه او بمرتبه قوی بود که از
قوت سمع مستغنی گردد و بسا باشد که بقوه شامه از اماکن بعیده رایحه صیاد استشمام نماید لهذا عرب
در امثال خود گویند فلان اشم من النعامه ابن خالویه در کتاب خود آورده که در دنیا حیوانی نیست
که نشنود و آب بنوشد شترمرغ را ساق پای بنود از حماقت وی آنکه چون صیاد بوی رسد سر خود
در ریگ فرو برد و اگر دو مدن وی مقابل وزیدن باد بود هر چند باد بشدت وزد تندتر رود و شیخون

جا:

وچوبها بر اطراف تابوت نصب نمود بر سر آنها گوشتها گذاشت تابوت را بپای کرکسها بست چوا خبر از رفیق خود گردانیده در میان آن نشسته شد کرکسها بطمع گوشت بپرواز درآمدند در هوا بلند گشتند تا یکشبانه روز بلند شدند پس برفیق خود گفت در بالای تخشای و بجانب آسمان نظر کن و به بین که باسمان نزدیک شده ایم یا نه جوان در بالای تخشود و نظر کرد گفت آسمان بهمان طریق مینماید که از زمین مینمود گفت در زیر تخشای و بر زمین نگاه کن به بین که چون بینی جوان در زیر تخشاد و گفت که زمین را مانند لجه و کوهها مثل دود می بینم پس کرکسها یکشبانه روز دیگر پرواز نمودند تا آنکه باد آنها را از پرواز بلند شدن نگهداشت نمرود برفیق خود گفت درها تخشای و بر جانب آسمان و زمین نظر کن تا چه بینی بگوئی جوان در بالا تخشود گفت آسمان بحال خود است بطریقیکه در زمین مینمود مینماید و چون در زیر تخشود گفت زمین سیاه و تاریک مینماید ندائی رسید که ایها الطاغی برگرد عکرمه گفت جوانیکه با نمرود بود تیر و کمان برداشته بود پس نمرود بر رود و تیری بجانب آسمان انداخت در هوا بمرغی رسید خون آلود برگشت پیش نمرود افتاد گفت از شغل آله آسمان فارغ گشتم پس برفیق خود گفت تا چوبها بطرف تخت گردانید تا گوشتها سرازیر شدند تا کرکسها بازمیل نمودند بطرف زمین پرواز نمودند و آواز پر آنها بمرتبه تند گشت که صدا در کوهها پیچیده از مکان خود زایل شدند کما قال الله تعالی وان کان مکرهم لتزول منه الجبال بدانکه او جیفه است لهذا اکلش حرام است اگر دل او را بر پوست گرگ گذارند بر آدمی آویزند محبوب القلوب انام گردد و در نظر مردم با هیبت بود نزد سلاطین و غیره حاجتش روا گردد و دارنده او را ضرر رساند اگر استخوان بزرگی از استخوانهای او بر کسی آویزند که خدمت سلطان کند از غضب او ایمن گردد و نزد ملوک معزز و محترم گردد اگر استخوان ران چپ او را بر کسی آویزند که هیچ چیز نافه و روده کهنه داشته باشد نفع بخشد اگر پر او را در میان زراعت گذارند همه هوام بگریزند اگر جگر او را بسوزانند و بیاشامد قوت باه را زیاد کند اگر بیضه او را بعضی بر بعضی فرا گیرند و مخلوط ساخته بر ذکر را حلیل مالند قوت عجیبی بیند اگر زهره او را با آب سرد مخلوط ساخته اکتحال نمایند و بر دو چشم مالند از نزول آب مانع آید اگر فک اعلای او را بر گردن آدمی آویزند هیچ چیز از هوام نزد او نیایند اگر پری از پرهای او در زیر زن عسر الولاده گذارند نزد وی بار نهند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل پادشاه بود اگر با او نزاع کند پادشاه بر او غضب کند و ظالمی بر او موکل گرداند که از وی ترسد اگر مالک کرکسی شود ملک بزرگی بدست وی درآید اگر مالک او شود و بپرد ترسد کارش بلند شود و جبار و صاحب غنا گردد چون نمرود اگر بچه اشخص بدست وی آید او را فرزند عظیم بادی بهم رسد اگر در این خواب ببیند بیمار شود اگر بچه کرکس روی یا عضو او را بجز اشد بیماری او دراز کشد مذبوح او دلیل پادشاهیست اگر زن حامله کرکس ببیند فرزند خود بدایه دهد بهود دیدن کرکس را به انبیا و صلحا تعبیر کنند چه در توریه انبیا را باو

لنثیره

عسل نوشانند بد ایشان سخن شیرین یا قرآن با آواز خوش شنوانند و اگر با انگشت عسل لیسید تزویج نماید و اکل او
معانقه و تقبیل است اما شهد او میراث حلال و مال بشار گشت ابن سیرین گفته که شهد روزی حلال بود
جهة انکه بدو نرسیده اگر بیند که نزد او شهد گذاشته اند یا او علم عزیز باشد که مردم شنیدن آن علم از او
دارند شهد تنها علم و ظرف صاحب وی مال حلال و بجهة زهد غنا و حسن اعتقاد و نیکوئی دین اگر بیند
که شهد میخورد و فوق او عسل است کنیزی نکاح کند **نسر** کرکس نرگان قاجر نامند از حضرت امام
حسن عم منقولست که آنحضرت فرمود که او در صوت خود گوید که عش ما شئت فان الموت لاقیک یعنی بهر نحو
که خواهی زنده گی کن که مرگ بتو خواهد رسید گویند که تواند بود که این قول بسبب طول عمر خود گوید چه
او هزار سال عمر کند او را منقار باشد نه چنگ لیکن ناخنهای دراز مثل چنگ دارد باز بادی جمع شود چنانکه



حروس با ماکیان
که ماده او بسبب نظر
بیضه نهد و حضانت
آنچه بصحبت رسیده
که آفتاب رو باشد بیضه
بجای حضانت او باشد
او بمرتبه ایست که از چهار
گویند که نبیند لیکن

جمعی گمان برده اند
کردن بر سر خود
نماید این گمان باطلست
انکه او در اماکن عالیه
نهد حرارت آفتاب
حدت نظر و قوت بصر
فرسخی جیفه را بیند بعضی
بقوت شامه دریابد

لهذا چون بوی خوش استشمام نماید در ساعت بمیرد قوت طیران حال وی بمرتبه ایست که در یکروز از مشرق
بمغرب پرواز نماید چون بر جیفه نشیند اگر عقاب نر آنجا نشسته باشد شکم پر کند چندان خورد که از طیران باز
ماند پس چند مرتبه بدو و خود را طبقه طبقه در هوا بلند کند و بسا باشد که در اینحالت او را مردم ضعیف صید
کنند ماده او از ترس خفاش بر بیضه و بچه خود برگ چنار ریزد تا خفاشش بگریزد بر مفارقت از زوج
خود بیشتر از سایر طیور غمگین گردد چه هرگاه یکی از آن دیگر جدا شود آن دیگر از غم بمیرد و مثل سنقر که در آشیانها
عنقا یافت شود و در آشیانه او نیز یافت شود و بجهة عسیر الولاده نیکوست گویند در طیور سباع بزرگ جثه
تر از وی نباشد بدینجهة او را عریف طیور گویند یعنی سید مرغان نقلست از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عم
فرمود نمرود جبار را خلیل الرحمن ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلم حجت گرفت بتوحید باری تعالی خواند
نمرود از حماقتیکه داشت گفت آنچه حق است که تو میگوئی نمی پرستم تا انکه با آسمان روم و بدانم آنچه در آسمانست
پس چهار بچه کرکس پرورد تا بزرگ شدند و تابوتی ساخت او را در او گذاشت یکی بطرف بالا و دیگر بجانب زیر

طبیه است هر سه را مخلوط ساخته بیاشامید شفا یافت ابی سعید خدری آورده که مردی بخدمت حضرت مقدس
نبوی صلعم آمده گفت برادر مرا اسهالست آنحضرت فرمود که عسل بنوشان آن شخص برفت برادر خود را عسل
نوشانید باز بخدمت آنحضرت آمده گفت که عسل نوشانیدم اسهال بیشتر از بیشتر گشت آنحضرت فرمود
عسل بنوشان همچنین تا سه مرتبه نوبت چهارم آمده گفت یا رسول عسل نوشانیدم اسهال وی زیاده شد
دراینمرتبه آنحضرت فرمود که صدق الله وکذب بطن اخیک اسقه عسلاً یعنی خدای تعالی راست گفت که فیه شفاء
دروغ گوی شکم برادر تست که کلام الهی را قبول نمیکند برو عسل بنوشان پس آمد این نوبت که
عسل نوشانید بامر الله شفا یافت جمیع اگر مرض الحاد در دلهای ایشان راسخ گشته بدین حدیث اعتراض
نموده اند و گفته اند که موافق عقل نیست زیرا که اطبا اتفاق نموده اند بر آنکه عسل مسهل است پس چگونه
دفع اسهال کند که از هیضه و تخمه حاصل شود نیز اطبا اجماع کرده اند که در مثل این اسهال طبیعت را بحال
خود گذارند اگر محتاج بر معین اسهال باشد مادام که قوت باقیست اعانت کنند در اینوقت یعنی نه بندند
بستن وی ضرر است پس محتملست که اسهال شخص مذکور نیز مثل این اسهال باشد که از امتلاء هیضه شد
که بحال خود واگذاشته باشند طبع وی قوتی داشته مکرر آنحضرت در اسقاء عسل امر فرموده تا آنکه ماده
بالکلیه دفع شده اسهال از ایستاده باشد عسل همان مسهل بوده که دفع اسهال مسهل شده و هیچ عذرا
در او نباید بدانکه عسل گرم و خشک است که ادرار بول کند و اسهال نماید و تسخیف نماید و تشنگی آورد و
بصفرا مستحیل شود مولد خون با حدت کند داء آب بجوشانند و کف وی بگیرند حدتش برطرف شود و نفخش کم
شود و غذای بسیار دهد حریفی وی نفع از ربعی بود سبب نرمش دفع مضرت میکند اگر بر عسل خام که آب
و آتش بر او نرسیده باشد مشک داخل نموده اکتحال نمایند دفع نزول آب کند مالیدن او بر بدن دفع
شپش و رشک کند لیسیدن او با انگشت علاج گزیده سگ دیوانه کند اکل مطبوخ او دفع زهرها کند خاصیت
او آنکه اگر کسی با خود دارد محتلم نشود ولیکن غم آرد چه شهد و شادمانی او در رفته تا نحل را نکشد و کلش حرام

تعبیر دیدن نحل در خواب دلیل ارزانی و رنج است برای کسیکه او را فنا کرده باشد اگر نحلها او را میبارند
و عسل آرد بمال حلال رسد اگر همه عسل بر آرد و جهت نحلها چیزی گذارد بر قوم ستم کند اگر چیزی گذارد
عدالت کند اگر والی یا طالب حق باشد اگر بیند که نحلها بر سر او نشسته شد والی و رئیس قومی گردد اگر پادشاه
بود ملک و ولایت بتصرفش در آید اگر رای از اهل فلاحت و زراعت باشد دلیل خیر بود وجهه لشکر است
جهت آنکه متابعت امیر خود کنند اگر در خواب نحلی بکشد بر دشمن خود غالب آید و اگر اهل فلاحت بود بجهت
او بد بود و نیز دیدن او دلیل علما و اصحاب تصنیف است چه بر او وحی نازل میشود و باشد که دیدن او دلیل
بر کد و جهد در کسب باشد اما دیدن عسل در خواب مال حلالست بلا تعب وجهه مریض شفاست اگر بیند که مردم

جواب اعتراض ...

تعبیر

ایشان چون بیرون آیند باز بمکان خود آیند و غلط نکنند اهل مصر خانهٔ نحل در کشتی جا بجا سازند چون عبور
کشتی بموضعی رسد که در او درخت و شکوفه بسیار باشد درهای نحلها بگشایند روزها تا بر عسل بیرون آیند
در آن موضع از ازهار و انوار بار بردارند و شب بکشتی آیند و هر یک بمحل خود در روند که خطا نکنند و این حیوان
همیشه در ایام بجد و جهد کار تمام کنند تکاهل و تکاسل نورزند مگر آنکه هوا تاریک و ابر و باد و زوده بود و یا ب
با آتش باشد که او را از عمل باز دارد و بدانکه جمهور انام و اکثر علما برآنند که عسل از دهن نحل بیرون آید و از
امام همام حضرت امیر المؤمنین ع در باب مذمت دنیا منقولست که آنحضرت فرمودند که بهترین ملبوسات
بنی آدم را لعاب کرمیست و اشرف مشروبات وی رجیع نحل یعنی برگشته او و این محتملست که فی او بود که از
دهن وی بیرون آید یا رجیع او که از طرف دیگر آید بهر طریق مضمون این کلام بهجت انجام مطابق کلام ملک
علام است که یخرج من بطونها حاصل که عسل از بطن وی بیرون آید اما دانسته نشده که از دهن یا
غیر او چنانچه سابقا مذکور شد گویند که ارسطاطالیس خواست تا تحقیق این معنی نماید خانهٔ نحل از شیشه ساخت
تا نظر کند که چه قسم شهد از وی بیرون آید نحل اول اندرون شیشه گل اندود گرفته تا عمل وی مرئی نشود و بعد شروع
در کار کرد تا کسی مطلع از احوال وی نشود مسعودی اوراق گوید که نکته در اینکه عسل مقلوب لسع است چه نحل از
طرفی نحل کند و از طرف دیگر عسل دهد یعنی از جانبی نیش رساند و از جانب دیگر شهد نوشاند چه شهد محبت بی
نیش محنت حاصل نگردد و در بعض تفاسیر آمده که عسل از آسمان بزیر فرود می آید و در اماکن آن میریزد
نحل و را میچوزد و در خانهای از موم بسته میریزد و بعضی گمان برده اند که عسل درون وی از
فضلات غذا بهم رسیده و در معدهٔ او مستحیل شده بعسل چون حق سبحانه و تعالی ورا باکل حلال امر نمود تا آکلش
شیرین و شفا گردید و آری دوای الهی شیرین و دوای اطبا تلخ بود بدانکه اگر چه ظاهر آیه وافی هدایه و فیه
شفاء دلالت بر عموم دارد اما لازم نیست که عام باشد چه تقدیر و فیه نوع شفاء او بعض شفاء یعنی انه شفاء
لکل علة باردة رطبة علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که مراد از عسل شهد محبت امیر نحل است که علی بن ابیطالب ع
لهذا آنحضرت را یعسوب نامند یعنی پادشاه نحل که شهد محبت او علل همه نوب شیعیانست چه مراد از ناس معرّف
بالف و لام تعریف شیعیان ویند اما سایر مردم بصورت ناسند یعنی نسناس و این تاویل محمول بر تفسیر
باطنست چه قرآن را هفت بطن است بنابر این آیه وافی هدایه مقتضی عموم باشد و ابن مسعود از حضرت مقدس
نبوی ص حدیثی نقل کرده که دلالت بر عموم دارد که آنحضرت فرموده که العسل شفاء لما فی الصدور فعلیکم بالشفائین
القرآن و العسل یعنی شفاء هر علتی است و قرآن شفاء آن چیزیست که در سینهاست پس بر شما باد باین
دو شفا که عسل و قرآنست نقل است که عوف بن مالک بیمار شد گفت بجهة من آب بیاورید که حقتعالی فرموده
و انزلنا من السماء ماء مبارکا پس گفت عسل بیاورید که فرموده فیه شفاء پس زیت طلبیده که از شجره مبارکه

وگاه بود که عسل بسیار چرا کاه ومی طعمش اختلاف یابد چه در بعضی اوقات اشیاء بدخورد طعمش بد شود
واز طبع اوست که تدبیر در معاش خود کند بموضع پاکیزه رسد خانه از موم بنا کند وجائیکه پادشاه ایشان
نشیند جدا گانه سازد ودیگر خانها نزآنها که کار کنند وآنها از ماده خود بصغر جسم امتیاز دارند وماده کبیر
الجثه درون وی خالی بود چون پرند همه بهیئت مجموعی دیگر تبه بیرون آیند ودر هوا بلند شوند پس عود کنند
بمکان خود آیند نحل عسل اولا موم سازند پس تخم ریزد چه موم او بمنزله آشیان مرغیست بعده بنشینند
حضانت نماید چه از تخم وی کرم بهم رسد که بچه او بود پس کرمها متحرک شوند غذا از نفس خود خورند پس
پرند بر شکوفهای مختلف نشینند بلکه بر یک نوع از شکوفه نشینند بعضی از خانها از بچه وبعضی را از عسل
پر کنند واز عادت ایشانست که چون از پادشاه فسادی بینند عزل کنند یا بکشند ودر بیرون نخله اندازند
تا همه ایشان بیرون نیایند پادشاه ایشان بیرون نیاید چون از طیران عاجز شود لشکر وی او را در دوش
گیرند پادشاه را یعسوب نامند انشاء الله در باب یا بد نشانه او آنستکه نیشی ندارد لهذا نگزد بهترین او آنستکه
سرخ رنگ باشد وبدتر آنها سیاه بود که در او نقطهای سفید بود لشکر وی کارها ما بین خود قسمت کنند
بعضی موم سازند وبعضی آب درند وبعضی خوانه سازند بر شکل مسدسی که اصلا در او انحرافی نبود آلتی و
پرگاری بقیاس هندسی در دایره مسدسی که اختلاف در او بهم نرسد وآنها بهم متصل واقع شده که
گویا جمله یک شکلست که انفصال وفرجه در او نباشد جهة آنکه از اشکال مثلث ومربع معشر هر یک از آنها
که با امثال خود در دایره جمع شود البته در ما بین آنها فرجه وفاصله واقع شود وبیکدیگر متصل نشوند الا
مسدس که هر چند اشکال مسدس را بر پهلوی هم در دایره گذاری مسدس دایره پر شود وفرجه و
فاصله نماند چه او اوسع اشکالست غزالی در کتاب احیا آورده که بنور عسل بنگر که بطریقیکه حق سبحانه وتعالی
بوی وحی نموده اولا در کوهها خانه ساخت واز لعاب خود موم پرداخت واستخراج عسل نمود از یکی جانب
آید واز دیگر شفا اگر تامل کنی در عجایب کار او که بچه محل خود را باز باز رو بهنجار رساند واشیاء طیبه فرا گیرد
واز انجاس واقذار اجتناب واحتراز نماید واطاعت پادشاه خود کنند واگر یکی از ایشان از خارج در آید به
فرمان پادشاه از آنکشته بیرون اندازند بچه واصغر او بهتر از او در او کارکنند تنها در فصل ربیع وخریف در
بهار بیشتر واز طبع او لطافت وپاکیست چه نحل مرده در نخله نگذارند بلکه آنچه بود بیرون ریزند وآنچه آب شیرین
وصاف باشد بیاشامند وطلب کنند تا هر جا که باشد واز عسل نخورند مگر بقدر آنچه کفایت ایشان بود واگر
اگر عسل در نخله کم شود در آب اندازند تا جوف آنها بسیار شود واز نفوذ آب چه هر گاه آب نفوذ کند خانهای
پادشاه وخانهای ذکور خود خراب کنند وباشد که پادشاه بکشند مثل ما ربوست اندازد واگر سوسه بدو مضرت
رساند کمشت نمک در نخله ریزند وهر ماه بکار بکشایند وسرگین گاو دود کنند سوسه بر طرف شود ودیگر

لکن

اولاد خود معاونت نمایند زاو درشت طبع و بد خو باشد چه هرگاه بچه خود را بیند که قوت طعمه خوردن بهم رسانیده براند مادر با او برود و نر نزدیک وی نشود تا وقت جماع اکلش حلال است بصحت رسیده که نحام بچه برای حضرت مقدس نبوی صلعم بهدیه آورده بودند آنحضرت دست مبارک بدعا برداشت و گفت اللهم ادخل الی احب خلقک الیک لیاکل معی من هذا الطیر یعنی خداوندا دوست ترین خلق خود را نزد تو بسوی من بفرست تا با من ازین مرغ بریان بخورد پس امیر المؤمنین و امام المتقین و قاید الغر المحجلین علی بن ابیطالب عم آمد دست بر سینه انس زده او را دور گردانید و داخل شد و اسلام کرد گفت با حضرت نزدیک بود که انس میان من و تو حایل شود آنحضرت عم فرمود که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله الی آخره و در بعضی از روایات آمده که آنحضرت عم سه مرتبه آمده در دو نوبت اول انس او را باز گردانید در مرتبه سیم در را قوی تر بگرفت تا حضرت مقدس نبوی صلعم شنیده فرمود تا در بگشودند امیر المؤمنین عم در آمد آنحضرت فرمودند ما ابطاک عنی یعنی چه چیز باز داشت ترا از ما که دیر آمدی فرمود آمدم انس مرا باز گردانید آنحضرت صلعم فرمود ما حملک علی هذا یعنی چه چیز ترا براین داشت انس گفت خواستم که این دعا برای انصار باشد آنحضرت فرمود هل فی الانصار خیر من علی یعنی آیا در انصار کسی است که بهتر از علی بن ابیطالب باشد یا فاضلتر از وی نحل بحاء مهمله مگس عسل ترکی بال آروسی چون حق سبحانه و تعالی از دبر دم عطاء عسل نموده و لهذا او را نحل گویند چه نحل بمعنی عطا است در عجایب المخلوقات آورده که روز عید فطر را روز رحمت خوانند بجهة آنکه در این روز حق سبحانه و تعالی بزنبور عسل وحی فرستاد که اوحی ربک الی النحل و او



حیوانیست صاحب فهم و کیاست و شجاعت در عواقب امور نظر کند و فصول سال بشناسد و اوقات باران و تدابیر چراگاه و مطاعم داند و بجهة پادشاه خود اطاعت و استکانت نماید ارسطو گفته که نحل نه قسم است شش قسم از آنها بعضی با بعضی الفت گیرند غذای آنها از فصول حلویات و رطوبتیست که از شکوفه و اوراق و اشجار ترشح کند که همه آنها را جمع کند و ذخیره نماید و او عسل است ظرفهای او یعنی خانهای مسدس پس آنچه از گیاهان بر دارد بخرطوم خود چیند و بر رانهای خود بار کند و از ران خود به پشت نقل کند از کلام ملک علام چنان مستفاد میشود که شکوفه در جوف وی مستحیل بعسل شود و از درون وی بیرون آید اما دانسته نمیشود که از دهن او یعنی بیرون آید یا از غیر او و هو قوله تعالی ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لایة لقوم یتفکرون مراد بعضی فراست نظر ش و او میت من کل شیء ای بعضه الوان عسل مختلف میشود بسبب اختلاف زنبور

انس بار دیگر در آمد و گفت حضرت مشغول حاجتی است ... پس آنحضرت عم ... هل فی الانصار افضل من علی

بقدر سلوی که بیلدرچین گویند جمع او مراع است شبیه بدراج گلش حلال از جمله خواص او آنکه شکم او را
پاره کنند بر خاری یا پیکانی که بر گوشت فرو رفته باشد گذارند بیرون آرد نسهر بسین مهمله
وها و راء هرس گفته که او



طلب معیشت نماید و آواز خوش
نماید هر که بشنود چنان
اگر مغز سر او را در سایه
مرغیست که شب نخوابد و روز
دارد مکرر بخواند و نزجمیع صوت
لذت یابد که آرزوی خواب کند
خشک نموده بوزن یکدرهم
با روغن بادام در بینی هر که سعوط نماید خوابش ببرد هر که ویرا بیند کمابرد که شراب خورده وسلت
هر که سر او را در دست گیرد یا در نزد خود دارد حسرت بسیار او را روی دهد و خشیه و وسواس از و
زایل شود باب بیست و پنجم در نون مشتمل بر سه فصل فصل اول در نون مفتوحه ناقه
شتر ماده خواص او در ابل گذشت تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنست اگر بختی باشد عجمیت
اگر عربی باشد عربیت اگر بیند که ناقه را بید و شد زن صالحه تزویج نماید روزی و فرزند نصیب
وی شود اگر ناقه با بچه اش بیند ظهور آیه و فتنه عام است ابن سیرین گفته اگر ناقه یا خطیب بیند
دلیل سفر براست اگر شتر برهنه سوار شود سفر کند اگر ناقه را بدوشد والی ولایتی گردد که در او زکوة
مال جمع کند مردی نزد ابن سیرین آمد گفت در خواب دیدم که از ناقه بختی شیر دوشیدم پس خون
دوشیدم ابن سیرین گفت ایمز در بر عجمان حاکم گردد و از ایشان زکوة گیرد او شیر است با الاخره
با ایشان ستم کند و اموال ایشان غصب کند و او خونست گوشت او دلیل فی لقوله تعالی کل الطعام
کان حلا لبنی اسرائیل علی نفسه پی کردن او دلیل مصیبت و پشیمانیست لقوله تعالی فعقروها فاصبحوا
نادمین ناقه دلیل نکاح زنست اگر بر عکس سوار شود با زن دخول کند و اگر بیند که ناقه او را اسیر یا
حمل گردید هر گز زنش با زنگیرد اگر بیند که ناقه او مرد زنش بمیرد و سفرش باطل گردد اگر بیند که ناقه در
شهر شد آن شهر فتنه و مصیبتی بهم رسد لقوله تعالی انا مرسلوا الناقة فتنة لهم و اگر او را در شهری پی کنند آن شهر را
مصیبتی رسد نحام بکاء مهمله مرغیست بخلقت بط چون اراده خوابیدن کنند پراکنده گردد
نرها بخوابند و ماده ها بیدار باشند هر کدام را خوابگاه علیحده باشد از خیمه داده نر ماده بیضه نهد از



غیر جماع چون بیضه نهد از وی
سرگین بر بیضه اندازند این قایم
مدت تمام شود جوجه بیرون آید
تا روح در ایشان جاری شود
دور شود نر نزد بیضه ماند
مقام حضانت باشد چون
دم در منقار ایشان دمد
پس نر و ماده هر دو تربیت

ناقه

تعبیر

نحام

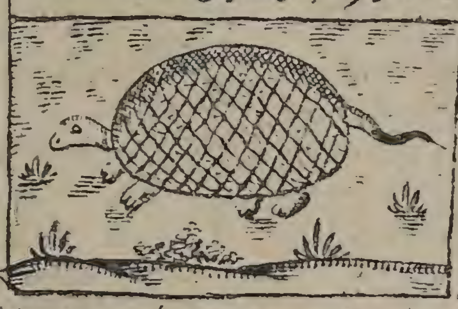
در سیم مفتوحه **مها** گاو کوهی اگر مغز سر او را صاحب قولنج تناول کند صحت یابد و اگر شعبه از شاخ او با
خود دارد از همه درندگان و سباع
از و بگریزند اگر شاخ یا پشم
یا پوست او را در خانه بخور کنند
ماران گریزان شوند باقی خواص
در بقره وحشیه گذشت تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مرد کبیر



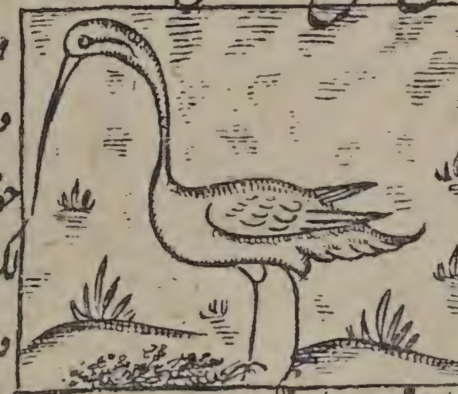
العباده گوشه گیر بود اگر ببیند که چشم او را بافته ریاست یابد یا زن جمیله کوتاه عمر تزویج کند و اگر سر
خود را سر گاو کوهی بیند ریاست و ولایت رسد و غنیمت یابد اگر ببیند که گاو کوهی گردیده از مردم
گوشه گیرد و عزلت جوید و در بدعت داخل شود **معزه** بعین مهمله و زاء معجمه بز و بزرگی بحی اکثر
باتفاق حلال لیکن موصوفست بحماقت تفضیلی که او را بر گوسفند است بزیادتی شیر و سخافت
پوستست از دنبه بکی دارد و در سر او زیاد شده و لهذا اعربان گویند تبا للمغز لطبه یعنی دنبه بر در شکمش
باشد چون سبحانه و تعالی پوست گوسفند تازه فرسوده پشم او را بسیار گردانید پوست بز درشت
و غلیظ لیکن مویش کم گردانیده از جمله خواص او آنکه لحم او مورث نسیان و فراموشی و مولد بلغم
و محرک سودا است لیکن نافع است کسیرا که دق دارد و ابن سینا گفته که سرگین او محرک خو گلت سبب
قوتیکه در اوست اگر زن او را با پشم بردارد سیلان خون از و باز دارد و دیگری گفته که اگر شاخ
بز سفید سائیده در رکوی محکم بسته در زیر سر نائم گذارند بیدار نشود تا بزنده ندز هره مهانزکه عشیرو
در پیش زهاست اگر با زهره گاو مخلوط ساخته فتیله سازند و در گوش گذارند کری را زایل کند و منع
نزول آب کند و اگر بز هره نهار اکتحال نمایند بعد از آنکه موی زاید از چشم برآورده باشند دیگر موی
برنیارد و نیز پرده چشم زایل کند و مانع از حدوث او گردد و گوشت زاید در چشم قطع کند طلاء او داء
الفیل را برطرف کند خوردن
و محرک سودا باشد **فصل دوم**
بعین و راء مهمله و جیم جانوریست
رنگ بکشاخ سیاهی بر سر دارد
گریزد در جزایر بحار میباشد
مضموره **مرعه** براء و عین مهمله
مغز سر او نسیان آورد
در میم مکسوره **معراج**
عجیب مثل خرگوش زرد
هر حیوانیکه او را ببیند
فصل سیم در میم
مرغ نیکو رنگ خوش حکم است



بهر حیوانی برسد بکشد و در صید طیور و غیره او را حیله عجیبی است چه در آب فرو رود پس در خاک غلطد و بسبب تغیر رنگ از نظر ایشان



مخفی باشد پس هر طیری که بسبب تغیر رنگ از نظر ایشان پنهان در میان آب کشد تا در آب بمیرد پس بخورد و در بر بیضه نهد و در بحر نشیند و بنظر حضانت بیضه کند تا بچه بیرون آید از سنگ پشت که هر جوجه که از بیضه بیرون آید آنچه مستقبل بحر بود بدریا رود و آنچه مستقبل بر بود به بر رود و همه تنها وارد آب شوند که از حیوانات آبی احتیاز نباشد و مار خورند از جمله خواص او آنکه ارسطو گفته که هر که جگر او را تازه خورد از درد جگر ایمن گردد و اگر گوشت او را با سرکه طبخ نموده شوربای دیر استسقی دهند نافع آید و دل را سخت کند و باد سودا را ببرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن مستوره نیکو روی و صاحب جمال باشد و بسا باشد که دلیل بود بر دفع دشمنان و ایمن گردیدن از شر ایشان لقلق و لقلق لک لک مرغ دراز گردن است او خورد از ذکا و زیرکی او



آنکه دو آشیان سازد هر چند وقت در یکی اقامت کند و چون احساس تغیر هوا و حدوث وبا کند دیار دیگر رود و بسا باشد که ترک بیضه خود کند و چون خواهند که جانوران را از جای بجای برانند لک لک در آن مکان نگاه دارند چندان فزع کند که همه بهوم و جانوران گریزان شوند اکلش حرام از جمله خواص او آنکه هرگاه بچه او را ذبح نمایند و بر بدن مجذوم مالند شفا یابد و هر که تمدانک از مغز سر او با یکدانک پیه بر پایه خرگوش گداخته بنام شخصی کسی بدهد تا تناول کند بغایت محبت او در دل آن شخص واقع شود هرمس حکیم گفته هر که استخوان لک لک با خود دارد غمش زایل شود اگر عاشق باشد تسلی یابد هر که حدقه چشم راست او را با خود دارد خواب نبرد اگر چشم چپش را با خود دارد بخوابد و هیچ بیدار نشود مگر آنکه بگشایند هر دو چشم او را با خود دارند در میان آب درآید غرق نشود اگر چه شناوری نداند تعبیر دیدن او در خواب دلالت کند بر قومیکه با هم درست باشند بعضی گویند که دیدن او دلیل سرما و برف بود و هرگاه متفرق بیند اگر جمعی از دور یکانی مجتمع بیند ایشان دزدان و راه زنان باشند اگر رائی مسافر بود یا اراده سفر دارد دلیل خیر و برکت است و باشد که دیدن او دلیل آمدن عامل باشد بمکانی لبوه بفتح و ضم و بای یکنقطه ماده شتر تعبیر دیدن او در خواب دلیل دختر یا دشنا بود اگر بیند که با او مجامعت کرد از شدت عظیم نجات یابد و شانش بزرگ گردد و با عداء غالب آید اگر رائی پادشاه بود در جنگ بر دشمن ظفر یابد و ممالک بدست آید باب بیست و چهارم

تعبیر

لقلق لکلک

تعبیر

لبوه
تعبیر

از پوست او جوراب دوزند صاحب نقرس بپوشد صحت یابد **فصل دوم** در کاف مضمومه کرکی
بسکون را و مهمله کلنگ و ترکان درنا مانند مثل گنجشک سریع الجماع بود حیوانیست که باید او در پیش مرغان
باشد از طبع او هست احتیاط و خوف کنند پس چون بخوابند یکی بیدار بماند بنوبت پاسبانی حراست یکدیگر

کنند پس چون بخوابند یکی بیدار بماند بصدای آهسته آواز کند گویا بیدار میکند با آنکه او پاسبانست چون نوبت او تمام آنکه پهلوی او بخواب است
برخیزد و حراست نماید و حارس سابق بخواب رود تا آخر بعضی از دیگر جای اقامت نمایند و برخی مسافر
اختیار نمایند و معاونت یکدیگر کنند بهیئت مجموعی یکصف روند نه متفرق یکی مثل رئیس باشد
باقی متعاقب تابع وی باشند بعد از چندگاه رئیس مؤخر شود و آنکه در عقب رئیس بوده مقدم رئیس
شود و همچنین بترتیب تا آخر صف هر یک رئیس و مرؤوس گردند چون یکی از مادر و پدر پیر شوند
اولاد بردارند و طیران نمایند هر جا که روند بجهت او قوت و دانه آرند صاحب عجایب المخلوقات
آورده که چون کلنگ بر روی زمین راه رود بیک پای رود و پای دیگر بالا دارد از ترس آنکه بزمین
فرو رود و طرفی از این در ذکر ملک الحزین در باب میم بیاید ان شاء الله تعالی اکلش باتفاق حلال گوشت
او سرد و خشک لیکن چرب جیت بهترش آنست که با باز شکار نمایند تا ضرر نکند اکل او مولد خون غلیظ
موافق امزجه محرورین بتخصیص جوانانرا در زمستان انسب میباید بعد از خوردن وی عسل بیاشامد
لیکن واجبست که اولا برپای سنگ ببندند و دو روز بیاویزند بعد از آن طبخ نمایند و با سستی از خوردن
اکل هضم او دفع خوف کند اگر مغز سر او را با زیبق مخلوط ساخته بر بینی ریزند آنچه فراموش شده بخاطر
رسد جزوی از زرا یخ و مثل او مغز سر کلنگ با هم نرم بکوبند و بر بدن مالند هیچ موی بر نیارد و اگر
دل و زهره او را مخلوط ساخته با زیبق بر صاحب نسیان ریزند آنچه فراموش کرده بخاطرش آید
و اگر زهره او را در چشمی کشند که آب سیاه آورده باشد دفع کند **المعبر** دیدن او در خواب دلیل
مرد غربت اگر بیند که کلنگی بر او سوار شده محتاج شود و اگر بیند که بسیاری از و مالک شده یابد شده
بریاست و مال رسد گوشت او در خواب بجهت کسیکه اراده شراکت یا کدخدائی دارد نیکوست چه او در طیران
خود متفق است با شرکا و ابنای جنس خود اگر یکی از آنها را بگیرد با قوم می پیوندد و خویشی نماید نصاری
و اهل روم گویند که اگر کلنگی بیند سفر دوری نماید اگر بیند که کلنگ بشهر خود برگردد از طاعید و حس
گفته که دیدن او در زمستان دلیل دزد و قطاع الطریق است و اگر فرزند خواهد دلیل خیر است چه او
اعانت ابوین کند **باب بیست و سیم** در لام مشتمل بر یک فصل **فصل اول** در لام
مفتوحه لجأ بجیم نوعی از سنگ پشت است در بحر او تعیش کند بحری و دارد دو زبان در سینه بود

سمرکی
شعبه
سنجاب

در دست نگه دارند سگان نزد وی فروتنی کنند دندانهای او را اگر کسی بر سگ دیوانه گزیده باد بزد
در دوی ساکن شود اگر بر صاحب یرقان آویزند صحت بخشد و اگر بر کودک بندند بسهولت دندان بیرون
آید و اگر کسی با خود دارد هیچ سگی بر او فریاد نکند اگر بجبی زهر کشنده داده باشند شیر سگ خورد نجات
یابد و نیز اکل او اخراج جنین و مشیمه نماید اکتحال او بیداری شب آرد اگر سرگین او را خشک نموده و صلایه
کرده بآب کشنیز خمیر نمایند بر او رام حاره نهند نافع آید اگر صاحب قولنج سگ خوابیده را برخیزاند در مکان او
بول کند فورا قولنج وی ظاهر شود و سگ در حال بمیرد اگر دندان نیش او را کسیکه در خواب حرف زند
بیاویزند ساکت شود شیر سگ بر زهار بمالند موی ببرد کار نوره کند اگر موی سگ سیاه بر مصروع آویزند
نفع آید و کبیرا که بنده گریزنده باشد سرگین سگ بچه با زیت مخلوط ساخته بر سر وی بمالند دیگر نگریزد
تعبیر دیدن کلاب در خواب دلیل بندگان یا مردم سفیه که جرئت بر معاصی نمایند اگر فریاد
کند دلیل مرد سفیه و طامع باشد اگر بیند که سگی او را گزید یا درید بقدر آن از دشمن الم و غم رسد و باشد
که دلیل حرص بر دنیا باشد و جمع نکند و دیدن سگ اصحاب کهف دلیل ترس و زندان و گریختن و پنهان
شدن و دیدن او در شهر دلیل تجدید ولایت و باشد که دیدن سگ دلیل کفر و نومیدیست از رحمت
خدا تعالی لقوله تعالی کمثل الکلب و دیدن سگ شکاری دلیل عزت و رفعت و روزی و سگ گله دلیل مرد
صالح که بغیرت باشد بر اهل و همسایه خود اگر بیند که قبای وی پاره کرد سفیهی او را عتاب کند اگر فریاد
نکند دشمن ترک عداوت کند سگ ماده دلیل زن سلیطه و معاند و بچه سگ فرزند محجوب و نجیب او و مؤنث
و سیاه او کافر بعضی گویند سگ بچه دلیل مرد سفیه یافت شده و دیدن سگ گله رسیدن فایده
از پادشاه و حاکم و سگ شکاری ملک و ولایت اگر رائی در عرصه آن بود ارطامند و بس لعنت
اگر سگان شکاری ببیند خارج از شکار دلیل خیر است بجهة طلب روزی و خدمت اگر داخل شکار
ببیند دلیل بطالت و دیدن سگ پاسبان دلالت بر صیانت و محافظت مال کند بعضی
گویند دیدن کلاب دلیل قوم ذلیل اگر بیند که سگی را شکار کرد حقتعالی او را علم دهد و فراموش کند
لقوله تعالی و اتل علیهم نبأ الذی آتیناه الی قوله کمثل الکلب کلب الماء قندز است که در باب قاف
گذشت از جمله خواص او آنکه


گردانی مخلوط ساخته در حمام
شفا دهد اکتحال مغز سر او دفع
زهره او بقدر یک عدس سم
خصیه او بقدر یک عدس
اگر خون او را با آب زیره
بیاشامد عسیر البول را
تیرگی و ظلمت چشم کند
قاتل است ابن سینا گفته
نفع دهد از گزیدن ماران اگر

تعبیر

کلب الماء

گویند حسین بن احمد شاعر را چون وفات نزدیک رسید وصیت نمود که او را زیر پای امام همام موسی بن جعفر
دفن کردند و بر سنگ قبرش نویسند وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید و چون سلطان المحققین خواجه نصیر الملة
والدین الطوسی فوت شده بنا بر وصیت وی بر زیر پای امام ع قبری حفر نمودند سنگی آیه بر او نوشته
بود بیرون آمد بر سر قبر خواجه علیه الرحمه گذاشته الحال هست ممکن که این همان سنگ است بدانکه اکثر مفسرین
بر آنند که سگ اصحاب کهف از جنس کلاب بود لیکن اختلاف در لون او کرده اند ابن عباس گفته سرخ
بود و نام وی قطمیر قرطبی گفته زردی که بسرخی زند و بعضی دیگر گفته اند کبود و آسمانی رنگ بوده و بعضی
دیگر ابلق سیاه و سفید و سرخ گفته و از نقلی دیگر آمده که حضرت امیر المومنین ع آمده که نام وی ریان بوده
که مرد طباخی بوده مصنف میگوید آنکه باسط ذراعیه که در قرآن در صفت وی واقعست از صفات کلابست
نه از صفات طباخ در حدیث نبوی آمده که اگر اسامی اصحاب کهف را بر اطفال آویزند از آفات محفوظ
مانند و خواب کنند و گریه کم کنند و اسامی اصحاب کهف آنچه اصح است و صاحب قاموس نیز آورده
ذکر نموده روایت اول مکسلمینا یملیخا مرطوکش نوالس ساموس بطبینوس کشفوطط روایت دوم یملیخا
و مکسلمینا و طوسن نوالس و یطالس و یونس بیار نبوس بطبینوس کشفوطط قطمیر و نیز جهت خواب و آرام
و دفع بکاء اطفال بنویسد که اعوذ بکلمات الله التامات التی نامو اصحاب الکهف والرقیم الله یتوفی الانفس حین
موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی اللهم القی النوم
والسکینة علی حامل هذا الکتاب بالف لاحول ولاقوة الا بالله العظیم و در بعض تفاسیر آورده که در سورة
الرحمن آیتی است که چون آدمی در وقتیکه سگ بر او حمله کند بخواند از شر او محفوظ ماند و آن آیتش این
است که یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون
الا بسلطان و نیز جهت دفع حمله سگ وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید راقم حروف گوید که در حدیث آمده
که ملائکه داخل نمیشود در خانه که در او سگی باشد یا صورتی باشد که سگ اکثر نجاست خورد و نجس
العین است و ملائکه طیب و طاهر اند ما کن طیبه با نزهت در آیند و از اجناس و انجاس مجتنب و محترز
باشند و چون ارواح مجرده اند بصورت مجرده از ارواح نیز نفرت دارند و بعض اشباح
را ببینند از وجه ملائکه عقول اند ایشان را کار با معنی است نه با صورت بدانکه جمیع اجزاء صورت سگ حتی موی
و ناخن و استخوان که روح بر آنها حلول نکرده جمله نجس و اکلش حرام خلافاً للمالکیه که سگ بچه چشم نگشاده را
حلال دانند پیه و دهنیت او زیر گوشتش باشد بخلاف گوسفند که چربی او بالای گوشت او بود اگر گوسفند
شیر سگ خورد گوشت او بر گردد بصفت گوشت سگ که چربی تحت گوشت رود از جمله خواص او آنکه اگر آدمی
زبان سگ سیاه ببرد و در دست خود نگهدارد هیچ سگی بر او فریاد نکند اگر پاره از گوشش سگ بریده

زنده از مرده شناسند اهل روم موهای خود دفن بکنند تا برای نوع کلاب نمایند که از و علامت چندی
ظاهر شود که مرده از زنده متمیز کردد و این نوع سگ صغیر الجثه و کوتاه دست و پا باشد و در حدیث آمده که
حضرت مقدس نبوی ص شخصی را دید که کشته بودند پرسید که بچه سبب کشته شده گفتند بر رمه گوسفند بنی
زهره دویده سگ ایشان را او کشته انحضرت ص فرمود که خود در کشته و دین خود ضایع کرده و عصیان
پروردگار خود نموده و خیانت برادر مؤمن ورزیده سگ بهتر از وی ابن جوزی در بعض مؤلفات
خود آورده که مردی در بعضی سفرها بر قبه گذارش افتاده که در نهایت زیبائی بنا کرده بودند قریب بدهی
و بر او کلمات چند نوشته شده بود از هر که پرسید هیچکس خبر نداد تا آنکه او را دلالت بر دهری کردند که
قریب دویست سال از عمر وی گذشته بود از وی احوال آن قبه پرسید آن مرد از پدر خود نقل کرد که
پادشاهی بود سگی داشته که هیچ وقت از وی مفارقت نمیکرده در سفر و حضر با وی بوده در خواب و بیدار
محافظت مینموده و کنیزی نیز داشته گنگ و زمین گیر روزی پادشاه بنزهتگاه خود بیرون رفت بفرمود
تا سگ را ببندند تا با او نرود و طباخ را فرمود تا طعامی از شیر مهیا کند پس طباخ طعام را مهیا نموده و
بیاورد و نزد کنیز و سگ گذاشت سر وی نپوشید و برفت پس ماری بزرگ بیامد از آن طعام بخورد و برفت
چون پادشاه از نزهتگاه بیامد فرمود تا طعام را پیش آورند کنیز دست بر دست میزد و اشاره بجانب
پادشاه میکرد که نخورد هیچکس قصد وی نفهمید پادشاه دست خود را در میان ظرف گذاشت تا طعام
بردارد سگ فریاد میکرد و خود را از زنجیر میکشید و بر زمین میزد تا آنکه نزدیک بود که خود را بکشد پادشاه
ازین تعجب نمود بفرمود تا سگ را بگشادند پس سگ بجانب پادشاه دوید لقمه طعام برداشته میخواست که بر
دهن گذارد که سگ دست بر دست وی زد که لقمه از دست پادشاه بیفتاد پادشاه ازین غضبناک شده
در پهلوی خود تیری بود خواست که سگ را بزند چون سگ دید که پادشاه ادراک مطلب نمیکند سر
خود را در میان طعام فرو برد و در میان وی غلطیده بهلوی گردید پوست و گوشت او بریخت و بمرد
پادشاه را از دیدن اینحال عجب آمد بجانب کنیز ملتفت شد کنیز باشاره خاطرنشان نمود که ظرف سرگشاده
بود ماری بیامد و بخورد و برفت پس پادشاه بفرمود تا آن طعام بریختند و طباخ را تادیب نمود که چرا
سر ظرف نپوشیده امر نمود تا سگ را دفن کردند قبه بر سر او ساختند و اینکلمات را بر او نوشتند
تا امنقضیه اطلاعی یابد از وفاء سگ آگاه کردد و در عجایب المخلوقات آورده که در اصفهان شخصی شخصی را
کشته بچاهی انداخته بود که کسی را از او اطلاعی نبود الا سگ مقتول را که هر روز بر سر آنجاه میآمد
و خاک از دور میکرد و بحفره اشاره مینمود چون قاتل را میدید فریاد میکرد چون بعضی از وی مکرر بوقوع
انجامید همه بآنجا حاضر نمودند شخص را مقتول یافتند پس آن مرد را گرفته از وی اقرار ستاندند و قصاص نمودند

مانند دیوانه شود اگر کسی زبان گفتار را با خود دارد سگ بر او فریاد نکند و از طبع سگ آنستکه پاس خود و حرم او دارد و حمایت کند خواه صاحبش حاضر باشد یا در خواب غالب اوقات روز خوابد و شب بیدار باشد مگر حوالی صبح



او سبکتر از خواب است با جندر تر از عکه است چون بخ آید نبو شد چه مغز سر او سبک شود که اندک خوابی کند خواب رود تر از و بیدار شود مژها بشکند و چشم تمام از مغز آدمیست مردم سیر بغض و نکو رو را اکرم دارد و بر اشان فریاد نکند و بسا باشد که از سر راه ایشان دور شود و بر مردم سیاه و قبیح الوجه و کثیف جامه و ضعیف الحال فریاد کند او را بطلبند دم جنباند و اظهار دوستی کند و اگر بعد از زدن بطلبند دور شود و اگر صاحبش با او بازی کند چنان دندانی گیرد که درد نکند و تعلیم و آداب انداز و قبول کند بمرتبه که اگر تعلیم کنند که بر سر او چراغ گذارند و چیزها کولی نزد او آورند چراغ نگه دارد و التفات بآن چیز ننماید چون چراغ از سر او بردارند بجانب آن کول رود و بخورد و هر گاه او را مرضی عارض شود که آنرا کلب نامند مرضیست شبیه بدیوانگی علامتش آنستکه چشمهایش سرخ و پرده بر چشمهایش کشیده شود و گوشهایش سست گردد و زبان بیرون آرد و آب بینی و دهنش بسیار شود و سر پیش انداز و پشت بیکجانب کج و منحدر سازد و همیشه دم خود در زیر پای خود دارد و غمگین و پریشان گشته در راه رود و کسی تصور کند که مست است چیزی نخورد و تشنه شود آب بیاشامد و بسا باشد که از خوف بمیرد و چون سیاهی بیند بر او حمله کند سگان از و گریزان شوند اگر سگی نزد او آید دم جنباند و بجهة او فروتنی نماید چون او بمیرد و اگر بگیرد او را مرضهای بد عارض شود یکی آنکه تشنه شود آب نخورد و اگرچه از تشنگی بمیرد با آنکه همیشه آب خواهد چون بدهند نخورد و اگر این مرض برو قوی استحکام پذیرد در حین بول کردن از مجرای او چیزی بیفتد گاهی علاج پذیر شود و سلامت یابد این مرض حمار و شتر را نیز عارض شود صاحب عجایب المخلوقات آورده که در دهی از نواحی حلب چشمه ایست مشهور که او را بیر الکلاب نامند هر کسرا سگ دیوانه گزیده باشد از و بیاشامد شفا یابد و نیز گفته که بعضی از اهل آن ده مرا گفت که مگر اگر قبل از چهل روز از آن آب خورند و کسی از آن آب خورند ایشان را چهل روز تمام نشده بود صحت یابند یکی که بعد از چهل روز بود بمرد و همه زراعت آن ده از آن آب خورد و تجربه آنکه بجهة شفا کسیکه سگ دیوانه او را گزیده باشد این طلسم بر ظرف نو نویسد بروغن زیت چرب کند بنوشد اینست اب ح لا ی ع الله ق ۱۱۱ و نیز تریاق اربعه عظیم مجرب بجهة سگ دیوانه گزیده بخورد و بر الموضع بمالد یکنوع از سگ باشد که او را سلوقی نامند که آهو را از دور ببیند بداند که میرود یا بیاید در دو ماده او تشخیص نماید و



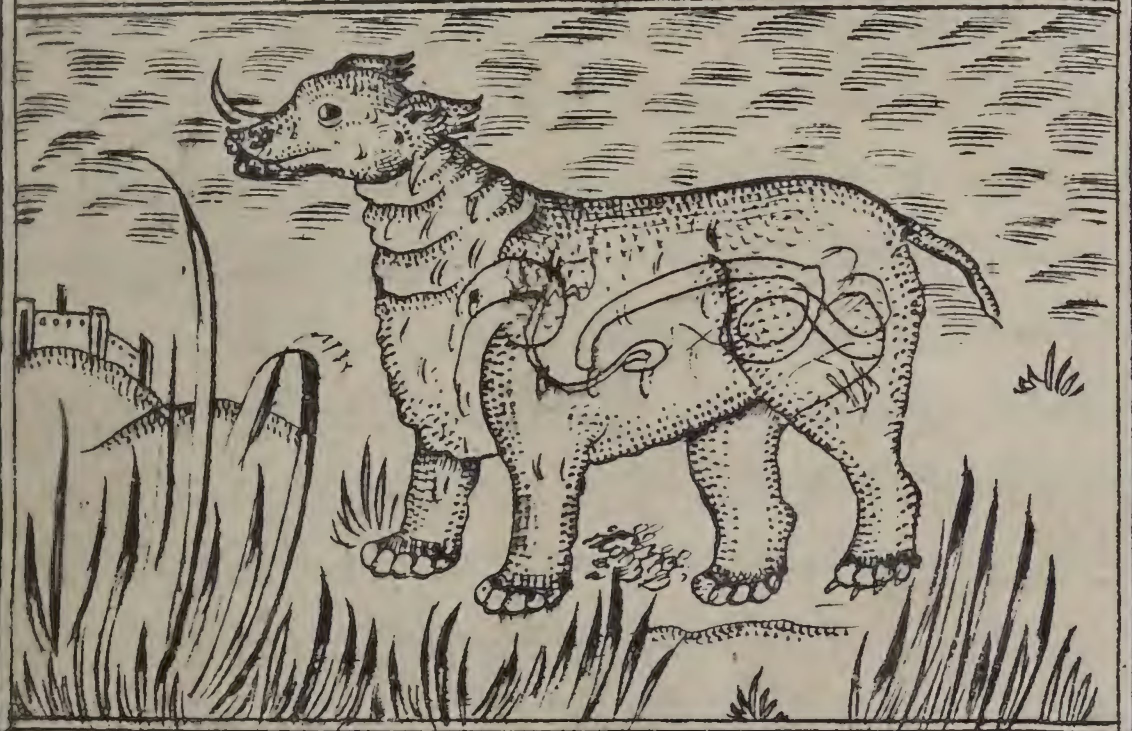
الذ

بدست کیرد فی الحال شفا یابد وزن عسیر الولاده اکر بدست کیرد بار بنهد اکر اندکی از و سائیده بر مصروع
نوشانند شفا دهد حامل او از چشم بد محفوظ باشد واز اسب بیفتد وچون در آب بگذارند سرد
شود اکر از و ظرفی سازند صاحب بواسیر از و آب خورد و چند کاه مداومت کند صحت یابد اکر بر
مربوط خوانند کشاده کردد چشم راست او را بر هر که بندد از جمیع دردها محفوظ ماند جن وحیات و عقارب
وسایر هوام نزدوی بیایند اکر چشم چپ او نکهدارند از مرض نافض و تب نافع باشد از پوست او
سپر سازند هیچ شمشیر بدو کار نکند کویند که بهترین زینتهای اهل چین از شاخ اوست چنانچه مذکور
شد که هرچه از و پاره کنند صور عجیبه و اشکال مختلفه از و ظاهر شود ولهذا از و کمربندها سازند
که قیمت او بسا باشد که چهار هزار مثقال طلا بوده و همچنین لجامها و سلسلها بجهة دواب و کلاب سازند اهل چین
سفید رنگ باشند که بزردی مایل و بهن بینی باشند زنان را مباح دانند و هیچ چیز را بد ندانند و بزن هیچ
از مرد میراث دهند ایشانرا عیدیست نزد نزول آفتاب بحمل که هفت روز بجوز نندو بیاشامند اقلیمی وسیع دارند
که قریب سیصد شهر است در آنجا عجایب بسیار بوده **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل پادشاه بزرک و بعضی
کویند که دلیل حرب و فتنه است و فریب و مکاریست **کروان** مرغیست شبیه مرغابی که ترکان اورا
مانند و بعکس معنی او چه کروان بمعنی خواب کردنست و بسیار ترسناک و بیدلست ولهذا عربان در امثال
خود کویند فلان اجبن من کروان یعنی فلانکس ترسناکتر از کروانست صاحب عجایب المخلوقات
آورده که خوردن کوشت وبه او باه را زیاد کند عربان چون این افسونرا خوانند بایستد اطرق کرا
اطرق کرا ان النعام فی القری یغانکم بارصنا ما استفری ما استفری **کلب** سک و بترکی ایت
نامند حیوانیست شدید الریاضة کثیر الوفا نه از سباع محض و نه از بهایم محض است بلکه مرکب از هردو
چه اکر طبیعت سبعیت در او تمام بودی بمردم الفت نکرفتی واکر بهیمه کل بودی حیوان بخوردی لیکن
در حدیث اطلاق بهیمیت بر و شده و از طبع اوست که محتلم شود و ماده او حیض بیند و مدت حمل
او زیاده بر شصت روز نبود اما کمتر از چهل روز ممکن باشد بچه او کور متولد شود و بعد از چهارده روز
چشم بکشاید نر او قبل از ماده خواهش شهوت بهم رساند و چون بحباله شود بر ماده جهد و کاه کمتر از بحباله
نر جهد و چون چند سک یکماده دخول کنند رنکهای بچهای او مختلف کردد چه بهر سکی مشابهت بهمرساند
از خواص او آنکه پس مردم و غیرها دود و استشمام روایح بهتر از سایر حیوانات کند جیفه را از کوشت
تازه بهتر داند و نجاست خورد و در میان او و کفتار عداوت شدیدیست چه هرکاه بر دیوار یا جای
بلندی کفتار راه رود و کفتار در مهتاب رود چنانچه سایه اش بر کفتار افتد او را جذب نموده بزیر کشد چنانچه
مقناطیس آهن را پس او را بخورد لهذا کفتار را جاذب الکلاب نامند و اکر ماکرا سکبراه و غن کفتار

زن تو بمقراض موی فرج خود ببرید جهة آنکه سرتراش نداشت اگر بیند که کبشی قربان کرد اگر اشتر
غمگین باشد غمش برطرف شود اگر بیمار باشد صحت یابد اگر در زندان باشد خلاص گردد اگر در جنگ باشد
بسلامت آید اگر صاحب قرض است ادای دین او شود اگر بیند که دو قوچ بهم شاخ زدند دو
پادشاه باهم جنگ کنند هر کدام بگریزد آن دیگر غالب گردد کبش سیاه العرب و سفید العجم
تعبیر کنند اگر کسی از شاخ یا پشم او بگیرد مالی بدو رسد

کرکند

کرکند کرکدنست و خر هندی نیز
گویند دشمن فیل است مکانش بلاد هند از جاموش کوچکتر بود و از اسب و فیل متولد شود یکشاخ
بزرگ بالای بینی دارد که از سنگینی او سر بالا نتواند کرد این شاخ مجوف نیست بلکه مصمت محکم است
ماده او بچه خود هفت سال در شکم نگهدارد و بچه از شکم او بدندان و شاخ بیرون آید چون وقت زائیدن
شود سر خود بیرون آرد و اطراف شاخهای درخت بچرد پس برگردد جاحظ منکر این قول است گویند شاخ
او را بدرازی ببرند و بشکنند صورتش مختلفه از و ظاهر گردد سفید در سیاه مثل صورت طاوس
و آهو بره و انواع طیر و صور اشجار و آدمی و غیره از عجایب نقوش از و تختها بجهة ملوک سازند و بر
کمربند گذارند و با قیمت است گفته که از حیوانات غیر او هیچ حیوان را گوشه شاخ شکافته نیست مثل
گاو و شتر و نشخوار نکند و علف بخورد و با آدمی شدت عداوت ورزد چه هرگاه بوی او استشمام نماید
یا آواز شنود طلب وی کند و بکشد لیکن چیزی از و نخورد اکلش حرام از جمله خواص او آنکه بر سر شاخ



او شعبه ایست که کجی او بخلاف کجی شاخ اوست علامت صحت شاخ او آنکه شکل سواری در او دیده شود و
نزد ملوک هند بهم رسد با عزت باشد از عجیبه او آنکه گشاده هر کار فروبسته ایست اگر صاحب قولنج

بزنداو را هلاک کند و ملاحان ایزا شناسند و پوستهای پوشند که خارش برادکار کر نباشد

باب بیست و دوّیم در کاف مشتمل بر دو فصل چه کاف مکسوره نیامده فصل اول

در کاف مفتوحه **کبش** بباء یکنقطه و شین معجمه میش نر که قوچ گویند الکلش ... فائده

بونی در لمعه نورانیه آورده که هرگاه کسی بر خود ترسد از قتلی یا عذابی کبش فربه بی عیبی در موضع

خلوتی ذبح کند بر زودی روی بقبله کند و در وقت ذبح بگوید اللهم هذا لک و منک اللهم



لانه فدائی فتقبله منی و بجبهه خون بپوشاند تا کسی پای بر بالای خون ننهد و گوشت او را نکند و با خاک خونرا حصه کند از الجمله یکحصه سر و یکحصه پوست و نگذارد اجزای او و هشت همچنین تا شصت تمام شود خود و دیگر حصه شکم وی باشد و عیالان او نخورند هر حصه بفقیری دهد تا بشصت فقیر برسد که او فدای وی بشود و هیچ مکروهی از آن امر مخوف باو نرسد و این عمل

مجربست و متفق علیه چه اعمال محسنین است ان الله یحب المحسنین و اگر امری باشد کمتر از این هر یک از شصت

مسکین را یکصاع گندم بدهد و اگر نباشد هر مسکین را یک مد بدهد و بگوید اللهم انی استکفینی

هذا الامر الذی اخافه بهم هؤلاء و بالفسهم و ازواجهم و عزائمهم ان تخلصنی مما اخاف واحذر که برا و فرجی

روی دهد مجرب و متفق علیه است راقم الحروف گوید که نزد امور مخوفه آنچه این کس از اموال هرچه

دوست تر دارد در راه خدا تعالی بدهد نجات یابد کما قال الله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون

بدانکه از جمله خواص او آنکه مداومت اکل بریان خصیه او رفع بول در فراشش بکند اگر پیه او و پیه کاو را

آب کنند تا مخلوط ساخته زن در حین زاییدن بردارد اگر زهره او را بر پستان بمالند شیر را قطع کند

در بعضی احادیث آمده که حضرت مقدس نبوی صلعم فرمود که اگر دنبه کبش را گداخته سه حصه کنند هر

روز یکحصه از دنبا ناشتا بخورد عرق النسا را نفع دهد عبد اللطیف بغدادی گفته که این معالجه اعراب است

که مرض اینها از پوست عارض شده باشد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد شریف القدر

اگر دنبه او را بردارد مرد شریفی است او آید از طایفه دس گفته که دیدن او دلیل رئیس قوم است

جهه آنکه او رئیس غنمست اگر در خواب بیند که در جای بلندی بر او سوار شده بدو منفعتی رسد قوچ بی شاخ

دلیل حاکم معزول یا مرد ذلیل یا شخص خصی بود اگر پوست بردارد متصدی کار بزرگی شود اگر ببیند

که گوسفند ماده او قوچ باشد زنش بار بگیرد اگر زن نداشته باشد او را قوتی و نصرتی رسد و بر دشمن غالب

شود کبش انسان سلطان و حاکم و امیر اوست و گاهی کبش گیشه وی باشد هرگاه در کبش چیزی حادث شود

بکیسه نسبت ده مردی نزد ابن سیرین آمده گفت که قوچ را دیدم که شاخ بر فرج من زد ابن سیرین گفت

كبش

تعبير

این نوشته باشد بنا نیم چون صبح شد بخدمت آنحضرت آمدم و این احوال بگفتم فرمود که یا ابا دجانه
بحق آنکس که مرا بخلق فرستاد که الم عذابرا تا قیامت بچشیم و نیز بجهة دفع هم و زوال غم و گرسنگی
و تشنگی ایند عا فرج بگو یا سابغ النعم یا دافع النقم یا فارج الهم یا کاشف الظلم یا اعدل من حکم
یا حسیب من ظلم یا ولی من ظلم یا اولا بلا بدایة یا آخرا بلا نهایة اجعل لی من امری فرجا و مخرجا بدانکه
اکل خارپشت حرام و از جمله خواصش آنکه اگر زهره او را بر موضعیکه موی او را بیرون آورده بمالند
دیگر موی بیرون نیاید الکحال او و سفیدی که در چشم افتد زایل کند و اگر با کبریت مخلوط ساخته بر بهق
مالند زایل کند و آشامیدن زهره او دافع جذام و سل و زحیر بود و اگر بروغن مخلوط ساخته در گوش
چکانند کری کهنه را برطرف سازد بشرطیکه چند روز مداومت نماید خوردن گوشت او دفع سل و
جذام و برص و تشنج و درد گرده کند و گوشت نمک زده او دفع داء الفیل و برص و دفع بول در
فراش کند و اگر گوشت او و خون او را با زیت مخلوط ساخته بر مربوط مرد بسته مالند گشاده گردد باذن الله
تعالی دل او را اگر بر صاحب ربع آویزند صحت بخشد اگر سپرز او را یکدرهم از و با آب بخورد سیاه داخل
کرده بر عسیر البول بخورند شفا یابد اگر سر او را بشمشیر ببرند که آدمیرا بان کشته باشند بر دیوانه و مصروع
آویزند عاقل گردد اگر طرفهای چپ زنده او را ببرند در پارچه کتانی بپیچند بر صاحب کرم و سرد
آویزند چنانچه اویزانند شفا یابد اگر چشم راست او را با شیر در ظرف مسی بجوشانند و از او اکتحال کند
در شب بطریق روز بیند عیاران چنین کنند اگر چشم چپ او را بزیت جوشانیده در شیشه
کنند چون اندکی از و در وقت خواب با سر میل نزد بینی او برند در ساعت بخواب رود بجوز
باطن دست راست و بت زایل کند آویختن دل وی بر صاحب ربع شفاست خوردن بریان
سپرز او درد سپرز را ساکن کند اگر زهره او با روغن گاو کهنه خمیر نموده اگر زن بردارد هر چه در
جوف او باشد بیندازد

تعبیر

تعبیر دیدن او در خواب مکر و فریب و تجسس و اختفاء و دلتنگی و
سرعت غضب و بیرحمی و فتنه باشد

قنفذ بحری

قنفذ بحری یعنی خارپشت دریائی نصف
مقدم او شبیه بخارپشت صحرائیست و نصف مؤخر شبیه بماهی اکل لحم او ازاله عسیر البول نماید
ملاحان نقل کنند که این حیوان چون گرسنه شود خود را بر حیوانی زند چون آن حیوان او را



فرو برد خار خود را باحشای او زند تا او هلاک و این
بنجات یابد و بسا باشد که از شکم او بیرون آید و از آن
حیوان بخورد و گاه خود را به کشتی زند و سوراخ کند
داخل کشتی را غرق کند اگر کسی هند او کند با خار یکه دارند

ضعیف بود اگر بجانب او حرکت کند با ضعفا مخالطت کند اگر دور شوند ایشان را ببیند ضرر نرساند اگر
بدن او بجوزند سخن رنجش از قوم ضعفا شنود مردی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم که از
آستین خود شپش برداشتم و بینداختم ابن سیرین گفت زنت را بدست خود طلاق دهی اگر ببیند
که شپش از سینه اش ببرید غلام یا پسر بشارت یا مزدور بگریزد شپش بزرگ دلیل بیماری و حبس است جهة آنکه
اکثر شپش بر بیمار و محبوس مسلط شود و باشد که دیدن او دلیل عیال بود اگر ببیند که شپش میخورد
کسیرا غیبت کند جاماسب گفته که هر که شپش چیند دروغ گوید **قنفذ** بنون و فاء و ذال
معجمه خارپشت و ترکی کرپی نامند کنیت او ابو الشوک داده او را ام الدلدل نامند این حیوان
شبها تا صبح تردد نماید و بچه عساعس گویند دو نوع بود یکی در زمین مصر که بقدر موشی باشد
و دیگر در زمین شام و عراق صحرائی نامند چون گرسنه شود رود خوشه انگور بزیر اندازد آنچه طاقت دارد و آنچه باقی ماند



بچه سگی این حیوان از قنفذ بر تاک مو عقب عقب بالا پس فرود آید و بجوزد بقدر برا و غلطد تا بخار خود مضمحل
سازد و نیز اولاد خود برد عادت کرده با کل یاران اگر مار او را بجوزد صحت یابد بیخ دندان در دهن
دارد خارپشت ایستاده با ماده خود جمع شود چنانچه پشت بر پشت او چسبیده باشد بیهقی در کتاب
دلایل النبوة آورده از ابی دجانه که نامش سماک بن خرشه است نقل کرده که به پیغمبر خدا صلعم شکایت
کردم که شب در فراش خود خوابیده بودم که صدائی مثل صدای آسیا شنیدم و آوازی مانند آواز
مگس عسل و روشنی مثل درخشندگی برق پس سر برداشتم سایه سیاهی دیدم که در صحن خانه بلند
میشد دست بپوست او سائیدم مثل پوست خارپشت شراره آتش بر روی من بجوزد آنحضرت صلعم
فرمود که خانه خود تعمیر کن یا ابا دجانه پس دوات و قلم طلبید و فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
هذا کتاب من محمد رسول الله رب العالمین الی من طرق الدار من العمار و الزوار الی طارق یطرق
بخیر اما بعد فان لنا و لکم فی الحق سعه فان یکن عاشقا مولعا او فاجرا مقتحما فهذا کتاب الله ینطق
علینا و علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون ان رسلنا یکتبون ما تمکرون اترکوا صاحب کتابی
هذا و انطلقوا الی عبدة الاصنام و الی من یزعم ان مع الله الها آخر لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه
له الحکم و الیه ترجعون هم لا ینصرون حم عسق تفرق اعداء الله و هو السمیع العلیم ابو دجانه گوید که این
نوشته را برداشتم بخانه بردم شب که خوابیدم زیر سر خود گذاشتم چون بیدار شدم فریاد شخصی را
شنیدم که میگفت یا ابا دجانه بحق صاحب خود که این نوشته را بردار که شرط نمودیم که دیگر بخانه تو و جائی که

که بوزن بیست مثقال بود آن شخص پشت دست بدندان گزید و تاسف خورد گفت کلمهٔ ستم بگو گفت گفتم که بر مافات تاسف مکش و تاسف کشیدی و گفتم تصدیق مکن بانچه نباشد تو تصدیق کردی چه هرگاه همهٔ اعضا و پر و بال مرا جمع کنی بیست مثقال نمیشود چون در حوصلهٔ من دری بدین وزن یافت شود اگر سرگین او را با آب و آهن آدمی مخلوط ساخته بر زگیل مالند قلع کند و اگر زنی از شوهر خود اکراه کند مرد بیه او را بر ذکر خود مالد مجامعت کند آن زن شوهر را بغایت دوست دارد

قمل الزرع

قمل الزرع یعنی شپش زراعت جانوریست که بر دشبیه بملخ در خلقت بدانکه شپش از عرق و چرک بر جبت متکون شود یا از حرکت جراحتی که در بدن باشد بهم رسد و بعضی مردم شپش دار باشند هرچند که بدن را طاهر و معطر نگهدارد تفاوت نکند عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام چنین بودند حضرت مقدس نبوی ع ایشان را تجویز نمودند که بجهت دفع شپش حریر بپوشند علما اختلاف کرده اند در قمل که حقتعالی بر بنی اسرائیل فرستاد ابن عباس گفته که شپش گندم بود که سوسه گویند بعضی گویند که ملخ کوچک بی پر بود ابوعبیده گوید که نوعی از قراد بود بعضی گفته دیگر گفته که کرم سیاهی بود و ابن زبید گفته که کیک بود و الله اعلم جاحظ گفته که شپش بر رخت مجذوم نمیشود ابن جوزی گفته که حکمت در این است که چون او را ضعیف پی بر اطراف و اعضا غالبست خارندن بدن برا و صعب است حقتعالی بلطف خود نموده بدن و برا از شپش باز داشته چنانچه کنک را از شنیدن زیرا که اگر اخرس نشنود جواب نتواند گفت هر آینه دلتنگ گردد از جمله خواص آنکه هرگاه شپش زنده بیند از دفراموشی آورد و بخورد موش و انداختن شپش زنده در آب ایستاده بول کردن و بریدن ناخن بدندان و سقز خائیدن و سیب ترش خوردن بعضی گویند که خواندن الواح قبور و از میان دو زن گذشتن و نظر کردن بر کسیکه از حلق آویخته باشند و خوردن گشنیز تر و نان گرم نیز فراموشی آرد اما خوردن حلوا و نان سرد و شربت عسل حافظه را زیاد کند اگر خواهی بدانیکه زن آبستن پسر زاید یا دختر شپش در شیر آن زن اندازد اگر بیرون آید دختر و اگر بته رود پسر جهة آنکه شیر دختر سبک باشد اگر کسی حبس البول بهم رساند از شپش وی یکی در سوراخ ذکر وی اندازد در ساعت گشاده گردد اگر زنی بیخ موی خود را باب چغندر بشوید از شپش منع کند هرکه روغن کفاله بر بدن مالد یا بدن را با آب دریا بشوید شپش بمیرد اگر سر و بدن را بروغن زیبقی که بروغن کنجد کشیده باشند بمالند از تولد شپش در قبا و بدن مانع آید

تعبیر

تعبیر دیدن شپش در خواب در رخت تازه دلیلست بر مال اگر رائی پادشاه بود دلیل لشکر و اعوان اگر والی بود دلیل زیادتی مال اگر قاضی بود دلیل زیادتی متواصلین اگر در رخت کهنه بیند دلیل گناه بود اگر بر زمین بیند دلیل قوم

مثل انسان چون در آب افتد غرق شود چون شهوت براو غلبه کند ماده نیابد بدهن استمنا کند
و منی بیرون آرد بعضی نقل کنند که میمونی دیدم که زرگری میکرد چون خواستی که دم بدمد مردی را
اشاره کردی تا بدمیدی گوشتش حرام چه از مسوخاتست ابن عباس گوید جمعیکه بصورت بوزینه
و خرس و فیل و غیرهم مسخ شدند زیاده از سه روز زنده نماندند از جمله خواص او آنکه
اگر دندان او را برکسی آویزند خواب براو غلبه نکند و در شب نترسد اکل لحم او نافع جذام بود اگر
پوست او را بر درخت آویزند از ضرر سرما ایمن گردد اگر غربال سازند و تخم از وی برند در زراعت نماید
از آفت ملخ ایمن ماند هرکه از خون او کرم بخورد گنگ گردد چون طعام زهرآلود بیند فریاد کند
و بترسد اگر موی او در زیر سر نایم باشد در خواب نترسد و خوابهای هایل و ترسناک نبیند صاحب
عجایب المخلوقات آورده هرکه ده روز هر صبح بر روی میمون برخیزد او را مسرت و میمنت و
خوشحالی بسیار بهم رسد و روزی وی فراخ گردد زنان او را بغایت دوست دارند از دیدن او
تعجب کنند چه او میمون و مبارکست تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر مرد عیبناک و مخالف است
هرکه در خواب بیند که با بوزینه جنگ میکند براو غالب شود اگر بیمار باشد صحت یابد اگر بوزینه غالب گردد
بیمار شود نصاری گویند هرکه بوزینه در خواب بیند لباس نو پوشد اگر بیند که او را بر دشمن خود بخشید
بر دشمن غالب گردد اگر بوزینه در فراشش با ماده خود بیند با او چیزی خورد مرد یهودی با زن او زنا
کند اگر با بوزینه دخول کرد با فاحشه نکاح کند یا باشخصی مخاصمه نماید اگر او را بزند با شخصی جنگ
کند و خصومت ورزد دارطامیدوس گفته که بوزینه مرد مکار فریبنده است دلالت بر مرض و مریض
و آنچه از ماه حادث گردد چه او بماه منسوب است فصل بیستم در قاف مضمومه قبّره بتشدید
باء یکنقطه و راء مهمله چکاوک ترکان چلچلو نامند خاکستری رنگ و بزرگ منقار نوعی از گنجشک بود
ابو الملیح گوید اکلش حلال خطیب بغدادی باسناد خود
از داود بن ابی هندی نقل کند که مردی قبره صید کرد گفت
مرا چه خواهی کرد آن مرد گفت ترا ذبح کنم گفت اولا فربه نیستم
دیگر آنکه حرارت جوع تو باکل من تشفی نمیشود اگر مرا



رها کنی ترا سه کلمه تعلیم نمایم که بهتر باشد از یک لقمه گوشت من گفت کدام است گفت کلمه اول وقتی
گویم که در دست تو باشم دویم را حینی که بر سر درخت بنشینم کلمه سیم زمانیکه بر کوه باشم پس گفت
بر ما فات تاسف مکش پس او را رها کرد چون بر سر درخت نشست گفت آنچه نباشد وجودش را امید و
وجود نباید قبول مکن چون بر کوه نشست گفت ایشقی اگر مرا ذبح میکردی در حوصله من دری یافتی

نعت

قُبّره

کبوتر است مبیضه او را جرح خضابات کند از جمله خواص او آنکه هرگاه استخوان او را بسوزانند و خاکستر او را



بجوشانند بر سر قریع و برواء برآرد و گوشت او زیر هضم و بد در خرقه کتانی نو بسته بر زن هرچه در ضمیر داشته باشد بگوید

الثعلب طلا کنند موی غذاست هرگاه سر او را خشکیده زن خوابیده آویزند آنزن آنچه و بسیار باشد که آنچه در روز دیگر

کرده بگوید و اگر در کلام غلط کند بگشایند تا وسواس بهم رساند اگر شکم دو قطا یکی نر و یکی ماده پاره کنند

و شکم هر دو بیرند روغن هر دو بگیرند در شیشه کنند بر هر کسیکه بجبر باشد از آن روغن بر او مالند

محب دو دوست دار وی گردد تعبیر دیدن او در خواب دلیل صدق و فصاحت و لغت دانست

و باشد که دلیل زن معجبه بنفس خود باشد که صاحب جمال باشد و الفت بگیرد

فصل دویم

در قاف مکسوره **قِرد** براء و دال مهمله بوزینه و میمون و ترکان بیچین گویند متبسح الوجه نیکو آواز



و زیرک و فهیم که ملک النوبة بخلیفه متوکل علی الله دو بوزینه فرستاد یکی خیاطی میکرد و دیگری زرگر چنانچه بحوایج ایشان تا طعام و میوه بخرد بیاورد

قابل تعلیم صنعتها نقل است اهل یمن او را تعلیم نمایند قیام نماید و بازار رود هرچه خواهند بدکان بقالی

آید کاسه بر سر آن چیز گذارد و بعضی بر دکان قصابی و بقالی باز دارند تا گوشت و میوه فروشد و

محافظت دکان کند تا محلی که صاحب دکان آید و دزدی نماید نر او اگر زنی تنها یابد با وجماع کند

گویند اگر ممکن بود نمی ز دیوار خانه فرود آمدن بخانه مردم می‌آید و نقب میزد و متاع میبرد گاه باشد

که او را یکماده یک شکم ده دوازده بچه زاید نر او بسیار با غیرت باشد با ماده خود این حیوان بغالب

صفات انسان شبیه باشد چه خندد و بازی و طرب نماید و بدست خود چیزی بردارد انگشتان وی

صاحب مفصل و ناخن بود و تعلیم قبول کند و با مردم انس گیرد و بچهار دست و پای راه رود گاه بر زمین

نشیند و گاه دو پای بر راه رود و لب زیرین اندکی کوتاه باشد ماده او بطریق زنان بچه بر کنار

خود بردارد و لهذا بعضی او را مابین انسان و حیوان برزخ دانند و از سر این حیوان آنستکه هرگاه

اماده خواب کنند هر یک در پهلوی دیگر بطریق یکخط مستقیم بخواب روند چون از خواب برخیزند اول کسیکه

اولین از جانب چپ برخیزد و چون بنشیند فریاد کند آنرا که در پهلوی او خوابیده بیدار کند و همچنین

بترتیب یکدیگر را بیدار گردند تا آخر در همه شب بدین نسق بود شب در زمینی باشد و صبح در زمین دیگر

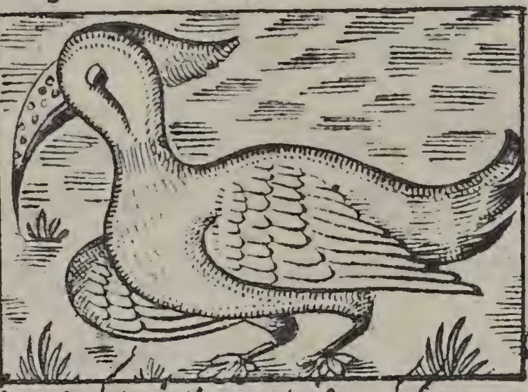
تعبیر

قرد

کبک ماده نر او مثل خروس موصوفست بقوت جماع ولهذا قصد کند بشکستن بیضها تا ماده بحضانت اشتغال
نماید وچون وقت بیضه نهادن بود ماده بگریزد وگوشه گیرد اگر نر بر بیضها اطلاع یابد بعضی را بر بعضی زند
وماده نگذارد آواز وغوغای ایشان بلند شود وماده
اگر از استشمام رایحهٔ نر دو بچه بیرون آرد صاحب عجایب
المخلوقات آورده که چون صیاد قصد وی کند سر خود را در
زیر برف فرو برد گمانش آنکه مگر او را نه بیند همه انواع



نغمه وغنا واصوات طیبه دوست دارند وبسا باشد که صیاد آواز اشباه وی شنوند
صید کند وبانواع مختلفه صوت خود تغییر دهد وباشد که تا مدت پانزده سال عمر کند اکلش طیب و
حلال اکتحال زهرهٔ او آب را از چشم باز دارد اگر با آب رازیانه مخلوط ساخته اکتحال نمایند از شب کوری
نفع دهد ارسطو گفته که اگر زهرهٔ او را بروغن زیبق مخلوط ساخته در بینی محموم چکانند در وقتیکه تب
داشته باشد تب وی زایل شود طریق صید کردن او آنستکه آرد جو را خمیر کند با شراب وبریزند چون
بخورد مست شود وبسهولت بگیرند **ققنس** بدو قاف ونون وسین مهمله مرغ معروفیست در زمین
هند میباشد منقار دراز دارد وسوراخهای بسیار در او است از هر یک نوع آوازی بیرون آید
از خوشی صوت او هیچ جانور از وی نگذرد واو را
تولد نیست وایشان نر وماده میباشند وقت رحیل
بالهای بسیار بر هم زنند از صدمت پرهای ایشان آتش
در اشیانهٔ ایشان افتد ومشتعل شوند هر دو سوخته گردند
باران بر آن خاکستر بارد کرمی در وی پیدا شوند از آن



خاکستر بخورد تا بزرگ شوند ققنس دیگر گردد فسبحانه ما اعظم شانه گویند ساز ارغنون از آواز او
استنباط نموده‌اند **قرقفنه** برآء مهمله وقاف وتشدید نون هرگاه مردی زن خود را
فاسقه یابد وانکار او نکند مرغی طیران کند که او را قرقفنه گویند بر طرف شرقی در خانهٔ او چهل روز مکث
کند پس اگر بعد از آن مرد انکار زن خود کند آن مرغ بپرد وگر
انکار نکند بالهای خود را بچشم او بمالد او را بعد از این زنا
خوانند وداند چه عمل بد از اهل خود مشاهده میکرد وانکار
نمینمود در روز قیامت خدای تعالی او را از نظر رحمت وشفقت خود دهید



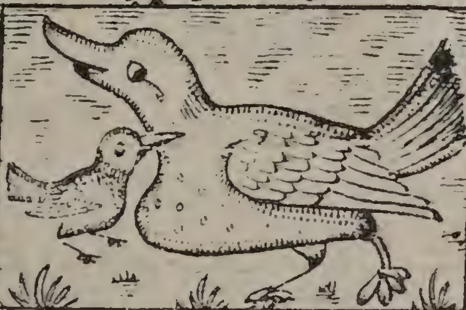
دور گرداند **قطا** مرغیست که بفارسی سفره گویند وسنگخواره نامند اکلش حلال است چه از جنس

ققنس

قرقفنه

قطا

هلیله بپزند هر که از نشارهٔ استخوان او هر روز دو درهم با آب عسل ممزوج نموده بخورد حافظه اش قوی گردد
اگر زن عاقره هفت روز متوالی بخورد شوهر با وی مقاربت کند بار گیرد اگر پارهٔ از پوست او بر محموم
آویزند تب وی مفارقت کند اگر صاحب تشنج بر پوست وی بخوابد صحت یابد اگر سرگین او را سوخته با
عسل ممزوج نموده بر پلک کسیکه تره او ریخته باشد بمالند موی برآرد اگر زن بچه از بول و بیا نیامد
یا سرگین او با خود دارد هرگز بار نگیرد مادام که با اوست دخان پوست او دفع بواسیر کند تعبیر
دیدن او در خواب دلیل پادشاه عجمی است که با مهابت کند و کند فهم بود و حامل اثقال و شداید بود
اگر بیند که بر فیل سوار شده و فیل اطاعت وی میکند بر مرد عجمی غالب گردد اگر مالک وی شود تا حکم بر
او کند سلطانی و حاکمی یوند اگر پادشاهی بیند که بر فیل سوار شده با دشمن خود در جنگ باشد
هلاک شود لقوله تعالی الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل اگر بیند که فیل زین کرده سوار شده دختر مرد عجمی
درستی تزویج کند اگر زنی تاجر باشد فایدهٔ عظیمی حاصل کند اگر بیند که فیل او را پاره کرد آفتی بدو رسد
اگر بیمار باشد بمیرد اگر فیل بچرا ند با ملوک عجم مواخات بهم رساند اگر فیل بدو شد عجمی بفریبد و از جانب او
مال یابد بعضی گویند که فیل دلیل پادشاه حلیم صبور با مدارا بود هر که را فیل بخرطوم زند مال یابد اگر بیند
که سوار شده وزارت و ولایت یابد اگر از سرگین او بردارد غنی گردد نصاری گویند اگر فیل بیند
و سوار شود نقصان در بدن و خسران در مال وی پدید آید اگر فیل را کشته بیند پادشاه آن عصر بمیرد
یا مرد مشهور کشته شود اگر بیند که فیل او را در زیر دست و پای انداخت و از وجدا نمیشود آن شخص بمیرد
اگر بیند که فیل از شهر بیرون آمد اگر در آن شهر طاعون و وبا باشد دفع شود **فصل بیست و سیم** در فاء مفتوحه
فرانق بر اء مهمله و نون و قاف بیرون تر کی قراقولاق گویند پیش پیش شیر میرود و چون مردم او را بینند
بترسند چه دانند که شیر متعاقب وی بیاید **باب بیست و یکم** در قاف مشتمل بر سه فصل
فصل اول در قاف مفتوحه **قاوند** بنون و دال مهمله مرغیست که بر ساحل دریا
آشیان سازد و در هفت روز حضانت بیضه کند و جوجه بیرون آرد و بعد از هفت روز دیگر متفرق



سازد و مسافران بحار این ایام آرزو کنند و غنیمت
شمرند جهت آنکه در این اوقات دریا از تموج ساکن باشد و جوجه
و بیضهٔ وی بدریا غرق نشود جوجهای وی چون بزرگ شوند
با بوین احسان ورزند و مدت حیوة جهت ایشان قوت آورند
از جمله خواص او آنکه پیه او جهت ناسور مقعد و تحلیل بلغم مزمنه نفع عظیم بخشد و او مشهور است از
بلاد یمن و حبشه و الند او رند بعضی گویند روغن کاو ند از ثمرهٔ شجرهٔ نافعه بود **فنج** بفتح بای منقطه و جیم

تعبیر

فرانق

قاوند

فنج

خود و غیر جنس خود جنگ کند چون مغلوب شود فروتنی نماید و باشد که از نزد کسی چنان کذرد که محجوب
آن شخص نشود ارسطو کوید فیلی دیدم که داغ بر کوشش او بود از تاریخ او معلوم شد که چهارصد سال
از عمر او کذشته با بزرکی جثه اش از کربه کریزد چنانکه سباع از خروس سفید و عقرب چون جلیه
بینند بمیرد صاحب عجایب المخلوقات آورده که فرج فیل زیر بغل است چون نر خواهد که بر ماده جهد ماده دست
بالا کیرد تا فرج او بجهة نر ظاهر کردد فسبحانه من لا یعجز شیئ و هو القدیر لما یشاء نقلست از ابی عبد الله
فلانسی که در بعضی اسفار بکشتی در آمدم باد تندی وزیدن کرفت چنانچه دریا بموج آمد اهل کشتی بتضرع
وابتهال در آمدند هر یک نذری کردند من نیز نذری کردم که اکر خدا تعالی مرا نجات دهد کوشت فیل نخورم
پس کشتی بشکست با جمعی از اهل کشتی نجات یافتیم چون بساحل رسیدیم چند روز چیزی نیافتیم که
بخوریم رفقای ما بچه فیلی یافتند ذبح نموده کوشت وی طبخ نموده بخوردند و من بجهة نذر که کرده
بودم نخوردم و کرسنه ماندم چون قوم بخواب رفتند ماده فیلی پی بچه خود بیامد مردمی که در خواب بودند
استشمام مینمود از هر که بوی کوشت بچه خود احساس میکرد در زیر دست میانداخت و بوی وی از
من نیافت سر خود بجانب من اشاره کرد که بیا و سوار شو پس برخاستم و بر او سوار شدم همه شب برفت
تا روز مرا بزمین کشت زار مزروعی رسانید اشاره کرد که از پشت من فرود آی فرود آمدم قومی را
دیدم در آن موضع و مرا نزد پادشاه خود بردند من قصه خود کفتم زاد و راحله همراه من کردند تا بشهر خود
رسیدم **فائده** هرکاه کسی نزد بزرکی رود که از و ترسد باید که کهیعص و حمعسق را که ده حرفست
بخواند بهر حرفی از انکشتی عقد کند ابتدا از ابهام دست راست و ختم بانکشت ابهام دست چپ نماید
و سورهٔ فیل بخواند چون بلفظ ترمیهم رسد تکرار کوید تا ده مرتبه انکشتی بکشاید از ابهام دست چپ و ختم
با بهام دست راست چون مقابل او چنین کند از شر وی ایمن کردد و این عمل مجربست و نیز اکر کسیرا
دشمنی باشد از وی ترسد در ده روز متوالی هر روز صد مرتبه سورهٔ فیل در محل مخصوص بخواند
روز دهم بعد از قرائت بر کنار آبی نشیند و بکوید اللهم انت الحاضر المحیط بمکنونات الضمایر اللهم عز الظالم
و قل الناصر و انت المطلع العالم اللهم ان فلانا ظلمنی و اذانی و لا یشهد بذالک غیرک اللهم ان فلانا
ظلمنی و اذانی اللهم انک مالکه فاهلکه اللهم سربله سربال الهوان و قمصه قمیص الردی پس ده مرتبه بکوید اللهم
اقصفه پس بکوید فاذا قیهم الله بذنوبهم و ما کان لهم من الله من واق خدا تعالی او را از شر دشمن محفوظ
و دشمن ویرا دفع کند بدانکه اکل فیل حرام است چه از مسوخات است و از جمله خواص او آنستکه هرکه
جرکی پیچ کوشش او را بخورد هفت روز بخواب رود اکر بر برص مالند و سه روز کذارند زایل کند استخوان
او را اکر بکردن کودک بندند از فزع و ترس ایمن کردد اکر در زیر درخت میوه و زراعت بخور کنند [illegible]

فائده

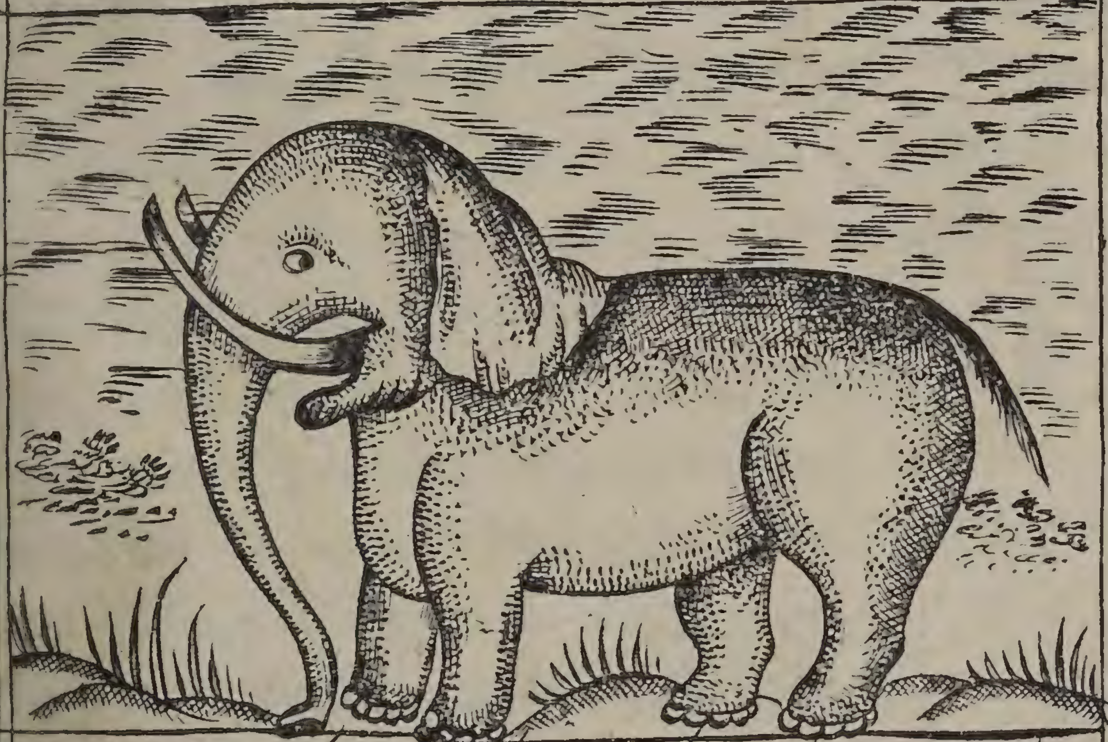
نفس بکشد تا انکه برسد بدانجه تب کند سرش از هوائی که دراو محبوس شده چون خطا کند در صید
غضبناک برکردد و دیکر از پی وی نرود و از طبع اوست که بدی و درنده کی ننماید مکر انکه با او بنکوئی کند
بزرکتر او بهتر قبول تادیب کند تا کوچکش الکل حرام از جمله خواص او انکه خوردن کوشت او موجب حدت
ذهن و قوت بدن باشد آشامیدن خون او بلاهت آرد اکر سرکین او را در موضعی بریزند موشان
کریزان شوند صاحب عین الخواص کفته اکر زن بول او را بردارد و بار نکیرد بلکه عاقر کردد و دیکر زنا

تعبیر

تعبیر دیدن او در خواب دلیل دشمن مذبذبست که اظهار عداوت و صداقت بکند و بعضی
کویند دلیل عزت و جاهست فضل وقیم در فاء مکسوره

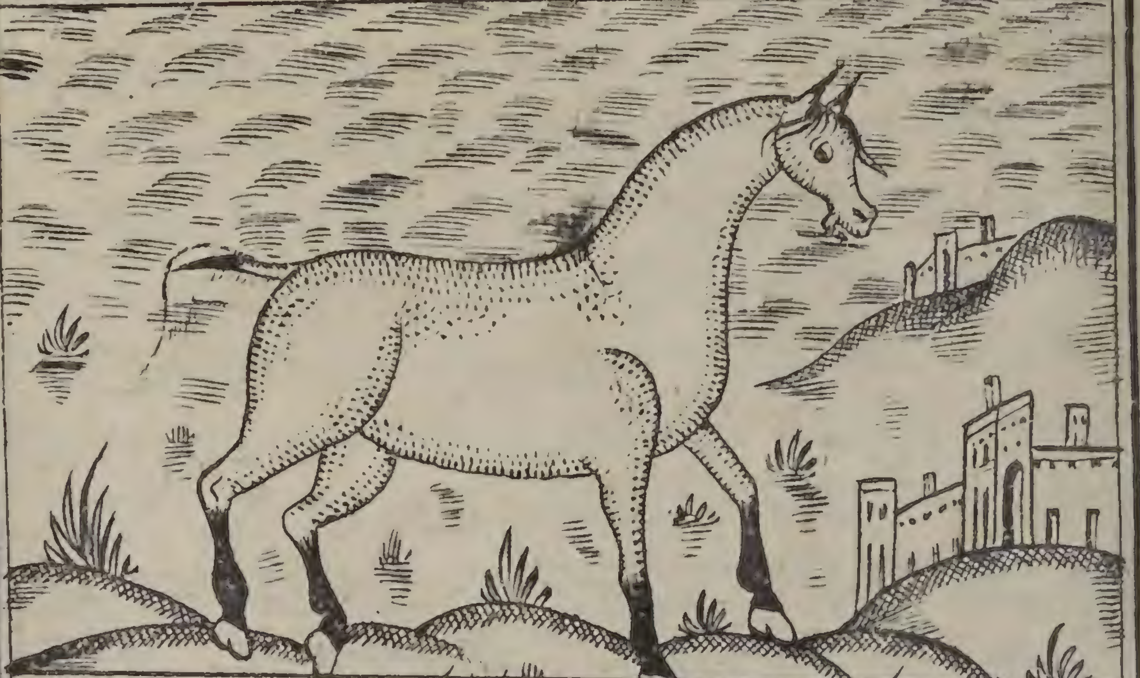
فیل

فیل پیل را دو اد را زند و
پیل کویند که نزاید و بار نکیرد مکر در ولایت خود چون شهوت بر او غلبه کند بطریق شتر ترک آب و



علف کند تا انکه سرش ورم کند مرضی در کردنش حادث کردد از حدت او بکریزد و جائی اقامت نتواند نمود
چون نر او پنج ساله شود بر ماده جهد و زمان جستن او بهارست مدت حمل سه سال کشد و چون بار کیرد
نر نزد وی نرود تا وضع حملش نشود دست وی نکند عبد اللطیف بغدادی کوید که مدت حمل او هفت سال
بود چون وقت حمل شود داخل نهری شود ایستاده بار نهد چه فواصل قوایم ندارد نر او در اینوقت
محافظت ماده و بچه او از حیات نماید شدید الغیرة باشد بر ماده خود نجهد و بر غیر کماده بجهند اهل هند را
زعم انکه زبان فیل مقلوبست و الا تکلم کند دندان وی را عزیز دارند چندانکه بزرک شود قریب بصد من وزن
بکیرد ان خرطومش که بینی اوست کار دست کند قوتش بمرتبه ایست که درخت قوی از بیخ بر کند و بر
دیوار فرود آورد و آنقدر فهیم است که قبول تعلیم کند با مر صاحبش کار کند و سجده و تعظیم ملوک نماید با جز

بسایند و با عسل آتش ندیده مخلوط سازند و مضمحل کرده و چهارده روز با او اکتحال نمایند آب سیاه



که در چشم باشد زایل کند دندان او نفع است بجهة درد شکم اگر کسی از درد شکم مشرف بر موت شده بود نجات یابد چون براو آویزند اگر از تخمه بهم رسیده باشد اگر پوست او را در میان دهی دفن کنند هیچ آفتی بدان نرسد اگر سوخته پوست او بر ورم کذارند در ابیر دو ساکن کنند تعبیر دیدن او در خواب دلیل کذب و کار ناتمام دیدن دریا در خواب که از و عبور کند دلیل محبوسی بود و مکانیکه دیگر خلاص نشود و نیز دریا را بمردم عالم تعبیر کنند و اگر بیند که از آب دریا خورد پادشاه بدو مال دهد اگر او در سفر یکی باشد از وی مفارقت کند لقوله تعالی و اذ فرقنا بکم البحر و اگر بیند که در دریا فرو رفت تا مروارید بیرون آرد در علم غوطه خورد اما دیدن نهر دلیل مرد بزرک دخول او دلیلت بر در آمدن بکار سلطانی دیدن چشمه آب دلیل کرامت و نعمت و رسیدن بامنیت است و اگر آب صافی بیند صحت جسم بود و اگر آب تیره بیند کدورت و بیماریست و اگر از و بخورد بیمار کردد و مکدر شود اگر خشک باشد سرور کردد و دلش خنک کردد

فهد بدال مهمله یوز و ترکان پارس کویند زعم ارسطو انکه از شیر و پلنک متولد شود و مزاجش



چون مزاج پلنک بود و در طبع مشابه است بطبع سک چون حمل وی سنکین کردد هر فهد نر که ویرا ببیند باو میل کند و برا او جهد چون وقت حملش نزدیک شود بکریزد موضعیکه از جهه زادن قبل از زمین معین کرده او را شغل زند بکثرت نوم و نقل جثه چه هرگاه بر حیوانی سوار شود پشت وی بشکند از صفت اوست غضب کردن چه هرگاه بر دو بدن حیوانی اقدام نماید دو

کتاب انیس العابدین بجهته محافظت اسب و استر از جمیع هوام و سباع و دزد نوشته بر اسب آویزند
منقول از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق عم اینست بسم الله الرحمن الرحیم اعیذ من علق علیه کتابی
هذا من الخیل و الدواب کبیتها و شقرها و بلقها و دهمها و اعزها و اخوالها و عمیدها و زرها و نجلها
و اصغرها و ما اختلف من الوانها اعوذ و امتنع و اجزو اعقد و احبس من علق علیه کتابی هذا من جمیع
الخیل و البهایم و الحیوان من الکلام و الصدام و مضع اللجام و مرض الاسنان و الارسان و ا
العسره و النظره و الشکره و الهاة و التعدیله و وجع الکبد و الرئه و الطحال و الانتشار و الغیا
و النظره و الکیوه و القرحه و العزه و الحکه و الجرب و الخلد و القصر و الحمره و الهده فی الظهر و الرویا
و النقاع و العلاق و الذباب و الذابر و الارتعاش و الارتهاش و الظلع و المقل و الورم
و الجدری و الطرح و من الجبیع و الرحج و الفالج و القولنج و الحداج و قیام العین و الدمعه عند الجری
و من التعثر و التجبل و من عط شعر الناصیه و من الناصیه و من الامتناع و من العلف و من الرکض
و من الریش و الدرب و من القصر الاسارع و من النله و الهمله و من الامتناع و من الاتبه و العلف
و السرج و اللجام حلت علیه جمیع ما علق کتابی هذا با الله العظیم من کل سبع و ضبع و اسد و اسود و من
السراق و الطراق الا طارقا یطرق بخیر و من یکلؤکم باللیل و النهار من الرحمن بل هم عن ذکر ربهم
معرضون بل هو الله الواحد القهار تحصنت بالعزه و الجبروت و توکلت علی الحی الذی لا یموت
نور النور و مقدر النور نور الانوار ذلک الله الملک القهار و هو الله السمیع العلیم **تعبیر** دیدن
اسب در خواب دلیلست که حامله فرزند نرینه آورد و نیز دلیل شریک و تجار و زن بود اگر بیند که اسب در
دست او بمرد دلیل موت یکی از ین جماعت بود که باسب منسوبست و دیدن اسب ابلق دلیل کار مشهور
اسب سیاه دلیل مال و زرد دلیل مرض کسیکه بر او سوار شده و اشقر دلیل خون و اشهب دلیل صاحب
کمیت و دلیل قوت اگر بیند که اسبی سوار شده بود ناگاه در آب غرق شد دلیل خوف و موت بود اگر
بیند که موی دم اسب بسیار شد مال و فرزندش بسیار شود اگر پادشاه بود لشکرش بسیار شود اگر
بیند که دم اسب بسیار شد ببرید فرزندش نماند اگر باشد بمیرد اگر پادشاه بود لشکرش برطرف شود **فرس**
البحر حیوانیست که در نیل مصر بهم رسد پیشانیش چون پیشانی اسب هر دو پای او مثل پای گاو و سم شکافته
بینیش پهن و دمش کوتاه مثل دم خوک صورتش شبیه بصورت اسب الا آنکه رویش پهن تر است پوستش
بسیار درشت بود گاه از آب بیرون آید و چرا کند و گاه باشد که آدمی و غیر او را بکشد اکلش مکروه که
چون فلس ندارد و از بحر بیرون آمده حرام و از جمله خواصش آنکه اگر پوست او را سوخته با آرد کرسنه مخلوط
ساخته بر داء السرطان تا سه روز متوالی بمالند شفا یابد اگر تا سی روز زهره او را در آب گذارند پس

از جمله خواص او آنکه اگر دندان اسب عربی بر کودک بندند بسهولت دندان برآورد و اگر بر کسیکه در خواب بخرخره
زند گذارند ترک آن کند خوردن گوشت او بادها از بدن براند اگر عرق او را بر زهار و بیخ بغل کودک بمالند
موی بر نیارد و عرق او سم قاتل سباعست اگر تازیانه که بر او عرق اسب رسیده باشد بر مار زنند در
حال بمیرد اگر موی از دم او فرا گیرند و بر در خانه کشند پشه داخل آنخانه نشود دامادام که بر او کشیده
شده باشد اگر زن خون اسب نر انجمی بیاشامد هرگز آبستن نشود خاکستر سم اسب را اگر بر زیت مخلوط ساخته



بر خوک بمالند شفا یابد اگر زنی شیر اسب ناشتا خورد بیفاصله شوهر با او مباشرت کند بار گیرد و اگر با
عسل خورد از مجامعت لذت عظیم یابد هرگاه بصل الفار که پیاز عنصل است سابیده بر دندان آن
کاه کیر بمالند نرم و خوش خلق گردد و صعوبت و کاه کیری وی زایل شود اگر سرگین او را خشک
نموده بر جراحات بپاشند به کند اگر با او اکتحال کنند بیاض چشم را زایل کند اگر با او دود کنند فرزند
از شکم بیندازد فایده در رنگ نمودن اسب صاحب عین الخواص آورده هرگاه آب بسیار گرم نموده چنانچه
هرگاه بر اسب بریزند موی او را بر دپس موی دیگر برآرد مخالف رنگ موی اول و نیز اگر مردار سنگ و
بوره و مازو و زاج و استاکفه و الجیر با لسویه اجزا را بکوبند و با آب گرم خمیر نمایند و بر اسب بمالند و با خرقه
بپیچند و بعد از یک شبانه روز بشویند سیاه شود اگر بر بعضی بدنش بمالند و بعضی نمالند ابلق شود
اگر خواهد اسب سیاه را ابرش کنند چوقان اشنان با برگ دفلی بجوشانند آبش صاف نموده با قلیه و
مغز کدو بجوشانند بعد از آنکه اسب را چند مرتبه بشویند پر او بمالند و یک شبانه روز بگذارند سیاه ابرش
شود اگر خواهند که اسب ابرش را سیاه کنند پوست گردکان تازه با مورد و براده آهن بجوشانند بعد از آنکه اسب را
پاک شسته باشند بمالند و یک شبانه روز گذارند سیاه شود سیاهی او تا ششماه باقی ماند عوزه از

برداردطریق اخذ او آنکه آهنی در تله موشی گذارند و در زیر آهن ظرفی نهند و گربه نزد او پنهان کنند چون گربه را بیند از ترس او بشاشد بجهة دفع موش بر چهار تخته نویسند یا رسق یا دمنکو نوا الاسم الفار خاکیست که از خراسان از معادن نقره آرند دو نوعست سفید و زرد اگر او را در خمیر داخل کرده در خانه ریزند چون موش از وی بخورد بمیرد و هر موش که بوی آن موش شنود بمیرد و تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن فاسقه است یا زن یهودیه ملعونه یا مرد یهودی یا دزد نقب زن و لیبا باشد که دلیل رزق بود هر که در خواب در خانه موش بسیار بیند روزی او بسیار شود اگر بیند که موش در خانهٔ او بازی میکنند آنسال خیرها از زن گردد اما موش سیاه دلیل شب و موش سفید دلیل روز هر که موش سفید و سیاه بیند که قطع جامهٔ او میکنند اجلش نزدیک بود و اگر بیند که موش نقب میکنند از دزد نقب زن احتیاط نماید البته **فراشه** بر آء مهمله و شین معجم پروانه خود را بر چراغ زند و بسوزاند چه از جهة ضعف بصری که دارد طلب روشنی کند تا بیرون رود چون روشنی چراغ بیند گمان برد که در خانه تاریک روشنی چراغ را گمان روزنه آن خانه کند پس خود را برد شعلهٔ چراغ رساند و بر شعله زند بخیال آنکه از آن روزنه بیرون رود چون بگذرد گمان برد که نرسیده بر روزنه بار دیگر مکرر تا خود را بر چراغ زند و بسوزد غزالی آورده که شاید بجهة ضعف عقل و شدت جهلش چنین کند تعبیر دیدنش در خواب دلیل دشمن خوکار بزرگ سخن و اهل فلاحت و دلیل لهجات کار او بود **فرس** براء و سین مهملتین اسب و ترکان ات نامند جوهری گفته که او را سپرز نبود ظاهر آنکه این مثلست بجهة سرعت حرکت او چنانکه گویند شیر را زهره نیست یعنی جسارت نیست جاحظ گفته که مادیان گاهی حیض بیند لیکن اندکی نر او بعد از اتمام چهار ساله بر ماده جهد و باشد که نود سال عمر کند و نسل بنی آدم حیوان بیند چون وی آب صاف بیند آب تیره نماید تا بعد علف دیگر غیر خود بخورد و موصوف بحدة بصر بود اثر قدم گرگ بیند بترسد و پیش نرود ابو الفرج جوزی گفته که هر که سوره فتح را نوشته بشوید آب او را بجوز دهد صحت یابد و نیز اگر این شکل بر پوست او نوشته کیفیته بر جانب چپ بندد از سپرز ایمن گردد و این بغایت مجربست اح ح هم باطل طا محمد الی داد [X] صالح صح و صح لد صالح ود مایع س ۸ الی مصر و مره و نیز از آنجمله بجهة سپرز مجربست بنویسد بر بازوی ببندد

ے ے ے ے ح ح ح اا ح ح

نوع دیگر بجهة سپرز مجربست بنویسد بر بازوی [عیسی]

و نیز بجهة سپرز مجربست که روز شنبه قبل از طلوع آفتاب بنویسد بر شته پشم بر جانب راست خود او بیاویزد اینست ح ح ح و م طلا ا ص اح اح اح بالله الی الکلش کرده

تعبیر

فراشه

تعبیر

فرس

بپیچیده نشنوند که من وصال او طلبم داو ترک من کند پس مخملت که وصف او کند بسیار که هوا دار او از رطب
محمول باشد بر ترغیب مطلوب و از جمله خواص او انکه اگر خون او را با خون حمار اهلی بر برص طلا کنند تغییر لون
او کنند سرگین او را اگر بر کودک مصروع آویزند شفا دهد اگر قطره از خون او در چشم چکانند او جاع برطرف
وجراحات وغیرها را ببرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل عزت وجاه وظهور نعم المستند باشد که دلیل اهل
عبادات وقرائت وتسبیح وتهلیل باشد لقوله تعالی وان من شیء الا یسبح بحمده وباشد که دلیل اهل طرب
ولهو وغنا ورقص وعشاق بود وبعضی گویند دلیل فرزند کاذبست دلیل زن کاذبه است از طاعت شوهر
گفته که فاخته در جواب دلیل زوجه با مروت است فاره موش وترکی سیچقان وانواع بود در بار
موشی گر جمله موشی کور یربوع موش دشتی فاره موش خانه که آنرا فویسقه نامند جهه انکه ریسمانهای
کشتی نوح را پاره کرد ابن عباس گوید که شبی حضرت محمد نبوی را در بالای حصیری خوابیده بود
موشی فتیله چراغ بکشید وبر حصیر انداخت ومقدار درهمی بسوخت انحضرت بیدار شد چون بر آن مطلع
شد آن موش را بکشت وقتل موش حلال کردانیده بدینجهت او را فویسقه یعنی فاسق نامند وفرموده
که هر گاه بخوابید چراغ خاموش کنید که شیطان او را برین عمل باز دارد تا خانه بسوزاند بدانکه او را حواس
سمع وبصر در کمال قوت است وهیچ حیوانی مفسدتر ومضرتر از وی نیست وکثیر الحیل است از جمله حیلهای
وی انکه اگر شیشه سر تنگ پر روغن باشد دم خود در او فرو برد وروغن بیرون آرد وبمکد تا تمام
کند مابین او وگربه عداوت



حرام اکل خورده او نسیان
خوردن وعسل قوت حافظه را
آورده که اگر موشی در خرقه کتان
بپیچیده بر صداع آویزند ساکن
شوند اگرچه صداع باشد واز صرع
فطریست اکل جمیع انواعش
آورد وهمچنین سبب ترشش
دهد در کتاب عین الخواص

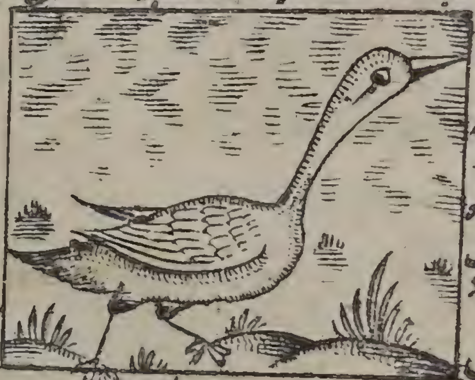
نفع بخشد اگر چشم او را در کلاه بندد در راه رفتن بر وی آسان گردد
هرچند پیاده راه رود ماندگی نشود اگر جانه با سرگین کبوتر مخلوط ساخته موشی با هر جانوریکه باشد
بمیرد اگر چهار عنصل را گرفته بر در خانه موشی گذارند هر موش که بدانجا او شنود بمیرد اگر بر سوراخ
موش برگ دفلی گذارند همه را بکشد اگر موشی را دم ببرند ودر میان خانه دفن کنند هیچ موشی
نزدیک آن خانه نشود مادام که آن موش در آن خانه مدفون باشد اگر نزد سوراخ موشان بیادام وزیره
وقطران بخور کنند در ساعت همه بمیرند اگر بناخن چپ اسب سیاه بخور کنند موشان گریزان شوند
اگر چشم او را بر صاحب تب ربع بندند زایل شود اگر دم موش را بر پوست حمار گذاشته در خرقه حریری
بپیچند از دست چپ آویزند حامل او را نزد ملوک وغیره حاجت روا گردد بول او کتابت از پوست آهو

بنده عجب

بیند شوم است اگر در خانه بیند مرد فاسقی با زن او خیانت نماید و اگر بیند که غراب با وی حرف زند او را فرزند خنثی شود یا عمگین گردد و اگر بیند که گوشت غراب میخورد از قبل دزدان مال یابد اگر غراب بر در پادشاه بیند خیانتی کند که پشیمان شود یا قتل برادر خود نماید پشیمان شود لقوله تعالی فاصبح من النادمین اگر بیند که غراب روی او خراشش کند در صحرا هلاک شود یا او را المی و دردی برسد اگر در خواب بیند که غراب را کسی بخشید او را مسرت دست دهد ارطامیدورس گفته که غراب ابلق دلیل طول حیاة و بقاء مناعت و از رؤیای معتبره است که مردی در خواب دید که غرابی بر کعبه افتاد بر ابن سیرین نقل کرده گفت مرد فاسقی زن شریفه بخواهد گویند حجاج دختر عبد الله بن جعفر بن ابیطالب ع بخواست

غرنیق

غرنیق برآء مهمله و نون و یاء دو نقطه تحتانیه و قاف جوهری و زمخشری گفته که مرغ سفید دراز گردنست در نهایه آورده است که مرغابی نراست و بعضی گویند کلنگ است و بعضی گفته اند که مرغ سیاهیست صاحب مدارک عجایب المخلوقات آورده که از طیور قواطع است چون دور دریابد که زمان متغیر و حوادث و آشوب بهم رسیده در بلاد هند رود و چون عزم رفتن کنند از جنس خود قایدی



و حارسی فرا گیرد پس چون پرواز کند در هوا مرتفع شود از آفات سباع محفوظ ماند چون اراده خواب کند سر زیر بال خود کشد تا چشم و سر و دماغ وی از حوادث محفوظ ماند و بر دو پای ایستاده خواب کند تا خوابش سبک کند و قایدش نخوابد و سر زیر بال نگذارد بلکه مدام بر اطراف نظر کند و چون کسی بیند فریاد کند

باب بیستم در فاء مشتمل بر سه فصل فصل اول در فاء مفتوحه

فاخته

فاخته بخاء معجمه و تاء دو نقطه فوقانیه کبوتر تر کی الا یا فاخته حیات از صوت او گریزند نقل کنند که در زمینی مار بسیار بهم رسید نزد بعض حکما شکایت کردند امر کرد که فاخته بسیار در آنجا بردند بالکلیه حیات برطرف شدند و بحسن صورت و فصاحت موصوفست و از طبع اوست که بمردم انس گیرد و در خانها معیشت کند عرب گوید که صوت فاخته اینست که هذا اوان الرطب یعنی اینزمان رطبست این ادا در وقتی میگوید که هنوز درخت خرما شکوفه نکرده باشد لهذا او را بکذب نسبت کنند و در امثال خود گویند فلان اکذب من الفاخته یعنی فلانکس دروغگوی تر است از فاخته غزالی در آخر کتاب احیا آورده که فاخته زوجه خود را طلبید او منع نفس خود کرد و گفت چه چیز ترا از مواصلت من منع کرد اگر خواهی ملک سلیمن بجهة آرزوی تو برهم زنم باد این سخن بگوش سلیمن ع رسانید او را طلبیده از وی پرسید که چه چیز باعث شد ترا که این سخن گفتی گفت یا نبی الله من عاشقم و عاشق را ملامت نکنند و بکلام عشاق

واگر بمکان معموری آید مژدهٔ خرابی دهد بتجربه رسیده که چون کلاغ دو نوبت فریاد کند دلیل شر باشد و
اگر سه نوبت فریاد کند دلیل خیر بود راقم حروف گوید که نکته در این حروف مکتوبی شر دو و خیر سه بود
چون صافی العین و تیز نظر است عور نامند نام زنگی کافور و نیز ارسطاطالیس آورده که غراب البین
آنستکه چشمش سیاه منقار و دو پای او زرد الکلش جمیع انواع نبات و لحوم است بعضی گویند که حکمت
در آنکه حق سبحانه و تعالی نزد قابیل در قتل هابیل غراب فرستاده نه جز او از حیوانات جهت آنکه قتل او ما بین
بنی آدم معهود نبود و مستغرق مینمود پس از جهت این امر غریب غراب فرستاد صاحب عجایب المخلوقات
آورده که در بحر اسود از ناحیهٔ اندلس کلیسیا ئیست از سنگ در کوه است و در او قبهٔ بزرگیست و بر قبه غرابیست
که هیچ وقت از آن مکان بجائی نرود و در مقابل قبه مسجدیست که مردم بزیارت او آیند و گویند که دعا در
او مستجابست بر قیتین که علماء نصارا اند که در آن کلیسیا باشند شرط نموده اند که هر مسلمانیکه بزیارت
آن مسجد آیند ضیافت کنند پس چون کسی بزیارت آید غراب بر سر قبه آید و سر خود را داخل روزنه
قبه کند اگر یک کس آمده یکبار فریاد کند اگر دو کس باشند دو بار و علی هذا القیاس بعد از اصوات وی رهبانان
طعام بحیثیه را برین آرند و این کلیسیا بکنیسة الغراب اشتهار دارد بدانکه جمیع انواع او حرام است مگر
غراب الزرع که او را بعضی حلال میدانند از جملهٔ خواص او آنکه از زیر زمین بقدر منقار خود ببیند و
بسیار صبح زود برخیزد اگر منقار او بر آدمی آویزند از شر چشم بد محفوظ ماند اکتحال زهرهٔ او برد چشم برد
اگر کسی عادت شرب ببیند کرده باشد ترکش ممکن نبود بخیزد با خون کلاغ بیاشامد دیگر هرگز نخواهد
اگر بیضهٔ او را در نوره داخل کنند و طلا کنند نفع عظیم بخشد اگر خون او را خشک نموده بر بواسیر طلا کنند
نافع آید اگر دل و سر او را بر ببینند اندازند و بر آدمی بنوشانند شارب او محبت ساقی گردد اگر غراب را بریان
کرده گوشت وی خورند نافع قولنج بود زهرهٔ او را به مسحور طلا کنند سحر وی زایل شود هرگاه کلاغ
سیاه را با پرش در سرکه فرو برده بر موی طلا کنند سیاه کند سرگین او را بر صاحب سعال آویزند نفع
دهد سرگین کلاغ ابلق را که آنرا بهودی گویند اگر بر خوکک طلا کنند نافع آید در رگوی بند و بر کودک بالغ
آویزند او را از سرفه مزمن نگهدارد و اگر سرفه دارد قطع سرفه کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد
فریبنده واقف بر خطاء نفس خود و گاه بود که دلیل مرد حریص بود بر معاشی یا دلیل کسیکه قتل مردم
حلال داند یا دلیل دفن موتی لقوله تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوءة
و باشد که دیدن غراب دلیل غربت از وطن یا طول سفر یا خبر بد بود غراب زرع دلیل ولد الزنا است
یا مردیکه مزدوج بود بخیر و شر و غراب ابلق دلیل مرد بنفس خود معجب بسیار خلاف است اگر بیند که غراب
صید کرد مال حرامی بدستش آید چه دیدن هر مرغ با پر و عضو او دلیل مالست اگر غراب بر درخت یا

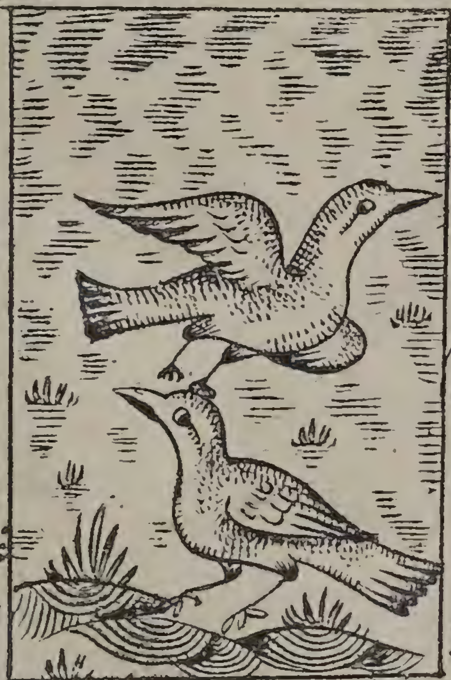
تعبیر

غداف

غراب

روغن ... [illegible]

کشید تا غرق شده بمرد پس با هم برداشت و برفت از جمله خواص او آنکه اگر خون یا استخوان او را خشک نموده
با موی آدمی بیامیزند و بر سبزه مالند صحت یابد و نیز او را قرالی گویند در باب قاف بیاید انشاء الله تعالی
غداف بتشدید دال معجمه و فا کلاغ درشت و بزرگ و بعضی گویند کلاغ کوچکیست خاکستری



با بوم منازعه کند و بیضه وی هر باید صاحب عجایب المخلوقات
آورده اگر زهره و مغز مخلوط ساخته شخصی بر روی خود مالد
نزد حاکم یا پادشاه رود حاجتش بر آید **فصل دویم**
در عین مکسوره **غزر** بدو غین معجمه و دو راء مهمله پایان
صحرائی اکلش حلال افضل ستیم در عین مضمومه **غراب**
براء مهمله کلاغ و ترکان قارغه و قارغون نامند غراب اللیل یکنوع از
غرابیست که اخلاق او شبیه است با غلاق بوم او را غراب
الترک گویند ارسطاطالیس گوید که غراب چهار جنس است یکی
بسیار سیاه و دیگری ابلق که غراب البین خوانند و دیگری بهیئه
زند لطیف الجرم بود و دانه خورد و چهارم سیاه طاوسی پرش براق بود و پاهایش سرخ چون مرغان
مشهور تر از همه انواع او در وقت جماع خود مستور و پوشیده بماند الا آنکه این نوع که مواجه مردم
با ماده جماع کند و از قلت وفائی که دارد دیگر نزد وی نیاید ماده وی چهار یا پنج بیضه نهد بچه اش چون
از بیضه بر آید قبیح المنظر بر آید بدنش کوچک و سر و منقاره بزرگ متفاوت الاعضا است چون پدر و مادر
او را بدین هیات مشاهده کنند از نزد خود برانند حق سبحانه و تعالی روزی او را از مگس و پشه کرده که در
آشیانه او بهم رسد تا آنکه بزرگ شوند و پر بر آرند پس نیکو شکل گردند و نزد وی آیند پدر طعمه آرد و مادر محافظت
نماید از طمع کلاغ آنکه صید نکند بلکه اگر جیفه یابد بخورد و الا از جوع بمیرد یا بطریق مرغان ضعیف در
آب رود و غرق شود چون آدمی خواهد که بچه او را بگیرد و نر و ماده به پاهای خود سنگ بردارند و بمقابلت
در هوا اندازند تا دفع کنند او را از بچه خود در ترکیب و مزاج بدترین خلق است و حضرت نوح ع غراب
ابلق را که غراب البین خوانند بجهت تحقیق آب فرستاد که ببیند که آب کم شده یا نه جیفه دیده با کل او مشغول
گشت و خبر نیاورد و آنحضرت مباینت آنحضرت بسیار نمود و لهذا او را شوم دانند جاحظ گفته که غراب البین
دو نوع است یکی کوچک مشهور بلوم و ضعف و یکنوع دیگر آنستکه در دور مردم قافله فرود آیند و چون
ایشان کوچ کنند در مقام ایشان بنشینند در صفت غراب البین آمده که او غراب سیاهیست که بطریق اهل
مصیبت نوحه حزین نماید و میان دوستان فریاد کند و اگر جمعی را بیند ترساند و خبر تفرقه بدایشان دهد

وی آب گرم بیاشامد بعون الله تعالی شفا یابد بهادر اگر آدمی بر ذکر مالد و با هر زنیکه جماع کند شهوتی که هرا

دوست ندارد گوشت او گرم وخشک است علاج خارج



واصلح لحوم صید است

غنم بنون گوسفند

ترکی قوین اکلش حلال و ذبحش مباح شخصی اگر چون

تعریف کنند گویند که عدد است و چون مذمت کنند گویند

برآنست خواص او آنکه در شاه گذشت اما تعبیر

دیدن او در خواب دلیل زراعت و غنیمت و زن و فرزند باشد

و زراعت گوسفندان پشم دار زنان کریمه نجیبه

پشم زنان صالحه نجیبه صاحب عفت الستادن گوسفندان

در مکان دلیل جمعیت مردم است در آن مکان بجمعیه ساورت



امری از امور اگر گوسفندان استقبال او کنند بر دشمن ظفر یابد اگر در عقب ایشان راه رود دلیل

تنگی معیشت باشد نه دلیل مال اگر ببیند که موی او قطع میکند اجتناب نماید از بیرون آمدن از خانه

تا سه روز موی ظاهر شود جاماسب گفته که هر که رمه گوسفندی در خواب بیند بحیال خوشحال شود

اگر گوسفندی ذبح کند دختر را بکارت برد لغز الغنم ولی نعجة واحدة **فایده** در عجایب المخلوقات

آورده که موسی بن عمران علیه السلام را روزی گذارش بر سر چشمه آبی افتاد که در دامن کوهی بود از آن چشمه وضو

ساخته بر کوه برآمد تا نماز کند که سواری از برابر او آمده بر سر چشمه فرود آمد آب خورد کیسه زری با وی بود

در آن موضع فراموش کرد پس شبانی بیامد تا گوسفند از آب دهد کیسه زر برداشت و برفت و

بعد از و مرد پیر فقیری که پشته هیمه در پشت داشت بر زمین گذاشت و به پشت بخوابید مرد سواره

بطلب زر برگشت هر چند کیسه زر بجست نیافت از آن مرد طلب کرد گفت ندیدم چندانکه آزار وی داد

و قسم میخورد که ندیدم تا عاقبت وی را بکشت حضرت موسی علیه السلام گفت خداوندا تو عادلی در این امور

چه قسم حکم کنی حقتعالی وحی فرستاد که یا موسی این پسر پدر سواره را کشته و پدر شبان از آن قدر که

در کیسه بود از آن سواره طلب کار بود قصاص و قصاص برد چه عدل میان هر دو جاری شد **غواص**

بتشدید واو و صاد مهمله مرغیست که او را غطاس نامند یعنی فرو رونده در آب بقوت و شنده معکوس

فرو رود و مکث کند تا آنکه ماهی گیرد و بالا آید این مرغ در زمین بصره بسیار باشد شخصی نقل کرد که دیدم

مرغ غواص در آب فرو رفت ماهی برآورد کلاغی آمده ماهی از وی ربود و ببرد باز فرو رفت ماهی برآورد

باز کلاغ بیامد و بربود مرتبه سیم فرو رفت ماهی برآورد کلاغ آمده تا ببرد و پای کلاغ بگرفت در آب

غنم

غواص

وی عود کنند و هرگاه زهره عقاب را با جگر بهم سحق نمایند بخورد و مغز سر او را با همه عضای مرغ را خورد و مغز دل او را با همه حیض و
باده باشد بعضی گویند ردیاه با او جماع کند در عجایب المخلوقات آورده که حجر العقاب سنگیست که در آشیانه
وی یافت شود شبیه باستخوان خرما هرگاه حرکت دهی آواز سنگ دیگر از وی آید بشکند خبری
در او نباشد او را از زمین هند آورند هرگاه کسی قصد آشیانه وی کند آن سنگ مذکور را بر زن عسیر الولاده
بندند بسرعت بار نهند اگر کسی زیر زبان گیرد در مقابله با خصم غالب آید و حاجتش روا گردد شبیه این بطلب
در باب نون در ذکر نسر بیاید انشاء الله تعالی اکل عقاب حرام جهت آنکه صاحب مخلب است هر که بوی
او بشنود بیهوش گردد پر او را اگر در خانه بخور کنند حیات و عقارب بمیرند اکتحال زهره او دفع
تیرگی و نزول آب از چشم کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل فتح و ظفر بر اعداست اگر در جنگ
باشد چه او دلیل عقاب دشمن باشد چنانچه معبر حذاقت عقاب در خواب دیدن بر اعدا غالب آید اگر بیند که با یک
عقاب یا کرکس شده و حکم بر او میکند بعزت و سلطنت رسد و بر دشمن غالب آید عمرش دراز گردد
و اگر آن شخص از ارباب اجتهاد بود از خلق عزلت گیرد یا بقناعت معیشت کند اگر پادشاه بود بر دشمن ظلم
نماید و از اموال و اسلحه ایشان انتفاع یابد مقدسی گفته که اگر بیند که او را بر بام یا خانه خود ملک یا فوت
اگر بیند که عقاب را سوار شده اگر فقیر باشد مال یابد اگر غنی یا اشراف الناس باشد بمیرد جهت آنکه در زمان
سابق صورت مرده اعتبار الشکل عقاب میساختند اگر زنی بیند که عقاب زائید فرزندش بخدمت
پادشاه رسد عقعق بدو عین و دو قاف بروزن ثعلب عکه و فخله و بترکی سققان نامند بقدر کبوتر
سیاه و سفید و دراز دم است در جای سایه و در زیر سقف آشیان نکند بلکه در مواضع که روشن
باشد خانه سازد و از طبع او مکر و دزدی و خیانت و موصوفست بدزدی چون بیضه نهد برگ چنار
پوشد خفاش را شد لش ازدو



از طبع او ربودن و گریختن است
لهذا او را عقعق نامند اکلش
چون بچهای خود را از طعمه مانع آید
نامند چون آواز او را شنوند
بر اصح حرام است و را خوش خبر
اگر مغز سر او را بر پنبه گذارند
بفال نیکو گیرند گویند از مسافر خبر آید
بر جائیکه پیکان و خار فرو رفته باشد بمالند بسهولت بیرون آید گوشت وی گرم و خشک دیدن او در
خواب دلیل مرد بدیانت بیوفا و نیز دلیل شنیدن خبر از غایب باشد باب نوزدهم در عین معجمه مشتمل
بر سه فصل فصل اول در غین معجمه غزال آهو بره که تازه شاخ بر او دمیده باشد مغز سر
او را با روغن مثل مخلوط ساخته بجوشانند پس بردارند و آسیاب زده بر او بریزند و بجرعه از و بیاشامند
سرفه را نافع بود اگر زهره او را با زعفران و نمک مخلوط ساخته صاحب سعال بلیکه از سینه او چرک و خون آید فدری

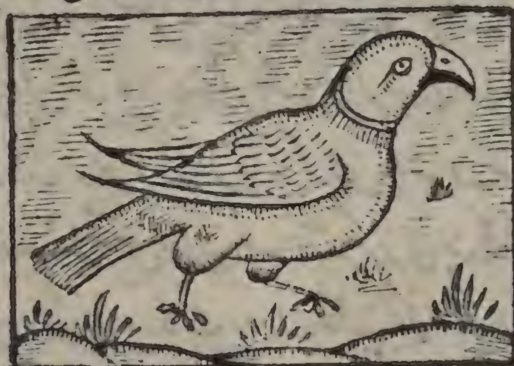
تعبیر

عقعق

غزال

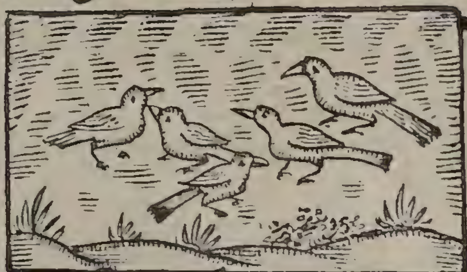
عصفوری در دست دارم و میکردانم دم او را اند بدم راقم حروف کوید والله اعلم که مراد امام عم
انکه چون بار اول مطلق ذکر نمود و مطلق منصرف افراد کامل شود و در کلام مجید عدد دیکه موصوفست
بکاملیت و هست لقوله تعالی عشرة کاملة و چون ثانیا کفت دم نداشت چیزی از عدد مذکوره کم شد یا انکه
در دست میکردانم و عدد اصابع بدین وجهست وجه اول اولیت و نیز از رؤیای معتبره انکه مردی نزد
ابن سیرین آمده کفت در نزد خود عصافیر بسیار دیدم که بالهای آنها را میکیرم پرسید که تو معلم اطفالی
کفت آری ابن سیرین کفت بترس در فرزندان مسلمانان شخصی دیکر کفت دیدم که عصفوری در دست
دارم و خواهم که ذبح کنم مرا کفت لا حل لک یعنی ترا حلال نیست کفت تو صدقه میکیری و مستحق آن نیستی
کفت آری اینک در دست دارم و توبه نمودم کفت اکر خواهی کویم که چند است کفت بکو کفت شش دینار
کفت از کجا کفتی کفت در خواب ناطق بحق است و او شش عضوست راقم حروف کوید یعنی لا حل لک
شش حرفست **عقاب** بعاف آله سیاه ترکان قراقوش نامند عربان کاسر نیز کویند یعنی شکننده

عقاب



طیور در کتاب کامل آورده که کرکس رئیس طیور و عقاب
سید ایشانست حدید البصر میباشد در مثل کویند فلان
ابصر من عقاب یعنی فلانکس تیز چشم تر از عقابست و عنقا
مغرب نیز مینامند جهة انکه از اماکن بعیده میآید
اما آن عنقا که سابقا مذکور شد او نیست یکنوع از او را
زامج کویند و زرا کذشت و بعضی از او خوخیه یعنی برنک شفتالود و بعضی صفح یعنی سیاهی که بسبزی زند
و بعضی سفید و بعضی سرخ جمعی از در کوهها مأوی کیرند و بعضی در صحراها و بیابانها و بعضی حوالی شهر
نزد و بسیار لطیف الجرم باشد چنانچه هیچ مرغی بلطافت وی نبود غالب دو سه بیضه بیش ننهد و سی روز
حضانت کند تا بچه بیرون آید بکیرا ابیندازد چه پرورش و طعمه دادن سه بچه براو کران باشد و بسیار
کم صبر بود و آن بچه که انداخته مرغیکه او را کاسر العظام نامند انشاء الله در کاف مذکور کردد او را بپرورد
عادت او انستکه هر مرغ بچه عاجز ضایع را دانه دهد و چون اراده صید خرکوش کند اولا بصید کوچک او
ابتدا نماید پس بصید بزرکتر حرارت وی بیوست او از همه جوارح زیاده است لیکن سبکبال و سریع
الطیران است غذای صبح در عراق و عشا در یمن خورد پرش در زمستان پوستین و در تابستان
فراش وی باشد چون پیر و نابینا شود و از طیران عاجز آید بچهایش او را بردارند از مکان بمکان
نقل کنند تا بر سر کوهی که در زمین هند باشد برند و در انجا چشمه صافی باشد بشویند و در شعاع آفتاب
کذارند تا پر وی بریزد و از نو بیرون آید و تاریکی چشمش برود پس بار دیکر در آن چشمه فرو برند تا قوت جوا

صوت و پرستوک را نوعی از و شمرند و عصفور الجنه نامند و بعضی دیگر را صوار نامند چون بطلبی
بیاید تا آنچه در خوانها مقام گیرد گوشت و دانه خورد چون بر شاخ نشیند سه انگشت پیش گذارد و یکی



پس نهند سایر طیور دو انگشت پیش گذارند و دو انگشت
پس بر بچه خود مهربان تر از وی نیست لهذا در معموره بسیار
سازد تا از جوارح طیور ایمن باشند و چون شهری از مردم
خالی شوند ایشان نیز بیرون روند چون معاودت کنند
بیایند مشهور براه رفتن نیست بلکه رفتن او دویدن باشد کثیر الجماع بود که در یکساعت صد نوبت جماع کند
و لهذا کوتاه عمر باشد چه غالب اوقات زیاده بر یکسال زنده نماند بچه او عادت بر طیران کند تا انکه
اگر بخوانی اجابت کند جاحظ گفته این رسیده که از یکفرسخ بیاید بزعم ارسطو انکه مابین او و حمار عداوتست
چه هرگاه حمار را جراحتی باشد اگر بر خوار یکه عصفور آشیان سازد حمار بگذرد و خود را بمالد تا عصفور بمیرد
و بسا باشد که حمار فریاد کند بچها و بیضهای وی در آشیان بریزد و لهذا بر سر و چشم حمار طیران کند و
او را برنجاند اکل همه انواعش حلال و گوشتش گرم و خشک از گوشت مرغ خانگی صلب تر است نیز بکش
زمستان فربه شود و زیاده کننده قوت منی است لیکن مضر امزجه رطبه اصلیه است مصلح وی از روغن
بادام است موافق مزاج پیر است اگر کنجشکرا که در خانه آشیان سازد بریان کرده با نمک بخورند سنگ
مثانه را بشکند اگر مغز سر او را با آب سدر و عسل مخلوط سازند بناشتا بخورند دفع بواسیر کند بعضی گفته
گفته اگر او را ذبح کرده از خون وی برآرد و عدس مخلوط سازند پس بنهند قرصها ساخته خشک نماید هر وقت
که بنده از ذریت مخلوط ساخته بر احلیل بلند چندانکه خواهد مجامعت کند فایده چهار چیز عقل را
زیاد کند ترک زیادتی کلام و مسواک کردن و مجالست صالحین و عمل نمودن بعلم چهار چیز بدن را ضعیف
کند بسیار غم خوردن و بناشتا آب آشامیدن و چیزی ترش بسیار خوردن و جماع بسیار عادت
کردن ضعف بدن و تاریکی چشم آورد و لذت جماع کم شود و زود پیر گردد و حرقة البول بهم رساند هرکه
در بول خود آب دهن اندازد بر او عادت نماید از درد پشت ایمن گردد تعبیر دیدن کنجشک در خواب
دلیل مرد صاحب لهو و لعب و حکایات که مردم از و خنده کنند اگر او را ذبح کند هرگاه پسر ش بیمار باشد
فوت شود و نیز دیدن کنجشک در خواب دلیل مرد کثیر المال بخیل و در امور کامل و ریاست و بسا باشد که دلیل
زن جمیله مشفقه بود و استماع آواز عصافیر نیز با ولاد تعبیر نمایند بدانکه از رؤیای معتبره آنستکه شخصی نزد
امام جعفر صادق عم آمده گفت که ده دینار بدست تو خواهد آمد آمرد برفت و بعد از چند روز جیامده بآنحضرت
گفت که نه دینار بدست من آمد آنحضرت فرمود که خواب خود را مرتبه دیگر نقل کن آنشخص گفت دیدم که

ابن عرس

الی قوله لا تحف ابن عرس براء وسین مهمله راسو را گویند حیوان باریکیست که دشمن موش است بسوراخ او در رود و موش را بیرون آورد و نیز دشمن نهنگ است چه نهنگ را همیشه دهن گشاده بود این در وی رود اندرونش را بدرد و احشای وی بخورد و بیرون آید و مار را بکشد چون بیمار شود بیضهٔ مرغ خانگی خورد مرض وی زایل شود نقل است که راسوی نری موشی را پی کرده موش بر بالای درختی



در آمد راسو هم میرفت متعاقب و از شاخ بشاخ میبرد و میآمد تا بر شاخی رسید چون موش از فراز او نگاه آمد خود را بر سر برگی رسانید گوشهٔ برگ بدندان گرفته خود را سرازیر از برگ آویخته راسوی ماده خود را آواز کرده بپای درخت آمد آن نر برگ را از بیخ قطع نمود تا موش با برگ بزیر افتاد راسوی ماده که در زیر درخت بود موش را بگرفت عبد اللطیف بغدادی گفته که ظن من آنستکه او جیو مینت مسمی بدلف شاید که برنگ و موی او بحسب بلاد و مواضع مختلف باشد از طمع اوست که بچه از طلا و نقره با دستمال موش بدزدد و باشد که موش را بکشد لیکن ترس موش از گربه بیش از راسوست در مصر بسیار باشد نقلست که شخصی بچهٔ راسو را گرفته در قفسی محبوس ساخته مادرش بدندان رفت یک دینار سرخ بیاورد و بیرون سوراخ خود گذاشت آنمرد اورا نگاه نکرد تا پنج دینار بیاورد در نگاه کرد باز تا به کیسه که در او دینارها بود بیاورد و بینداخت را نگاه نکرد پس یک دینار برداشت بسوراخ خود برد آنمرد برسیده که همه را بیرد او را رها کرد چهار دینار برداشت ارسطاطالیس گفته که ماده او از دهن بار گیرد و از گوش زاید از جمله خواص او آنکه اکتحال بمغز سر او دفع تاریکی چشم کند اگر مغز سر او را خشک نموده با سرکه بیاشامند از صرع نجات یابند اگر گوشت او را بر وجع مفاصل ضماد کنند نافع آید اگر پیه او بدندان گذارند درد را ساکن کند زهرهٔ او را اگر گرما گرم بخورند در ساعت بکشد خونش را بر خوکک طلا کنند تحلیل کند اگر خون او بخون موش مخلوط ساخته با آب ممزوج سازند و بر خانه پاشند خصومت در آن خانه پدید آید و اگر راسو در خانه دفن کنند همین خاصیت دهد سرگین او را اگر بر جراحت گذارند قطع خون کند اگر هر دو شانه که کتف باشد او را در زنی بندند باز نگیرد مادام که با او باشد تعبیر اگر عربی او را در خواب بیند دختری بعقد در آورد فصل ششم در مبین مهمه عصفور بصاد مهمله و فاء و راء مهمله گنجشک و ترکی سرچه نامند با نواع باشد بعضی خوش نغمه و بعضی

تعبیر

عصفور

صورت

تنیده در وقتیکه اورا در سنه مائه واحدی وعشرین برهنه بردار آویخته بودند مدت چهار سال بر دار
گذاشتند روی ویرا بغیر قبله گردانیده بودند چوب دار بجانب قبله گردید عاقبت جسد مبارکش را با چوب
دار بسوختند وحال آنکه خلق بسیار به بیعت وی در آمده بودند رحمة الله علیه وعلی آبائه الکرام بدانکه اکل
عنکبوت حرام از جمله خواص او آنکه اگر تار او را بر جراحت تازه که در ظاهر بدن باشد گذارند از ورم
نگهدارد و قطع سیلان خون کند اگر بر نقره که رنگش تغییر یافته باشد بمالند جلا دهد اگر صاحب تب ربع
تار عنکبوت بر کثیف تنیده باشد در خرقه پیچیده با خود دارد تب وی زایل شود اگر زنده او را با روغن
زیت بسایند و بر بدن محموم مالند شفا یابد اگر برگ مورد در خانه بخور کنند عنکبوت گریزان شود

تعبیر

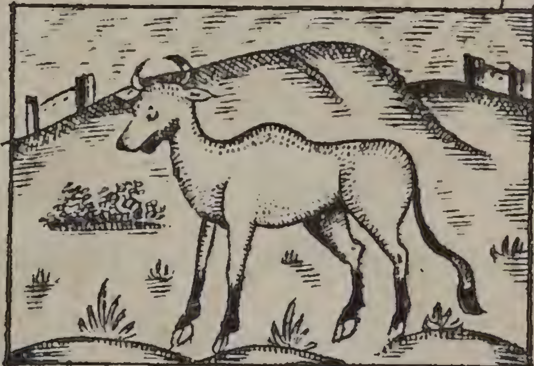
دیدن او در خواب دلیل مرد قریب العهد و زاهد یا زن ملعونه ایستکه از فراش شوهر مفارقت کند دیدن
خانه عنکبوت دلیل ضعف دین و اعتقاد است لقوله تعالی ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت بعضی
گویند دیدن عنکبوت دلیل مرد با فنده است اگر بیند که با او نزاع کند با مرد بافنده نزاع کند

عطار

عطار بطا و رای مهمله نوعی از

حیوانات صدفیه است که
در بلاد هند یافت شود
در آبهای ایستاده و در
زمین بابل نیز یافت شود
او را خانه صدفیست که از و
بیرون آید سر و دو چشم
و دو گوش و دهن دیده
شود چون داخل خانه خود شود کسی گمان برد که صدف است چون بیرون آید بر روی زمین خانه خود را
با خود کشد چون در بساتین خشک شود جمع گردد بوی او عطر است چون بخور کنند از صرع نفع
بخشد سنون خاکستر او جلاء دندان دهد اگر بر سوخته آتش گذارند نفع بین دهد **فصل دوم** در
عین مکسوره

عجل

عجل بجیم ولام گوساله و بزرگی بز دو بجهة استعمال بنی اسرائیل در عبادت او عجل
نامند چه چهل روز عبادت

کردند و چهل سال در تیه
سرگردان بماندند لهذا
حق سبحانه و تعالی ایشانرا
بذبح بقره امر فرموده ماکول
اللحم است اگر خصیه او را
بعد از طبخ خشک نموده
تناول نمایند تهییج باه کند
و اگر قضیب او را خشک نموده
خوب بسایند بقدر درهم
از وی بر عاجز بخورد افتضاض بکار نماید اگر سائیده بر بیضه نیم برشت پاشند بخورند بغایت تهییج باه
و نعوظ کند و اگر قضیب او را خشک نموده بسایند سنون او درد دندان را سود کند اگر با سکنجبین بیاشامند
منع سبزی نماید

تعبیر

تعبیر دیدن او در خواب دلیل پسر و المهمی از مخوفات لقوله تعم اذ جاء بعجل حنیذ

حمل داشت دختری از وی متولد شد او را اجیری بود گفت برو آتشی بیار اجیر از خانه بیرون آمده در در خانه
مردی برا دید از وی سؤال کرد که این زن چه زائید گفت دختری آورد گفت این دختر میزد تا بصد کس
زنا کند آخر اجیر شن بنکاح در آرد عاقبت موتش بعنکبوت بود اجیر گفت من کجا راضی شوم با آنکه این
دختر با صد کس زنا کند بعد از آن بنکاح آورم البته او را بکشم پس کارد بزرگی برداشت و بخانه در آمده
در کنار دریا رسید بر کشتی سوار شده از دریا گذشت چون مادرش بر قضیه مطلع گشته شکمش بدوخت
و مرهم انداخته معالجه و مداوا بکرد آن دختر نشو و نما یافته بعد از سن بلوغ از احسن و اجمل زنان
آن زمان گردیده زنا میکرد و در شهرها میگردید تا بکنار دریا رسید در محل معموره از سواحل بحر
اقامت نموده مرد اجیر بعد از مدتی که از تجارت اموال وافره و امتعه متکاثره حاصل نمود سیر بلدان
نمیشود تا از دریا عبور کرد گذارش بدان محل افتاد چون موضع نیکوئی اقامت نموده تزویج کرد
بزنی از اهل آنجا گفت زن جمیله بجهة من پیدا کن تا بنکاح در آرم آن زن گفت در اینجا زنیست در کمال حسن
و نهایت جمال که بدان زیبائی و رعنائی در آن ساحل نیست مگر آن زن از زنا اشتغال دارد مرد
تاجر گفت او را بنزد من آر زن نزد او رفت و گفت اینجا مرد صاحب ثروتی آمده میخواهد که ترا بنکاح آورد
گفت من نیز ترک زنا نمودم پس او را نزد تاجر آورد و بعقد وی در آورد و نهایت الفت در میان ایشان
بدید آمده او را بسیار دوست میداشت روزی آن مرد از بدایت احوال خود تا نهایت نقل نمود زن گفت
من آن دخترم و شکم خود بوی نمود که جای شکاف و بخیه مرئی بود و گفت من مدتی زنا میکردم صد یا کم و
بیش وی میدانم پس مرد تاجر گفت شنیدم که سبب موت تو عنکبوت خواهد بود پس بجهة او در صحرا برج
محکم و قصر مشید بنا کرد و مدتها در آن برج بود روزی عنکبوتی را در سقف دید گفت پیش از آنکه مرا بکشی
من ترا بکشم پس تار وی را حرکت داده تا بیفتاد انگشت ابهام پای بر سر او گذاشت و بیفشرد زهر وی
ما بین ناخن و گوشت در آمده پایش سیاه شد و تمامش بهمه اعضایش در آمد آن زن بمرد حقتعالی آیه مذکوره
فرستاد که اشاره بقصه وی باشد اما اکثر مفسرین بر آنند که این آیه در شان منافقین نازل شده
که در باره قتلای احد گفتند اگر ایشان نزد ما میبودند کشته نمیشدند حقتعالی رد قول ایشان نمود که شما
هر جا باشید اجل موعود بشما خواهد رسید اگر چه در برجهای محکم باشید راقم حروف گوید که میتواند بود
تشبیه احوال منافقان باشد بحال آن زن گویا خطاب بدیشانست که اگر شما بطریق آن زن در بروج مشیده
باشید که مرگ شما را دریابد چنانچه او را دریافت جمعا بین القولین والله اعلم عنکبوت را این فخر کافیست
که بامر پروردگار بر در غار خانه تنیده تا حضرت مقدس نبوی صلعم از شر کفار و اذیت اشرار محفوظ ماند
امام ابی حافظ ابی القاسم بن عساکر آورده که عنکبوت بر عورت زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب

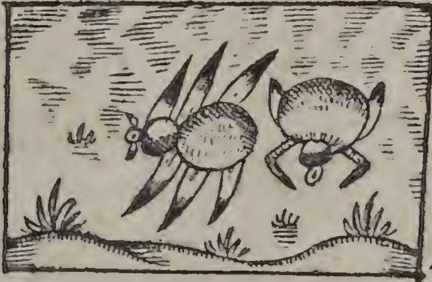
وبسوی موسی عم وحی کرد که من مرغ عجبی آفریدم آنهارا در وحوش وحوالی بیت المقدس که دیدیم ونسل ایشانرا زیاد کردم چون حضرت موسی عم وفات کرد اولاد ایشان مرتبه کثرت رسید بزمین نجد وحجاز انتقال نموده وحوش میخوردند وکودکان میربودند تا انکه خالد بن سنان در عهد عیسی عم مبعوث شد بوی شکوه کردند او دعا کرد دیگر از مغاره خود بیرون نیامد و کسی ازو وازنسلش ندید و بهر تقدیر امروز عنقارا نام مانده وکسی ازوی نشان ندهد

تعبیر

تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد رفیع القدر بزرک منش که با کسی الفت نکند که او را حرف زند از قبل پادشاه یا وزیر روزی مند شود اگر بر عنقا سوار شود بر شخص بزرگی غالب گردد اگر صید کند زن جمیله بنکاح آورد اگر متصرف آن شد اگر زنش باردار بود پسر شجاعی اورد

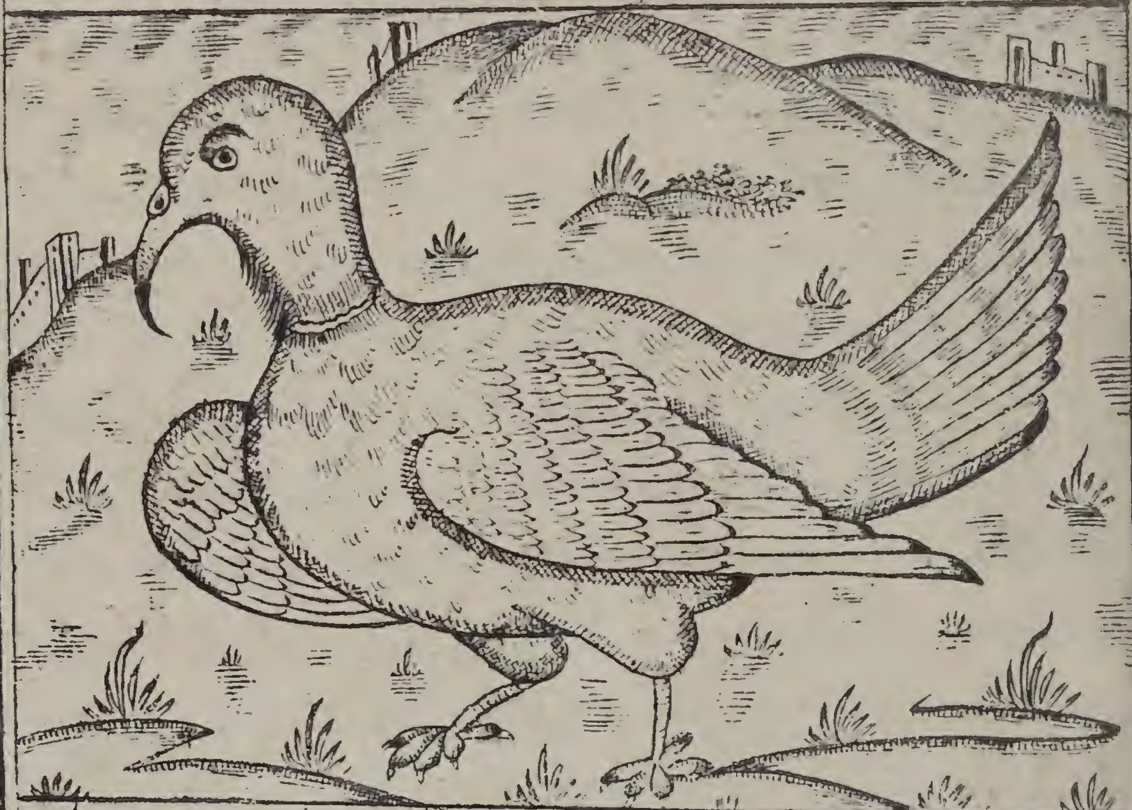
عنکبوت

عنکبوت کاره تن وبتر کی از حچک ماند دارد پایهای وی دراز و چشم لمس کند بر دور وی تند پس چون هیچیک از آنها خلاص نشود



هشت پای و شش چشم وی بزرک چون اراده صید خود را جمع کند و بروی دود افلاطون گفته که چون حریص ترین اشیا عنکبوتست ولهذا حق سبحانه وتعالی احرص اشیا را روزی را فرغ گردانیده فسبحان اللطیف الخبیر ویکنوع از وی سرخی زند و مویهای تنک وچهار نیش در سر او دارد واین نوع تند رود بلکه در زمین بجهة خود خانه نکند و در شب بیرون آید ویکنوع از وی رتیلا است که در باب را گذشت جاحظ گفته که بچه عنکبوت اعجب بچهای جانورانست چه بی پر بیرون آید در حال کسب کند یعنی بی تعلیم مادر و پدر تنند وبیضه نهد وحضانت نماید اولا شبیه بکرم کوچک باشد پس تغییر یابد بعنکبوت در سه روز صورتش تمام شود نر او چون اراده جماع کند بعضی از رشتها از میان ماده کشد آهسته بهم نزدیک شوند بنحویکه شکم هر دو بهم ملحق گردد از دانش او انکه چون سدی کشد ابتدا از وسط نماید ومحلی برای صید مهیا سازد در مکان دیگر مثل او خانه سازد هرگاه مگس یا مثل او از جانوران در جای افتد که حرکت کند بروی تند وشک نی انکه صید ضعیف گردد و بعد از و بردارد و بخانه خود برد واگر صید از تار تنیده صید را از میان او بیرون نبرد بلکه از محل دیگر موضعش را بطول شکافد و ببرد واین نوع تنیده بخانه خود بماند ابدا بشکل مثلث تند وخانه خود را چنان تند که بغیر از جثه خود چیزی در او نگنجد ثعلبی وابن عطیه وغیرهما از حضرت امیر المؤمنین عم نقل نمودند که آنحضرت عم فرمود که خانهای خود را از تار عنکبوت پاک سازید که کذا ...او فقر آرد ابو نعیم در کتاب حلیه در سبب نزول آیه وافی هدایه اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة آورده که در زمان سابق زنی با

بپرد حیوانات عظیم چون فیل و کرگدن و جاموش و ببر و سباع است برده در طیران وی آواز
مسموع شود مانند صدای رعد تند و هزار سال عمر کند ارسطاطالیس گفته که عنقا را گاهی شکاری
کرده میشود از چنگالهای او قدحها و شربها بزرگ رنگ کنند طریق شکار نمودن او چنانست که دو
گاو را می‌بندند و گوساله را در میان هر دو بسنگهای بزرگ و سنگین بند کنند و در پیش او خانه
سازند که مردی در وی باشد که در او آتش برافروزد و چون عنقا فرود آید که گاوها را برباید چون چنگالها
خود را در هر دو یا یکی از آنها فرو برد نتواند آنها را از جای برکند جهة آنکه گاوها بر گوساله بسته شده و
گوساله بسنگ سنگین شده پس چنگال خود را نتواند برآورد پس در آتش افتد و بسوزد و گرفتار گردد
ابو البقا گفته اهل رس را در زمین ایشان کوهیست که او را فتح گویند بقدر یک میل بلندی دارد در آن
کوه از انواع طیور کبار بسیار باشد عنقا را که جثه عظیم باشد و رویش شبیه بروی آدمیست و از هر نوع
در او مشابهتی هست و از احسن طیور است سالی بکرته بکوه مذکور آمده از مرغان آنجا برمی‌چیند و میخورد



سالی بیامد هیچ طیر نیافت از کوه فرود آمده از دهی که در دامن آن کوه بود کودکی ربود و ببرد نوبت دیگر
زنی با زیورش ربود مردم شکوه بحنظله نبی ع آوردند پس آنحضرت دعا کرد صاعقه بهم رسید او را بسوخت
و نسل او قطع شد و حنظله نبی ع در فترة ما بین عیسی و محمد مصطفی ع بود زمخشری در آخر کتاب ربیع
الابرار از ابن عباس نقل کرده که خدا تعالی در زمان موسی ع مرغ مازه خلق کرد که از هر جانبی
چهار پر داشت و رویش شبیه بروی انسان و از هر مرغ در او نشانی بود پس نری مثل او خلق کرد

طیور ربایند و بخورند هلاک شود عنز بز ماده اکلش حلال از جمله خواص او آنکه اگر زهره او را به نشادر مخلوط سازند از هر موضع که موی بکنند بر محل وی بمالند دیگر موی بر نیارد و اگر هر دو ساق صاحب سلسل البول را بوی بشویند و بنوشد شفا یابد اگر شیر او بر کاغذ نویسند ظاهر نشود چون

خاکستر بر او ریزند ظاهر شود هرس گفته که اگر مغز سر او

و خون کفتار از هر یک وزن یکدانگ با دو دانه از کافور

باسم شخص خمیر نمایند چون بوی دهند بعد از اکل

محبت رو جانبت بهم رسد اگر از هر یک از زهره وچون

او یکدانگ با یکدانگ از مغز سر گربه سیاه بکسی دهند بهوش

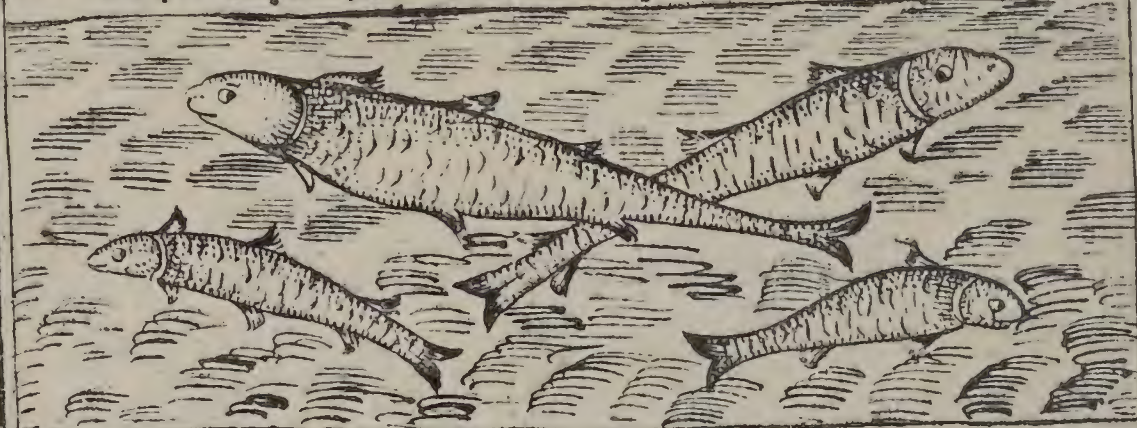


قطع شود بهیچ زنی تصرف نتواند نمود تا بگشایند طریق گشادن وی آنکه سر آیه پاکیزه در شیر عنز کرم نموده بنوشانند با مر الله تعالی گشاده گردد و سوید بن عقله گوید که روزی امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب ع را فاقه روی نموده روی بدان سلاله دودمان نبوت و نمکخوان ملاحت یعنی سیده النساء فاطمه زهرا آورده گفت اگر نزد پدر بزرگوار و والد عالیمقدار خود روی داحوال بگوئی بهتر خواهد بود آنحضرت بیامد و در بکوفت حضرت مقدس نبوی صلعم در نزد ام ایمن بود فرمود که در بگشا که جگرگوشه ام فاطمه است ام ایمن برخواست و در بگشاد چون بیامد و سلام کرد حضرت بعد از جواب سلام فرمود که یا فاطمه در ساعتی آمده که عادت تو نبود در چنین وقتی بیائی فاطمه عرض کرد یا رسول الله طعام ملئکه تسبیح و تهلیل است طعام ما چیست آنحضرت فرمود بحق آنکسیکه مرا براستی بخلق فرستاده که بحق خانواده آل محمد سه روز است که طبخ نشده اما چند عنز یعنی بز ماده آورده اند اگر خواهی پنج راس از آنها ترا بخشم و اگر خواهی پنج کلمه تعلیم نمایم که ترا بهتر باشد فاطمه عرض کرد بلکه پنج کلمه مرا تعلیم نما آنحضرت فرمود بگو یا اول الاولین و یا آخر الآخرین و یا ذا القوة المتین و یا راحم المساکین و یا ارحم الراحمین پس برگشت و نزد امیر المؤمنین ع آمده گفت از نزد تو بطلب دنیا رفتم و آخرت آوردم این پنج کلمه بخواند آنحضرت فرمود خیر ایامک یعنی نیکو باز آمدی تو نیکو باز آمدی تو عنقا سیمرغ لفظ معرب یعنی گفته اند که مرغ غریبی است بزرگی کوهیست بیضه کند مسافت بعیده طیران نماید و بلند رود و بعضی گویند که چون طوطی بیاضی در گردن دارد و لهذا مسمی بعنقا شده و بعضی دیگر گویند مرغیست غریب بمغرب شمس صاحب عجایب المخلوقات آورده که او اعظم طیور است بحسب جثه در خلقت فیل را چنان ربا که گربه موش را و در زمان سابق بوده از بنی آدم ربایندة تا آنکه روزی زیور حنظله را ربوده ببرد حنظله نبی ع بر وی دعا کرد حقتعالی او را بعضی جزایر دریای محیط که در عقب خط استوا ست نابی مردم بدانجا

عنز ۱۱۶:

عنقا

نرم باشند با زیت پاکیزه جوشانند و با سرکه صلایه نموده مرهم سازند و در میان پشم نهند و بر موضع بواسیر مالند شفا بخشد اگر او را در دکان شیشه فروشی بخور کنند همه شیشه‌ها بشکنند اگر روغن او بگیرند بر احلیل مالند بی وجع بزرگ شود اگر او را در کوزه قلاعی گذارند تا بمیرد پس صلایه کنند و بر موضعی موی بکنند بمالند دیگر موی بر نیارد و نیز اگر زلو بحلق رود او را بدوانند پس بخور الحلق او نزدیک سازند برنج جسبیده بیرون آید تعبیر دیدن او در خواب دلیل فرزند است لقوله تعالی خلق الانسان من علق اگر در خواب بیند که خون بسته شده از بینی و دهن یا ذکر و دبرش بیرون آید زنش اسقاط حمل کند عناق الارض جانوریست کوچکتر از یوز هر چیز را صید کند ترکان قره قولاق نامند قتاده گفته که از جوارح وحشیه است از سگ کوچکتر و از گربه بزرگتر قابل تعلیم شکار است رنگش سیاه و اکثر اوقات ملازم شیر است عنبر ماهی بزرگ بحریست که از پوستش سپر سازند اما عنبر مشموم از دریا بیرون آید و بعضی از دواب بحر او را از جهة وسوسه بخورد پس بقی بیندازد و بروی آب آید مثل سنگ باد آنرا بکنار دریا اندازد صاحب قاموس گفته که سرگین حیوان بحریست یا چشمه که در او ساکن



شود ابو علی سینا گفته که عنبر از دریا بیرون آید بهترین انواعش اشهب است سبزی که بسفیدی زند جید او با نواع است اسود و اخضر و اشهب شخصی نقل نموده که بجزیره افتادم درختی دیدم که بشکل گردن گوسفند میوه او عنبر بود او را گذاشتم تا بزرگ شد باد وزیده بر دریا انداخت گویند چون باید اول در بحر افتد نرم است چون در آب بحر او را فرو برند بجهة اطفاء حرارت او کم باشد که زنده ماند چون صیادان ماهی گیرند در شکمش عنبر یابند گمان برند که از او حاصل شده و حال آنکه میوه درختی است اما صحیح آنستکه در جزایر بحر نحل بتمامی عسل سازد چون در دریا اندازد شهد او با آب برود و موم او عنبر باشد که نحل در جزایر گیاهای خوشبوی بسیار خورد از جمله خواص او آنکه مقوی دل و دماغ و روح است نافع لقوه و فالج است موافق است با مزجه بارده است خاصه بجهة پیران در زمستان عنبر جامی مثل کله آدمی باشد که بوزن هزار مثقال باشد بعضی گویند از چشمه‌هائیکه در بحار است روید و بر روی آب ظاهر شود

تعبیر

عناق الارض

عنبر

ممتلی شود خانه را بپیه گاو و زرنیخ بخور کنند عقارب گریزان شوند صاحب المخلوقات آورده که اگر
عقرب گزیده دو مثقال دانه برنج بعد از آنکه نرم کوفته باشند بخورد شفا یابد که تریاق سموات است و عجوب
عظیم مجرب است و نافع نیز اگر برگ زیتون با خود دارد در ساعت شفا یابد دیدن ستاره سهیل دفع
گزیدن عقرب و درد نماید و تا صبح از آن محفوظ ماند شیخ ابو علی سینا گفته که اگر دو کس با هم بنظر بر
ستاره کنند یا دو ستاره که در منزل بلع وصعود و ذابح است نظر کنند با هم دوست گردند و خوردن

تعبیر

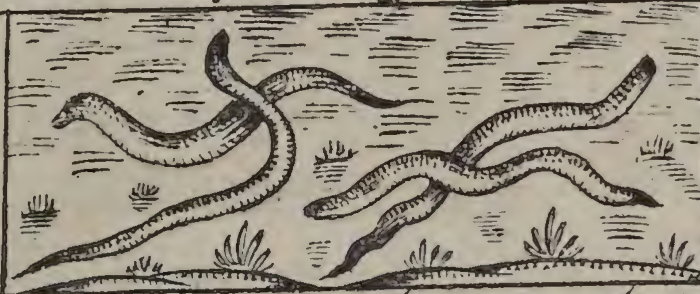
کف الخضیب تا ابد مفرقت آرد و فرو بردن یکدرهم صابون از قولنج نجات دهد تعبیر دیدن او در خواب
منازعه با ارازل است اگر عقربی کشد مالی از او بیرون رود باز باید دیدن در سرا و یل دلیل مرد فاسق است
خوردن گوشت مطبوخ او دلیل رسیدن مال میراثی باشد که دیدن او دلیل فتنه بود علامات

علامات

در دریای هندوستان ماهیان دراز دو بار یکست مثل مار رنگارنگ بر نگها در حرکات در دریا علامات وصول
بلاد هند و نشانه نجات از مهالک ابن عباس گفته که در آیه وانی هدایه و بالنجم هم یهتدون علامات
در رود نشانهای راهها در شب ستاره است که بسبب این دو در شب و روز مردم المقصد برند

علق

علق زلو و بترکی سلوک نامند سیاه و سرخ رنگ باشند و در آب یافت شوند و بیدن چسبند و خون
مکیدن از ادویه حلق و اورام مواست چه هر گاه موضعی از اعضای آدمی از زیادتی خون ورم نموده باشد
غالب اوقات اطبا تجویز نمایند که بر آن موضع زلو بندند و حجامت کنند خون را بکشد و در بعضی



احادیث آمده که بهترین دواها علق
وحجامت است و در بعضی اعضای
ضعیفه کار حجامت کند مثلا اگر خون
فاسد در یک باشد بتخصیص در زنان
و کودکان طریقش آنست که زلو را در میان گل گذارند و بدان عضو نزدیک سازند بوی چسبد
و چون آب و نمک بر او پاشند در حال بیفتد اگر در آب آشامیدن بحلق کسی که رود پشم روباه و موی
بخور کنند چون دود او بحلق وی رسد در حال بیفتد و این عظیم مجربست صاحب عین الخواص گفته
هر گاه او را در سایه خشک نموده با انشادر و روغن صلایه کنند موی بر آرد دیگری گفته که اگر او را در
خانه بخور کنند بر داء الثعلب طلا کنند موی بر آرد دیگر گفته اگر او را بخور کنند کیک و پشه و امثال اینها
گریزان شود اگر در شیشه گذارند تا بمیرد پس صلایه نموده از عضوی بکشند و بر محل وی بمالند دیگر
موی بر نیاید صاحب عجائب المخلوقات گفته که اگر زلو بحلق کسی چسبد سرکه و شراب یکدیگر هم از آنکه
که در با قلا باشد غرغره کنند مفید و از خواص مجربه نافعه او آنست که اگر زلوهای بزرگ را که در نهرها و مواضع

بدواء الثعلب [illegible]

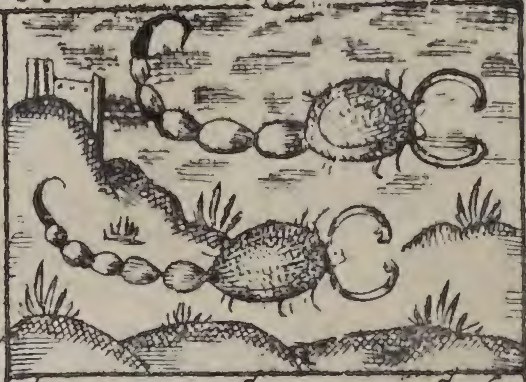
برگ زیتون نویسد و بیاویزد بجهة باد انگشتر برابر موضع باد مالد و از جمله افسونهای مجربه بجهة دفع تب
بر سه پارچه کاغذ نویسد و در زیر محموم بسوزاند اوله بحق ااا الرم و ثانیه بحق ااا لهوم و ثالثه بحق ااا لوام
و نیز بجهة دفع تب بر سه پارچه کاغذ نویسد هر روز یکی را بخورد روز سیم اول تارت و اشتارت دوم
بسم الله فی علم الغیب عمارت سیم بسم الله حول العرش یارب و از جهة رعاف نویسد لوطا لوطا لوطا
امنت بالله سطر صاحب عین الخواص آورده که هرکه این اسما را بر کاغذی یا طاسی اسپادریه که صحیح باشد
یعنی شعبه و گوشه نداشته باشد یا بر کاغذ مدوری گوشه نویسد با نام او و پدر و مادرش آب را بر شوید که
از جانب عقرب گزیده آمده باشد نوشانند شفا یابد و اگر بر عقرب گزیده نوشانند در حال بمیرد افسون
اینست سارا سارا انزل نزل الی امال و اصادما کال طوساما رب قابوس اردا باب اب
بها کانا ما اسن بها بارا ابار با بن بحر ما زا کاطن صلو سیر بن صار و ب انا و سس ترمذی گفته که هرکه محل شام
سه مرتبه بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از ضرر نیش عقرب و غیره در آنشب ایمن گردد
محمد بن عثمان الثوری گوید وقتی در مکه کتاب فرایض بر شیخ تقی الدین جوزی میخواندم که ناگاه عقربی راه
میرفت شیخ بدست خود برداشت و بر میگرداند پس من کتاب را از دست گذاشتم گفت بخوان گفتم خواهم
این فایده که در نزد تست بدانم که از چیست گفت از حضرت مقدس نبوی صلعم ثبوت پیوسته که هرکه از وقت
صبح و شام بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیئ فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم هیچ چیز
ضرر نرساند و از جمله آنکه دفع شر مار و عقرب کند اینست که در وقت خواب سه مرتبه بخواند اعوذ برب اصحاب
سفینه من کل عقرب و حیة سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین اعوذ بکلمات الله التامات
من شر ما خلق اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از جهة گزیدن عقرب بخواند که ملدغه لذعا و
تلذاغا فهو ملدوغ و لذیع وابرة و لسعته العقرب و الحیة تلسعه لسعا فهو ملسوع و از جهة مار گزیده بگوید نهشت
بعض و نهشت تهنش و نشطت تنشط و نکزت بانفها تنکز بعیش و اکلش حرام از جمله خواص او آنکه چون
جلپاسه را که در ساعت خشک شود و بمیرد اگر بسوزانند همه عقربها گریزان شوند اگر زیت طبخ نموده بر گزیده
عقرب گذارند دردش ساکن شود ترمذی گفته اگر عقربی در ظرف سفالین نهند سر او را بگیرند در
تنور گذارند تا آنکه خاکستر شود از ین خاکستر کسیکه سنگ مثانه دارد بخورد سنگ مثانه بشکند و
بریزد اگر در سه روز آخر ماه عقربی گرفته در ظرفی کرده یک رطل زیت بروی بریزند سر ویرا گرفته گذارند تا
قوت او بگیرد پس روغن او درد پشت را نافع بود اگر پاره تربی را بر دیگی گذارند و بجوشانند بر موضع گزنده
عقرب گذارند فورا دردش ساکن کند اگر نیش او در جامه کسی باشد همیشه آن شخص بیمار باشد تا آنکه از و
بیفتد اگر عقرب را بکوبند بر گزیدهٔ او مالند صحت یابد اگر عقربی در آب افتد کسی از و بخورد بدنش زرد شود

بردم جل سبحانه و تعالی شره او را از من دفع کرد پس از من گذشت تا بکنار نیل رسید برقی از آب در آمد
او را بر پشت برداشت من نیز لنگی میان بستم تا آب در آمدم تا به بینم که کجا میرود از آب در آمدم دیدم عقرب با
برق بپای درختی آورد که جوان مستی در خواب بود گفتم لاحول و لا قوة الا بالله عقرب از آب عبور
کرد که این جوان را بگزد ماری دیدم که عقرب با غ مار رفت نیشی بر وی زد و بکشت و برگشت بر پشت همان
برق سوار شده از آب گذشت این شعر بخواندم ٭ یا راقدا والجلیل یحفظه من کل سوء یکون فی الظلم
کیف تنام العیون عن ملک یاتیک منه فوائد النعم از استماع آواز من جوان بیدار شد احوال او
گفتم جوان گفت سبحان الله من اسباب عیش را از کباب و شراب و میوه برداشته بدین محل آمدم
چون اراده شرب خمر کردم سایلی آمد گفت خود و عیالان چند روز است که چیزی نخورده ایم الحال نان
کباب آورده بودم بدو دادم و خود بشراب خوردن مشغول گشتم چون مست شدم بخواب رفتم و از
خود بیخبر بودم تا وقتیکه آواز تو شنیدم بیدار شدم پس جوان اسباب لهو بیرون آورده توبه نمود
و سیاحت را اختیار کرد تا آنکه عمرش بآخر رسید بزهد و تقوی و عبادت بود زمخشری در کتاب ربیع
الابرار آورده که عقرب در زمین حمص زنده نمیماند چه زعم بعضی آنکه در آن بلده طلسم عقرب ساخته اند اگر
از جای دیگر بدانجا عقرب بزند در حال بمیرد بدانکه افسون عقرب جایز است چه جابر بن عبد الله انصاری
گوید که در خدمت رسول خدا صلعم نشسته بودم که مرا عقرب گزید شخصی برخاست و گفت یا رسول الله
او را افسون کنم گفت افسون کن از شما هر که خواهد و تواند که برادر مؤمن نفع برساند جمعی گفتند یا
رسول الله تو ما را از افسون نهی فرموده و حال آنکه نزد ما افسونیست که بآن عقرب را افسون کنند
آنحضرت فرمود که آنرا بمن نمائید پس بر آنحضرت نمودند فرمود قصوری در او نمی بینم بدانکه یک نوع افسون
هست که بغیر عربیت مثل زبان هندی و غیره که معنی او دریافته نمیشود منهی عنه است چه میتواند بود
که در او کلمه کفری باشد و در تجویز افسون اهل کتاب اختلافست بعضی از علما تجویز نکرده اند و از افسونهای مجرب
بجهه دفع عقرب افسونیست که اگر آدمی عقرب بدست گیرد نگزد و اگر بگزد ضرر نرساند که بسم الله و بالله
و باسم جبرئیل و میکائیل کازم کازم ثبر ادم فتبیر از الی مزن یشتا هرا هورا هوزاهی ولمطانا الراقی
والله الشافی و نیز هر صبح و شام بگوید نوح فی العالمین سلام بسیج مار و عقرب نگزد و بعضی نیز از افسون
مار و عقرب در باب حا در ذکر حیه گذشت صفت خاتمی که خاصیت آن که دافع گزیدن عقرب است و بجهه عاقل گشتن
دیوانه و دفع رعاف و درد چشم که از باد سرد باشد بر نگین بلور سرخ این اسما نویسند حطلب لسبند کطود
دل صحره او سطط طمه سد هی سفا همه بجهه گزیدن عقرب گزیده گذارد و بجهه دیوانه چنان کند که همیشه
نظر او بر نگین باشد که بهوش آید بجهه رعاف نگین بر پیشانی او نقش کند خون باز ایستد و بجهه بت

برگ

تعبیر عقرب

ضرب ربع اوقیه نبت دمی زایل گردد هرچند مزمن باشد اگر دل ورا بر زنی آویزند بارنگیرد مادام که با وی باشد
اگر دل ورا بر زنی آویزند بار نگیرد مادام که با وی باشد اگر با دهن کلاده طبخ نمایند تا حمرا شود و بر گزیده عقرب
بمالند شفا یابد اگر با زیت مخلوط ساخته در شیشه کنانده و در آفتاب بنهند زهر قاتل شود تعبیر دیدن
او در خواب دلیل اختلاف عداوت عقرب گژدم ترکان مسار و ذلمو گویند با نیة الطبع و کثیر
الاولاد باشد آفتش در اولاد شکم باشد چه اولاد او شکم او را دریده بیرون آیند جاحظ نفی این قول کند گوید
معتمدی بمن گفت که من عقربی دیدم که دو بار بچه آورد و اولاد خود بر پشت خود برداشته میرفت هشت پایی
دارد و چشمش در پشتش بود و میت و خوابیده را نگزد الا وقتیکه عضوی از او متحرک شود و باشد که افعرا
بگزد و افعی بمیرد جاحظ گفته چون عقرب بغیر اگر دو اگر افعی را خورده بسلامت ماند و الا بمیرد بر اکل ملح حریص است
طریق صیدش آنکه ملح را پیش انداز و در داخل خانه خود کنند اگر بکنند تا در سوراخ وی گذارند ملح را بیرون کند
و باز متعاقب وی رود بسا باشد که سنگ کلوخ بر وی زنند و هرکه را بگزد در حال بمیرد و باشد که گوشت



ملسوع بریزد تا متعفن گردد چنانکه کسی تا بینی خود نگیرد
نزد او نتواند رفت خصیه‌اش فیل و شیر را اگر بدین بکشند
بکشوع ازد که یضیبن باشند صاحب پر و طیّار و غالب
اوقات کشنده بود اگر بورچه موضع گزیده وی بمالند شفا
یابد عایشه گوید که روزی حضرت مقدس نبوی صلعم در نماز
ایستاده بود که علی بن ابیطالب ع درآمده در پهلوی آنحضرت بنماز ایستاد که عقربی آمده از پیغمبر صلعم گذشت
چون بامیرالمؤمنین ع رسید آنحضرت با نعل عربیکه در پای داشت بزد و بکشت حضرت مقدس نبوی در نماز
هیچ اعتراض ننمود در روایت دیگر آمده که رسول‌خدا صلعم خود در نماز بود عقربی آنحضرت را بگزید آنحضرت با نعل
عربی بزد و بکشت چون از نماز فارغ شد فرمود که لعن الله العقرب که مصلی و غیر او را نگذارد تا بگزد پس با آب
و نمک بر و مسح نمود قل هو الله و معوذتین بر و خواند یافعی گفته که در حوادث سنه اربع و ستمائه نزد بعضی
از ملوک بودیم یکی از منجمان گفته‌اند که ترا در فلان ساعت و فلان روز فلان عقرب بگزد و بمیری آن پادشاه در آن
روز قبل از ساعت مذکوره غسل نموده موی سر خود شانه کرده سوای ساتر عورت از جمیع لباس برهنه
گشته بر اسب برهنه سوار شده موی سر خود را متفرق ساخته داخل دریا شد از خوف آنچه منجمان گفته بودند
قضا را در همان ساعت موعود اسبش عطسه زده عقربی از بینی او بیرون آمد او را بگزید پادشاه در حال
جان بقابض ارواح سپرد حذر او دفع قدر نکرد بلکه وسیله وی شد ذوالنون مصری گوید روزی از
خانه برآمدم تا رخت خود شویم عقرب بزرگی دیدم که روی بمن آورد بسیار ترسیدم استعاذه بجناب احدیت

برآیم

براود و دیدن نش نصب او کنند اگر از موی یا پوست او مالک شود از قبل زنان مال آید و دیدن مشک بخواب
دلیل رسیدن بدوستی یا تملک کنیزی اگر بیند که مشک از دزدان بر داشت مشک کهنه اشتن بد بود
و نیز دلیل رسیدن بدوستی خوش و عیش و خبر خوش و بعضی گویند دلیل فرزند دزنست ظربان
براء مهمله و باء یکنقطه مرز نکل و ترکی بدق و گوهان خوانند جانوریست از سگ بچه بزرگتر و بد بو کثیر الفسو
بر در سوراخ سوسمار آید دهن سوراخ او بدم خود مسدود سازد سه مرتبه فسوه دهد از نتن او سوسمار
بیهوش شود پس او را
اعراب بادیه را زعم آنکه
وی نرسد هرگز از او بدر
گفته که او حیوانیست
بو بود سوراخ دیگر بغیر کوشش



با بچه و بیضه الخ باشد بخورد
چون بلباس ایشان بوی
نرود تا بپوسد ابو علی سینا
لقدر بکره ظاهر و باطن بد
دارد دو دستها و چنگالها
تیز دارد و دم دراز استخوان پشت جدا و مفاصل ندارد بلکه از سر تا دم یک استخوانست و باشد که مرد قطعه
با بیلچه شمشیر زنند در او اثر نکند مگر آنکه بگوشه بینی او خورد و بیرد جهت آنکه پوست او در نهایت صلابت
از عادت اوست که چون اژدها بیند نزدیک وی شود خود را بطول کشد و باریک کند تا آنکه مثل
ریسمان شود تا مار خود را بپیچد و بعد از مدتی سر بر آورد و مار را پاره پاره کند و نیز قوت عجیبی دارد که دیوارها
بالا رود و طیور طلب کند و چون خواهد که از دیوار بزیر افتد تا از عفونت او شتران متفرق شوند لهذا او را
متفرق النعم گویند در بلاد عرب گویند فلان افسی من الظربان اکلش حرام ظاء مکسوره و مضمومه نیز
باب هجدهم در عین مهمله مشتمل بر سه فصل فصل اول در عین مفتوحه عظایه بظاء معجمه
جانوریست از چلپاسه بزرگتر
نرم که دوندگی و تردد بسیار
نیکوتر از وست آزار نرساند بجمد
در باب شین گذشت مختلف



از هری گفته که جانوری
کند شبیه بکرباسو الا آنکه
الارض و شحمة النمل نیز گویند
الالوان است سیاه و سفید
و زرد همه انواع او منقط بسیاهی اختلاف او باختلاف مواضع است بعضی از آنها در ریگ و بعضی قریب
با کیاه و در سوراخ خود چهار ماه چیزی نخورد از طبع اوست دوستی آفتاب در آفتاب روی خود بیارد
از مزخرفات عربست که گفته که چون بر حیوانات رسد متفرق کرده و محبوس شود تا در هر حیوانی بقدر
حصه دمی ستم بخواطر وی رسد تا سقف کند از قدرت او و در مصر سلجیه گویند در سین گذشت اکلش حرام
هر که دست راست و پای چپ او را با خود دارد آنقدر ارکه خواهد جماع کند اگر در کوی سیاه بپیچد بر جای

ظربان

عظایه

بسراو

نا بمعل شود رنکش سیاه دو دندان باریک سفید بقدر ما بین ابهام و سبابه از دهن وی مثل دو دندان
خوک در روی وی بر آمده و در شکل و باریکی سم فرقی با سایر آهوان ندارد گویند آهو از تبت بهند
رود و آنجا نافه اندازد و ان مشک بد بو بود حقیقت مشک خونیست که در وقت معلوم از سال در ناف
آهو جمع شود بمنزلهٔ ماده که بعضوی ریخته شده حقسبحانه و تعالی ناف او را معدن مشک ساخته مثل
اشجار را ثمار هر سال در وقت معین بار دهد چون این ورم حادث شود آهو بیمار شود اهل تبت در صحرا
میخهای چوب زنند تا در انوقت خود را بر اینمواضع رسانیده ناف خود بر سر این چوبها گذارد تا درد
ساکن شود نافه معرب نافچه است بصیغر فارسی ظرف مشک را گویند ابن عقیل بغدادی گفته که نافچه در
درون آهو مثل پنیرمایه ست که در جوف بزغاله است صاحب عجایب المخلوقات آورده که جانوریست در دریا
بشکل آهو دانه المشک نامند در وقت معلوم از سال بیرون آیند بسیاری از وی شکار کنند چون
ذبح نمایند در ناف او خونی یابند که مشک است در آن موضع بوی ندارد چون بمکان دیگر برند بوی دهد
از ام سلمه منقولست که حضرت مقدس نبوی صلعم در صحرائی بودند که ندائی شنید که یا رسول الله آنحضرت باین
طرف متوجه شد آهوی ماده را بر درختی دید که بسته بودند گفت یا رسول الله در این کوه دو بچه دارم مرا
بگشای تا بروم و ایشان را شیر داده بیایم آنحضرت صلعم فرمود که می آئی گفت اگر نیایم خدا تعالی مرا عذاب
عشار کند پس وی را نجات داده برفت بچهای خود را شیر داده بیامد اعرابی که او را مقید ساخته بود خبردار
شد بیامد و گفت یا رسول الله هیچ شما را مطلبی باشد فرمود آری خواهم که این آهو را رها کنی پس آهو را رها
کرد برفت و میگفت لا اله الا الله و انک رسول الله بدانکه اکل او حلال و مشکی که از و حاصل شده
پاکست گوشت او گرم و خشک بهترین انواعش آهو بره که اول زاییده باشد خشف نامند نافع قولنج
و دافع فالج و مصلح بدنهاست که فضول بسیار دارد و اعضا را خشک کند و مولد خون حاریست
که موافق امزجهٔ بارده باشد بجهت پیران بتخصیص در فصل زمستان اگر شاخ او را تراشیده بخور کنند هوام گریزان
شوند اگر زبان وی خشک نموده زن سلیطه خورد تسلط وی برطرف شود اگر زهرهٔ او در گوش چکانند
درد گوش ببرد اگر سرگین و پوست او را صلایه نموده در طعام کودک کنند چون از وی بخورد هر چند که نشو
و نما بکند زیرک و حافظ و فصیح و بلیغ شود اما خواص مشک انکه قوت چشم و دل و دماغ دهد و رطوبات
دفع کند و جلاء بصر دهد نافع خفقان و یرقان تریاق زهرهاست الا انکه روی را زرد کند اگر در طعام کنند
بوی دهن حاصل کند بالخاصیه تعبیر او در خواب دلیل زن صاحبجمال غریبست اگر بیند صید کردن
مالک آهو شد کنیزی را بملک مالک شود یا زنی تزویج کند اگر تیری بر آهوئی بقصد شکاری اندازد زنی را بدشنام
اگر بیند که آهوئی را ذبح کرد کنیزی را بکارت برد اگر بقصد شکار اندازد زنی با مال یابد اگر بیند که آهوئی

تعبیر

تعبیر

طرغلودس

ضررش دفع شود مولد خون معتدل موافق مزاج معتدل بود واکلش در بهار انسب بتخصیص در بلاد شرقیه و
طیهوج و دراج و کبک باهم در ترتیب اغذیه و اعتدال و لطافت اول طیهوج پس دراج پس کبک تعبیر
دیدن او در خواب دلیل زنست طرغلودس براء و عین مهملتین و لام و دال و سین مهملتین اهل
اندلس ورا خیربیس کویند در ضاد کذشت بعضی کویند اصغر عصافیر است خاکستری رنگ در بال او رنکهای
سرخ و زرد و بر پشش خطها ثبت از یک منقار در دم نقطهای سفید دارد بهترش آنستکه فربه باشد تا کول
اللحم است تناول کوشت وی سنک مثانه بشکند و از تولد او مانع آید باب هفدهم در ظاء
معجمه مشتمل بر یک فصل فصل اول در ظاء مفتوحه ظبی بباء یکنقطه آهو ترکان جیران و کبک امند
سه نوع بود اول آرام که آهوی سفید است خالص مسکن او در ریک باشد جهة فربهی او را میش آهوان کویند
یکنوع دیکر را عفر نامند سرخ رنک و کوتاه کردن بود و در دویدن ضعیف ترین آهوان بود در اراضی
مرتفعه صلبه جای کیرد نوع سیم کندم کون و دراز کردن و طویل القوایم است و سفید شکم همه انواع او
موصوفست بحدت بصر کریزنده ترین حیوانانست بعضی از قوح وی چون خواهد که داخل خانه شود از

ظبی

خوف صیاد عقب عقب
وآب تلخ خورد واز اکل حنظل
در ترجمه خود آورده که حضرت
از ابوحنیفه پرسید که چه چیز
دندان رباعیه آهو بشکند کفت



نجانه درآید و بدریا آید
منلذ ذ... شد ابن خلکان
امام جعفر صادق ع
لازم است محرمی را که
میدانم یابن بنت رسول الله

آنحضرت فرمودند که آهو را رباعیه نمیباشد و دو دندانش پیش دارد یکی فوقانی و یکی تحتانی ثعلبی در
کتاب ثمار القلوب آورده که روزی بهرام بقصد شکار شتری تیز رفتار سوار شده با کنیزکی که بعشق تمام بدو
داشت در ردیف خود کردانید بر روی دشت و هامون برآمدند تا بر شکارکاه جمعی از آهوان بر خوردند
بهرام بدان کنیز کفت که بکدام عضو آهوئی که کوئی بدین تیر زنم کنیز کفت که خواهم بیک تیر نر و ماده او باهم
دوزی پس بهرام تیر و پیکان بر کمان نهاده بیک تیر هر دو شاخ آهو از بیخ بر کند و دو تیر دیکر در موضع
وی چون دو شاخ بدوخت بعد از آن کنیز کفت که خواهم که سم وی بر بیخ شاخش بدوزی بهرام ولا
بندقه کل بر بیخ کوش وی زد تا آهو پای خود بر بیخ کوش رسانیده تا بیخ کوشش خود بخارد پس بیک تیر سم
وی بر بیخ کوشش بدوخت کنیز کفت این عمل و تیر اندازی از بسیار کردنست با آنکه تعشق و میل تمام بجانب
آن کنیز داشت او را بر زمین انداخت شتر بر اعضای وی دوانید تا اعضای وی در هم در شکست کفت
تو خواهی که عجز مرا ظاهر کنی پس اندک زمانی نکذشت که کنیز کذشت بدانکه آهوی خطائی که از و مشک

و بیضه او دلیل فرزند آشیانهٔ او در کوه یا غار یا دیوار بلند زیارت مساجد و متعبدین از خلق نماید چنگال او
غلبه بر دشمن و منقار او دلیل عزت و جاه و سرگین او دلیل مال حلال اگر از طیور ماکول اللحم و الا مال
حرام **تتمه** در کلام طیور گویند روزی سلیمان ع بر بلبلی گذشت که بر درخت سر و دم می جنبانید
با صحاب خود گفت میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم گفت میگوید که امروز نیم خرما
خورده‌ام و خاک بر سر دنیا کرده‌ام بهدهدی رسید گفت میگوید اذا نزل القدر عمی البصر ما احسن ما قال
فرد قضا ز آسمان چون فرو هشت پر همه زیرکان کور گردند و کر کعب الاخبار گفت میگوید من لا
یرحم لا یرحم یعنی هر که رحم نکند بر او رحم کرده نشود فاخته میگوید یالیت هذا الخلق ما خلقوا و علموا لماذا خلقوا
کاش این خلق مخلوق نگشتندی یا دانستندی برای چه مخلوق شده‌اند عمل میکردند بدانچه عالم گشتند
و رشان گوید لدوا للموت و ابنوا للخراب بزایید برای مردن و بنا کنید که خراب شدن طاوس گوید
کما تدین تدان یعنی آنچه جزا میدهی جزا داده میشوی صرد گوید استغفر الله یا مذنبین استغفار کنید ای
گناهکاران طیطوی گوید کل حی میت و کل جدید بال یعنی هر زنده بمیرد و هر تازه بپوسد پرستوک گوید
قدموا خیرا تجدوه هر نیکی که پیش فرستید بیابید کبوتر گوید سبحان ربی الاعلی و بحمده قمری گوید سبحان
ربی العظیم و بحمده و بعضی گفته‌اند که میگوید یا کریم عذاب عشار را لعن و نفرین کرده قلیواج گوید کل
شیء هالک الا وجهه سنگخواره گوید من سکت سلم هر که خاموش شد بسلامت ماند طوطی گوید لمن کانت الدنیا
همه و ای بر کسیکه همتش دنیا باشد دراج گوید الرحمن علی العرش استوی سار میگوید بار خدایا بر دشمنان
محمد و آل محمد لعنت کن خروس میگوید اذکروا الله ایها الغافلون کرکس گوید هر نوع خواهی زندگانی کن
که آخر مرگ است عقاب گوید در مفارقت از مردم مونست و دوری از ایشان راحت پرستوک آواز بر
کشد و فاتحه تا آخر بخواند بطریقیکه قاری خواند اسب در وقتیکه در صف قتال بایستد گوید سبوح
قدوس ربنا و رب الملائکه و الروح حمار لعن کند بر کسیکه در بیع کم کند بزق گوید سبحان ربی القدوس
سرطان گوید ربی المذکور بکل لسان **طیطری** ارسطاطالیس گفته که او خیر بیست از بستان و
انهار مفارقت نکند چه او عزیز بیکه در اطراف آبها و بستانها ساکن شود و نخورد و باز چون بیمار شود
آن مرغ شکار کند جگر وی بخورد شفا یابد و این طیر طیران نماید و فریاد کند بمکان خود نفیر بزند مگر وقتیکه
باز بگریزد اگر در شب گریزد فریاد کند از خواص او آنکه گوشت وی شکم ببندد و قوت باه زیاد کند **طیهوج**
شبیه بکبک کوچک است الا آنکه گردن و منقار و هر دو پای او سرخ است زیر پر او سیاه و سفید اکلش
حلال گوشتش کثیر الحرارت و رطوبت اصح آنکه معتدل است بعضی گویند در درجه سیم است از جهت بهترش
آنکه فربه بود مزید قوت باه و شهوت است شکم ببندد و ضرر دارد بکسیکه علاج خلط و ثقل نماید اگر در هر شب بزند

طیطری

طیهوج

ضرر بیی

از اینجهة شارب الخمر اول رنکش مثل پر طاوس سرخ کردد وچون مست شود مثل میمون بازی کند برقص درآید وچون مستی وی زیاده شود بطریق شیر نعره زند وبدرود وعربده نماید وهذیان ولا یعنی کوید ودر او آخر مثل خوک سر پیش اندازد وبخوابد وعربان در امثال خود کویند فلان احسن من طاوس اکلش حرام ولکوشتش دیر هضم وبد مزاج لیکن کرم معده را نافع هست اطبا کویند کوشت وی اغلظ لحوم طیور است اجتناب از و واجب دانند اکر با سرکه پزند دفع ضرر وی شود ابن زهر کوید از خواص طاوس انکه چون طعام مسموم رایحه وی شنود فرح کند وبال بکسترد ورقص واظهار سرور نماید آشامیدن زهره او با سرکه از کزیدن جانوران نافع بود اما حکما کویند که آدمی زهره طاوس آشامد البته دیوانه شود واین تجربه رسیده هرمس کفته اکر خون اورا با انزروت ونمک مخلوط ساخته بر قروح رطبه ردیه که از آکله رسند طلا نمایند بر کلف بالله بری سازد تعبیر دیدن او درخواب دلیل عجب وحیرانی وحسن وجمال مالک او بوده باشد که دلیل سخن چینی وفریب ومکر واغتیاء اعدا وزوال نعمت وشقاوت وتنکدستی بود وکاه دلیل زینت وزیور وتاج وازواج حسنه واولاد کریمه یا زن اعجمیه صاحبجمال یا غیر مسلم بود اکر بیند که با طاوس برادر شده با ملوک عجم مواخات نماید طیر جنس مرغان واحد او طایر وجمعش طیور آید ابن عباس کفته که ده مرغست که بنام در قرآن مذکور است بعوضه در بقره غراب در مائده جراد در اعراف سلوی در بقره وقطه ونحله در نحل نمله وهدهد در نمل زباب درحج فراش در قارعه ابابیل در فیل تعبیر دیدن

تعبیر

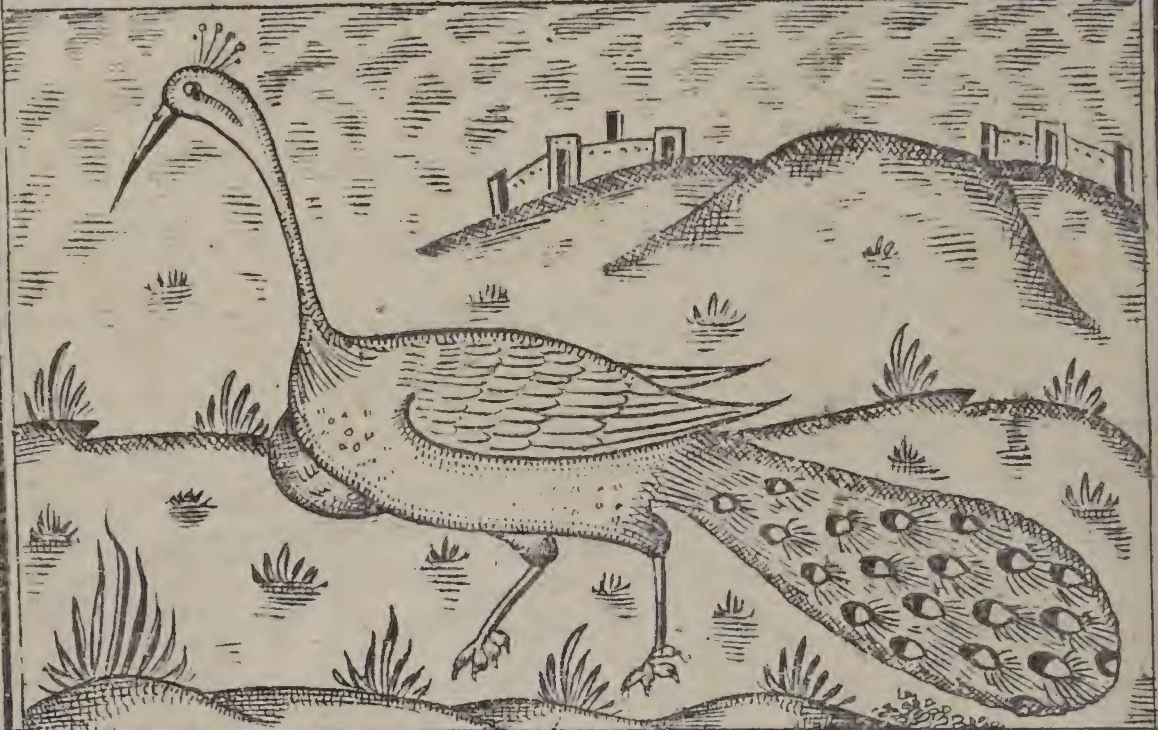
طیر

تعبیر



طایر درخواب عمل آدمیست لقوله تعالی وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه یعنی عمل کس را لازم داشتیم بر کردنش اکر مرغ مجهولی بیند نامش معلوم نباشد دلیل اندازه وترس بود لقوله تعالی طائرکم معکم الآیه اکر از جنس طیور نیکو بیند دلیل نیکوئی عمل او بود یا رسولی خبر خیر آورد ودیدن آشیانه مرغ دلیل زوجه و

از بهشت نرسد دیدن برقهای بسیار دلیل عذابست چه بر قوم موسیٰ ضفادع باریده نصاری گویند دیدن او دلیل
حسن معاشرت اقربا و همسایگان است اگر بیند که گوشت بزق میخورد منقصتی برسد از طایفه و بس گفته
که دیدن او دلیل فریبندگان و ساحران بود جاماسب گفته هرکه با بزق سخن گوید مملکتی بدست او آید
اگر بیند که ضفادع از شهر بیرون آمد دلیل است که از آن شهر عذاب بیرون رود **فصل سیم** در ضاد
مضمومه **ضوضو** مرغیست که اخیل مانند در الف گذشت **باب شانزدهم** در طاء مهمله مشتمل
بر سه فصل **فصل اوّل** در طاء مفتوحه **طاوس** در میان طیور بغرت و حسن عفت مشهور است
حسن و منظر خود دوست دارد و تکبّر و عجب بر پر خود کند و عقد دم کند سیما در وقتیکه ماده اش نظر
بجانب او کند چون سه ساله شود نر او رنگین شود و ماده بیضه نهد در سالی دوازده بار یا کمتر در بهار



مباشرت کند و در خریف اسقاط پر نماید بنحویکه اشجار برگ ریزد و چون در بهار اشجار شروع در انبات
نماید او نیز پر بر آرد و در وقت حضانت با ماده خود بسیار بازی کند و بسا باشد که بیضه را بشکند مدت
حضانتش سی روز بود و جوجه او برهنه یعنی بی پر بیرون آید چون بیضه او در زیر مرغ خانگی گذارند و جمیع
مایحتاج از اکل و شرب وی حاضر سازند از خوف آنکه اگر برخیزد هوا فاسد سازد و وقت آن نداند که زاد و
از دو بیضه وی حضانت نماید جوجه که از وی بیرون آید بشکل طاوس بود لیکن کم حسن بود و ناقص الخلقه
بدانکه او را با حسن صورت شوم دانند جهة آنکه سبب دخول ابلیس و خروج آدم از بهشت او بود گویند چون
آدم صفی ع بحکم الهی تاک انگور غرس نمود ابلیس ط وسی آورده بزیر او ذبح کرد و بخون وی او را آب داد
چون غوره شد شیری ذبح نمود تا خوشش بیاشامد بعد از اتمام غوره خوکی ذبح نموده بخون وی آبداد او را

بقدار یکدانک از قضیب او و بعد از انکه خشک کرده باشند بهیج باه کند و از جماع طالبی بهره ماند اگر نصف درهم از زهره او با عسل اکتحال نمایند تجدید بصر و جلاء نظر نماید و مزید حسن گردد هر چند کهنه گردد نفع بیشتر بخشد و نیز اکتحال زهره او دافع آبله و دموع عین بود اجماع اطباست که اگر موی دو روزه راست او را بکنند و بسوزانند و بزیت مخلوط سازند بر مقعد شخصی که مرض ابنه داشته باشد گذارند زایل کند دیگر آن شخص مرتکب آن امر شنیع نگردد اگر از ناده او موی کنده این عمل بجای آرند محدث علت مزبوره بود فافهم فانه مجرب

تعبیر

دیدن او در خواب دلیل کشف اسرار در آمدن در مالایعنی و باشد که دیدن نر او دلیل خنثی مشکل بود و یا دلیل مرد جبار و دشمن ستمکار و دیدن ماده او دلیل زن قبیحه بیشرم کریه المنظر بود

فصل دویم در ضاد مکسوره ضفدع بفا و دال و عین مهملتین بفتح دال نیز آمده اما فصیح نیست او را بزق و بترکی قورباغه گویند از آبهای ایستاده متکون شود و از توالد نیز بهم رسد از عفونات و عفونت ا... و باران شب بسیار بود مردم گمان برند که از ابر میبارد نه از توالد و تناسل این گمان باطل است حق سبحانه و تعالی در این ساعت از طبیعت همان خاک که باران بر و باریده خلق نماید و حیوانیست که استخوان ندارد و بعضی از و آواز کند آواز او از بیخ گوشش بر آید و موصوفست بحدت سمع خواهد که صدا کند از آب بر آید و چون اراده کند که صدا کند چون آب در دهن او رود و داخل شود صدا نکند ساکت شود همیشه نظر بر آتش کند و از دیدن آتش تعجب کند و اندازد و مبدء خلقت او در آب مثل دانه جاورس سیاه بود پس بیرون آید مثل دعموص بعد از و اعضای او منبسط گردد اکلش حرام و قتلش منهی عنه شیخ ابو علی سینا گفته در سالیکه ضفادع بسیار شود زیاده بر عادت در عقب او وبا بهم رسد صاحب عجایب المخلوقات آورده که ضفادع مثل لاک پشت در ریگ بیضه نهند و نوع بود کوهی و آبی از خواص او آنکه زنی بزق را دهن گشاده سه نوبت بر دهن او تف کند پس از دست گذارد تا آب رود و باز نگیرد اگر پیه او را بر خارج دیگ مالند در حال به شود اگر او را از سر تا عجز دو نیم کنند هر زنیکه در اینوقت بر او نظر منفور کند شهوت بر او غلبه کند بسوی مردان مایل شود اگر زبان او را بر کسیکه متهم بدزدی باشد بخورانند اقرار دهد اگر بر ردی مالد مردم او را دوست دارد اگر بر بیخ دندان نهند بلا تعب بیندازد صاحب عجایب المخلوقات آورده که در موصل باغی در کنار حوضی با جمعی نشسته بودیم از استماع آواز ضفادع متاذی گشتیم شخصی طشتی آورده بر روی او گذاشت ساکت گشتند راحت یافتیم و نیز آورده که اگر چراغ در میان چشمه و برکه آب نهند بزقان صدا نکنند

تعبیر

دیدن او در خواب دلیل مرد عابد مجتهد که در طاعت الهی مشغول باشد چه او بر کنار و بر آب ریختن با ابراهیم

جانب راست بیشتر پس طرف چپ و مدام در شیی تفتیش نماید و از خواهش تمامی که بلحوم بنی آدم دارد و نبش قبور کند هرگاه در وقت فرصت ببیند که شخص در خوابست زیر سر او حفر نماید و حلقش بگیرد و بکشد و خونش بیاشامد و فاسق است که در حینی که با احدی از بنی نوع خود رسد تا براو خول کند رها نکند و چون در رمه گوسفندان افتد اکتفا نکند با بچه گرگ کند و چون با گرگ باشد گوسفندان بسلامت مانند هر یک مانع

آن دیگر شود و لهذا گویند اللهم ضبعاً در گوسفندان ما و جاذب کلابست بدخبه اگر سگی در دیواری راه رود و

عربان در دعای خود و ذئباً یعنی بار خدایا کفتار یرا با گرگ جمع نما همچه مغناطیس آهن را ماهتاب در بالای کفتار در پیخ دیوار



چونسایه سگ براو واقع شود فورا بیفتد و کفتار او را بخورد و موصوف بحماقت است چون شکار بانان در در سوراخ او کلماتی چند گویند بیرون آید شکارش کنند چنانچه سابقا سمت گذارش یافت اکلش باجماع شیعه حرام عامه در او خلاف کرده اند از جمله خواص او آنکه از عنب الثعلب گریزد اگر پیه او را بر حبید مالند از شر کلاب ایمن گردند زهره او را اگر خشک نموده بقدر نیم دانگ زنی بیاشامد شهوتش زایل گردد اگر از پوست او پرویزن سازند و بزر از و بیزند و بکار برند از شر ملخ ایمن مانند اگر عصاره عنب الثعلب بر بدن مالند از مضرت او ایمن مانند هر که پوستش با خود دارد سگ بدو فریاد نکند اکتحال زهره او دفع نزول آب کند از چشم و تجدید دید نماید اگر چشم راست او را در سرکه هفت روز نقوع نموده پس در زیر نگین انگشتر نهند هر که آن خاتم در دست کند سحر و مکر بر او کار نکند اگر کسیرا سحر کرده باشند خاتم مذکور را شسته آب او بیاشامند از سحر نجات یابند اگر سر او را در برج کبوتران گذارند کبوتر بسیار جمع آیند اگر کسی زبان او را بدست راست گیرد سگ بدو فریاد نکند و او را نخاند عیاران اکثر چنین کنند اگر پیخ عنصل بدست گیرند کفتار گریزان شود اگر بیمار موی پس گردن او تا هفت روز بخور کنند شفا یابد اگر قضیب او خشک نموده سابیده بجبر بخورد زن دهند شهوتش منقطع گردد هر که پاره از فرج او با خود دارد محبوب القلوب گردد اگر دندان او را با خود دارند از نسیان و درد دندان ایمن گردد اگر از پوست او کیل سازند تخمیکه میکارند بدو کیل کنند زراعت او از جانوران و سایر آفات محفوظ ماند خوردن او قطع وسواس کند اگر کسی حنظل در دست گیرد از و بگریزد اگر پیه او را بر تن طلا کنند از گزیدن سگ ایمن گردد اگر زهره او را با بیعاً با زغاله اکتحال نمایند بعد از آنکه موی زاید از چشم بر آورده باشند دیگر بیرون نیارد هر مردیکه

و پاسبانی نماید تا اگر کسی دست بسوراخ او دراز کند بگزد و خانه نسازد مگر در زیر بنهای سخت تا از سیل
و نم مستور محفوظ ماند مخلب وی همیشه ناقص و شکسته است و از طبعش فراموشی و عدم هدایت
لهذا خانه نسازد مگر در نزد بیستان و یا در نزد سنگ بزرگ در وقت مراجعت بخانه خود راه گم
کند عربان در ضلالت بدو مثل زنند و گویند فلان اضل من ضب یعنی فلان کس گمراه تر از سوسمار است
بدیع حجیبه اعرابی سوسماری گرفته نزد حضرت مقدس نبوی صلعم آورده بر زمین انداخت و گفت ایمان
نمی آورم بتو تا ایمان نیاورد این سوسمار آنحضرت بزبان معجز بیان آورد که ای سوسمار تحقق الحق
آن کس که در عرش پرستش او میکنند و در فرش اطاعت نمایند در بحر راه اوست و در بهشت رحمت
او بگو که من کیستم در حال سوسمار بزبان عربی فصیح گفت انت خاتم النبیین قد افلح من صدقک
و قد خاب من کذبک یعنی تو خاتم پیغمبرانی و آخر ایشان رستگار شد هر که تصدیق تو کرد و از رحمت
الهی نومید گشت آنکه تکذیب تو نمود چون اعرابی این معجزه بدید از روی صدق و عقیده درست با قبایل
و عشایر خود بدایره اسلام در آمدند از نار سعیر نجات یافته بنور ایمان رسیدند پس آنحضرت صلعم فرمود که
ای اعرابی دنیا قربی ندارد هر یک از اصحاب بدو چیزی دهید هر یک از اصحاب چیزی دادند تا غنی شد
گفت یا حضرت صبح از خانه بر آمدم گمراه ترین و بیچیز ترین قبایل خود بودم الحمد لله و المنة که الحال
هدایت یافته بدولت اسلام رسیدم توانگر ترین ایشان گشتم باجماع علمای امامیه اکل سوسمار حرام
و بعضی از عامه حلال میدانند از جمله خواص او آنکه از ما بین دو قدم هر مردی که بیرون رود آن شخص
عنین گردد و هر که دل او را بخورد خفقان غم از او زایل گردد اگر پیه او را گداخته بر قضیب مالند قوت جماع زیاد
کند هر که او را بخورد زبان بسیار تشنه شود هر که خصیتین او را با خود دارد خادمانش او را دوست دارند اگر
قاب پای او را بر پیشانی اسب آویزند هیچ اسبی در گرو بندی بر وی پیشی نگیرد پوست او را اگر بر قبضه
غلاف شمشیر کشند هر که آن شمشیر را کار فرماید شجاع گردد اگر ظرف عسل کند هر که با انگشت عسل از آن
ظرف بردارد و تناول کند تهیج شهوتش شود اگر سرگین او را بر برص طلا کنند و بر کلف مالند زایل
کند اکتحال او آب رفتن از چشم باز دارد تعبیر دیدن او در خواب دلیل اعرابی فریبنده در مال مردم
و صاحب خود یا دلیل مجهولی یا المعونی بود چه از جمله مسوخاتست و بعضی گویند دیدن او دلیل کسب
و بعضی گویند دلیل بیماریست ضبع کفتار مثل خرگوش سالی نر و سالی ماده و والده
صاحب عجایب المخلوقات آورده که در عرب قبیله ایست مسمی بضبعیین شده هرگاه احدی از ایشان
در میان جمع کثیر از قافله باشد چون کفتار بقصد شکار آنجا آید بسوی آن شخص متعرض غیری نشود و موصوف
با عرج و لنگی اگرچه لنگ واقعی نیست لیکن در نظر ناظر چنین نماید سببش آنکه رطوبتی در مفاصل دارد و در

تعبیر

ضبع

بطش بود

صفر

صفر بفتح فا و راء مهمله زعم اهل جاهلیت آنکه در جوف آدمی ماریست که باطراف اضلاعست که مشرف بر
شکم است او را صفر نامند هر گاه آن مار حرکت کند آدمی گرسنه شود اهل اسلام این قول را مردود دانند

صلبناج

فصل دویم در صاد مکسوره صلبناج بنون و با نقطه از تحت و حاء مهمله ماهی
دراز باریک

صرد

فصل سیم در صاد مضمومه صرد دارکوب مرغیست از گنجشک بزرگتر صید گنجشکها
کند نصفی سیاه و نصفی سفید بزرگ منقار مخالب و اصابع عظیمه دارد کسی قدرت بر گرفتن او ندارد



شریر النفس و بسیار متنفر دیگر پرنده که خواهد صید کند شکل او صدا کند چون یکی را بگیرد و منقار او را سوراخ کند و غذای او از گوشت بود هر مرغ را طیور جمع آیند حمله بر بعضی آنها کند در ساعت بخورد مکان او در رئوس
جبال و اغصان اشجار بلند باشد

ضان

باب شانزدهم در ضاد مشتمل بر سه فصل فصل اول
در ضاد مفتوحه ضان گوسفند و میش و بزرگ دنبه قوی گویند اکلش حلال گوشتش مانع صفرای
سوخته سیاه و مزید قوت باه دهنی بود در دفع سموم نافع است گرم تر از گوشت بز است بهترش یکساله است



و گوشت خصی او زیاده را زیاد کند اگر در وقت ذبح خون او را بر برص
مالند فورا تغییر لون وی دهد جگر بز را اگر تازه بسوزانند و بر دندان مالند
سفید کند اگر شاخ قوچ را در زیر درخت میوه دار دفن کنند میوه
بسیار دهد اکتحال زهره او با عسل منع نزول آب از چشم کند اگر استخوان
او را با آتش چوب گز بسوزانند خاکستر او را با روغن گل مخلوط ساخته بر موضع شکسته مالند درست شود
اگر زن پشم گوسفند ماده را با خود دارد بار نگیرد و اگر پارچه از پشم بز سفید بافته باشند بر سر ظرف عسل گذارند
مورچه نزدیک او نشود

ضب

ضب سوسمار حیوانیست بریست آب نخورد لهذا اعراب در امثال خود گویند



لا افعل حتی یرد الضب یعنی این کار نکنم تا آنکه سوسمار آب خورد
ابن خالویه گفته سوسماری باشد که آب نخورد مگر آنکه هفتصد سال
زنده ماند یا زیاده و در هر روز چهل مرتبه بول کند دندانش نیز
چه دندانهای او یکپارچه است نه متفرق نر او دو ذکر و ماده او
دو فرج دارد چون خواهد که بیضه نهد گوی بکند و بیضه در او نهد و بخاک پوشد چهل روز حضانت نماید تا
بچه بیرون آورد هفتاد یا بیشتر بیضه نهد شبیه به بیضه کبوتر چون از سوراخ خود برآید چشمش چندان
روشنی ندارد نظر بآفتاب اندازد در وقت پیری غذا از نسیم باد و برودت هوا تعیش کند چه رطوبات
دمی تحلیل یافته و حرارتش نقصان پذیرد میان او و گژدم دوستی است لهذا گژدم بر در سوراخ وی نشیند

سلبیت شبیه بسنگ اگر او را بسایند بر روی کسیکه در خواب باشد بپاشند زنان بسیار در خواب باشند چون
تعبیر
صدف را بسایند و جا شیر را در او مخلوط ساخته در بینی چکانند رعاف را باز دارد تعبیر دیدن صدف در
در خواب در دست خود دلیل اعراض و ابطال کاریست که عزم داشته اند دیدن مروارید دلیل غلامان
و کنیزان و فرزندان و مال و کلام نیکوست اگر بیند که مروارید سوراخ میکند تفسیر قرآن بصواب میکند
اگر مروارید سوراخ نکرده در دست خود بیند اگر او را حامله باشند پسر آورد یا مالک غلامی گردد لقوله
تعالی یطوف علیهم ولدان مخلدون کانهن بیض مکنون اگر بیند که مروارید از جائی میکند و میفروشد
قرآن فراموشش کند اگر از جائی قلع میکند علمی در میان مردم ثابت کند اگر بیند که مروارید متفرق
میسازد و مردم بر می چینند البته موعظه مردم کند وعظ او بر ایشان مؤثر و نافع آید اگر در دست
خود مروارید بیند بقدوم فرزندی بشارت باید اگر حامله دارد والا کنیزی بخرد و اگر عزب باشد تزویج
نماید اگر بیند که از دریا مروارید از او دور شد مشقتی بدو رسد اگر بیند که مروارید بدو داد ند ریاستی یا بد
صرصر
و مسمه در کردد دیدن عقد مروارید رسیدن بزن صاحبجمال و کاهی دلیل نکاح بود صرصر و صرصار



جانوریست شبیه ملخ جهنده آواز باریک اگر فریاد آورد در شب لهذا
سرار اللیل نامند و نوعی از کرم زمین که بنات الوردان نامند بال
ندارد و بعضی گویند که جد جد است که جوهری تفسیر بسرار اللیل کرده
در باب جیم گذشت مکانش معروف نبود مگر به تتبع آوازش در جایهای نمناک مختلف اللون است
بعضی سرخ و بعضی سیاه و بعضی کبود و صحرائیست اکلش حرام است شیخ ابو علی سینا گفته که اگر او را
با قرد مانا بر بواسیر و گزیده هوام طلا کنند نفع عظیم بخشد اگر خشک نموده و سائیده با اثمد مخلوط ساخته
صقر
اکتحال نمایند حدت بصر نماید اگر با زهره گاو اکتحال نمایند بر هم زدن چشم را نفع بخشد صقر بقاف و راء
مهمله چرخ ترکان اینلکو نامند از طیور جوارح است که با او صید کنند ابن زهره گفته که او زهره ندارد چون
او را گشند از خوف بمیرد اگر مغز سر او را بروغن بالند خونش زایل کند اگر بر قضیب طلا کنند لذت جماع
افزاید و تهییج باه کند اگر از دهنش رایحه کریه آید لهذا اعراب در امثال خود گویند فلان اخلف من الصقر



یعنی بوی دهن فلان کس بدتر از بوی چرخ است تعبیر دیدن او در خواب
دلیل عزت و جاه و تسلط بر اعادی و رسیدن بار زد ها و یافتن ازواج
و اولاد و بنده و خدم و حشم و نفایس اموال و صحت هموم و
صحت چشم و کثرت اسفار و برگشتن با فایده و گاه باشد که دلیل موت
بود جهت آنکه او سلب ارواح نماید و یا دلیل زندان و تنگی طعام و شراب و بعضی گویند که دلیل مرد با قوت

تعبیر شقنین

شبوط

صدف

سازند موی را سیاه کند گوشت او گرم و در او چربی است محلل بادهای غلیظ است که در رودها میباشد
تعبیر دیدن او در خواب بلبل زن صالحه و نیکو جمالست **فصل دویم** در شین مکسور شقنین
بقاف و نون و یای دو نقطه از تحت نون جاحظ گفته از انواع کبوتر شمرده عوام یمام نامند و آوازش
مثل آواز رباب حزین چون جمعی ازین نوع باشند آواز ایشان بهم مختلط گردد و بسیار نیکو شود و از
طبع اوست که اگر ماده خود را نیابد همیشه عزب ماند تا آنکه بمیرد و همچنین ماده او چون فربه شود پرش
بریزد و از جماع باز ماند و عزلت خواهد بسیار متنفر و محترز بود با سباعی از اعدا نماید اکلش حلال



خوردن بیضهٔ او مزید قوت باه گردد اگر زنی سرگین او را با روغن
مخلوط ساخته بردارد اوجاع رحم زایل گردد اگر از خون
او بر قضیب مالند با هر زنیکه مجامعت کند هیچکس غیر او
را آن زن قادر نباشد و آن زن او را چندان دوست دارد
که اگر آنکس بمیرد دیگر شوهر نکند اگر در وقت ذبح او از خون وی قطره در چشم چکانند درد او را زایل کنند
فصل سیم در شین مضمومه شبوط بباء یکنقطه و طای مهمله نوعی از ماهی است **باب چهاردهم**
در صاد مهمله مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در صاد مفتوحه صافر و صفاریه از انواع عصافیر است
از شأن او آنستکه چون شب شود هر دو پای خود را بر شاخ درختی بچسباند و خود را سر از زیر آویزد تا صبح



فریاد کند از ترس آنکه آسمان بر سر او فرود آید و بعضی گویند
او منوط است که در بالا گذشت **صدف** از حیوانات دریاست
از ابن عباس منقول است که هر گاه باران ببیند از قعر صدف
بر روی آب آید و دهن گشاید و انتظار کشد تا بعد از آن
آب خورد از خواص مروارید آنکه اکل او خفقان و مرض سودا
را زایل کند و خون دل و جگر صاف کند چون حل کرده او را بر
بهق بمالند بالکلیه زایل کند صاحب المخلوقات آورده که
اگر صدف را بر وجع مفاصل ضماد کنند سود دهد اگر با سرکه
ساییده بر بینی سعوط کنند قطع رعاف کنند گوشتش از گزیده سگ دیوانه نافع بود سنون صدف
سوخته جلاء دندان دهد اکتحال و نافع جراحات چشم بود اگر بر محل موی زاید بر پلک بمالند بعد از آن موی
برآورده باشند از برآوردن موی مانع اگر بر سوخته آتش طلا کنند به شود اگر پاره از وی بر کودک محکم
ببندند دندان آسانی برآرد و بعضی گویند که صدف چیزیست که در جوف او حیوانی میباشد سر بر کرده

شاهین در حقیقت از جنس چرخ است لیکن برودتش از وی بیشتر است و بسبب حرکتش بشدت و صلابت تام بود چنانچه بفرود آوردن صید را درهم شکند و مع هذا در کمال بیدلی و سستی گاه باشد که چنان خود را بر زمین زند که بمیرد استخوان او سخت تر است از استخوانهای سایر جوارح نه تاب سیری و گرسنگی متوسط باید داشت تا بسلامت باشد بهترین صفات وی آنست که میان سر و بزرگ رو و گشاده چشم و فراخ سینه بود و از



میان دو شهای پر گوشت و بزرگ زانو و کوتاه ساقین و کم پر و باریک دم باشد چنانچه اگر دو بالش بر او آویزند چیزی از آن دو بال بر وزباد نماید هرگاه شاهین بصفات مذکوره بهم رسد شکار کلنگ و امثال او نماید اول کسیکه بشاهین شکار کرد قسطنطین بود او را شاهینی بود که وقتیکه سوار میشد از حرارت آفتاب بر سرش سایه میگسترد و فرود میآمد و بلند میشد و بر دور مرکبش میگردید تا محلیکه سوار شود تا روزی مرغی از زمین بجانب هوا طیران نموده شاهین خود را بر او زد و بشکست و فرود آورد و قسطنطین را خوش آمد او را بر داشت بر صید افکند و موافق مقصود یافت انشاء الله در باب صاد در ذکر صقر بیاید اکلش حلال صیدش حلال

شحمة الارض جانوریست که چون آدمی دست بر او گذارد مثل مهره جمع شود و هرمس گفته جانوریست



خوشبوی و کوچک که از بجانب آتش در آید و از جانب دیگر بیرون رود و نسوزد هر که پیه او را بر خود مالد در آتش آید نسوزد دانش یاران این عمل کنند اگر او را گرفته خشک نموده قدری در سی از وی بزن عسیر الولاده دهند بزودی بار نهند

شقراق و شروف بفارسی بلوسه و سغره و بشیراز کاسه شکن عربان اخیل نیز گویند و شوم دانند مرغ سبز رنگیست بقدر کبوتر بالهای سیاه دارد در بلاد روم و شام و خراسان و نواحی وی بسیار باشد مخلوط بسیاهی و سبزی و حمرا از بر طبع وی غالب همیشه از آدمی گریزان در تلال و رؤس جبال ماوی گیرد در زمستان در معموره و در تابستان بصحرا رود و حضانت بیضه خود در معموره و جایهای بلند نماید که دست کسی بر او نرسد آشیانه وی بسیار بدبو و متعفن بود جاحظ گفته که این نوع از کلاغ است در طبع او غفلت است از جماع چون مرغ بطرف وی پرد فریاد کند و استغاثه نماید اکلش حرام اگر زهره او را گداخته بطلاء کم عیار زنند سرخ و عیارش کم شود و نیز اگر زهره او را بهجائی

اورا گرفته بر سر دیگ بهند از جوش باز ایستد ادام که براو باشد اما سلحفات بحری که لجات در لام بباید
پوست اورا دبل گویند از و شانه سازند اگر با او شانه کنند موی بریزد اگر سوخته خاکستر وی بسفیدی
بیضه خمیر نموده بر شقاق کعبین و انگشتان طلا نمایند نافع آید بعضی گویند پوست دبل پوست سلحفات
در هند از و شانه سازند مراد بعاج اوست نه عاجیکه دندان فیل است

تعبیر

تعبیر دیدن او در خواب
دلیل مرتبه معطره که خود را بر مردان عرض کند و نیز بقاضی القضاه و مرد عالم تعبیر کنند جنبه انکه اعلم
حیوانات بحر است اگر بیند که او را گرامی داشته علما اکرام او کنند اگر بیند که او گوشت خورد استفاده
علمی کند نصاری بمال و علم خود تعبیر کنند

سوسه

سوسه کرمیست که در گندم و پشم افتد آنرا شپشه دده
نامند قتاده در تفسیر آیه واقی هذایه ویخلق ما لا تعلمون آورده که کرمیست که درخت خورد و در میوه افتد
و در بعضی کتب سماوی مذکور است که اگر منیکردیم که مرده متعفن میشد هر آینه در خانها نگه میداشتند
و اگر بر شپشه مسلط نمیساختیم ملوک چون طلا و نقره در خزاین خود نگه میداشتند و اصح آنستکه سوسه
دو وجه است که در پشم افتد و حمله شپشه که در جو و گندم باشد و ارضه آنکه چوب خورد و حیله دفع هر سه این
افسون بر خشبه انغار نویسند
بجنبتی که آفتاب براو نتابد در گندم



وجو و در میان رخوت نهند آمنت
بسم الله الرحمن الرحیم الم تر
الی الذین خرجوا من دیارهم
وهم الوف حذر الموت فقال لهم
موتوا فما توا کذالک یموت الارضه والسوس ویرحل باذن الله تعالی اخراج ایها السوس و الفراش ویرحل
باذن الله تعالی عاجلاً و الا خرجت عن ولایة علی بن ابیطالب ع و اشهد انک سرقت لجام بغلة نبی الله سلیمن
بن داود علیهما السلام عجیب مجرب است از علمای امیه رضوان الله علیهم اجمعین منقولست باب سیزدهم
در شین معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در شین مفتوحه

شادهوار

شادهوار بسکون دال مهمله آخرش
را و معجمه حیوانیست که در انتهای بلاد روم دریافت شود صاحب عجایب المخلوقات آورده که او را شاخیست

که براو هفتاد و شعبه مجوف است
چون باد و رزد اصوات حسنه



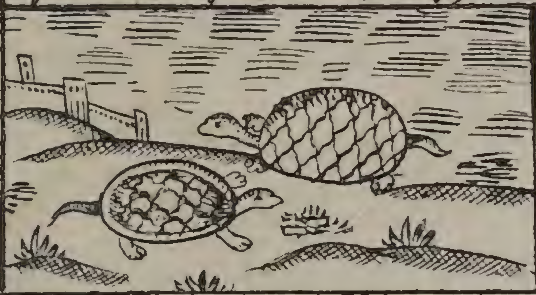
از و مسموع شود بسبب این حیوانات
جمع شوند که استماع صوتش نمایند
جمع شوند و نیز گفته بعضی از ملوک را
شاخ شادهوار هدیه آورده
بودند که در وقت جنوب ریاح
اصوات عجیبه طرب
آمیز از و شنیده میشد بنحویکه آدمی
از استماع وی مدهوش
میگشت و چون بر میگردانیدند آواز حزین از و میآمد که سامع را رقت میشد

شاهین

شاهین معروفست
ترکان لاچین نامند عربی نیست لیکن عربان با و تکلم کشته اند سه نوع است شاهین و عطامی و تغی

بچه دان بیرون اندازد و صاحب عجایب المخلوقات آورده که زهره کربه سیاه و مرغ سیاه را خشک و
صلایه نموده ممزوج کرده اکتحال نماید جنیان بروی ظاهر شوند و خدمت او کنند و این تجربه
رسیده و نیز اگر کسی زهرهٔ او اکتحال نماید در شب بطریق روز بیند اگر نیم درم از زهرهٔ او بروغن
زیبق سابیده صاحب لقوه در بینی چکاند شفا یابد اما خواص کربهٔ بری مغز ساق او عظیم مجرّبست درد
کرده را اگر مغز سر او را بآب جرجیر که اخته با تش گرم نموده در حمام بناشتا بنوشند عسر البول را دفع
کند مغز سر او را اگر بخور کنند منی را از رحم بیرون آرد باقی خواص او در قطط وهرّة بیاید تمّ اما کربهٔ
زبادی شکل کربهٔ اهلی است لیکن دمش دراز تر از دست در جثه از وی بزرگتر از بلاد سند و هند و
زباد آرند در زیر بغل و بیخ بغل و زانوی وی شبیه بچرک چیزی سیاه و لزج هست که بوی مشک از و
آید از مواضع مذکوره بردارند و استعمال کنند فصل ششم در بیان مضمونه سلحفات

سنگ پشت و ترکان توسباغه نامند در بر بیضه نهد آنچه در بحر افتد لجاة خوانند و آنچه در بر بود سلحفات
نامند و از هر دو صنف بزرگ شود تا بار شتری گردد چون نر او ارادهٔ مباشرت کند ماده اطاعت نکند
کیاهی آورد چون او را بیند فرمانبرد هر که او را دارد محبوب القلوب گردد و همه کس او را دوست دارد



بعضی از مردم آن کیاه را شناسند و بنظر خیانت ببضه
نمایند تا بچه بیرون آرد چه بحرارت خود کامل نتواند نمود
جهة آنکه اسفل او در کمال صلبیت است که بمطلقا حرارت
در او نیست و باشد که دم مار بگیرد و سر خود بدرون کشد
و دم او بدندان گیرد مار خود را بر پشت او چندان زند که هلاک شود و باشد که از آب بیرون آید و بر خاک غلطد
و خود را بمکانی رساند که طیور بجهة آب آشامیدن نزول کنند هیئت خود را بسبب کدورتی که از آب و خاک
اکتساب نموده مخفی سازد و هر یک از طیور را که قدرت بر او دارد بگیرد در جماع بسیار مکث نماید چه عادت
بر اکل حیات نموده چون از بسیار اکل نماید سفر خورد از ضرر سمّ آنها امین گردد سپر که بر پشت دارد از
موذیات حفظ وی کند در مکانیکه سرما بسیار شود او را بر پشت اندازند چنانچه پایهای او بجانب آسمان
بود از آن مکان از ضرر سرما محفوظ ماند اگر صاحب مفاصل است پای خود را بخون او مخلوط سازند صحت
یابند مداومت مسح بخون او دفع کزاز و تشنج نماید کزاز در دلیست که از شدت سرما بهم رسد اکل الحمش نیز
همین خاصیت دارد اگر خون او را خشک نموده و صلایه کرده بر اسب و استر مالند هر که آنرا زین کند متصل
از آن سخن یاد جدا شود هر عضوی از اعضای آدمی که درد کند همان عضو از سلحفات را براو آویزند درد
ساکن شود و هر که در وقت هیجان شهوت سر و دم نر او را بریده با خود دارد نتیجه قوت باه کند اگر کاشته

سلحفات

بر سر کشید شیر عطسه زد از بینی او گربه بیرون جست که شبیه اوست لطیف الطبع است که بلعاب دهن خود روی
مسح نماید اگر کثافتی ببدن او آلوده شود پاک بسازد و در آخر زمستان تهیج شهوتش شود الم شدید از آن
متالم و حیران می شود بدین سبب اکثر فریاد کند تا آنکه دفع او کنند از شدت محبتی که به بچهای خود دارد
مرده ایشان بخورد و چون بول کند بپوشاند تا موش بوی او نشنود و نگریزد و در بعضی اوقات



بو کند چون آنچه پلید ازو شود چنان پوشاند
که عین و اثر او پوشیده شود و الا اندک پوشیده
اکتفا نماید و چون غایط نیز نماید چنین کند زمخشری
گفته که حق سبحانه و تعالی این معنی را بدو الهام کرده
از جهة شبه بنی آدم چون بقضاء حاجت روند بول
و غایط خود را مستور دارند و چون گربه بخانه الفت گیرد گربهای دیگر را از آنجا منع کند و جنگ نماید چه داند که
صاحب او این دار را مستحق شمارد و او بر غیر او تقدیم نماید تا مشارک سازد در طعام اگر از آن منزل چیزی
خیانت کند بگریزد چه داند که خواهند آزرد چه او را برانند زاری صدا کند و تملق نماید و خود را بد ایشان
بساید زیرا که داند که از و عفو نمایند و چون موش یا گنجشک بیند خود را پنهان کند آهسته آهسته پیش آید
و بیکمرتبه بجهد و بچنگال در رباید فرزد کربه مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک از جهان برداشتی نقل
کنند که جمعی از لشکر فیل سوار که گربه را دیدند فیلان روی بگریز نهادند هزیمت بر عزیمت اختیار نمودند
سه نوع بود یکنوع زبادی بود که از زباد آورند دویم اهلی و دیگری وحشی و بری که در جثه بزرگتر از اهلی بود و
هر یک از وحشی و اهلی افراطی و درنده گی کنند و گوشت حیوان زنده چون موش و عصفور میخورند
و با انسان در بعضی امور چون عطسه زدن و دهن دره نمودن و خود را دراز کشیدن و چیزی بدست خود
برداشتن مشارک باشند سالی دو بار بار گیرد در پنجاه روز مده حملش باشد صاحب عجایب المخلوقات آورده
که بعضی گربهارا بال بود جناحش از بیخ گوشش تا دم اگر این قول صحیح باشد ظاهر آنکه گربه وحشی و بری بود و اکل همه
انواعش باجماع حرام از جمله خواص او آنکه کسیکه گوشت گربه سیاه را بخورد سحر در او کارنکند سپرز او را
اگر بر زن مستحاضه آویزند حیض او منقطع شود اگر هر دو چشم او را خشک نموده هر که نزد خود بخور کند هر
حاجت که خواهد بر آورده گردد و اگر دندان او با خود دارد در شب نترسد اگر دل او را در پارچه از پوست او
پیچیده با خود دارد از شر دشمن ایمن باشد اگر زهره او را نمک و زیره کرمانی مخلوط ساخته بر جراحت
و ریشهای ناسور گذارند بسرعت به کند اگر خون او را وقت جماع بر قضیب مالد معقول محبت حاصل گردد
اگر صاحب جذام زهره او نوشد نافع آید اگر مردی از و نوشد زنان او را دوست دارند بخور سرگین او

کفته که بجهة ملک طاهر قطعهٔ از سمندل که مقدار دو ذرع در طول و یک ذرع در عرض بود آوردند در زیت فرو برد و بر آتش برافروخت تا زیت بجوشید او سفید میکشت صاحب عجایب المخلوقات آورده که نوعی از موش است که بصفتی که ذکر شد داخل آتش میشود اما مشهور آنست که مرغیست بطریقیکه در کتاب مسالک الممالک و غیره مذکور است اکر زهرهٔ او را مقدار ریکدانکی با آب بخود بریان کرده مصاف نموده شبر پاره دوشیده چند نوبت بیاشامد اکر زهر کشنده خورده باشد صحت یابد اکتحال از مغز سر او با ثمد که سنک سرمه است رفتن آب را از چشم باز دارد و حدقهٔ چشم را از سایر دردها حفظ نماید اکر خون او را بر برص بمالند تغییر لون او دهد اکر از دل او فرو برد چیزی نشنود مکر آنکه حفظ نموده باشد مالیدن زهرهٔ او موی برویاند اکرچه بر کف دست باشد ~~زهرهٔ او موی برویاند اکرچه بر کف دست باشد~~ سمّور بمیم مشدد حیوان صحرائیست شبیه بکربه بعضی کمان برده اند که نکر او نمر است که انشاء الله در باب نون خواهد آمد مکانیکه سمور میباشد حملیست که با لخاصیت در تغییر رنک او اثر کرده عبد اللطیف بغدادی کفته که او حیوان بحریست که بحیله دست آرند جیفه دفن نمایند و در دام آرند کوشتش شیرین و حرام ترکان کوشت او خورند و پوست او جهة نرمی و سبکی دباغی نکنند و از و پوستین بدوزند ملوک و اکابر پوشند تعبیر دیدن او در خواب قبیل مرد ظلم و زر لیست که با کسی مخالطه نکند سنجاب بچه موش دشتیست مویش در نهایت زینت اهل تنعم بجهة پوستین فرا کیرند چون آدمی را بینند در درختهای بلند بالا روند و در بلاد صقالیه و ترک بسیار بود مزاجش کرم و تر است جهة آنکه حرکت او اسرع از حرکت انسانست



بهترین پوستهای او آنست که کبود باشد و نرم اکلش حرام پوشیدنش حلال اکر دیوانه از کوشت او بخورد عاقل کردد و مرضهای سودائی او دفع کند چون غالب بر مزاج او رطوبتست با قلت حرارت پوست او بدین را چندان کرم نکند لبس او محرور المزاج و جوانانرا نیکوست سنّور بتشدید نون کربه و نر را هشک نامند و حیوانیست متواضع و الفت کیرنده از آدم بسیار آورده اند که اعرابی کربه را صید کرد و نشناخت که چه جانور است از شخصی پرسید که این چیست کفت سنور از کسی دیگر پرسید کفت قط دیکری کفت که این هره نامند و دیکری کفت جندع کویند کسی دیکر کفت این خیطل نامند اعرابی با خود کفت که از جهة عزت و کثرت قیمت باشد چه نام بسیار دارد چون ببازار آورد کفتند بچند میفروشی کفت بصد درهم کفتند بهای او یک درهم زیادہ نمیشود چون این بشنید کربه را بر زمین زد و کفت لعنک الله ما اکثر اسمک و اقل قیمتک چه نام بسیار و بهای اندک داری در اخبار آمده که در کشتی نوح ع از فساد موش شکایت پیش آنحضرت نمودند آنحضرت دست بر

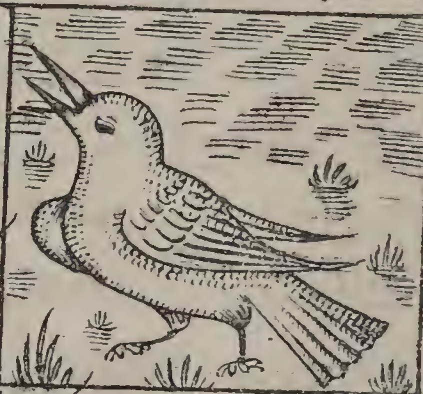
او بچه فلوس دارد بغیر ذبح حلال باقی حرام تذکیه او خروج اوست از بحر زنده بر وقوع او بر خاک
گوشتش سرد و تر بد نزالاغ کند و تشنگی آرد و تولد خلط بلغمی نماید موافق امزجه حاره و جوانانست
اجود شس انکه در تابستان در بلاد حاره بهم رسد یکنوع دیگر انکه او را براس و بوری خوانند جهته عضره المعده
و اطلاق شکم بخورند ماهی بزرگ جثه کثیر الغذا بود اکل گوشت او با عسل آب چشم باز دارد و تجدید بصر نماید
و قوت باه دهد بشرطیکه گرم باشد و سرد نشده باشد چون بوی ماهی بمشام مست برسد هشیار گردد زهره او
و زهره سنگ پشت بحری مخلوط ساخته از و بقلم فولاد نویسند چنانچه تر باشد چنان نماید که بطلا نوشته
شده اکتحال زهره او و زهره کلنک و زهره کنگ نزول آب چشم را از نزول آب نگهدارد آشامیدن زهره او
بخصوصه دفع خفقان و مستی نماید اگر چیزی در حلق تیغ گرده باشند نفع بخشد

تعبیر

التعبیر دیدن او در خواب
دلیل تا چهار زنان و زیاده از و مالست و او را بوزیر و لشکر پادشاه تعبیر کنند اگر از و بر دارد از لشکر
پادشاه بدو نفع رسد اگر بیند که او را در چاه صید میکنند لواطه کند یا خادم خود فروشد دیدن صید او
در آب تیره چیزی نیست اگر بیند که ماهی صید میکند کلامی شنود که خشنود شود لیکن بجهته بیماری
بدست اگر ماهیرا در فراش او بیند دلیل شدت و گاه دلیل غرق باشد و اگر در آب روشن بیند دلیل
روزی حلال و فرزند صالح ماهی شور مال و بریان کرده دلیل سفر بعضی گویند که دیدن او دلیل یمین
و قسم است حضرت سبحانه و تعالی بدو یمین خورده و قسم یاد نموده که ن و القلم و ما یسطرون و نیز دلیل معبد
و مسجد است چه یونس ع در شکم او بعبادت اشتغال داشت

سمندر

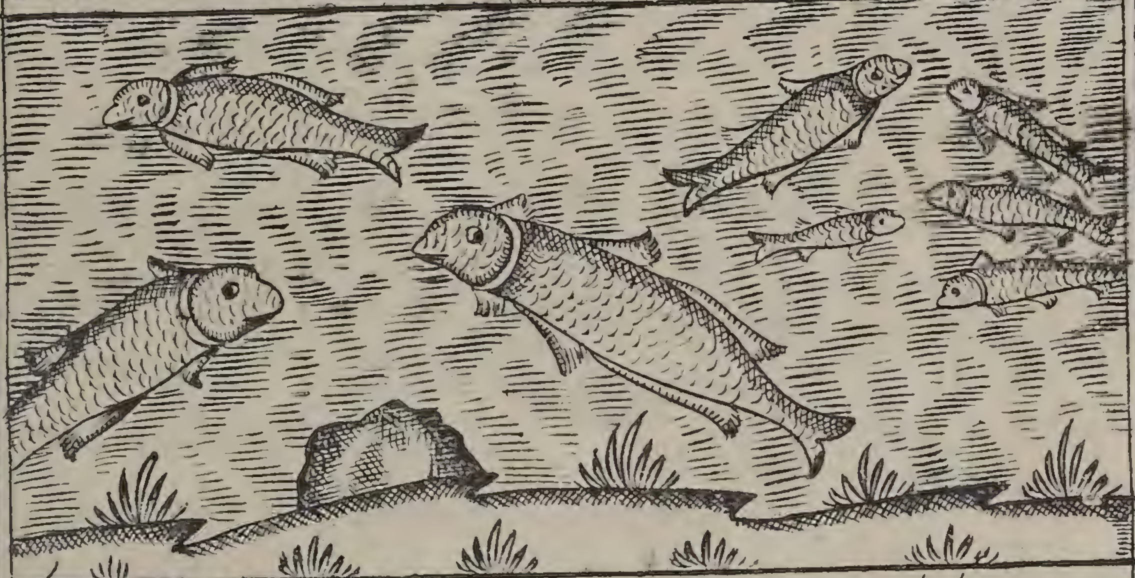
سمندر و سمندل هر دو جانوریست
که حشیش میخورد و او گیاهیست که در چین باشد دائم که نر است قوت سمندر است و چون خشک شود قوت
مردم آنجا باشد و بدیشان ضرر نرساند و چون از سند دور شود اگر چه زرعی باشد هر که خورد در ساعت
بمیرد از عجایب کار سمندر آنکه از آتش محفوظ باشد و لذت یابد در او مکث کند چون پوستش چرک شود باتش برد



پاک گردد و در هند بسیار بود
سرخ رنگ و دراز دم بود اگر تفنگ
باتش اندازند پاک و نو شود و نسوزد
که در بلاد هند جوجه و بیضه در آتش
از پر او دستمال بافند ببلاد شام
و او جانوریست از روباه کوچکتر
او دستمال بافند چون چرک شود
جمعی گمان برده اند که گراو عنبت
کنند با لحاظ آتش داد اثر نکند
برند چون چرک شود در آتش اندازند
پاک شود و نسوزد ابن خلکان گفته که پارچه از آن دستمال دیدم که بهیئت تنک اسب در طول و عرض بافته
بودند در آتش انداختند نسوخت بجانب او را بروغن زیت فرو بردند بر فتیله چراغ گرفتند برافروخته
شد و زمان بسیار میسوخت پس خاموش کردند هیچ تغیری در او بهم نرسید عبد اللطیف بن یوسف بغدادی

کفه

طیور را او تعیش کند هلاک شود انواع او قاطبه جریض واکر بو کند از جهة برودت معده و نزدیکی او بدنش
هیبا شد او را کردن وصوت نباشد چه البته بر جوف او هوا داخل نشود و لهذا بعضی کویند که او را ششی نیست
چنانکه اسپرز و بیشتر را زهره و اشتر مرغ را مغز ساق نباشد ماهیان کوچک جهة محافظت از ماهیان
بزرک خود را با طراف آنها و سواحل بحار رسانند بعضی از آنها از عفونت متولد شود و بعضی از کل و
رنگ حادث کردد و بیضه او را سفیدی و سیاهی نیست بلکه یکرنگست بعضی از و در همه فصول یافت شود
و بعضی باشد که در بعضی فصلها یافت نشود از جمله انواع سقنقور و دلفین و خر شقلاد و تمساح است که در این
باب و در باب سابقه کذشت و بعضی دیکر فولش و عنبر که در ابواب آینده بیاید ان شاء الله تعالی یکنوع



از دعاره که ماهی کوچکیست که چون در دام افتد بلرزد چون در دام افتد ریسمان شبکه بپیچد یا درختی محکم
ببندند تا در شبکه بمیرد و چون در شبکه بمیرد خاصیت او برطرف شود اطبا او را در امراض شدید الحرارت
استعمال کنند ابن سیده کفته که اکر از دعاره را زنده بسر مصروع نزدیک دارند نفع عظیم بخشد اکر انسان
چیزی از و با خود دارد شوهرش تاب مفارقت او نیاورد از جمله انواع او شیخ الیهود است که ان شاء الله
در باب ششم بیاید در عجایب المخلوقات آورده که عبدالرحمن هارونی کفته وقتی در دریای مغرب در کشتی بودم
در مکانیکه او را برطون میکفتند رسیدیم پسر صیقلی با ما بود دامی داشت در دریا انداخته ماهی صید کرد
در طول یکشبر و نیم در پشت کوش راستش لا اله الا الله مکتوب بود و در عقب کردن وی محمد مرقوم و در
پس کوش چپ رسول الله مسطور بود و در کتاب تحفة ابی حامد اندلسی آورده که در بحر روم بقدر یکذرع ماهی
دیدم که او را دلفین نامند چون بدست کیرند مدتی بماند و نمیرد بلکه حرکت کند و اضطراب نماید پاره پاره شود
اکر پاره از وبر آتش افروخته اندازند خود را بیرون اندازد و باشد که بر روهای مردم خورد اکر او را در دیک
نهند و سر او را بسنک یا آهنی بپوشانند تا بیرون نیاید بمیرد و پخته نشود اکر او را هزار پاره کنند از انواع

دلهذا استعمالش موافق امزجهٔ حارّه یا بسه مینت دراین عصر یافت نشود مکر در بلاد دیوم دانه و قاهره
آورند در زمستان چون شدّت برودت بلاد اثر کند از دریا بصحرا بیرون آید صیدش کنند طول
سقنقور هندی دو وجب و عرضش نصف وجب باشد از تناول کنند دوست یکدیگر شوند اکل
کوشت و پیه او زیاده کننده شهوت و قوت نعوظ باشد امراض بارده که در عصب بود دفع کند اکر
او را با انجیر مخلوط کرده استعمال کنند نفع بیشتر دهد ادویه و اشربهٔ او یکمثقال بود اکل او کوشت را فربه کند
کوشت او در دنیشت و کلیتین را برطرف کند و منی را زیاده کند مهرهٔ پشت او را اکر بر پشت کسی آویزند
نعوظ کند و او را از مباشرت ناید تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد دشمنان و عالم راهنما باشد
در ظلمات جهل و حمق سلوی مرغ سمانه و ترکی بیلدرچین نامند جهت آنکه از اکل او از سایر الوان



خورشش تسلی میشوند روزکار بچه درمیان لجه خوانند جهت آنکه از آواز رعد بر قوم موسی ع فرستاد منی بود هرکز کوشت

سلوی مرغیست که در بهشت ذکل میکذارند قیل اکر عذر بمیرد حقسبحانه و تعالی او را و در حدیث آمده که اکر بنی اسرائیل متغیر نمیشد جهت آنکه حقسبحانه

و تعالی من و سلوی بر ایشان فرستاد و از ذخیره کردن آنها نهی فرموده ایشان ذخیره نهادند متعفن شد
اکلش حلال و پاکیزه چون با زهره و جکر بهم سایند او را بکیرد جکرش خورد شفا یابد اکر چشم او را بر صاحب رمد
بندند صحت یابد و چون بدو اکتحال نمایند از وجع نفع بخشد زهرهٔ او لعوق نمایند صرع را سود دهد خون او
سنک مثانه را بریزاند و بول براند زهرهٔ او را اکر با زعفران مخلوط نموده بر بهق سیاه مالند
زایل کند سرکین او را اکر ساییده بر جراحت که خورد شده باشد طلا نمایند اشفاع نمایند اکر سر او را در برج
کبوتر نهند سایر هوام کریزان شوند تعبیر دیدن او در خواب دلیل نجات از غم و دشمن و ازاله
نکبت بود و چه سلوی تسلی از بدی و هم بود و انجاز وعده نماید و روزی بلا تعب رسد مالک شدن او
در خواب دلیل رنج و تعب بود سمک ماهی و ترکان بالق کویند از آب مخلوق شود و در حدیث
آمده که حضرت نبوی ص فرمود که خدای عزّ و جل را هزار نوع مخلوقاتست ششصد در بحر و چهارصد
در برّ از انواع ماهیان ماهیست که نه اوّل او دیده شود و نه آخرش و همه اصناف او در آب با وی کیرند
و استنشاق آب بصد عنین نماید که زلف ا بین چشم و کوشش است چنانچه بنی آدم در بر استنشاق هوا
نمایند و آب در دل او مقام هوا در نولد روح حیوانی باشد و از هوا مستغنی کردد در اقامت حیوة
و ما از هوا استغنی نکردیم جاحظ کفته که او شناوری در جوف آب کنند نه در روی آب مثل هوا که

تعبیر

سلوی

تعبیر

سمک

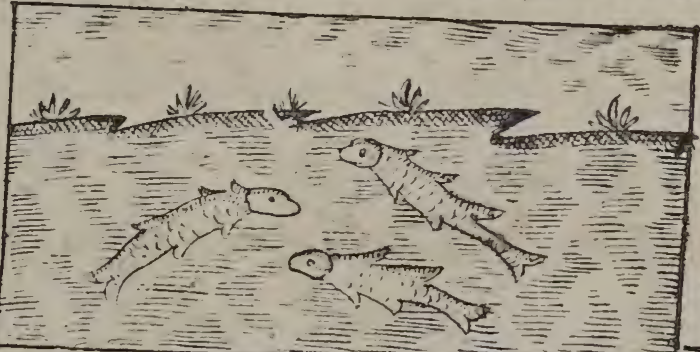
کرده‌ام نزد من چیزی نیست غیر تو هیچکس طاقت ایشان ندارد و تو مهربانی و رحیمی که تکلیف ما لایطاق هیچ
تفسیر انفرمانی حق سبحانه و تعالی فرمود زود باشد که ترا طاقتی دهم و سینهٔ تو وسعت هر چیز داشته باشد
و گوش ترا شنوا گردانم که همه چیز بشنوی و فهم ترا قوی کنم که هر چیز را بفهمی زبان ترا بگشایم تا هر کلمه جاری شود
گوش ترا بگشایم تا محافظت هر چیز کند و پشت تو محکم کنم و دل ترا قوی گردانم که از هیچ چیز نترسی و عقل
تو نگهدارم تا هیچ چیز فراموش تو نشود دست تو بگشایم تا بر همه مسلط باشی و پای تو چاره بسازم تا همه
جای رفتن بر تو آسان گردد لباس هیبت بر تو پوشانم که همه از تو ترسند و نور و ظلمت مسخر تو کنم نور از
پیش لشکر تو باشد تا دشمن را ببینی و ظلمت در عقب تو تا اگر پس سر تو دشمنی باشد ترا نبیند و از هر چیز
ترا سببی سازم چنانچه فرموده و آتیناه من کل شیء سببا

سقر — سقر از مرغان شکاری در جثه شاهین است



اما پایهایش درشت در بلاد ترک بسیار یافت شود چون بشکل دایره دور بگردد تا به طیور در وسط دایره خواهند
سرد سیر تعیش کند و در شهرهای ترک بر شکار سر دهند هکانیکه ازو ابتدا کرده البته بوده هیچیک از دایره بیرون
روند اگرچه بسیار طیر باشد پس بطریق دور آهسته آهسته نزول کند تا بر زمین چسبند و التفات بهیچ طرف
نکنند تا شکاربانان بردارند

سقنقور — سقنقور یکنوع ماهیست درک مانند و دو نوع بود هندی و مصری بعضی
ازو در بحر قلزم متولد شود و آن بحریست که فرعون در او غرق شده نزد عقبه حاجیانست و نیز در بلاد حبشه
بهم رسد در دریا ماهی خورد و در صحرا قطا که سنگخواره است بطریق حیات طالب رطوبت باشد بیضه



در ریگ دفن کند و نر او دو ذکر دارد اگر آدمی را بگزد اگر باب رساند آدم پیش دشمنی است که هر یک
ماده او دو فرج و از عجب کار او که آدم خود را زودتر میان او و ماده عقیق بر آن دیگر ظفر یابند
بکشند فرق میان او و آنکه درک از چند وجه است یکی آنکه درک تربیت جای نگیرد مگر در صحرا و سقنقور خانه
نسازد مگر بقرب دریا دیگر آنکه پوست او نرمتر از پوست درک است پشت درک از دو طرف خاکستر رنگ و
پشت سقنقور منقش بزردی و سیاهی از جمله خواص او آنکه اکل نر او بجهت قوه باه انفع از ماده او است
از روش قیاس و تجربه بهترین اعضای او از پشت تا نزدیک دم است تا دام که نمک نپاشیده اند گرم و تر است
در درجه دوم چون نمک بپاشند خشک شود کثیر الحراره و قلیل الرطوبه گردد اگر مدتی او را در جائی بیاویزند

پس خضر پسر خاله اسکندر باشد که وزیر او بود چون پدر اسکندر بیدار شد نظر کرد دید کوکب مذکور از برج
طالع بیرون رفته و مقصد فوت شده بزوجه خود گفت چرا مرا بیدار نساختی گفت والله که شرم داشتم
گفت مدت چهل سال منتظر طلوع این کوکب بودم و عمر خود را بعبث صرف کردم اما در این ساعت در عقب
او ستاره دیگر طلوع کند با تو مقارنت کنم تعلق بفرزندی گیرد که پادشاه دو قرن شود یعنی مالک



مشرق و مغرب گردد پس اندک ساعتی نگذشت تا آنکه کوکب مذکور از افق سعادت طلوع نمود پدر اسکندر
با مقصود و قیام نمود نطفه اسکندر بسته شد پس نطفه خضر و اسکندر در یکشب بسته شد و این یکوجه است از
وجوه تسمیه او بذی القرنین وهب بن منبه گوید که ذو القرنین مردی بود از روم پسر عجوزه که او را غیر او
فرزندی نبود نام او اسکندر بنده صالحی بود و ایشان گروهی مختلف بودند جمعی از ایشان بطول معمور
و بعضی در عرض و فرقه میانه سکنی داشتند چون ذی القرنین بمرتبه رشد و عقل رسید حق سبحانه و تعالی بطریق وحی
یا الهام بدو گفت که ای ذو القرنین بدرستیکه ترا مبعوث مینمایم بسوی گروهی از اهل زمین ذو القرنین
گفت بار خدایا مرا بامر عظیم خواندی که قدرت آن امر ندارد کسی مگر تو آیا بکدام قوت بر ایشان غالب گردم
و بکدام صبر متحمل شوم و بکدام زبان ناطق گردم و لغات مختلفه ایشان چون بفهمم و بکدام گوش سخن
ایشان بشنوم و بکدام نصرت تقدم بر ایشان جویم و بکدام حجت تدبیر مخاصمه با ایشان نمایم و بکدام
عقل ادراک کلمات ایشان نمایم و بکدام دل تدبیر کار ایشان کنم و بکدام عدل میان ایشان عدالت
کنم و بکدام معرفت فضل از ایشان باشم و بکدام دست بر ایشان زیادتی کنم و بکدام پای بنزد
ایشان روم و بکدام لشکر با ایشان جنگ کنم و بکدام نرمی با ایشان تالیف قلوب کنم و آنچه ذکر

و بیرون آید و بعضی از و متولد حاصل شود در حلیة الاولیا مذکور است که ابو الخیر دیلمی گوید که نزد خیر نساج بودم که زنی نزد وی آمد و گفت بجهة من دستمال بباف گفت چند درهم اجرت میدهی گفت دو درهم گفت فردا انشاء الله تعالی بیاور من خیر گفت هرگاه مرا نیابی در دجله انداز که من وقتیکه بیایم فرا گیرم ابو الخیر گوید بیامدم چو روز دیگر شد آن زن بیامد خیر غایب بود ساعتی انتظار کشیده برخواست دو درهم را در رکوی بسته در دجله انداخت خرچنگی از آب بر آمد بدان رکوی چسپید در آب فرو رفت چون ساعتی گذشت خیر بیامد در دکان گشاده بنشست و ظهری رفت که وضو بسازد خرچنگ دوان از آب بر آمد رکوی بر پشت خود داشت چون بخیر نزدیک رسید رکو را برداشت خرچنگ برفت ابو الخیر گوید گفتم که چنین حالی مشاهده کردم گفت تا من در حیات باشم اظهار این سر مکن والله اعلم تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد بسیار مکر است از جهة کثرت صلاح و مردی با هیبت تعبیر کنند که دست بد امن او کم رسد جاماسب گفته که خوردن گوشت او در خواب مال حرام است سعلات اجنه

غولان سهلی گفته که سعلات آنستکه روز بنظر مردم در آید و غول آنکه بشب مرئی شود جاحظ گفته که عمرو بن یربوع از سعلات و انسیه متولد شده و بعضی را زعم آنکه جرهم از نتاج ملئکه و بنات آدم زائیده شده و بعضی گویند که مادر بلقیس جنیه و پدر ذی القرنین ملئکه و مادرش از انسیه بود و زعم جمعی آنکه نتاج تناکح و طلاقیه مابین جن و انس واقع میشود و استدلال بدین آیه نمودند که و شارکهم فی الاولاد والاموال گویند که زنان جنیه برجال انسی و مردان ایشان بزنان آدمیه عاشق شوند و طلب مباشرت نمایند لهذا صرع عارض ایشان شود و نیز گفته اند که وقواق نتاج است ما بین نبات و حیوان و گویند سعلات در بیابانها در انسان ظفر یابد با او برقص در آید و با وی بازی کند چنانچه گربه با موش و بسیار است که گرگ او را بشب شکار کند و بخورد و چون او را بدرد فریاد کند در کونی ادرکونی در یابید مرا بدر رستیکه گرگ مرا میخورد و بسا باشد که بگوید با من هزار دینار است هرکه مرا خلاص کند بردارد مردم میشناسند که کلام سعلات است کسی خلاص نکند تا گرگ او را بخورد چون روز شود بروند به بینند که موی سر او ریخته است حق آنستکه اکثر این اقوال از درجه اعتبار ساقط است سیما در باب جرهم و بلقیس و ذو القرنین بدانکه در نسب و اسم ذو القرنین اختلاف کرده اند گویند که نام او اسکندر بوده و پدرش اعلم اهل زمان خود بوده از اهل نجوم حق سبحانه و تعالی او را مهلتی در اجل داده است با زوجه خود گفت که امشب بیداری بسیار کشیده ام ساعتی بر آسمان نظر کن وقتی فلان ستاره از فلان مکان طلوع کند مرا بیدار ساز تا با تو مباشرت کنم زعم آنکه نطفه که در این وقت شود فرزندیکه متولد شود تا آخر دهر زنده ماند پس بخواب رفته خواهر آن زن حکایت مذکوره را شنیده منتر صد طلوع آن کوکب بوده چون کوکب مذکور طلوع نموده شوهر با او مباشرت نموده حامله نطفه بسته شد

زمجر

مقوی باه بود اگر خون او را بر دمل گذارند شفا دهد زمجر بر وزن جرد معروفست که ملوک او شکار
مرغان کنند اهل بزده او را احقاف مرغان جوارح شمرند چه ضعف و سستی دارد چشم او بحرکت
دشدیست و دو بدن او شناسند موصوف باشد بقلت وفا و بمدت الفت قابل تعلیم است مطبوع و زرد
بر و بر زمین شکار کند احسنش انکه رنکا و سرخ باشد نوعی از عقاب
بود و فارسی دو برادران خوانند جهة انکه چون از صید عاجز
شود اعانت از برادر و ابنای جنس خود خواهد تا صید فرا کیرد اکلش



حرام لیکن خوردن کوشت او دفع خفقان و طپش دل کند اگر زهره
او را در سرمه داخل نموده اکتحال نمایند نفع بخشد از غشاوت عین و دفع ظلمت بصر نماید و طلاء سرکین او بر
کلف و نمش است باب دوازدهم در سین مهمله مشتمل بر سه فصل فصل اول

سام ابرص

در سین مفتوحه سامة الابرص بتشدید میم چلپاسه بزرک و تیرکی باشی بغلو مانند چون سم زهر است
لهذا او را سام ابرص لکه سفیدی را کویند اکلش حرام و قتلش حلال و ثواب اگر او را بر داء الثعلب
مالند موی برارد جگر او را اگر بر دندان کذارند درد وی ساکن کند کوشت او را اگر بر کزیده عقرب کذارند صحت
بخشد پوست او را اگر بر زخم و شکاف کذارند برطرف کند

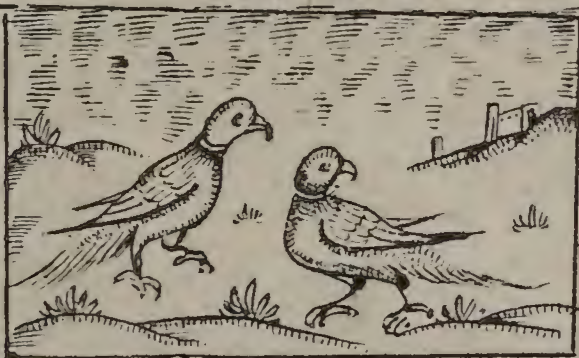


در خانه که زعفران باشد داخل نشو و تعبیر دیدن
او در خواب دلیل فقر است

سرطان

سرطان خرچنگ کژدم
آبی مانند در آب مخلوق کردد اما در بر تعیش کند تند رفتار و
دونده و دو فک با چنگال نهاده چنگالها تیز دارد و دندان بسیار
و پشتش محکم و سخت بود هر که او را ببیند کمان برد که جیوانی
بی سر و دم است هر دو چشم او در دو شانه اوست دهن او
در سینه اش فک اعلا و اسفل از هر دو جانب متساویست هشت پای دارد و بیک پهلوی راه رود و استنشاق
هوا و آب با هم نماید سالی شش نوبت پوست اندازد و در یکه بجانب آب است مسدود سازد تا از حیوانات
درنده ایمن باشد و در یکه بجانب خشکیست کشاده کذارد تا باد بدو رسد و رطوبت او بخشکد و طلب معاشش
کند ارسطاطالیس کفته که کمان برده اند که هرکاه سرطان مرده در میان کودال یا دهی به پشت افتاده
باشد و بیابند دلیل باشد که آن ده و آن شهر از آفات محفوظ ماند اگر او را بر درخت میوه آویزند بسیار بار
دهد و در زمین چین یکنوع سرطان باشد که هر وقت بسوی بر بیرون آید سنک شود اطبا او را فرا کیرند
و سرمه سازند و اکتحال او جلاء بصر شود سرطان اکثر بتوالد و تناسل مخلوق نکردد بلکه در صدف متکون شود

گر مقوم است ولهذا از درون نفس نمیکشند چون در روغن فرو رود از حرکت باز ماند و چون در سرکه افتد زنده شود و پرد اکلش حرام است رشید امام نقل کرده که انحضرت فرمود که هر که زنبور بکشد سه حسنه کسب کند لیکن سوزانیدن خانهٔ او و آتش در افکندن مکروه است مگر در وقتیکه از آزار وی ترسند بعض صحیح بیت که از حشرات است بجهانیکه در خانه اوست در زیت بجوشانند دیگر شراب با او برطرز اند و بخورند قوت باه و شهوت بیفزاید اگر شیر ماده گاو بر گزیدهٔ او مالند در حال شفا یابد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل دشمن محارب و باشد که دلیل بناء نقاب و جهندس باشند و گاه دلیل قطاع الطریق و صاحب کسب و مطرب که خارج کنند در ضرب خود و گاه دلیل اکل و شرب مسموم بود و بعضی گویند دلیل دیدن خصمی مهیب ثابت در قتال بود یا سعیدی خبیث الاکل و الشرب بود اگر بیند که زنبوران در آن در آن مکان در آمدند دلیل لشکر مهیب با سرعت باشند و بعضی گویند که دلیل مرد مجادل باطل بود و بعضی گویند که زنابر و غراب دلیل خون ریختن با جمعیکه ایشان از رحم نبود **فصل دویم در زاء مکسوره** **زریاب** که ابو ذریع گویند مرغیست که الفت بمردم گیرد قابل تعلیم در کتاب منطق الطیر آورده که مردی از بغداد بیرون رفت چهار صد درهم همراه داشت در راه بجهاتی زریاب دید هر چه داشت بقیمت آنها داده خریده ببغداد مراجعت نمود چون صبح شد بادی خنک وزیده همه آنها مردند مگر از آنها که لاغر بود بماند و چون مرد تاجر را یقین شد که فقر و احتیاج بدو روی آورده شب تا صبح بتضرع و ابتهال بدرگاه ایزد متعال بذکر یا غیاث المستغیثین اشتغال داشت چون صبح شد برودت زائل شد هوا حرارت بهمرسانید آن مرغ ضعیف الحال پر و بال برافشاند و باواز فصیح میگفت یا غیاث المستغیثین اغثنی مردم جمعیت نموده صدای و میشنیدند که ناگاه خلیفه بر او گذشت او را بهزار درهم بخریدند آن مرد از هم و غم استخلاص یافت



فصل سیم در زاء مضمومه **زرق** مرغ شکاری که باوی باز و باشق شکار کنند فرا گفته که او با ز مرغ سفید نیست الا انکه حرارت و یبوست او بیشتر است از بنی نوع اوست محکم بال تر در طیران اسرع و با بهایش قوی تر است سیاه پشت و سفید کلش حرام **زورزوری** سار و بزرگی سفر چین گویند جاحظ گفته که مرغ نیکو بال کوچک پای بود از عجایب دنیا انکه در رومیه از مس تمثالی بشکل زورزوری ساخته اند که سالی یکروز صدا کند هر مرغ که از آن جنس باشد زیتونی بمنقار گرفته نزد او آورند بگذارند و بروند چون جمع شوند بیفشرند زیتون اخاذین بخوحاصل شود کلش حلال است چه از جمله عصافر است گوشتش

دیچه او بیرون آمد مانند کوه بزرگی پس از پر و بال او گرفتند و کشیدند تا بال او شکسته شد و بیرون
آمد و پر با ایشان باقی ماند هنوز خلقت او تمام نشده بود او را کشتند از گوشت او بر داشتند و طبخ
نمودند با چوبیکه در آن بیشه بود بهم زدند و بخوردند و جمعی در میان ایشان پیر و ریش سفید بودند چون
صبح شد جوان و ریش سیاه گشته بودند و بعد هر که از آن گوشت بخورد جوان و ریش سیاه نگردید
میگفتند این اثر از آن چوبست که گوشت آنرا در وقت طبخ بر هم زدند و او چوب نشاب بود که ازو تیر میسازند
چون آفتاب طلوع نمود رخ مثل ابر عظیمی در هوا پیدا شد سنگی که بزرگتر از کشتی بود در دو پای خود داشت
در دریا انداخت چون کشتی بیشتر رفته بود کشتی بعون الله بسلامت نجات یافت تعبیر دیدن او در
خواب دلیل اخبار غریبه و اسفار بعیده است و باشد که دیدن او دلیل سقوط کلام صحیح یا سقیم باشد نتیجه
دیدن عنقا **باب یازدهم** در زاء معجمه مشتمل بر سه فصل است **فصل اول** در زاء مفتوحه
زاغ را بترکان غرغه و غرقون نامند یکنوع او سیاه محض کوچک و را کلاغ زراعت خوانند
اکلش حلال است یکنوع دیگر منقار سرخ دارد و را غراب زیتونی نامند جهة آنکه خوردن او اکثر زیتون است
لطیف الشکل و نیکو منظر است در عجایب المخلوقات آورده که یکنوع او بزرگ و سیاه بود که زیاده از
هزار سال عمر کنند والله اعلم زبان زاغچه اگر خشک نموده تشنه خورد تشنگی او زایل شود اگرچه در
قلب الاسد باشد اگر دل او را خشک نموده و سائیده هر که بیاشامد تشنه نشود چه او در ماه تموز آب ننوشد
اگر زهره او را از زهره خروس مخلوط ساخته اکتحال نمایند تیرگی چشم را زایل کند اگر بر موی سفید طلا کنند
بغایت سیاه کند اکتحال حوصله آن مانع نزول آب از چشم کند تعبیر دیدن زاغ در خواب دلیل
جمعیت که محب شرکت باشند و باشد که دلالت بر فقر کند بعضی گویند که دلیل ولد الزنا است و دلیل
کسیکه کارهای او ممزوج بخیر و شر باشد **زنبور** الک ترکان آرو نامند آنچه کوهیست سیاه و در کوه
و درخت مکان گیرد و از خاک خانه سازد از چهار جهة بجهة وزیدن ریاح اربع در گذارد و صاحب نیش و
گزنده است غذای وی از میوه ها و شکوفها نر او بزرگ جثه تر از ماده باشد آنچه غیر کوهیست رنگش سرخ



بود مثل مورچه در زیر درختان میوه دار خانه سازد و خاک از
زمین بیرون آورد و در زمستان در زیر زمین پنهان شود والا از
سرما هلاک شود و مثل میته بخواب رود قوت زمستان جمع نکند بخلاف
نحل عسل که قوت جمع کند چون بهار شود از شدت برودت و عدم قوت مثل چوب خشک از او روح
در رود بطریقی سال گذشته زنده شود و این صفت مختلف اللون دراز جسد حریص الطبع بود و هر چیز
که در او گوشت بود از میوه و غیره میخورد و تنها میپرد و در بطون زمین و دیوارها ساکن گردد و در میان

تعبیر

زاغ

زنبور

تعبیر

تعبیر

بسایند با شربت عسل بیاشامد جمیع زهرها را دفع کند که نهد آشتن او و دفع اوجاع بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد احمق است اگر بیند که او را گرفته حرب و خون ریختن واقع شود یا بیماری صعب او را روی دهد بعضی گویند اگر بیند که بسیاری از ده در مکانی فرود آید دلیل فرود آمدن لشکر است در آن مکان فرود آمدن لشکر است در آن مکان ارطامیدوس گفته دیدن او خیر است از برای کسیکه بیرون شهر است چه او داخل شهر نشود و نیز دیدن او دلیل فساد کسانی است که در مقابر ساکن شوند اگر او را در خواب بیند اگر مریض در آن خانه بود موت اوست و الا دلیل موت صاحب اوست فصل دویم در راء مکسوره

رق

رق جانوریست شبیه نهنگ که بزرگ سنگ پشت را گویند فصل سیم در راء مضمومه رتیلا

رتیلا

بتاء سه نقطه ممدوده و مقصور هر دو آمده و جنسی از هوام یعنی حشرات زمین جاحظ گفته نوعی از عنکبوت



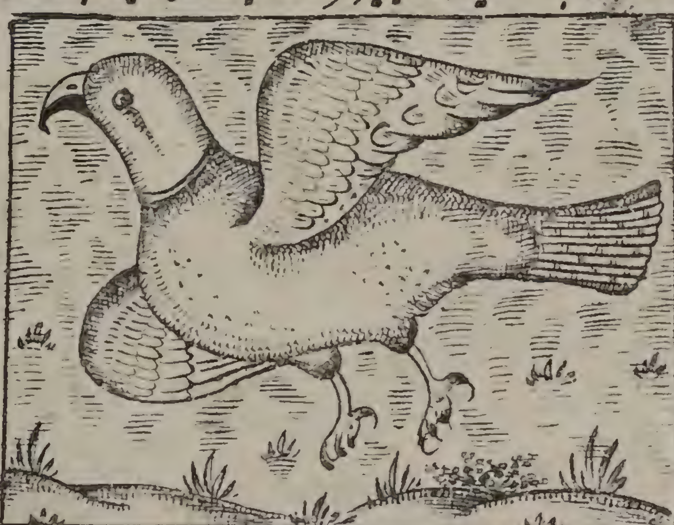
اورا عقرب پران خوانند جهت آنکه قاتل حیاتست ترکان بعه مینند بدترین انواع او مصریه است صاحب قاموس گفته بتاء دو نقطه ضبط نموده بعضی رتیلا چنانچه مشهور است و گفته مشهورترین انواع او نوعیست شبیه بمکس است که حوالی چراغ میگردد و بهوای آدمی آید بعضی سیاه و بعضی زرد با پر میباشند گزیدن همه انواع او متألم و دردناک است و بعضی انواع او در غله زار ها باشد بجهت دفع زهر او و عقرب مالیدن شکوفه سوسن نافع است و نیز اگر مغز سر او را با فلفل بیاشامد دفع سم او کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن بوذیه مفسده است که بکار مردم آید که خبرها بیابد و بعضی گویند که دیدن او دلیل دشمن قتال حقیر النظر شدید الطعن است روبیان ماهی کوچک

تعبیر

روبیان

سرخ رنگ اگر تازه او را کوفته بر موضعیکه خاره یا تیر فرو رفته باشد طلا نماید بسهولت برآرد رخ مرغیست

رخ



معروف در جزایر چین میباشد که هر بال او ده هزار باع است گویند مردی از اهل تجارت زمین مغرب سفر نموده بود که در چین بود که از رخ پر او نه خنک آب در کشتی داشت همراه میگفت که یکمرتبه بدریای چین سفر کردم با دستیارا بجزیره بزرگی افتادیم اهل آن کشتی به لطلب آب و هیمه بیرون رفتند قبه عظیمی بارتفاع صد گز دیدند که او را براقی و درخشندگی بود ازو تعجب کردند چون نزدیک وی رسیدند بیضهٔ رخ بود چوب و تیر و شمشیر برو زدند تا شکافته شد

شما دفع کمی از کار عسل در روز تابستان میکنند اگر بر شما ظاهر شوند هر آینه بر هر زمین پست و کوه بلند و هر شیب
و فراز ببینند که جمعی کنهها پهن کرده و دهنها گشاده اگر بنده را طرفة العین بحال خود واگذارند که اعتماد
بر خود کند هر آینه دیوان و شیاطین بربایند قال الله تعالی له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه
من امر الله یعنی مر خدایراست فرشتهها که در گردنده و رانندهاند از بنی آدم آفات دیوان و شیاطین را
از پیش و پس نگهداری میکنند از شر شیاطین جاحظ گفته که اگر شیر [illegible] را الجندبیدستر مخلوط ساخته
بر خانه بپاشند هیچ مگس داخل وی نشود اگر ادرا سوخته و صلایه نموده بعسل بسرشند و بر داء الثعلب
مالند موی بر آرد و بر هر دو او چون ریم آهن بپاشند هیچ مگسی روی نیابد اگر سر او را بگستند بر گزیده عقرب مالند
درد وی را ساکن گرداند اگر دسته از علف سیاه بوی بر در خانه نهند هیچ مگس داخل آنخانه نشود اگر مگسهای
بزرگ را سر ببرند و بدنهای آنرا بر موضعی از پلک چشم که موی زاید بر آورده باشد سخت بمالند مویرا ببرد دیگر برون
نیارد و عظیم مجربست اگر مگسی را گرفته در کوی کتان بپیچند و بر رشته آهسته بسته در گردن یا بازوی کسیکه
چشمش درد کند بیاویزند درد وی ساکن شود اگر مگسی را در هم شکسته بچشمی که ورم کرده ضماد کنند صحت
بخشند محمد بن زکریا گوید که در کتب طبعیات رومیه دیدم که اگر مگسی زنده بر کسی آویزند که دندان او درد میکند
درد را ساکن کند کسیرا که سگ دیوانه گزیده باشد روی او را بپوشانند تا مگس را نبینند که باعث آزار
وی باشد صفت طلسمی که منع کند مگس تازه و زرنیخ زرد اجزای مساوی گرفته در هم نرم بسایند با آب گرم و
روغن خمیر کنند تمثال مگسی از و سازند و بر مائده نهند هیچ مگس بدان مائده نرسد مادام که آن تمثال بر آن
مائده باشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل خصم ضعیف و باشد که دلیل جمعیت روزی باشد و بسا باشد
که دلیل درد و دوا با فزع و ترس بود **باب دهم** در راء مهمله مشتمل بر سه فصل **فصل اول**
در راء مفتوحه **رخم** همای او استخوان خورد فرد همای بر همه مرغان بدان شرف دارد که
استخوان خورد و آدمی نیازارد گویند در خلقت مرغ ابلقی است شبیه بکرکس در جبال صلبه موحشه
و اراضی بعیده از اماکن اعداد خود ماوی سازد و لهذا اعراب در امثال خود گویند فلان اعز من بیض الا
نوق یعنی فلانه چیز عزیزتر از بیضه اوست این طیر بخاصیت
اشتهار دارد چه با فرط قدرتش طمع در عذره ننماید
اکلش حرام اگر خانه را به او دود بخور کنند همه جانوران بگریزند
اگر سرگین او را با سرکه و گلاب مخلوط ساخته برص طلا نمایند



تغییر لون دهد اگر جگر او را بریان کرده بآب سایند و دیوانه هر روز یکمرتبه بنوشد تا سه روز متوالی
شفا یابد اگر سر او را به زن عسر الولاده ببندند بزودی بار نهد اگر پوست او را بر جثه دوان او باشد خشک

عقب

رخم

از دخول دزدان احتیاط نماید و باشد که دیدن او دلیل تهمت نهادن بر شخصی باشد که از وی بری باشد
بالنظر الی قصة یوسف عم **فیخ** بیاء از دو نقطه از تحت و خاء معجمه گفتار نر بسیار موی جمعش فیوخ و

فیخ

از یاخ است هرگاه صیاد اراده صید او کند سنگی در خانه او اندازد از حماقتی که دارد گمان برد که گر



چیز ماکولیست بیرون آید صیدش کنند و اگر
در سوراخ باشد این افسون بر او خوانند اطرقی ام
طریق خامری ام عامر ابشری بجراد عضی او
او شاة هزلی مکرر این افسون خوانند تا نزد
سوراخ آید دست و پایش ببندند و بیرون
آرند **فصل سیم** در دال مضمومه **ذباب** مگس ترکان چنین نامند نادان ترین مخلوقاتست

ذباب

که خود را در هلاک اندازد افلاطون گفته که از صغر حدقه اش مژه ندارد چه مژه آینه حدقه را مصقلی و مجلی



گرداند حقتعالی او را عوض مژه دو دست بکرداده که حدقه
خود را صیقل دهد و لهذا همیشه بدو دست مسح چشمها نماید خاخ
گفته که عربان ذباب را بر مگس و پشه و زنبور و کیک و مگس خر
و مگس سگ و مگس عسل اطلاق کنند اصلش کرمه کو چکست که از بدن حیوانات بیرون آید مگس گردد
اما مگس مردم از سرگین و کثافات و عفونت و از جماع با یکدیگر متکون شود و در حین وزیدن باد جنوب
بسیار شود و در هبوب باد شمال متفرق و متلاشی گردد مخلوق الساعه مثل پشه خرطوم دارد انتهای
کلام بادبکار او هو آنکه بر موضع سیاه نشیند سفید گردد و بر موضع سفید نشیند سیاه گردد و لهذا حقتعالی
بر یونس عم در وقت خروج او از بطن حوت درخت کدو رویانید تا مگس از و باز داشت جسمش صلب گردید
در مواضع متعفنه بسیار باشد و باشد که نر او با ماده تمام روز جماع کند او را حیوان هسته گویند چه در
زمستان پنهان و در تابستان پیدا گردد اکلش حرام در حدیث آمده که هرگاه در ظرف شما افتد
او را در آن ظرف فرو برید بدرستیکه در یکبال او علت و در بال دیگر دوا است و در روایت دیگر آنکه
در یک بال او سم و در دیگری شفاست پس اگر در طعام افتد او را فرو برید چه آنکه اول بالیکه سم دارد
مقدم دارد و آن دیگری که در او شفاست فرو رود و دفع سم او کند مؤلف گوید حیوة الحیوان که اهل
نموده دیدم که بال چپ نگه میدارد و پس او مناسبه تمام است و بال راست مناسب شفا ابی ایاسه
از پیغمبر خدا صلعم نقل کرده که آنحضرت فرمود که بهر مؤمنی صد و هشت ملک موکل است که دفع میکنند از او آنچه
که قدرت بر دفع آنها ندارد و پس از آنجمله هفت فرشته اند که همه اوقات دفع بلیات از و میکنند چو

کند واگر بترسد در او طمع بکند وانکه نترسد وبگریزد واز خواص او انکه بزبان خود چون بشیر استخوان ببرد
چنانچه صدای او مسموع نشود اگر سر او را در برجی گذارند گربه وغیره از موذیات نزدیک ایشان نشوند و هر که
چشم راست او با خود دارد از دزد و سباع نترسد اگر قاب پای او بر سر نیزه آویزند اگر جمع کثیر را مع
وی زنند بد و نرسد ما دام که آن قاب بر سر نیزه باشد اگر خصیتین او را بشکافند و نمک و سقر باشند هر که
با آب عسل نوشد ذات الجنب را شفا بخشد اگر قطره از خون او با روغن گاو مخلوط ساخته در گوش چکانند
درد و کری گوش را زایل کند اگر مغز سر او را با آب سداب و زیت بسایند روغن او گرفته بر جسد مالند از جمیع
علل ظاهره و باطنه که علت آنها را سردی باشد امین و سالم باشد و دندانها با پوست و چشم او را هر که
با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب القلوب گردد اکل جگر او درد جگر دفع کند اگر قضیب او را در فرق
بریان کرده بخایند قوت باه دهد واین بتجربه رسیده اگر زهره او را با عسل و آب مخلوط ساخته بر ذکر طلا کنند
با هر زن که مجامعت کند او را بغایت دوست دارد اگر دم او را بر علف زار گاو آویزند هیچ گرگ بدین
نزدیک او نشود اگرچه از جوع بمیرد اگر سرگین او را در موضعی بخور کنند هیچ موش بدان مکان نزدیک نشود
مداومت جلوس بر پوست او از قولنج باز دارد اگر زهی از روده او ساخته بر سازی آویزند جمیع زهها یکه
از روده گوسفند باشد پاره کند واگر از روده اش دف سازند به پوست او بخور کنند جمیع دفها را پاره کند اگر از
پوست او طبلی سازند چون در میان طبلها نوازند همه را پاره کنند مالیدن او بر داء الثعلب موی بر آرد
اشامیدن زهره او شکم به بندد و اسهال را نافع بود و چون بر قضیب مالند هر مقدار که خواهند جماع کنند
اگر با زهره کرکس و روغن زیبق مالند تهیج باه کند و لذت تام یابد اگر بروغن گل بسایند هر دو یکه برابر رود
خود مالد زنش بغایت دوست دارد اگر برابر او راه رود اگر باد ورس که گیاهیست شبیه بکنجد بر بهق مالند زایل کند
دندان پاره او را اگر بر مصروع آویزند صحت یابد اگر استخوانیکه میان سرگین او یافت شود دندانیکه درد کند
با او بخراشند وجع وی در ساعت ساکن شود جالینوس گفته که کسیکه او را در دشقیقه دائمی باشد اگر با زهره
او روغن بنفشه در بینی او چکانند صحت یابد و اگر بر بینی کودک بچکانند مدت حیات از صرع ایمن باشد و اگر زهره
چشم او را بر کودک آویزند مصروع نشود و اگر جزوی از زهره او با عسل خام مخلوط ساخته اکتحال نمایند
از ظلمت و تیرگی چشم ایمن گردد و اگر قضیب او را باسم زنی به بندند هیچ مردی قدرت بر او ندارد الا وقتیکه
گره او بگشایند طلاء خون او نافع جراحات بود صفت طلسمی که گرگان جمع شوند از مس صورت گرگ مجوف ساخته
در جوف وی سرگین گرگ گذارند در هر موضعیکه دفن کند گرگان گریزان شوند **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل کذب و حیله و عداوت و دزد ستمکار بود و دلیل دیدن بچه او فرزند دزد هر که بچه او بیند فرزند دزد
پرورش دهد اگر بیند گرگ گوسفند پاره یا حیوان اهلی گردید دزد توبه کند اگر بیند که گرگان بخانه او در آمدند

تعبیر

ادرا طبخ نموده برداء الثعلب بهتر موی برآرد و شفا دهد اطبا سلف را زعم آنکه اگر چیزی از او در رگوی
بسرخی بپیچند و بر محموم آویزند تب از وی مفارقت کند



با لخاصیت فصل

دویم در ذال مکسوره **ذئب** گرگ در بزرگی نورد باشد اکلش حرام عربان
او را ابا جعده یعنی خاکستری رنگ نام نهند او و شیر را یکنوع صبری بر گرسنگی
هست که سایر حیوانات را نیست لیکن شیر حریص تر و پرخوارتر است با اینحال اگر چند روز بگذرد که چیزی
نیابد بنسیم استنشاق نماید و تعیش کند هر استخوان صلب و مصمتی در جوف او بگذارد هضم کند مگر استخوان
جز با هیچ حیوانی را بغیر او و سگ نر در مباشرت بیکدیگر ملتحم نشوند و چون نر و ماده او با هم ملتحم شوند
هر کس بر ایشان هجوم آورد بهر طریق که باشد ایشان را بکشند و لهذا چون اراده مباشرت بکند از خوفیکه
بر خود دارند اکثر بموضعی روند که تردد مردم در او کمتر باشد بر زمین خوابیده جماع کنند و او موصوفست
بلنگی و لهذا چون اراده گریختن کند بجهد و نتواند جهید و یک چشم او بخواب رود و یکی پوشیده شود و یکی همیشه بچشم بیدار



مراقبت و حراست خود نماید و بچشم خوابیده استراحت
کند و چون مقید نباشد از همه حیوانات بیشتر فریاد کند
و چون گرفتار شود اگر او را به چوب و عصا و شمشیر
بزنند یا زخمی بردارد یا عضوی شکسته شود تا مردن
صدای او شنیده نشود و قوت شامه او بمرتبه ایست که از
مسافت یک فرسخ ادراک مشموم نماید و اکثر در صبح متعرض گوسفندان شود چه تمامی شب کلاب و بات مترقب بوده
و پاسبانان گله بوده اند در وقت انفلاق فجر ایشان را کلالی و فتوری روی نماید بخواب روند پس در آنوقت
گرگان جوعان قصد گله گوسفند کنند اگرچه در مسافت بعیده و اماکن قریبه باشند بهر تعب و مشقت که
باشد خود را بمقصد رسانند و از رنج و تعب دوری راه نیندیشند بلکه آن زحمت را محض راحت دانند و چنین
قال فرد رنج راحت دان چه شد مطلب بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ و چون با این او و گوسفند
عداوت جبلی و منافرت فطری واقع است لهذا اگر پوست او را با پوست گوسفند بریزد و آرزوی برهنه
کند غضل بگذارد در حال جان بقابض ارواح سپارد و چون گرسنه شود فریاد کند تا گرگان دیگر جمع آیند
و چون یکی از آنها روی بگریز نهند همه بر او تازند و او را از هم بدرند و بخورند و چون تنها بآدمی رسد از او
بترسد بطریق استغاثه فریاد کند تا ابنای جنس او بشنوند مجتمع گشته بهیئت مجموعی روی بوی آورند و خواهند
که از روی حرص او را بخورند اگر آنکس یکی از آنها را از خود دور کند آنکس را گذارند روی بدان گرگ دور
شده آرند و او را از هم بدرند و بخورند و آنکس نجات یابد چاره از شان او ست که چون آدمی از و بترسد طمع در وی

سفیدی او تر و سرد و زردی او گرم اکل بزرگ و تازه قوت باه را زیاده کند نیم برشت او احسن و الطف اغذیه است
و سریع الهضم تمام پخته او دیر هضم مداومت بر اکل او مولد کلف است و دفع ضرر او آنست که سفیدی
او نخورد و بزردی اکتفا نماید که مولد خلط محمودیست اگر مغز سر او را بر گزیدهٔ لندبا بخاصیته شفا دهد صاحب
عجایب المخلوقات آورده که اگر دجاجه باده پیاز و یک کف کنجد مقشر بپزند تا مهرا شود گوشت و شوربای
وی بخورند قوت باه را زیاد کند بعضی از جاهلان بعلم طب را اعتقاد آنکه مداومت بر اکل گوشت او
مورث بواسیر و نقرس است و این باطل است صاحب عجایب المخلوقات آورده که در سنگدان او سنگیست
که اگر بر مصروع آویزند شفا دهد و اگر کسی با خود دارد قوت باه را زیاده کند و اگر زیر سر کودک بنهند از خوف
ایمن شود سرگین مرغ سیاه اگر بر در خانه بپاشند میان اهل آنخانه خصومت پدید آید اگر زهرهٔ او را بر قضیب
مالد با هر زنیکه مجامعت کند آن غیر او دیگری را نخواهد اگر سر او را در ظرفی گذاشته زیر سر مردی که اگر با زنش
جنگ نماید دفن نمایند رو بصلح آرد و اگر مردی چهار درهم از روغن او بر دارد قوت باهش زیاده شود
چشم او که بسیار سیاه باشد یا دو چشم گربهٔ سیاه خشک نموده بعد از حلا به اکتحال نمایند روحانیین را ببیند
و هرچه از ایشان پرسد جواب گویند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل زنان بمقدار اگر با رعونه و
نشاط بیند دلیل زن اصیل بود و اگر در مزبله بیند دلیل زن فاجره و جوجهٔ او ولد الزنا باشد که دیدن
او دلیل زن صاحب اولاد باشد و اگر بیند که بر سر مریض آمد شفا یابد و آواز او شر و موت و اگر بیند که
بر سبیح در آید دلیل بیماریست و گاه دلیل زوال غم باشد اگر بیند که او را ذبح نموده کنیزی را بکارت برد و
اگر بیند که او را صید کرد از عجم ولایتی و مالی بدو رسد اگر بیند که او را با بچها و بیضها از مکانی بمکانی برد
اهل آن ولایت را اسیر کند پر و بال و بیضهٔ اش دلیل زنانست قوله تعالی کانهن بیض مکنون اگر در دست
خود بیضه بیند اگر زنش حامله باشد دختر زاید و اگر زن نباشد عزب خواهد و اگر بیضهٔ خام خورد مال حرام خورد
و اگر مطبوخ روزی حلال عقب مردی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم که پوست بیضها جدا میکنم
و زردی تنها می اندازم و سفید بها میخورم گفت تو نباشی گفتند از کجا دانستی گفت بیضه بمنزله قبر است
و زردی جسد و سفیدی کفن انداختن زردی عبارت از انداختن میت و بهای کفن میخورد و اگر زن حامله
بیند که بیضه پوست کند او را داده شد البته دختر زاید

باب نهم در ذال معجمه مشتمل بر سه

فصل اول در ذال مفتوحه **ذراریح** آنکه کلنک جانور سرخیست که نقطهای سیاه
دارد و می پرد از ذوات السموم است انواع باشد بعضی از و در بالها خطهای سبز دارد و در رنگش مختلف
جثه اش بزرگ و طویل و حمیلی بود مثل کرم گل جبریست اکلش حرام مالبدن او نافع جرب و علتی
که پوست را برد و نیز مخلوط سازند با دوه که موافق ورمها است مثل سرطان گردند امام فخر رازی گفته که

تعبیر

باب ذ

دال آمده مرغ خانگی که ماکیان گویند و بزرگی داوق گویند و احد او دجاجه و جهة انکه در راه رفتن اقبال
و ادبار نماید دجاجه نامند چه هرگاه کسی در راه رفتن گامهای نزدیک گذارد و پیش و پس رود اورا
دجاجه گویند چون پر شود
از و بیرون نیاید باتفاق اکل
سباع از نزد وی گذرند از
گذرد اگر در بام و دیوار باشد



بیضه او را زردی نباشد و جوجه
او حلال است از عجیب امر او انکه
هیچکس نترسد اما چون شغال بر او
خود را از ترس بزیر اندازد و
موصوف است بکم خوابی و زود بیدار شدن گویند که نوم او بمقدار بیرون آمدن نفس و رجوع او است
و این از غایت ترس و بیدلی او ست و از شدت حیله که دارد بر زمین نخوابد بلکه بر بالای شاخ درخت یا دیواری
بخواب رود و جوجه از بیضه بیرون آرد با پر و ظریف و مقبول بود و بعد از نکر و نه راه رود و هر چند بزرگتر
شود احمق تر و ناقص الحس گردد تا انکه جمیع صفات حسنه از و زایل شود پس قابل ذبح گردد مثل طیور جوارح گوشت
و مگس خورد بطریق بهایم نان تناول کند و دانه چند بیضه او را هر چه اطرافش دراز و تیز از و مرغ بیرون
آید و انچه مدور و عریض بود خروس از و تولد نماید جوجه از بیضه گاه بکفایت مرغ بیرون آید و گاه دفن
نمودن در زبل و مانند آن بعضی از و روزی دو نوبت بیضه نهد در همه سال بیضه گذارد مگر در دو ماه زمستان
خلقت بیضه در ده روز باتمام رسد در وقت بیرون آمدن پوستش نرم است چون هوا بر او رسد خشک
و محکم گردد میان زرد و سفیدی وی پوست نازکی باشد او را رقیق نامند و هرگاه در یک بیضه دو زرده
باشد از و دو جوجه بر آید احسن و الطف او انکه زردی او بیشتر بود و بیضه مرغیکه آن را خروس نباشد قلیل
الغذا بود و حیوانات از و متولد نشوند و همچنین از انکه بیضه از وقتیکه قمر ناقص النور باشد چه بیضه از هلال تا بدر
ممتلی شود و رطوبات او زیاد گردد و از بدر تا محاق ناقص و لهذا بعضی آنها را یکپهلو ناقص باشد جوجه
نر و ماده را بطریق شناسند که او را از منقار او بر ندا کر حرکت نمود نر است و خروس و اگر ساکن شد
مرغ است حضرت مقدس نبوی صلعم اغنیا را به نگهداشتن مرغ و گوسفند و فقرا را بنگهداشتن مرغ خانگی
امر فرمود یعنی که هر کس بقدر حال خود جهة معیشت کسبی و اشتغال نماید بیضه و لحمش حلال لحمش در حرارت
معتدل است گوشت مرغ جوان زیاد کننده عقل و منی است و از زراصاف کند غذای معتدل بود و بتخصیص
جوانان را در فصل بهار لیکن مضر اهل ریاضت است مصلح او بعد از اکل او شربت عسل تناول کنند چون
اطبا اتفاق نموده اند که خوردن او مولد نقرس است و مضر او ست ظاهرا معنی را بالخاصیه یا فقه باشند و
قایلی او درجه اعتدال دارد نه چه بسیار گرم نیست که بصفرا منتج شود و بسیار هم سرد نیست که مولد بلغم باشد
و حال انکه گوشت رنگ را نیکو و دماغ را قوت و عقل را زیاده سازد بیضه او گرم است مایل بخشکی و بعضی گویند

اطبا گویند که اشامیدن وخشخاش کرم او شکم چند از دو برگ شفتالو در ابزاف ضماد کنند کرم شکم را بکشند اما
کرم ابریشم از عجیب مخلوقاتست چه اول تخمی است بقدر دانهائیکه در انجیر میباشد از مورچه کوچکتر رنگ او
سیاه و وقت بیرون آمدن او قریب بفصل بهار بود در گرم سیرها در حقه گذارند اگر از و بیرون میاید زنان



در زیر بغل و پستان نگهدارند چون بیرون آید برگ توت سفید دهند تا روز بروز بزرگ شود از سیاهی بسفید
مبدل شود و در مدت شصت روز باین مرتبه رسد پس شروع کند بتنیدن بر نفس خود و بر گرد خود تنید یعنی انچه
در درون وی بود خالی شود تا بقدر گردکان شود اما طولانی بود تا ده روز چنین شود و بعد از ده روز میبرد
پس این جوزه سوراخ کند و پروانه که دو بال سفید داشته باشد از و بیرون آید در وقت بیرون آمدن او مضطرب
بیرون آید بالهای او متحرک از حرص جماع نر او بماده دم بدم چسپیده تا بدن ایشان با هم ملتحم بود پس
جدا شده ماده او تخم کند بهیئتی که گذشت تخم او را بر کوهی سفیدی به بندند نر و ماده هر دو بمیرند نگهدارند اگر
بجهة تخم خواهند و الا از آنها حریر سازند و در آفتاب گذارند و چند چیز از خواص اوست که از صوت رعد
و زدن طشت و کوفتن هاون و بوی سرکه و از آدم جنب و زن حایض بمیرد و از موش و گنجشک و مورچه
و چلپاسه و کثرت حرارت و برودت بر و برسند بعضی حکما گفته اند که فرزند آدم بکرم ابریشم میماند همیشه
در جهل خود تند او را از جهل خلاصی نیست تا انکه خود را بکشد بدانکه جمیع انواع کرمها جهة استخباث حرام است
از جمله خواص کرم ابریشم انکه اگر بزیت مخلوط ساخته بر بدن انسانی بمالند از گزیدن جانوران زهردار
ایمن ماند چون کرم ابریشم بیرون آید مرغ خانگی خورد و فربه شود اگر کرم زردی که از زیل متلون شود در زیت
کهنه جوشانند بر داء الثعلب بنهند شفا یابد و نفع عظیم بخشد و موی برآرد **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل دشمن خفی است و دیدن کرم ابریشم رسیدن منفعت تاجر را و رعیت سلطان را پس هر که خبری از و فرا
گیرد منفعت رسد و باشد که دیدن کرمها دلیل مال و ضرر باشد و اکثر کرم اولاد باشد دجاج بحر کاب

الاسرع من دلدل یعنی فلانکس سنوتر از دلدل است بدانکه دلدل یعنی حرکت با اضطراب آمده بدین



سبب که استر که مقوقس بحضرت مقدس نبوی صلعم
هدیه فرستاده بودند دلدل گفتند چه او استر
سفیدی بود در کمال سرعت او را بحضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
بخشید اما خواص و نعیمه او در باب قاف در ذکر قنفذ
بیاید ان شاء الله دلفین جانوریست در دریا غریق را نجات دهد و به پشت خاننشاند و کند تا بساحل رساند جوهر
وحش بجاوسین آورده بعضی گویند که خوک بحریست ودرا واخر رود نیل بسیار بود از دریای شور بد
انجا افتد بصفت خنکی پر باد میباشد و لهذا النفس زند چون بر غریق نظر باید همیشه دفع او میکند تا
بساحل رساند و نجات دهد و هیچکس را نرنجاند و ماهی نخورد و چون بر روی آب ظاهر شود گویا میتی است و
از و بچه متولد شود و شیر دهد و بچه خود را هر جا که رود همراه برد و در تابستان نزاید و با آدمی انس گیرد



خاصه بکودکان اگر یکی از و صید کنند دلفین بسیار جمع
شوند تا جنگ کنند و چون زنانی در کوی او را نگهدارد
بسرعت تمام از آنجا چون تیر باز آید اگر در پیش او کشتی باشد
بر بالای او آید نر او هیچ وقتی از ماده جدا نشود چون
قیس ندارد اکلش حرام است خلاف مر عامه را که ایشان حلال میدانند اگر پیه او را در میان حنظل که میان
خالی شده بجوشانند و در گوش چکانند نفع عظیم بخشد گوشتش سرد و تر است و دیر هضم اگر دندان او را
بر کودک بندند نترسد خوردن پیه او درد مفاصل را به کند به کرده او را اگر زنی بگدازد و با روغن زیبق
مخلوط ساخته بر خود بمالد شوهرش او را دوست دارد و طلب رضای او جوید اگر هر دو کفشا او را بر مجوف
او بزنند ترس وی زایل شود اگر دندان راست او را هفت روز در روغن گل گذارند هر که از آن روغن
بر روی خود مالد محبوب القلوب گردد و دندان چپ او ضد این خاصیت دهد التعبیر دیدن او در خواب
دلیل است بر آنچه سیاح بر دو باشد که دلیل مکر و کید و اختفاء اعمال و استراق سمع بوده باشد و باشد که
دلیل کثرت باران بود اگر خایف بیند ترس وی زایل شود جهة آنکه او نجات دهنده غرق شده کان است
غم اگر در خارج آب بیند دلیل است بر دشمن عاجز چه قوت او در آب است دود کرم را گویند و آن ا
با نواع است چون اساریع که کرم سرخیست که در سبزه زارها باشد و ارضه که چوب خورد و کرم و سرکه و زبل
و کرم میوه و ابریشم و کرم سبزی که در درخت صنوبر میباشد و کرمیکه در جوف انسان از عفونت متولد شود
و ابن عباس از حضرت مقدس نبوی صلعم نقل کرده که آنحضرت فرمود که خرما بناشتا خوردن کرم معده را میکشد

دود

اطبا گویند

نوشانند دندان بسهولت بیرون آورد طلاء پیه او مزیل برص است اگر چشم راست او را در خرقه پیچیده بر بازو
بندد از شر سباع ایمن گشته از درنده نترسد اگر بر صاحب تب ربع آویزند تب وی مفارقت کند اکتحال زهره او
با عسل و آب رازیانج مزیل ظلمت چشم است اگر بر داء الثعلب طلا کنند موی را برویاند اگر بر پلک که موی آید
دارد بعد از آنکه موی بکنند طلا کنند دیگر موی نروید طلاء پیه گداخته او امان باشد از هر بدی اگر بر موضع ناسور
مالند شفا یابد اگر پیه او را بر سگ مالند دیوانه شود اگر پاره از پوست او خشک نموده بر طفل آویزند در خواب
نترسد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل شر و بخت و فتنه و مکر و خدعه و باشد که دلیل اسیری و بند
و زندان و یا دشمن احمق و دزد مخنث بود اگر بیند که خرس ماده شده ولادت نیز متصرف وی در آید
اگر از اهل ولایت باشد او را غمی و خرابی روی نماید پس نجات یابد و باشد که سفر کند و برگردد بمکان خود

دُرّاج معروفست ترکان تراج گویند مرغ مبارک کثیر النتاج است مبشر فصل بهار و گوینده شکر
پروردگار است بدوام نغمتها صوت او مشعر است بر کلمات پاکیزه در هوای بهار وقت وزیدن باد شمال
و هوای صاف خود را مطیب و پاکیزه سازد پر و بال بر افشاند
و در طیران آید و در وقت باد جنوب حال او بد شود چنانچه
بر طیران قادر نگردد و بشکل سیاه ظاهر و باطن و هر دو
بال او خاکستر رنگست بر خلقت خطا که سنگ خواره است اما لطف
از وی بود نر او را حیقطان نامند سیبویه از طیور عراق گفته و جاحظ از اقسام کبوتر شمرده چرا که بچهای خود را
مثل کبوتر زیر بال خود جمع کند و از شان او نیست که در یک موضع بیضه خود نگهدارد بلکه از موضع بموضعی
نقل نماید تا کس مکان او نداند نر او با ماده جمع نشود مگر در باغها و بستانها جاحظ گفته که او بزرگ شود اما فربه
نشود اکلش حلال چه او از انواع کبوتر است گوشت او از گوشت کبوتر فاخته احسن و الطف است اکل او
مغز سر و فهم و منی بیفزاید **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مال و زن و مملوک است پس اگر او را بگشود
یا نزد خود بیند مالک مال و لشکر گردد یا تزویج نماید یا مملوکی متصرف آرد **دُلدُل** خارپشت بزرگ
یا نوعی از وی ترکان کرپی نامند جاحظ گوید که فرق میان وی و خارپشت مثل فرق میان گاو و جاموش است
در بلاد شام و عراق عرب و سلجه بسیار بود و به جثه روباه باشد ایستاده جماع کند چنانچه پشت نر او به
پشت ماده چسبیده و پنج بیضه گذارد اگر چه در حقیقت بیضه نیست لیکن شبیه به بیضه باشد مثابه گوشت
چربی بود خانه خود را یکدر بطرف جنوب گذارد و در دیگر بطرف شمال از هر دریکه باد وزد مسدود کند چون
چیزی بیند که مکروه وی بود منقبض شود خاری از وی بیرون آید مانند شمشیر برهنه بر آن هر که رسد
مجروح کند خاریکه در پشت اوست موی بود در کمال درشتی و کثرت پوست اکلش حرام در مثل گویند فلان

دراج

تعبیر

تعبیر

از خانهٔ تو چیزی بدزدند مرا خبر کن بعد از چند روز آن مرد بیامد و گفت لباط مرا از پشت بام دزدیدند گفت مؤذن برده چون تحقیق کردند چنین بود دیگری گفت در خواب دیدم که خروسی در خانهٔ فلان شخص فریاد میکرد ابن سیرین گفت سی و چهار روز دیگر صاحب آنخانه بمیرد بعد دیگری سی و چهار بیت شخصی دیگر گفت دیدم که خروسی سه بار الله گفت گفت سه روز دیگر از عمر تو باقی مانده همچنین بود انا دیک الجن یعنی خروس الجن جانوریست در باغها و بستانها یافت شود اگر او را گرفته در شراب کهنه اندازند تا بمیرد پس در میان کوزهٔ فراخی کند نشسته سر او را بگیرند و در خانه دفن نمایند ارضه و سوسه از آن خانه بر طرف شود فصل سیم در دال مضمومه دب خرس و بترکی ایو نامند خانه در غارها گیرد و در زمستان داخل شود و بیرون نیاید تا هوا خوش نگردد و چون گرسنه شود در بهار بیرون آید بغایت فربه گشته مختلف الطبع باشد

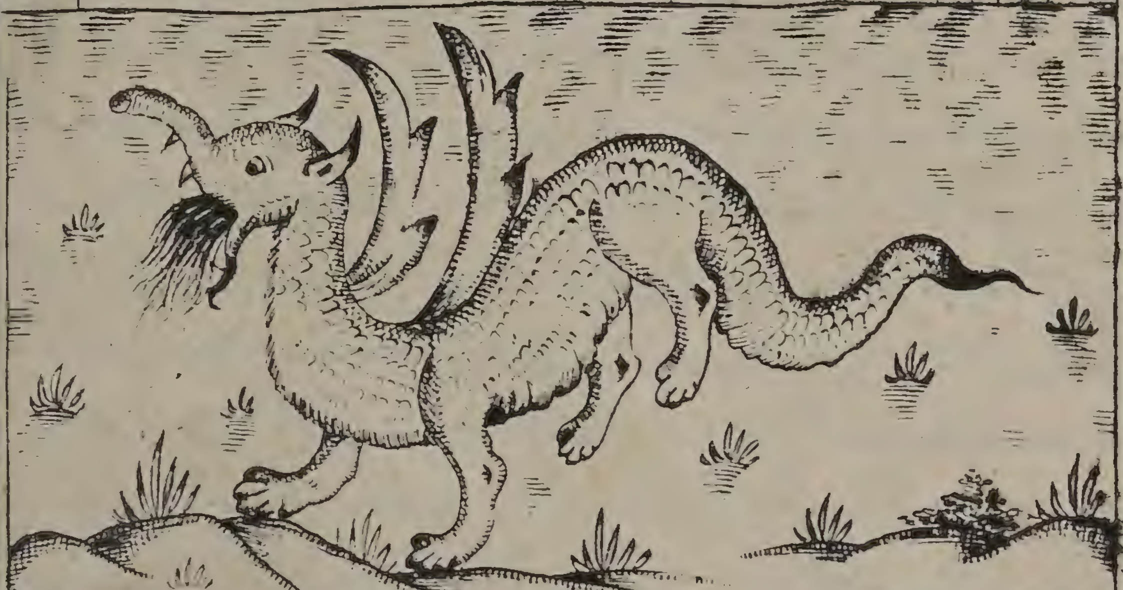


چه آنچه سباع و بهایم خورد بخورد و از گوشت و علف اکل و چرا نماید چون وقت مباشرت ایشان شود هر نری از آنها مادهٔ خود را بگوشهٔ تنها و خلوت برد و بر زمین خواباند و جماع کند مادهٔ او پارچه گوشتی زاید که اعضای او متمیز نباشد پس او را از موضعی بموضعی نقل نماید از ترس موران چنانکه گذارد و چنانچه در جهیر در باب چیم مذکور شد پس بالیدن اعضای او متمیز گردد و بعضی زند ولادت او در غایت صعوبت و ضع حملش شود زعم جمعی آنکه از دهن زاید و ناقصة الخلقه بار نهد از شوق بذکر و حرص جماع و باشد که از شدت شهوت آدمی را بر خود خواند چون در مکان فربه شود تا چهار ده روز نگذرد از آن موضع حرکت نکند و بعد از آن آهسته آهسته در حرکت آید تا راه رود و چون بسیار زرسد و بر سر درختان آید و در طبع او زیرکیست قبول تادیب نماید اما اطاعت معلم نکند مگر بعنف و ضرب اکل گوشتش حرام از جملهٔ خواص او آنکه اگر دندان او را در شیر زنان اندازند نکو دکت

منقش و مزین بزبرجد و یاقوت و مروارید و یکبال او در زیر عرش و پایهای او در هوا چون اذان
گوید آواز او را همه اهل آسمانها و زمین هرکه هست بشنوند مگر جن و انس در اینوقت خروسان زمین
اجابت کنند و با او باواز آیند چون قیامت نزدیک شود خطاب رب الارباب در رسد که بالهای خود فراهم
آورد و آواز خود نکهدارد پس اهل سموات و ارض غیر آدمیان و جنیان همه بدانند که قیام نزدیک شده در
روایت دیگر از جابر و عجیزه از انحضرت صلعم منقولست که بدرستیکه خدایرا خروسی است سر او در زیر عرش
و هر دو پای او را فضای زمین و هر دو بال او در هوا چون صبح نزدیک شود هر دو بال برهم زند و گوید
سبوح قدوس در روایت دیگر سبحان الملک القدوس ربنا الرحمن الملک لا اله غیره و ثعلبی از حضرت مقدس
نبوی صلعم در تفسیر خود آورده که خدایتعالی سه آواز را دوست دارد آواز خروس و قاری قرآن و استغفار
کنندهای در سحرها و در حدیث دیگر آمده که انحضرت فرمود که خروس دو تاج دوست من و دوست دوست
من جبرئیل است علیه السلام که بیدار دارد انخانه را با شانزده خانه دیگر از همسایکان در اخبار آمده که انحضرت را خروس سفید
دو تاجی بود چون بسفر میرفتند خروس را با خود همراه میبردند تا محافظت اوقات نماز نماید و نیز وارد است که
خروس را دشنام مدهید که شمارا الجهة نماز بیدار میکند اکلش حلال است گوشت وی گرم و خشک است و باعتدال
نافع اصحاب قولنج و موافق مزاج پیرانست بتخصیص در زمستان و سهیل و نافع مفاصل و رعشه است گوشت
خروس بچه موافق جمیع امزجه است بالیدن خون او مغز سر او گزیده جانور را از شفا است اگر تاج و پیشانی او
روغن بالند دیگر صدا نکند اکتحال خون او مزیل سفیدی چشم است اگر تاج او را بسوزانند و برکسیکه بر فراش
بول کند بنوشانند نافع بود اگر پر دراز او را در دشتیکه بر مرغ جهد بکشند و در مجری آب حمام گذارند هر که از
آن آب غسل کند او را لغوظ واقع شود و در کنار بال او دو استخوانست اگر بر صاحبت ربع بندند تب
زایل شود اگر بر چهار پای بندند قوت مشی او زیاده شود اگر زنیکه بار نگیرد خصیتین او بریان کرده تا سه روز
در ایام حیض بخورد و با شوهر مقاربت جوید بار گیرد اگر در کاه نمدی گذارند و در بازو بندند قوت بازو را
زیاد کند و چندانکه خواهد جماع کند تا انکشاید ساکن نشود تاج سفید و سرخ را الجهة بوانه بخور کنند نفع عظیم
بخشد اگر زهره او را بر شوربای میش مخلوط ساخته بر آتش گرم نموده بر حشفه بالند قوت باه و لغوظ دهد اگر خصیه
او را بر خروس جنگی بندند از هیچ خروس نگریزد تعبیر دیدن او در خواب دلیل خطیب و قاری و
مؤذن و مطرب و یا شخصی که امر بمعروف کند و خود عمل نکند خود ذکر صلوة و غیر مصلی است و باشد که دلیل مرد
کثیر النکاح و مردم کریم و قانع باشد یا مرد ناقص الحظ و عامل که در شغلها بسیار افتد یا دلیل مملوک خانه یا
مملوک یا محارب دیدن قتل خروس ابیض و فوق دلیل عدم اجابت مؤذنست کوبند و بدن او و مصاحبت
با علما است مردی نزد ابن سیرین آمد گفت دیدم که خروس بخانه من در آمد و چند دانه جو چید گفت که چون

و مردم بجانب منار روند و بعضی گویند از حجر بیرون آید و بعضی دیگر گویند که از طایف بیرون آید

بیرون آید عصای موسی علیه السلام و دست و خاتم سلیمن علیه السلام با وی باشد بعضی پیشانی کفار بنشان کند و بخاتم ناصیه



مؤمنان نقش نماید پس مردم بعد از این یکدیگر را بنام بخوانند بلکه گویند یا مؤمن و یا کافر در تفسیر اهل البیت
آمده که دابه علی بن ابیطالبست که در حین ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام رجعت نماید و جمیع از حق سبحانه و تعالی
که زیادتی ایمان و غلبه کفر دارند در آن روز زنده نماید و آیه دال بر این هدایه و یوم نحشر من کل امة فوجا مؤید این
قولست

[illegible]

دَلَق دله فارسی معربست جانوریست شبیه بگربه در بعضی اوقات جانوران بدرد و خون آنها
و بعضی گویند حیوان وحشی است
آنها را زنده نگذارد اگر چشم راست
بتدریج بت را زایل کند چون چشم
پیه او را در برج کبوتران بخور کنند



چون برج کبوتران درآید یکی از
او بر صاحب بت ربع آویزند به
چیش آویزند باز بت عود کند اگر
همه آنها گریزان شوند طلاء پیه او
بداغ نزلی ببد نافعست که آدمی را از خوردن چیزی ترسش عارض شود اگر چند نکه از خون او در گوش
مصروع چکانند نافع آید

فصل دوم در دال مکسوره

دیک

دیک خروس کنیت او ابو الیقظانست
یعنی بیدار و از نشان اوست که بفرزند خود مهربان نیست و به یک زوجه الفت نگیرد و هر ساعت مطلوبی
در برگشد و چون از سر دیوار بزیر آید
بخواند تا راه بیاید اهل تجربه گویند
در هر مکانیکه باشد آنخانه از دزد و
دایم در نکبت باشد در حدیث آمده



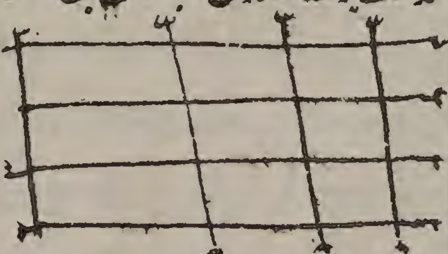
و بخانه صاحب خود راه بیابد و در
که خروس سفید صاحب دو تاج
عزیز محفوظ ماند ذبح کنند او
که چون آواز خروس شنوید حاجات
خود را از قاضی الحاجات بخواهید و اگر آواز حمار شنوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گوئید در تاریخ اصفهان
آورده که از حضرت مقدس نبوی صلعم مرویست که خدای تعالی خروس سفیدی بقدرت خود خلق کرده که بالهای

آورده بآب تر نمایند و بر نقرس بمالند شفا یابد اگر خلد را در سه رطل آب فرو برند هر کس از آن آب
بیاشامد بهر علمی بر سبیل هذیان تا چهل روز تکلم نماید یحیی بن زکریا گفته که او را در سه رطل
آب فرو برده گذارند تا آماس کند پس او را صاف نموده استخوان وی جدا کنند باقی در دیگ
کنند با لبان و کبریت و نشاسته از هر یک چهار درهم برابر اضافه کنند تا آنکه مثل طلا گردد و در شیشه
گذارند هر که از و بناشتا لعوق نماید در اوقاتیکه شمس ما بین اول حمل و اول اسد باشد مستعملی
از وسومات و چربیها اجتناب نماید و پاک و با تقوی و روزه بود هر که این عمل بجای آورد حضرت حق تعالی
او را نصیب هر علم کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل ملک و خیر و منفعت و اعتقاد و صنیق مسلک است و باشد
که دلیل حذف سمع بود و جهت کسیکه شکایت از ناشنوائی کند اگر با میتی در نار ببیند در نار در آید و اگر
در بهشت ببیند در بهشت در آید باب هشتم در دواب مشتمل بر سه فصل فصل اول در دواب
مفقوده دابه جنبنده از هر حیوانی این بحسب لغت است اما بحسب اصطلاح اختصاص بچهارپای دارد
و بر اسب بسیار اطلاق میکنند و بعضی طیور را داخل دواب میدانند استدلال بدین آیه کنند و ما
من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم و بعضی این استدلال را رد کرده اند
بدین آیه که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین چه طیر نیز بر
روی زمین گاهی میگردد علی بن ربیعه گوید که نزد علی بن ابیطالب ع بودم که مرکب آنحضرت را آوردند که
سوار شود چون پای مبارک بر رکاب سعادت انتساب نهاد فرمود بسم الله و چون بر پشت مرکب
قرار گرفت سه مرتبه الحمد لله و سه مرتبه الله اکبر و سه مرتبه سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر
الذنوب الا انت گفت پس تبسم نمودی از وی پرسیدند فرمود که پیغمبر خدا ص چنین کرد که من کردم
پرسیدند که یا رسول الله از چه سبب خنده کردی فرمود که خدای تبارک و تعالی تعجب مینماید در وقتیکه
بنده بگوید خدایا بیامرز مرا و حال آنکه میداند که غیر وی آمرزنده نیست ابن عباس از حضرت مقدس نبوی
نقل نموده که آنحضرت ص فرمود که چون کسی بر مرکب سوار شود نام خدای نبرد شیطان ردیف او شود
گوید غنا کن اگر او را آوازی نباشد گوید آرزوی غنا کن او همیشه غنا کند تا فرود آید ابی درداء از رسول
خدا ص نقل نموده که آنحضرت فرمود هر که در وقت سوار شدن بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء
فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم سبحان من لیس له سمی سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین
و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین مرکبی که در زیر اوست گوید مبارکباد ترا ای
مؤمن که پشت مرا سبک ساختی و فرمان پروردگار خود بردی حاجت خود برآوردی اما دابة الارض
که از علامات قیامت بعضی گویند حیوانیست که طول او شصت گز است صاحب فوائم در شب جمعه از کوه صفا

تعبیر

در نار

نیتوان نمود پس قسم خورد بقسمیکه اورا هیچ کفاره نباشد که اگر از میان ایشان بیرون رود قوم بر خاسته
بعذ ما خواسته که ما را امکان نبود که اولاد تو منع او نکنند ولهذا سبقت در منع نمودیم عمرو گفت الحال
چاره نیست بغیر آنکه بیرون روم و چنان قسمی از من صادر شده فرزند علاج واقعه پیش از وقوع
باید کرد در منع سود ندارد چه وقت کار از دست پس اظهار بیع املاک خود نمود قوم برغبت تمام املاک
وی بخریدند پس عمرو احمال و اثقال و عیال و اطفال خود را بار نموده از مواضع ایشان بمحل دیگر نقل نمود.
پس اندک زمانی نگذشت که موش کور رخنه در سد مذکور کرده سیل آمده مواضع و انعام و اموال ایشان را
خراب کرده چنانکه ملک علام بدین معنی ناطق است که فارسلنا علیهم سیل العرم یعنی فرستادیم بر ایشان
سیل عرم را جمعی گفته اند که سیل عرم رخنه است و جمعی دیگر سیلی را گویند که کسی طاقت آن نداشته باشد
اما مأرب بسکون همزه اسم قصر پادشاه و لقب پادشاه شهر سبا است چنانکه تبع ملوک یمن است مسعودی و سهیلی گفته اند
بانی سد سبا ابن یشجب بود و هفتاد رود بجانب آن سد جاری میشد سبا قبل از اتمام وی رحلت نموده ملوک
حمیر باتمام رسانیدند گفته که سبا اول کسیست که از ملوک یمن که تاج پوشید نام او عبد الشمس بن یشجب بود
بضرب قحطانست مسعودی گفته که لقمن بن عاد بانی او بود و بکفر حج ساخته بودند خدا تعالی بسبب سیل عرم
مردم آنجا را متفرق ساخته قصه ایشان در جهان مثل گردید از جمله ادعیه و اشکالیکه دافع آن خلد است که در
دواب می افتد اینست دعا که بر گوش چپ اسب باید نوشت که یا خلد سلیمن بن داود ذکر عزرائیل عینک و سطک
و ذکر جبرئیل علی راسک و ذکر اسرافیل علی ظهرک و ذکر میکائیل علی بطنک لا تدب و لا تسعی الا بین کعبا کما
یبس لبن الدجاجة و قرن الحمار بقدرة العزیز الغفار هذا قول جبرئیل و میکائیل و ملائکة الله المقربین الذین
لا یاکلون و لا یشربون الا بذکر الله هم یعیشون اجیبوا یا آل سدای ایبس ایها الخلد من دابة فلان بن فلان
وادمن هذه بقدرة من یری و لا یری و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا
لا تری فیها عوجا و لا امتا الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا
کذالک یموت الخلد من دابة فلان بن فلان و من هذه الدابة ١١ ١١ ح ١١لا ١لوط ١لا ١ط ١٩ ١١١ب ٩ کا



بدانکه اکل او حرام است جهت آنکه از انواع موش است عربان
در امثال خود گویند فلان اسمع و افسد من خلد یعنی فلان کس
شنواتر و فساد کننده تر از خلد است از جمله خواص او
آنکه اکتحال خون او شافی بصر است و طلاء خون و دم او مزیل
خوکلف و کهنه داشتن لب بالای او مزیل تب ربع کسیکه بریان او خورد بهر چیز عالم گردد و اگر مغز سر او با روغن
گل در شیشه کنند و از ورد عن گرفته بر جرب مالند شفا دهد بعضی گفته اند که اگر خاکی که او از سوراخ بیرون

آورده

نموده تعداد نعم الهی برایشان کردند فایده نبخشید فرد برسینه دل چه سود خواندن وعظ نرود
میخ آهنین بر سنگ اباء و امتناع را شعار و دثار خود داشته گفتند خدا را هیچ نعمتی بر خود نمیدانیم
ایشانرا سدی بود که بلقیس در حینیکه پادشاه بود بسته درزیرا سند برکه ساخته که دوازده جا آب
بیرون میآمد بعد انهار که مقسم ایشان بود و بعد از ازدواج سلیمان علیه السلام ببلقیس ایشان مدتی
در مسرت و نعمت بودند پس طغیان و کفران ایشان از حد متجاوز گشته حقسبحانه و تعالی موشی نر
موش اعمی مسمی بخلد فرستاد تا سد ایشانرا از پنج سوراخ کرده سیلی عظیم آمده اشجار را از اصول
قطع نموده اراضی ایشانرا خراب کرد ایشان قبل از وقوع این حادثه از علم کهانت کاهنان خبر برده بودند که
موشی تخریب سد ایشان نماید و لهذا نزد هر سوراخ موشی گربه نگهداشته بودند چون وقت عذاب
آنقوم ناصواب رسید حقتعالی موش سرخی بشرحیکه گفته شد فرستاد که از هیبت او جمیع گربها بسوراخ
موشان گریختند پس آن موش کور رخنه عظیمی در سد ایشان کرد که از آن رخنه سیل داخل بستان
و خانها شده جمیع اشجار و اموال ایشانرا قطع کرده خانهارا پر از ریگ نمود گویند که موش مذکور انیاب
و مخالب او از حدید بود عمرو در خواب دید که رخنه در سد ایشان شده چون صبح شد آزرده بجانب
سد رفته موشی دید که بچنگال آهنین رخنه در سد ایشان میسازد برگشته زن و فرزندان خود را برد
موشرا بدان نهایت بد ایشان نمود چون برگشته گفت دیدید آنچه من دیدم گفتند آری گفت بدانید
که این کار خداست که ما علاج نتوانیم اما مرا حیله در دفع آن بخاطر رسیده اول ببینم که خدا تعالی
رخصت هلاک اینقوم داده یا نه پس برفت گربه را گرفته نزد موش برد که بحفره مشغول بود اقبال بگربه
نکرد اما چون گربه موش را دید روی بگریز نهاد عمر باولاد خود گفت چاره کار خود بجوئید گفتند چه چاره
کنیم گفت بدرستیکه مرا حیله بخاطر رسیده گفتند بکن آنچه خواهی پس اصغر اولاد خود را گفت فردا
که من در مجلس قوم نشینم و هر کس در مرتبه خود قرار گیرد ترا امور نمایم تغافل نمائی چون ترا دشنام
دهم برخیز و سیلی بر صورت من زن پس باقی اولاد را گفت چون اچنین کند شما هیچ مگوئید من از وقت
قسم یاد میکنم بقسمی که کفاره نداشته باشد اگر خلاف قسم نمایم که بعد از این در قوم اقامت نکنم که اصغر اولاد
من با من چنین بی ادبی کند هیچکس او را عیب و عار نکنند اولاد گفتند سمعاً و طاعة چنین کنیم روز
دیگر که عقد جلسا انتظام پذیرفت عمرو اصغر اولاد گفت برخیز و فلان کار بکن او بحرف پدر اقبال ننمود
بتغافل گذرانید عمرو او را دشنام داد برخواست و سیلی بر پدر زد اولاد وی سر به پیش انداخته هیچ
نگفتند قوم از جرئت او و سکوت سایر اولاد تعجب نمودند ایشان نیز چون دیدند هیچ بحرف نزدند
پس عمرو گفت اصغر اولاد مرا سیلی زده شما هیچ نگفتید و جمله ساکت شدید در میان همچو شما قومی اقامت

در میان بالشی گذارند هرکه سر بر او نهد بخواب رود و اگر در ظرف مس یا آهن طبخ نموده بر روغن زیبق مخلوط ساخته
مگرر بسایند تا محترق شود پس این روغن صاف نموده بر صاحب نقرس و فالج کهنه و ارتعاش و ورم حبد
و تنگی نفس بمالند شفا یابد و این تجربه رسیده در هر خانه که بگیرند دل او را در همان خانه بسوزانند
مار و عقرب گریزان شود و در آن خانه دیگر نیاید و در زمان هیجان او دل وی بر انسانی آویزند تهیج
باه کند هرکه گردن او را با خود دارد از گزیدن عقرب ایمن گردد اگر زهره او را بر فرج زن عسیر الولاده
بمالند در همان ساعت وضع حملش شود و مرتفع گردد اگر خفاش را محترق کنند و بر قضیب بمالند از تقطیر
البول ایمن گردد اگر صاحب فالج بر شوربای او نشیند صحت یابد اگر سرگین او را بر قوبا یعنی گر دنه بمالند

تعبیر

از بیخ برکَنَد و سرگین او را با اشک چشم بر آنجا بمالد دیگر موی نروید **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل
مرد عابد زاهد است و بعضی گفته که دلیل بطالت و خوف است اگر زن حامله بیند دلیل سهولت ولادت
بچه است مسافر بد است و اگر بیند که بخانه داخل شد دلیل خرابی آن منزل بود و دیدن ماده او دلیل زن ساحره
و بعضی دیدن خفاش را دلیل همسایگان دانند که آن کس با کسی از ایشان باشد **خلد** بروزن

خلد

جُعل موش کور و ترکی کور سچقان و بعضی گویند جانوریست که پیش خود نه بیند به بوی از سوراخ خود
درآید و دهن گشاید و بایستد تا مگس میان دو لب و اطراف دهن او جمع شود پس لبها بهم آرد و همه را
فرو برد ارسطو گفته که هر حیوانی را دو چشم است مگر خلد را که چشم نیست حق سبحانه و تعالی عوض بینائی
بوی شنوائی برتبه عطا کرده که از مسافت بعیده اصوات خفیه احساس کند و چون احساس صدائی کند



زمین را کور کند و چون خواهند که او را صید کنند ملخی در سوراخ
او گذارند بیرون آید تا او را بگیرد و یا بگیرند از طبع اوست که از بوی
خوش گریزد و بوی پیاز و گندنا عشق بازی نماید و باشد که بسبب
این دو چیز او را صید کنند بعضی از اهل تفسیر گویند که او حیوانیست
که سد مارب را خراب کرد و این چنان بود که قوم سبا را دو باغستان بود جمعیرا که وارد ایشان
میشد یکی از جانب یمین و دیگری از طرف شمال و ایشان مستغرق نعم الهی شده بودند چنانچه حق
سبحانه و تعالی فرمود کلوا من رزق ربکم واشکروا له یعنی بخورید روزی پروردگار خود را و شکر
او بجا می آورید بهشتها از شهر پاکیزه بود که در او پشه و کیک و مگس و مار و عقرب و سایر موذیات نبود
مردم غریب که وارد آنجا میشدند آنچه از شپش و غیره در رخت او بود میمرد و چون کسی داخل باغستان
ایشان میشد اگر زنبیل در حین عبور در سر او بود از اثمار و فواکه مملو میشد بی آنکه دستی بر آنها رساند
حقتعالی سیزده پیغمبر بدان قوم بخبر فرستاد ایشان تکذیب همه نمودند هر چند انبیا تخویف و انذار

وعسل معجون نموده کمیز اگر درد شکم و نفخ معده و روده باشد بوزن یکمثقال آشامد نفع عظیم بخشد تعبیر
دیدن او در خواب دلیل شر و مکنت و افلاس و مال حرام و دیدن ماده او دلیل زیاده شدن نسل و
کثرت رسیدن ضرر از وی دلیل نجنت و ضرر از نصرانی یا دشمن قوی ملعون که نزد مصاحب جرع بیا
کند سواری او رسیدن مال و غالب شدن بر دشمنان بود خوردن گوشت او رسیدن بدولتی و خواری
و سستی و مال حرام اگر بیند که مثل او راه رود و خشنود گردد و مالک شدن او دلیل غم و اهلی او دلیل [illegible]
اگر مسافر بود ببیند دلیل برف و سرما بود و چرانیدن دلیل حکومت بر یهود و نصاری اگر ببیند
که زن او خوک گردیده دلیل طلاق اوست چه لحمش بر او حرام است مردی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم
که قلاده ها گردن خوکان می‌بستم گفت البته بنا اهلی تعلیم علوم مینمائی فصل بیست و سیم در خاصیت
خفاش شب پره ترکی یوسه نامند از جهة ضعف بصر در شب طیران نماید بزرگ او را وطواط و
کوچک او را خفاش نامند
بغروب شمس در طیران آید
و وقت هیجان پشه است که
و هوای صاف ببیند و اعشی



در روشنائی و روز نه بیند قریب
چه در آن وقت نه نور بود نه ظلمت
قوت خود کند و در شب و روز ابر
ضد اوست که در روز بیند و شب
نه بیند و اعمش ضعیف البصر است با سیلان اشک و خفاش از جنس طیور نیست که آنرا پستان و دو گوش
و دندانها و خصیتین و منقار باشد حیض و طهر بیند مثل انسان خنده کند و مثل چهارپایی بول کند
و بچه خود شیر دهد او را پر نباشد بعض مفسرین گفته اند که چون مصنوع مخلوقات است یعنی عیسی ع لهذا
میان صنعت خالق است از این جهة مغلوب سایر طیور باشد چه مرغی که گوشت خورد او را خورد و بچه گوشت
نخورد او را بکشد بدین سبب در غیر شب او را نتواند دید وهب گفته نظر مردم بر او باشد چه پرد و چون از نظر
غایب شود بیفتد تا فعل مخلوق از فعل خالق متمیز شود و تا بدانند قدرت کامله قادر عزیز را بجهة آن
طلب خفاش را از عیسی ع نمودند که از اعجب طیور است از گوشت و خون است بی پر شدید الطیران است و پشه و
مگس در هوا شکند و بخورد و بعض میوه ها اکل نماید مع هذا بیشتر از حمار وحشی و کرکس عمر کند ماده او ما
بین سه و هفت بچه کند نر او کثیر الجماع بود و در میان حیوانات سوای او و میمون و انسان هیچ حیوان
بچه خود بر ندارد و در زیر بال نگهدارد و باشد که از کمال اشفاق بر دهن خود چسباند و در حین طیران
بچه خود شیر دهد و چون برگ چنار بدو خورد بترسد و نپرد و اگر او را گویند طرف کرا یعنی [illegible] از
و فرود آمی بزمین چسبید لهذا او را بحماقت وصف کنند اکلش حرام و قتلش نیز چه او نیز مثل [illegible]
در حین تخریب بیت المقدس گفت یا رب مرا بر دریا مسلط کن تا ایشان را غرق کنم از جمله خواص او آنکه اگر سر او را

درحال شفا یافت پس آنمرد گفت که خدای تبارک وتعالی خواست که بمن بشناساند که احسن مخلوقات
احسن واعزاد ویست اکلش جهة استخباث حرام است اگر سرهای خنافس را در برج کبوتر بسیار
جمع میشود اکتحال بر رطوبتی که در جوف اوست تجدید نظر و جلاء البصر نماید و بردهٔ چشم را زایل کند
و بیاض و یرا و سبل را نفع بخشد و اگر در موضعی برگ چنار بخور دهند خنافس گریزان شوند اگر یکی
از آنها را بر گزیدهٔ عقرب گذارند شفا دهد و اگر کسی بخبر او را بخورد و مطلع نشود تا بجوفا او رسد در
حال بمیرد لتعبیر دیدن او در خواب دلیل موت زن صاحب نفاست و اگر رائی مرد بود
خدمت اشرار کند و باشد که دلیل دشمن بود فصل دوم در خاء مکسوره خنزیر خوک و بترکی طنغوز
گویند صفات بهایم و سباع هر دو را و موجود است از سبعیت دندان گرفتن و ربودن و مردار
خواری و درندگی و از بهیمه سم و علف خوردن و در شهوت بمرتبهٔ حریص است که ماده در چرا باشد
و نر در پشت او و ماده شش پای باشد کسیکه ایمعنی نیافته گمان برد که مگر از جملهٔ دواب نوعی هست
که شش پای باشد و باشد که دو نر بر سر یکماده نزاع کنند تا یکی بمیرد چون وقت هیجان شود
خوکان سرها به پیش اندازند و دمها بجنبانند و آوازها متغیر سازند و بسا باشد که یکماده خوک از
یکمرتبه که نر براو جهد بیست بچه آرد چون چهار ماهه شود بزاید و چند چون ششماهه شود بار گیرد و بعد از یکدفعه
سالی دیگر بزاید دندان خوک از دندانهای همه حیوانات تیزتر بود که شمشیر بران انسان ببرد و دندان پیش
از زیر روز بروز چنان دراز شود که بیکدیگر گیر کند و از اکل باز ماند و از جوع بمیرد چون سگرا بدندان گیرد موی سگ
بریزد و بسرعت حیات و عقارب خورد زهر آنها در وی اثر نکند از روباه ترسناکتر بود چون
سه روز گرسنه ماند در روز دیگر چیزی بخورد فربه شود علمای نصارای روم چنین کنند و چون بیمار
شود سرطان خورد فربه شود اگر او را محکم بر حماری ببندند حمار براو بول کند خوک بمیرد و چون بچشم او
درآید در حال بمیرد پوست او با گوشت چسبیده است مثل انسان بخلاف سایر حیوانات وحشی و اگر اهلی
شود قبول ادب نکند بعض کلام ملک علام لحم او حرام لقوله تعالی حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر
خوردن جگر او از گزیدن جانوران نفع بخشد اگر خشک کرده بخورند فالج و قولنج را نافع آید و در ساعت
صحت دهد اگر زهرهٔ او بر بینی مرطوب ریزند از هر جانب سه قطره روان شود گشاده گردد و اگر خشک
کرده بر بواسیر بندند به کند اگر صاحب فواق سرگین او با خود دارد صحت یابد اگر بیاشامد سنگ مثانه را بشکند
و اگر بعسل و سرکه مخلوط ساخته بر سر طلا کنند جراحات را به کند اگر بر بیخ درخت انار ترش ریزند مبدل
بانار شیرین گردد مالیدن و آشامیدن سوخته استخوان او بعد از آنکه صلایه نموده باشند بواسیر را
شفا دهد و اگر صاحب ربع با خود دارد تب وی زایل شود دیاشته او را اگر سوخته و صلایه کرده بسرکه

به بندند هر که بردی بخواید خون کنجشک بخورد اگر خشک نموده بسایند و با روغن خوشبوی بیامیزند و بعد از آن نمد
بهر زخمیکه بپوشانند مجرب است شافی گردد و اگر روغن زیبق مخلوط ساخته در وقت زائیدن آن بر شکم زنان مالیده
یا مسح نمایند نفع عظیم بخشد خوردن دل او بعد از آنکه خشک کرده بسایند تهیج باه کند اگر زهره او را در دهان
او نوشانند بشرطیکه نداند شهوتش تسکین یابد اگر بر صاحب صداع طلا کنند در دش ظاهر شود هر کاه سبب
اخلاط حادث شده باشد آنرا ساییدن زهره او مویرا سیاه کند اما چنان خورد که مدتها نخورد همیشه بکند
خوردن کوشت او بیخوابی آورد در سر بعضی از آنها سنک ریزهاست چون یافت شود هر که با خود دارد از شرور
محفوظ ماند و نزد هر که رود حاجتش روا گردد و روز و سئول او نماید اسکندر فرموده که چون بخشیدن و بیرا
بگیرند وقتیکه قمر زاید النور باشد شکم وی بشکافند دو سنک در او یابند یکی سفید اگر بر مصروع باعقود آویزند
شفا یابند دیگر سرخ که اگر بر عسیر البول آویزند نجات یابد و باشد که این دو سنک یکی طولانی و یکی مجتمع و
مدور باشد اگر این دو سنک را بر پوست کوساله کنده بسته بر صاحب وسواس آویزند شفا یابد و این دو
سنک در بچه خطاف که آشیانه او در ناحیه مشرق باشد از خانه بیابند و در باقی یابند اگر کل آشیانه او را
با آب ممزوج ساخته بنوشند او را بول کند ابو حامد اندلسی گفته که خطاف بفتح خا ماهیست در دریا
سبیه باشد که او را دو بال سیاه بر پشت است از آب بر آید و در هوا پرد و باز بدریا عود کند **خنفسا** بر گین
گردان و ترکی و زبان قوردی نامند جانوریست سیاه است از جعل کوچکتر پشتش طولانی بود میان او و عقرب
صداقتی و دوستی هست و لهذا اهل مدینه شریفه او را جاریة العقرب نامند یعنی کنیز عقرب و اینچند نوعست
یکی جعل و دیگری حمار قبان و دیگر حنظب و این هر سه گذشت و دیگر خنفسا که مشهور بکبرة القسوة است
و لهذا او را افسفلو گویند عربان



یعنی با جنبیده این بوی بد از وی ظاهر
که شخصی نظر بر خنفسا افتاد گفت
نیکوئی صورتش یا به بوی خوشتر
گویند الخنفساء اذا تحرکت فسّت
شده صاحب عجایب المخلوقات آورده
آیا چه حکمت است در خلقت وی
بعد از تکلم باین کلام بی انجام
حق سبحانه و تعالی ورا بجراحت ریشی مبتلا کرده که جمیع اطبا از معالجه او عاجز آمدند پس آنمرد در
بیرون دروازه شهر مقام گرفته روزی شخصی را از طبیبی از رهگذری بسمع او رسید گفت بیارید
او را تا بحال من نظر کنند گفتند آنرا چه علاج خواهد نمود و حال آنکه اطبای حاذق از معالجه تو عاجز آمده اند
گفت البته بیاورید او را پس چون حاضر شد جراحتش بوی نمودند خنفسا طلبیده حاضران خنده کردند
مرد علیل را بخواطر رسید که روزی استهزا بر خلقت خنفسا نموده بود گفت حاضر سازید آنچه خواهد که این
مرد را صاحب بصارت می بینم پس خنفسا حاضر ساختند او را سوخته خاکسترش بر جراحتش پاشید بعنایت الله

خفاش

[illegible]

ودرجایهای بلند دور از خطر و بچه زه یکه دارد و نظر با قوالبسکه در دست مردم است ندارد و عصفور الجنّة نامند یعنی گنجشک بهشت و بدین جهة اورا دوست دارند چه او با کل کیک و پشه اکتفا نماید و اینهارا برباید و لهذا او را خطاف نامند یعنی باینده و از عجایب کار او انکه چشم او از محل خود در آید باز بجای خود برگردد و هیچکس ندیده که او بر چیزی بایستد و بخورد و یا انکه با ماده خود جمع شود خفاش یعنی شب پره دشمن اوست بدین سبب بچه بیرون آرد چند شاخ از کرفس در آشیان خود نهد تا بجهای او را نرنجاند و چون از کل آشیان سازد کاه داخل کند و از گل شود و خانه سازد و در آشیان خود زبل نکند و انچه باشد بیرون ریزد و محل خود پاک نکهدارد و چون بچه او بزرگ شود اصحاب یرقان او را بزعفران زرد نمایند پس چون بچه خود را زرد بیند کمان برد که از شدت حرارت چنین شده برود از زمین هند سنگ یرقان بیاورد و با آشیان اندازد و او سنگ کوچکیست که در او خطوط سیاه و سرخ است و او مشهور است بحجر ستونو در باب سین بیاید انشاء الله تعالی پس آن سنگ بردارند و بسایند و از آب وی بیاشامند بامر الله تعالی شفا یابند قشیری در آخر رساله خود در باب محبت آورده که خطافی بر خطافه مراوده نمود و او امتناع کرد خطاف گفت سخن مرا قبول نمیکنی اگر خواهم قبه سلیمان ع را زیر و زبر کنم این مکالمه بسمع سلیمان رسانید آنحضرت او را طلبیده گفت چه چیز ترا باعث شد که چنین گفتی گفت یا نبی الله عشاق را باقوال ایشان مؤاخذه نمایند فرمود که راست گفتی ثعلبی و غیره در تفسیر سوره نمل آورده اند که چون آدم صفی الله ع از بهشت بیرون آمده از تنهائی شکایت نمود حق سبحانه و تعالی خطاف را با او انس داد وحی فرستاد و براو لازم ساخت که در بیوت آشیان ساخت و از بنی آدم مفارقت نجوید و با او چهار آیه از کتاب جل و علا بود و آن لو انزلنا هذا القرآن علی جبل تا آخر سوره حشر آواز خود را بنغمات کلمات العزیز الحکیم مترنم و ممتد سازد و او چند نوع است یکی انکه در سواحل بحار آشیان سازد و آن این نوع بسیار بود و در حبشه کوچکتر از گنجشک باشد خاکستری رنگ که او را سمو سمو خوانند انشاء الله در سین بیاید نوعی دیگر سبز رنگ است در پشتش بعضی علامت سرخی هست کوچکتر از ذره که مسمی به بیغاست که در باب با گذشت اهل مصر از جهة سبزی او خضرا نامند هر جا که مگس و پروانه بیند بر چیند و بخورد و این نوع نیز مسمی بسمو کنند در مسجد الحرام بسیار آشیان کنند در سقف و در باب بنی شیبه بعضی گمان برده اند که مگر این ابابیل است که حق سبحانه و تعالی اصحاب فیل را با آن عذاب نمود اکل جمیع انواع او حرام است که حضرت پیغمبر ص حدیثی نقل کرده از قتل او نهی نموده بجنیص آنها را که در خانها جای گیرند عبد الله ابن عمر از حضرت پیغمبر ص حدیثی نقل کرده که مکشید پرستوها را بدرستیکه آواز او تسبیح است و مکشید خطاف را چرا که در حینیکه بیت المقدس را خراب کردند گفتار خدایا مرا بدریا مسلط گردان تا ایشانرا غرق بدریا کنم از جمله خواص او انکه چشم او را بر رنوی بسته برنجی

ام حبین

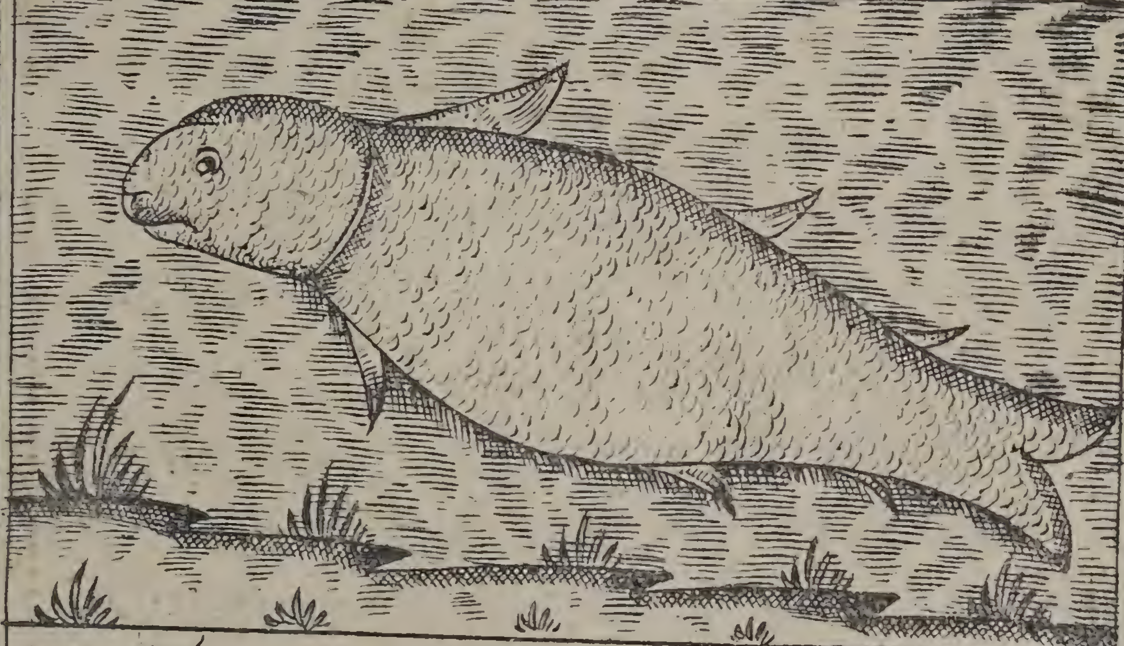
حباحب

خازباز

خشق

وبضعف سرباشد هرکه او را ببیند چون این صفات در او مشاهده نماید کمان برد که بقیه بهشت ولضعف دیکر او
صحیح او را مبارک شمرند و با ماکن بعیده هدیه برند و این محلی که ماهی زنده شد مجمع البحرین است که در دریا
اقانت و حکمت در جمع نمودن موسی و خضر علیهما السلم در مجمع البحرین اجتماع بحر و علم ظاهر و باطن است
یعنی علم شریعت و حقیقت والله اعلم ام حبین مثل ابن عرس جانوریست که را نسو و سام ابرص کویند
یعنی چلپاسه است و بخلقت حربا است و این حیوانیست بقدر کف دست شبیه سوسمار سر او پهن او را باد
کفته که او را چهار دست و پاست بمقدار بزق آبی چون خواهند که صید وی کنند این افسون بخوانند ام حبین
انشر بوریکی ان الامر ناظر الیکی وناظر بسوطه حبینک پس او را امیرانند تا بروی بجز تاری شود و بر
دو پای راست بایستد و دو بال او که خاکستر رنگ میکستر دکه زیباتر از دو بال اول بود و بعضی از آنها سرخ
وبعضی زرد در کمال نزاکت چون صیادان او را بدین
حال ببینند بر حال خود واگذارند کویند این صفات ام عریط
که انشاء الله در باب عین بیاید براصح اکلش از عامه او را
حلال میدانند حباحب بر وزن احد ولد الزنا او
حیوانیست مثل مکس دو بال دارد و در شب روشن میشود کویا
آتشی برافروخته است و نیز اسم مرد بخیل است کویا او را نار
ضعیف است که از ترس میهمان شب روشن میشود باب هفتم در خاء معجمه فصل اول
در خاء مفتوحه خازباز و خنزباز اسم مکس واسمند یکی کرده اند جایز است که از خزالزباب باشد
هرکاه بمعنی کثیر الصوت دانیم ابو سعید کفته مکسی است که چون در بهار طیران نماید دلیل ارزانی سال
باشد خشق ارسطاطالیس کفته که او مرغ بزرکیست که در بلاد چین و بابل و ترک میباشد کسی او را زنده
ندیده هیچ کس بر کرفتن او دست رس ندارد و از شان اوست که رایحه زهر بشام او رسد خیره شود
وعرق کند و بیحس شود بعضی کویند که در موضعیکه صیف و شتا
باشد نزدیک یکدیکر است و چندان اختلافی ندارد و منبع باشد هر
بسیار در راه او ریزند و چون شم ستم کنند خیره کشته بیفتد
و بمیرد جثه او را فرو کیرند و از استخوان او سم هر حیوانی بود و مار از او
کریزان شود و هیچ وقت او را نیابد خطاف پرستوک
و بترکی قرلانقوج کویند عربان زند الهند نیز نامند مسافت بعیده
قطع کند تا خود را بجوار مردم رساند و در خانهای معمور از کل بقدر آنچه بجای وی را باید آشیان سازد

که جمله آنها را یک لقمه نمود پس زیاده طلب نمود آنحضرت گفت دیگر چیزی نماند نزد من پرسید که هر روز
اینقدر طعام میخوری گفت من امروز ثلث روزی خود خورده ام گرسنه ماندم کاش مرا ضیافت
نکردی امروز حقتعالی مرا روزی نداد مگر آنکه تو ضیافت نمائی صدق الله و ما من دابة فی الارض الا علی الله
رزقها حوت الحیض حیوان بزرگیست در دریا که کشتی باز دارد و چون اهل کشتی بر هلاکت مشرف



شوند اثر حیض نزد او بدارند گریزان شود لهذا او را حوت الحیض نامند و او فاطوس است که انشاء الله در
باب فا بیاید و چون زن حایض در کشتی باشد نزد آن کشتی نیاید بعضی خون او را پاک دانند جهة آنکه چون بخشکد
سفید شود بخلاف خونهای دیگر که سیاه شوند اگر بوزن حبه از زهره او در بینی مصروع سعوط نمایند شفا
یابد و این تجربه رسیده اگر جگر او را خشک و صلایه نموده بر خون روان بپاشند باز دارد و اگر بر جراحت
نهند گوشت آرد اگرچه جراحت عظیم بود و این نیز مجربست گوشت میان پشت او را اگر کسی بخاید تنقیح باه
کند تعبیر دیدن در خواب خون حیض دلیل نکاح حرام و گفتن دروغ بود اگر خود را حایض بیند
کار براحتی کند اگر زن باشد کارش بد شود پس اگر غسل کند غم وی زایل شود اگر خون خود در استحاضه بیند
که خون قطع نمیشود دلیل کثرت گناه اوست و توبه نمیکند و اگر توبه کند بر توبهٔ خود نمی ایستد اگر مرد زن حایض
بیند کارش بسته شود با زن حوت موسی و یوشع ابو حامد اندلسی گفته که ماهی دیدم بقرب شهر
سبته از نسل ماهی که موسی و یوشع علیهما السلام از وی تناول نموده بودند و چون ایشان نصف او را
بطول خورده بودند و نصف دیگر چون یوشع ع وضو ساخته بود آب وضوی وی بر او چکید بامر الله
زنده شد از میان سفره بمیان دریا جسته برفت و او ماهیست که طولش بیشتر از زرع است قریب بسه شبر
و عرضش یکشبر یک پهلوی او خار و استخوانست پوست نازکی بر احشای او کشیده شده و او را یک چشم

۲ جو
حوت

الحیض
حوت

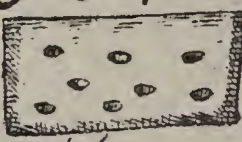
تعبیر

حوت موسی

سلاح اوست طیور جوارح صید او نتوانند نمود و او صید ایشان کند اکلش حلال چه از طیبات است
در بعضی از تفاسیر مذکور است که او از لاغری بسبب گناهان بنی آدم بمیرد یعنی هرگاه گناه ایشان
بسیار شود باران کم بارد چه باقدار امطار حبوب بر طیور رسد و بیشتر از همه طیور در تحصیل روزی



جد نماید و لهذا بمیرد از جوع سبحان الله القادر لما یشاء
و بچه او را انهار و جوجه مرغ خانگی را لیل نامند شاعری گفته و
نهار رایت منتصف اللیل و لیل رایت نصف النهار یعنی بچه حباری
در نصف شب و جوجه مرغ خانگی در نصف روز دیدا اکل گوشت
او جهت بادها نافع است لیکن مضر قولنج و مفاصل است مصلح او دار چینی و زیت و سرکه است خوردن
گوشت او مولد خون بلغمی موافق امزجه بارده است بتخصیص در زمستان و بلاد سرد سیر و بعضی گفته اند
گوشت وی نباید خورد چه غلیظ و دیر هضم است بهتر آنست که بعد از ذبح گوشت او را در روز نگاه دارند
و بعد از آن طبخ نمایند در سینه و رانهای او سیر و فلفل و ادویه حاره کنند و واجب است که بعد از اکل
او حلوا خورند صاحب عجایب المخلوقات آورده در حوصله او سنگی یافت شود که اگر کسی با خود دارد
محتلم نشود و رعاف را در ساعت قطع کند و شکم بند و دام که با اوست اگر دل او را بر کسی بندند
که خواب بسیار کند خوابش کم شود ارسطاطالیس در صفت بیضه او گفته که آنچه از و نر بهم رسد موی را سیاه کند
و تا یکسال نرود و آنچه ماده از و بهم رسد سیاه نکند طریق معرفت این دو نوع آنست که رشته در سوزن کنند و
در بیضه نر است و الا ماده و اگر پوست سنگدان او را خشک نموده با اندک نمک اندرانی صلایه کنند
و اکتحال نمایند در ابتدای نزول آب از چشم نافع بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد جوانمرد
که دخل اندک و خرج بسیار داشته باشد کثیر الاکل که هیچ وقت در شب و روز از مشقت خالی نبود حرقوص
بصاد و سین هر دو آمده جانوریست که میل بسرخی زند و زردی غالب او رنگ او سیاه است با
گرد و بال زرد برآورد و بپرد زمخشری گفته جانوریست جرع آورنده بزرگتر از کیک گزیدن او بدتر از
گزیدن سگ است و بفرج زنان عادت نموده چنانچه مورچه بیرون آرد بعضی



گویند که بعینه برغوث یعنی کیک دیگر گفته جانوریست جرع آورند بطرز
زنبور صاحب نیش و گزنده است مثل سر تازیانه و کسیکه او را بتازیانه زنند گویند او را حرقوص گرفته
اکلش حرام است جهت آنکه از حشرات است **حوت** ماهی و بترکی بالغ گویند خواص و تعبیر وی در سمک
بیاید ان شاء الله تعالی قشیری گوید روزی سلیمن علی نبینا و علیه السلام از حضرت باری التماس نمود که
یکروز متکفل روزی حیوانات شود پس زمان طویل طعام کثیر جمع نمود خداوند عالم از دریا ماهی فرستاد

ورا مهیا نمود و خدای عالم است که آن خر وحشی چه مقدار عمر کرده باشد قبل از داغ نمودن شاید زیاده
بر هشتصد سال عمر نموده باشد گویند نگاه کردن بچشم حمار وحشی باعث دوام صحت چشم و مانع نزول
آبست از چشم اکتحال زهره او تجدید بصر نماید خوردن گوشت فربه او مرض مفاصل را نفع کند و گوشت او
نیز نافع است از نقرس طلا به او ازاله کلف کند اگر مغز ساق او را با روغن زنبق مخلوط ساخته بر بهق طلا
نمایند زایل کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل فرزند و زن جفاکار صاحب قوه که از اهل
بادیه بود در کوب او دلیل عصیان و نافرمانی افتادن از پشت او دلیل وقوع بر معصیت است نوشیدن
شیر او دلیل عبادت و دین داریست کشتن او با عضوی از او دلیل رسیدن غنیمت و مال و وحشت
از او دلیل بشتر و ضرر و انس بوی دلیل نفع است حمار قبان بفارسی پاشنه گز گویند جانوریست

شکم باریک پشت وی مدور است
بقدر دینار سیاهی و از جمله
مواضع نم بهم رسد و شش پای
رنینها بهم رسد در مثل گویند که
اکلش حرام است اگر او را کوی
آویزند بالکلیه تب وی مفارقت
سوسمار زر بعضی گویند جانوریست
و در جاهای معموره غیر مسکونه



گویا سپری بر پشت بسته
کمتر است و از و کوچکتر در
دارد که در مزابل و شوره زارها
فلان اذل من حمار قبان
بپیچند بر صاحب تب ربع
کند حرذون بذال معجمه
شبیه آواز ذوات السموم است
میباشد کف او شبیه بکف

انسانست و بندهای انگشتان و پوستش بیاضی ندارد بخلاف چلپاسه که بیاضی دارد اکلش حرام
عقرب را بکشد ارسطو گفته که اگر کسی پیه او را بر بدن مالد و خود را برهنگ زند ضرر نرساند و چون بوی
او بشنود بترسد و بگریزد طلاء سوخته پوست او الم قطع را محبوس نکند اگرچه میان سر او جدا کند تا
آرد و عیاران چنین کنند بر الم ضرب و قطع ثبات ورزند بخندند بستن پیه او در میان رگوی سیاه
با خود مزیل تب ربع است تعبیر دیدن او در خواب طمع و حرص است در کسب و اختلاف مزاج
و غفلت و فراموشیت فصل سیم در حاء مضمومه حباری جرز و بترکی و عذری و حره
نامند بر هیئت دراز گردن اندک طولی در منقار دارد و خاکستری رنگست در بصره بسیار میباشد
واکثر صید مردم آنجا بود در حوصله او دانه یابند که از درخت بطم یعنی حبة الخضر بهم رسد اگر پر او بکنند
از رسیدن با دبار ماند از غم بمیرد گوشت وی اخف از گوشت بط است چون چرخ خواهد که او را
صید کند سرگین بر او اندازد پرش کنده شود لهذا اعراب گویند سلاحه سلاحه یعنی سرگین او

تعبیر

حمار قبان

حرذون

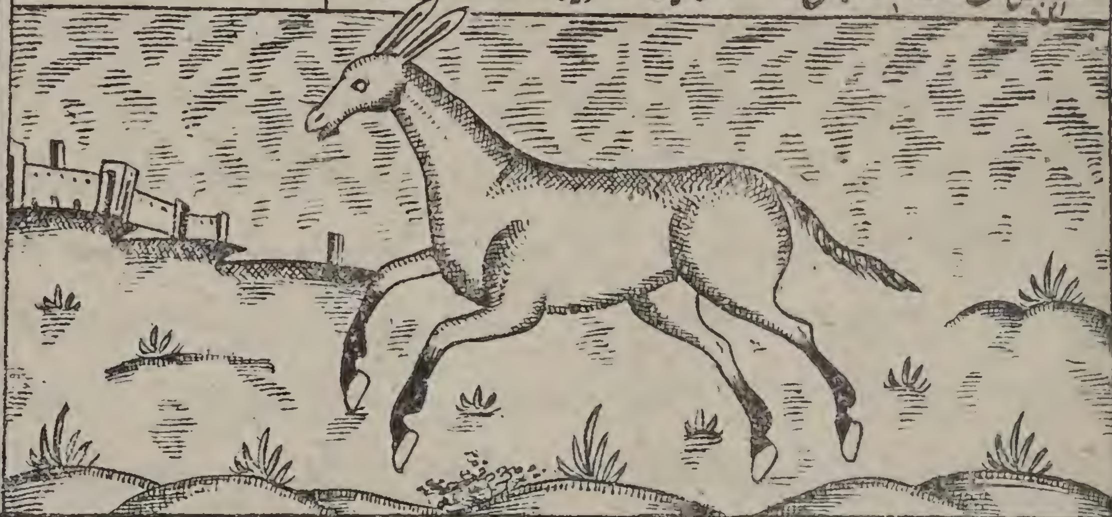
تعبیر

حباری

تعبیر

نعوظ کند و فریاد او سکرا متضر باشد و باشد که از درد مقعد فریاد کند و اگر کسی جگر او را بریان کند و بخورد درد سر که نشیند صرع را دفع کند **التعبیر** دیدن او در خواب دلیل جد و سعی انسان و دلیل فرزند و خیر و سفر یا عالم بی‌عمل بود کقوله تعالی کمثل الحمار یحمل اسفارا و باشد که دلیل معیشت بود کقوله تعالی وانظر الی حمارک با دیدن حمار نشان عزیز و علامت نجات بود و در جوع بمناسبت سواری او در خواب دلیل رسیدن بمال و زینت و اولاد بود کقوله تعالی والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و نیز دلیل نجات از غم و دیدن موت حمار دلیل موت صاحب او ست و دلیل فقر است اگر بیند بقصد خوردن ذبح نمود و سعتی در روزی بهم رساند و اگر قصد اکل نداشت و ذبح نمود زوال و حشرا و زایل شود و اگر بیند که از پشت او بزیر آمد و قصد سواری ندارد یا بیع کند دلیل بر فقر کند و اگر دم حمارش دراز و پر مو شد عمر و دولت و مال و جاه وی زیاده شود حمار زین کرده دلیل فرزند و عزت حمار فربه مال بسیار باید بتخصیص اگر مالک او بود و حمار سیاه باشد حمار مصری دلیل است و حمار ماده زن صاحب معیشت کثیر الخیر و صاحب نسل بود و اگر حمار ماده بیند و کره او متعاقب وی آید دلیل است که زنی بخواهد و فرزند همراه آورد و اگر بیند که حمار راه نمیرود مگر بتازیانه دلیل است که مال بدست نرسد مگر بدعا **حمار وحشی** خر کوهی ترکی داغ اشکی که او فرا و عیر گویند در تاب و عین میباید بغایت شدید الغیرة است و لهذا نر ماده او همیشه محموم بود چون ماده او بزاید اگر نر باشد نر او خصیتین خر کره بدندان گیرد پس ماده او حیله کند در گریختن تا بسلامت بماند و بیست سال یا بیشتر عمر کند خلکان آورده که بعضی از لشکریان در قریه جزد که از قرایای شام است فرود آمدند و حمار وحشی

حمار وحشی



بسیار شکار نمودند بعضی از آنها را ذبح و طبخ نموده یکروز تا شب آتش در زیر او بر افروختند پخته نشد پس بعضی بجوستند سر بر گردانیدند بر پشت گوش او چیزی بخط کوفی نوشته دیدند که باسم بهرام گور بود و موضع علامت سیاه شده بود چون بهرام گور از ملوک فرس قبل از بعثت پیغمبر ما صلعم بزمان بسیاری بود و از عادت او آن بود که چون شکاری گرفتند بنام خود گوش او را داغ میکرد

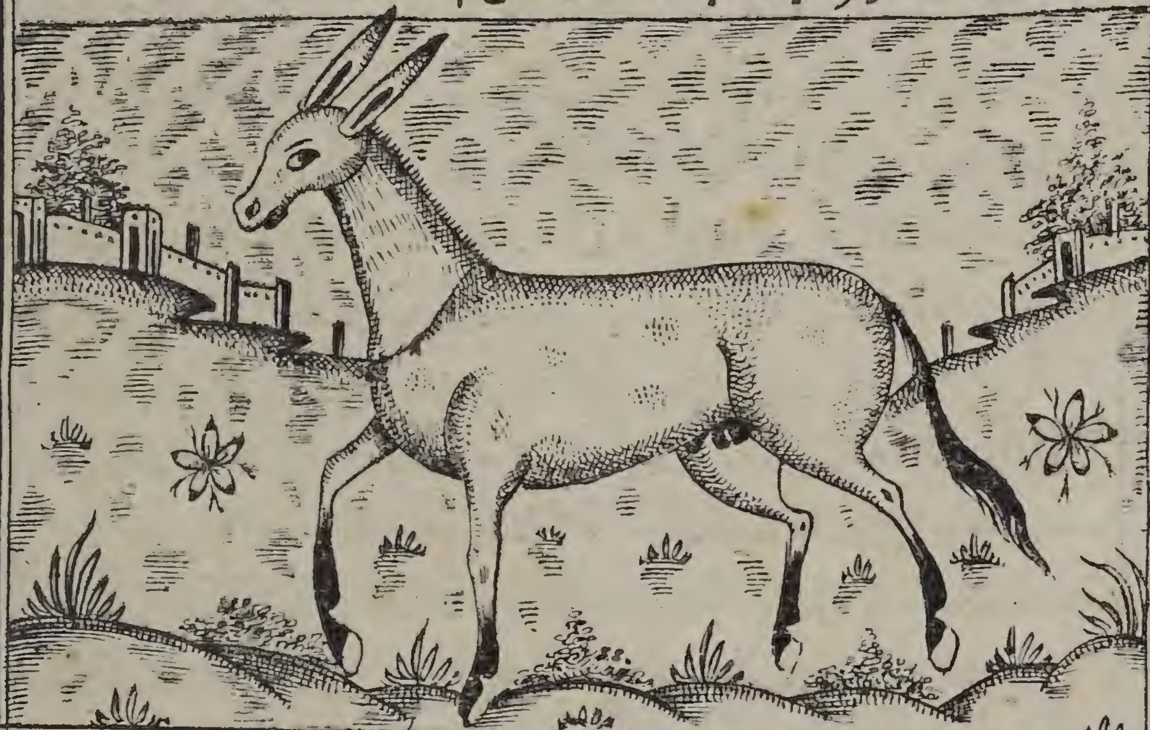
دراز گوش گذار تا من در قسم خود راست گفته باشم که تو و این مکاری کسی بمن نرسیده جوان گفت حبّا
و کرامة چه نیکو گفتی هرگز فکری بدین نرسیده پس جوان بیرون رفت و در مقفل ساخت و شوهر زن
بیامد در بگشود و بخانه آمد چون صبح شد زن را گفت برخیز تا بجانب کوه رویم و قسم یاد نمائی زن گفت
من طاقت پیاده رفتن ندارم گفت برخیز و بهانه میار اگر چنانچه اتفاق افتد دراز گوشی بجهت تو کرایه کنم
پس زن برجست و لباس خود نیز تمام بپوشیده برفاقت شوهر از شهر بیرون آمد زن جوان را دید لباس
مکاریان پوشیده دراز گوش در دست انتظار میکشید فریاد کرد که ای مکاری این دراز گوش را تا دامن
این کوه به نیم درهم بکرایه راضی میشوی گفت آری پس جوان پیش آمده زن را برداشت و بر بالای دراز
گوش گذاشت برفتند تا دامن کوه رسیدند زن گفت ای مکاری بیا و مرا فرود آر قبل از آنکه جوان
بدو رسد آن زن خود را از بالای آن دراز گوش بر زمین افکند عورت وی مکشوف گشت نظر جوان
بر وی افتاد زن جوان را دشنام داد جوان گفت والله من تقصیر کیاهی گناهی ندارم زن برخاست
و در دامن کوه بایستاد دست بطرف کوه دراز کرد و بشوهر خطاب کرد و گفت بشنو و قسم یاد نمود و
گفت ای شوهر سوای دست تو و نظر تو بغیر این مکاری دست و نظر کسی بمن نرسیده از مکر و حیل شدید
الحیل جبل در اضطراب آمده کوه با آن شکوه از هم فرو ریخت بنو اسرائیل از مشاهده اینحال انکار بلیغ
نمودند و از اینست که حق سبحانه و تعالی مکر زنان را عظیم و مکر شیطان را ضعیف شمرده چنانکه فرموده انّ
کیدکنّ عظیم و در باره مکر شیطان فرموده انّ کید الشّیطان کان ضعیفا و از جمله خواص او آنکه هرگه
از چرک بیخ گوشش در شراب یا غیر او داخل کرده بکسی نوشانند آنشخص بخوابی رود و بیهوش شود و عقل
وی زایل شود هرکه در وقت جستن نر او با ماده از دم نر موی کشیده بر ران خود بندد قوت باه و نغوظ
زیاده کند و اگر سنگی بر دم او بندند یا مقعد او را بروغن چرب کنند فریاد نکند اطبا گفته اند که هرکه
گوشت حمار اهلی مطبوخ نموده در آب او نشینند کسیکه مرض کزاز دارد زایل شود کزاز مرضیست که از شدّت
برودت و سرما بهم رسد انگشتر از سم او سازند و کسیکه صرع دارد در انگشت کند شفا یابد و اگر سرگین
او را با سرگین اسب مخلوط ساخته بر خون روان که از عضوی آید بپاشند باز دارد و اگر بسوزانند و
بپاشند بهتر است اگر پوست پیشانی او را بر کودکان آویزند از فزع و خوف ایمن شوند و نیز اگر سرگین
او بسرکه بپاشند و در بینی سعوط نمایند رعاف را باز دارد و اگر عقرب گزیده وارو گونه بر او سوار شود
چنانچه روی وی بطرف دم او باشد صحت یابد و باشد که دراز گوش در آنوقت فریاد کند از آنکه وجع بدو
رود و نیز اگر در گوش او گوید که در فلان موضع مرا عقرب گزید درد او برود اما اوّل اصح است و اگر
مغز ساق او را با روغن زیت مخلوط ساخته بر سر طلا کنند موی را دراز کند اگر شیر او را بر قضیب طلا کنند

افتاد حیید دام وی شد عاقبت بعد از تأمل در این کار کلید موافق تحصیل نمود هر وقت که جوان بیاید
گشادی کار خود را از در بسته یافتی و در را گشودی و مراد خود از آن زن حاصل کردی و مدتی با آن زن
مکاره بدین طریقه صحبت داشتی و هیچیک خود را از آن امر شنیع باز نداشتندی تا روزی شوهر بیاید
و گفت این زن هیچ میدانیکه من ترا بگرد خواستم و ترا بغایت دوست میداشتم و هیچ نوع غبار ملال
از تو بر خاطرم ننشست اما چند وقت که دغدغه از تو در خاطرم و وسوسه از تو در دلم بهم رسیده
بر تو ایمن نیستم میخواهم که قسم خوری و مرا ایمن گردانی از آنکه تو غیر من مرد را نمیشناسی جماعت بنی
اسرائیل را کوهی بود که معبد ایشان بود و آن کوه در خارج شهر بود که مابین او و شهر نهری جاری
بود و داب چنان بود که مدعی و مدعی علیه نزد آن کوه میرفتند منکر قسم یاد مینمود اگر دروغ قسم یاد
کردی هلاک شدی و اگر راست گفتی نجات یافتی دیگر آسیبی بدو نرسیدی زن گفت ای مرد بعد از آنکه من
قسم خورم تو خشنود میشوی و خاطر تو از طرف من اطمینان بهم میرساند گفت آری زن گفت هر وقت
که خواهی قسم خورم چون شوهر بجهة مهمی بیرون رفت جوان شاهد باز بیامد و در بگشود زن گفت ای
جوان شوهرم میخواهد که مرا در دامن اینکوه برد و قسم دهد و من قسم خورم که دست غیری بمن نرسیده
و من اگر قسم خورم هلاک میشوم و اگر قسم نخورم شوهر را بر من اعتمادی نیست و نزد وی بی اعتبار



و رسوا شوم جوان از استماع این کلمات متحیر و مبهوت بماند پرسید که پس چه خواهی کرد گفت مرا حیله
بخاطر رسیده گفت بگو زن گفت باید که تو علی الصباح لباس مکاریان بپوشی و دراز گوشی با خود
بکنار آن نهر که در خارج شهر است حاضر گردانی چون با نجا رسیم او را از تو کرایه کنیم و تو بشتاب مرا بر

که چون استشمام شیر نماید از شدت خوف مضطرب گشته خود را بر بالای او اندازد در راهیکه یکمرتبه رفته باشد در خاطر
او بماند و موصوفست بحدت سمع و شنوای طوایف انام را در مدح و ذم او اقوال متباینه است جمعی رکوب
او را بر اسب ترجیح بسیار نمایند و گویند او حیوانیست که مشقت و بار برد فرد مسکین خر اگرچه بی تمیز است
چون بار کشد همی عزیز است ودیگر انکه خرج او اندک بود و کار بسیار کند و سواری او تکبر را برطرف
کند و حضرت مقدس نبوی صلعم او را بسیار سوار میشده و زود از دو نوان فرود آمده و در قرب خود جا اینده
و بعضی دیگر در مذمت او گویند که حقسبحانه و تعالی انکر اصوات را تشبیه بصوت او کرده چنانکه فرموده ان
انکر الاصوات لصوت الحمیر و از جمله آداب او انکه در مجلس نام او نبرند بلکه از دراز گوشی تعبیر کنند



و عربان در امثال کلمات خود گویند الحمار شنار و العیر عار یعنی سواری خر ننگ است و سواری خر ماده
عار و دیت اندک دارد چه مهر زنان داده نشود حضرت پیغمبر صلعم فرموده هرگاه آواز حمار شنوید اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم گوئید جهة انکه او شیطان را می بیند در باب حمار النقول بیشمار وارد است اما نقل غریبی
باندک مناسبت که بذکر حمار در روایت مذکور میگردد و او آنستکه روایت کرده اند از امام ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرموده اند که در بنی اسرائیل مردی ساده دلی صاف عقیده بود زنی
داشت که اجمل زنان آن زمان بود آن مرد از غایت حرص که بمحافظت وی داشت هر نوبت که بیرون
رفتی در آن خانه مقفل ساختی که بمقتضای الانسان حریص علی ما منع زن جوان خود را محبوس دیدار
دیوار و روزنه خانه مشاهده مردم رهگذر مینمود روزی نظرش بر جوان نیکو شمایلی که موافق طبعش
باشد و افتد شیفته و واله او گردید او را بطلبید و اظهار اشتیاق ملاقات او نمود و چون جوان انزن را دید

افتد

بیزند اگر خون او را بالفتیل از مشک و گلاب مخلوط ساخته بناشتا بیاشامند از ضیق نفس نفع بخشد اگر خون
زنده او را در خانه آویزند مار و عقرب داخل آنخانه نشوند تعبیر دیدن او در خواب دلیل حرب
و قطاع الطریق یا زن زانیه باشد و یا باشد که دلیل مقاتله با کسی باشد که حربش حلال باشد و بعضی
گویند دیدن او دلیل پادشاهیست که نام او مشهور نباشد اگر بیند که او را در خرابه گرفت حق سبحانه و تعالی
او را فرزندی کرامت کند که قبل از بلوغ پادشاه شود و اگر بمیرد آن فرزند بمیرد حرباء آفتاب
پرست او را حمل الیهود نامند جانوریست که با آفتاب میگردد و روی از وی نگرداند بر هیئت ماهی کوچک
سرش چون سر گوساله مثل گرماسو چهار پای دارد مانند شتر کوهان دارد و زبان او دراز در حلق آید
صاحب عجایب المخلوقات آورده که حق سبحانه و تعالی او را بصورت عجیبی آفریده که چشمان او میگردد بهر
جهة که در او صید باشد بی آنکه بدنش بگردد و یا حرکة نماید گویا که خاموش است و در هر درختیکه باشد
متلون بلون آن درخت گردد و زبان او بدرازی سه گز باشد و چون بعضی حیوانات مانند مگس و غیره نزد
او آیند زبان بیرون آرد او را چون برق رباید و زبان بزودی در کام کشد و بخورد و چون جانوری
بیند که از و ترسد بشکلی متشکل شود که آن حیوان از وی گریزان شود از اینست که کسیکه بر یکحال قرار نگیرد
گویند مثل حرباء متلونست او مادام که جوجه است خاکستری رنگست و هر چند بزرگ شود رنگش صاف شود چون
آفتاب طلوع کند رو بطرف او کند و متوجه آفتابست تا وقتیکه آفتاب بسمت راس رسیده باشد آفتاب را
نه بیند مثل جنون علتی در وی ظاهر شود و همیشه طالب وی بود تا رو بطرف مغرب آورد و غروب کند و
چون آفتاب غروب کند و قرص وی از نظرش غایب شود تا صبح طلب معیشت کند اکلش حرام چه از دوات
السموم است خون او را اگر طلا کنند بر چشمیکه موی زاید دارد و بعد از آنکه موی او را بر دارند دیگر بیرون
نیاورد اکتحال زهره او مزیل غشاوه چشم است اگر پیه او را بر پاره آهن گداخته در آتش بسوزانند و
با خون او اندک آبی مخلوط ساخته خون و پیه تازه برادر بزند و بر جراحات سر طلا کنند در دفعه اول



شفا دهد گوشت و بیضه او سم قاتل بود تعبیر
دیدن او در خواب دلیل وزیر یا خلیفه که از پادشاه
جدا نشود چه او همیشه با آفتابست و باشد که دلیل رسیدن
رامی باشد بخدمت پادشاه یا حصول فتنه در دین و مذهب یا دلیل زن آتش پرست یا دلیل خبک
و گریه بر میت حمار خر و بترکی اشک نامند و گویند که در جمیع حیوانات هیچ حیوانی نباشد که بغیر
جنس خود جمع گردد و بار بگیرد مگر او و چون سی ماه از تولد او بگذرد بر حیوان جهد بمنوع از و قابل احمال
و اثقال است و نوعی دیگر از آن هست که در دویدن بر اسب پا و سبقت گیرد و از عادت اوست

حدأة

درآورد و اگر بی لجام سوار شده زن بی عصمتی تزویج کند یا بر تکبکاری بی ثبات شود و بدن اُدیان سفید
دلیل زن صاحب حسب و نسب بود و سرخ او دلیل زنان با زینت و اُدیان زرد زن بیمار و سیاه زن
صاحب ملک و جاه بود و باشد که دیدن اُدیان فربه سال بسیار پر نعمت دارد و لاغر دلیل سال قحط باشد
حدأة غلیواج بشیرازی کورکوره و بترکی چلاغان نامند احسن طیور است دو بیضه و گاه سه بیضه نهد و
سه جوجه بیارد و بیست روز حضانت نماید رنگ وی سیاه و خاکستری و از مرغان شکاری است تا بچهای
مرغان برباید مگر طیوری که همسایه
بناز اند و حق جوار محافظت نماید
ایشان نخورد و در طیران خود
زهره را زعم آنکه عقاب و



آشیان وی باشند تا بیابد
اگر چه از گرسنگی بمیرد بچهای
ملک بناید این دو نیمه و این
غلیواج ماده شوند عقاب شود
سبحان الله القادر علی ما یشاء گویند او طیور جوارح سلیمان
علیه السلام است و لهذا الفت و تملک او ممتنع است چه او ملک کسیست که تملک ملک او هیچ احد را بعد
از وی سزاوار نیست کقوله تعالی رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و اگر با وی صید کردن ممکن
بودی هر آینه در طیور شکسته تر از وی نبود و قیمتش از همه افزون بودی هر چه رباید از راست کسی رباید
و مشکل که از جانب چپ آدمی چیزی رباید و او بیکسال نر باشد و یکسال ماده نقل است که اعرابی همیشه این
بیت میخواند و یوم الوشاح من اعاجیب ربنا علی انه من ظلمة الکفر نجانی یعنی پیدا شدن گردن بند
از عجایبات پروردگار ماست چرا که مرا از ظلمت کفر نجات داد چون سبب مداومت بر این بیت از وی پرسیدند
گفت روزی در عروسی حاضر بودم بعد از آنکه عروس بغسلگاه رفت که غسل کند گردن بند خود را از زمین
گذاشتن همان بود و ربودن غلیواج همان چنانکه کسی بر او مطلع نشده بعد از فقدان او مرا بدزدی متهم ساختند
پس من روی بدرگاه قاضی الحاجات برآوردم و گفتم اغثنی یا غیاث المستغیثین هنوز این دعا با تمام نرسانیده بودم
که غلیواج گردن بند را بینداخت و زنان که دور من بودند میگفتند که ما را حلال کن که ترا بگناه متهم ساختیم
من این بیت در رشته نظم کشیدم و اگر میخوانم تا نعمت منعم حقیقی را فراموش نکنم و از جمله فواسق خمسه است
که امر بقتل وی شده و آنها غلیواج و کلاغ ابلق و عقرب و موش و سگ گزنده است بجهت ضرر اینها حضرت
مقدس نبوی هم محل و محرم را امر بقتل اینها فرموده و اکل غلیواج حرام است اگر زهره او را در سایه
خشک نموده در میان شیشه نفوع کنند هر گرا جانوری بگزد قطره از و در موضع گزیده چکانند شفا یابد
و اگر جانب چپ را گزیده در چشم راست سه میل از و اکتحال نمایند و اگر جانب راست گزیده بچپ کشند شفا
یابد و اگر زهره او را خشک و صلایه نموده در موضعیکه حیات و عقارب باشند همه حیات و عقارب

کسیکه آبله درآرد و بقرب کبوتر یا در خانهٔ او باشد و جائیکه آشیان بوده باشد نشیند شفا یابد زیرا که مجاورت او
امانست از آبله و فالج و سکته و شتاب در صفت که کسی دایم که خواهد در خواب باشد و خواب بسیار کند و
اکتحال بخون او و در وقتیکه گرم باشد و اگر ذبح کنند پر او را بکنند و در بیخ پر او خون تازه است اکتحال نمایند
همین خاصیت دارد و خون او اگر بر بینی چکانند او بالخاصیه قطع رعاف کند اگر بزیت مخلوط سازند و بر سوخته
آتش مالند شفا دهد سرگین کبوتر برج را حرارت بیشتر از سرگین کبوتر خانگی است اگر سرگین او را میان آب گرم
ریخته کسیکه عسیر البول دارد در او نشیند نفع عظیم بخشد اگر با سرکه بر صاحب استسقا طلا نمایند نفع دهد اگر
سرگین کبوتر سرخ را بمقدار دو درهم یا سه درهم دارچینی آشامد سنگ مثانه را بشکند و بیرون آرد گوشت کبوتر
مقوی گرده و زیاده کنندهٔ باهست اگر شکم زنده او را بشکافند و گرماگرم بر عقرب گزیده گذارند نفع نیکو
بخشد اگر از خون او از خارج چشم بر پنبه ترکرده سفیدی بیضه و روغن گل بهم زنند در درد چشم را به کند **التعبیر**
دیدن او در خواب رسول امین یا دوست صادق یا حبیب مونس است یا دلیل زن غریب مبارکه نیکو که زوج
مثل او نتواند بهم رسانید و باشد که دلیل نوحه بود بر سر بیمار کبوتر مرگست دیدن برج او مجمع زنان بود و بچهای
او دلیل پسران و اگر بیند که ایشان را علف میدهد و بسوی خود میخواند یا بیند که کبوتران و کلاغان در یکجا جمعیت
نموده اند قیادت زنان نماید و شنیدن آواز ایشان در خواب دلیل شنیدن کلام باطل است اگر بزند او
آیدنامه بد و رسد اگر از وکر پرد زن طلاق گیرد یا بمیرد اگر بیند که مالک ایشان شده کنیزکان بخرد جاماسب
گفته صید نمودن کبوتران در خواب مال دشمنانست اگر نقصان در چشم کبوتر بیند نقصان زوجهٔ اوست

حوصله مرغ بزرگ حوصله در مصر بسیار بود و او دو قسم است یکی سیاه کریه الرائحه پوست او را
استعمال نکنند و دیگر آنکه پوستش استعمال کنند رطوبت او بیشتر از حرارت کم عمر میباشد پوشیدن پوست
او مناسبت بمزاج جوانان و کسانیکه مزاج
حار دارند یا ضد بر ایشان غالب باشد



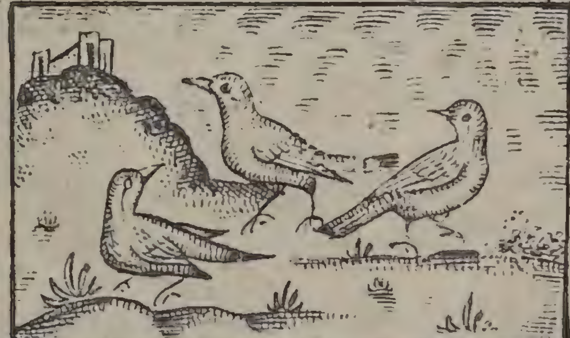
حیدر نام شیر بیشه حیدر است که گوشت علی بن ابیطالب ع گویند
حضرت ع امیر المؤمنین بود شکمش ممتلی باشد چون ملقب بحیدر شده بانکه
والده ماجدهٔ آنحضرت ع نام پدر خود او را اسد نامیده با آنکه نام او در کتب اوایل اسد بوده

فصل دوم
در حاء مکسوره **حجر** مادیان حکم و خواصش در باب خاء در خیل بیاید انشاء الله تعالی **التعبیر** دیدن او
در خواب دلیل زن شریفه مبارکه است چنانچه در حدیث آمده که ظهورها عزّ و بطونها کنز یعنی سواری بر پشتش
عزتست و شکمش گنجی که بچه دهد اگر بیند که مادیان با زین و لجام سوار شد زنان مبارکه عفیفه بنکاح صحیح

کبوتر
حیدر
حجر

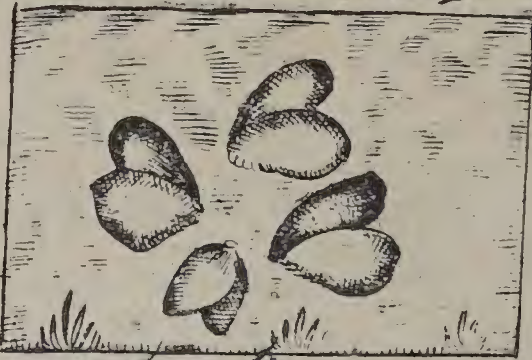
باشد بعضی گویند حمامه آن بود که بشدت آب بیاشامد و نفس بگیرد و ترجیع آواز نماید و آنچه در بعضی احادیث آمده که حضرت مقدس نبوی صلعم مردیرا دید که از پی کبوتر میرود فرمود شیطانی پیرو شیطانی میکند برادر آنستکه منع فرموده اند از پرانیدن بر بامها چه مشرف خواهد شد بر خانهای همسایگان و مطلع شود بر عورات ایشان و لهذا منع نموده اند و دیگر در احادیث آمده که حضرت امیر المؤمنین عم از وحشت و تنهائی شکایت نمود حضرت مقدس نبوی صلعم فرمودند که جفتی کبوتر نگهدار که مونس باشد ترا و آواز بجای او بتو رسد و ترا برای نماز بیدار کند و ابن عباس نقل کرده که جناب مقدس نبوی صلعم فرمودند که کبوتران خانه‌ها را در خانها خود نگهدارید که آنها جن را از کودکان شما بخود مشغول سازند و یکنوع از وکه کبوتر ... باشد و ترکان ... گویند نگاهداشتن او شوم است و از طبع کبوتر آنکه از مسافت بعیده در مدت قریبه طلب آشیان خود کند

اگرچه هزار فرسخ قطع کند ده سال از وطن خود غایب از وفور عقلی که دارند خودرا خودرا بیابد مرغان جارح وخوفش از شاهین بیشتر بود



و بسا باشد که در مدت ... شود و چون اورا بسر هند بوطن رساند و آشیان طلب وی بسیار کنند و هر که کبوتر بازی کند میرد تا جرعه از فقر ننوشد و در حدیث آمده که در محلی که رسول خدا صلعم در غار ثور بود حق سبحانه و تعالی دو کبوتر وحشی را امر فرمود که بر در غار آمده آشیان گرفتند و بیضه کرده بچه در آوردند کبوتران حرم قاطبة از نسل ایشانند و در روز فتح مکه بر آنحضرت بال گشاده سایه گسترده بودند پیغمبر صلعم ایشانرا دعا کرد دمنی بن زبیر گوید هر جفتی که در هر دو زنی دیدم مثل آن در کبوتر دیدم چه ماده اورا دیدم که اراده نمیکند مگر ماده خودرا تا مردن از هم جدا نشوند مگر آنکه یکی نایاب شود و ماده کبوتر دیدم که بجهة نر خود آراسته میشود در زمانیکه نر اورا اراده کند و هیچ حیوانرا ندیدم که در وقت مباشرت ماده خودرا بوسه کند مگر کبوتر و او در نهایت عفت چه در وقت مباشرت دم خودرا میکشد تا ماده را عورتش محفوظ ماند گویا میداند که ممانعت باید نمود و گاهی تا مدت شش ماه بمباشرت اشتغال نماید و در هر چهارده روز بچه در آرد و دو بیضه کند از بیضهٔ اول کبوتر نر و از ثانی ماده بیرون آید و میان بیضهٔ اول و دویم یکشبانه روز فاصله باشد پس نر او بر بیضها نشیند تا بعضی از روز آنهارا گرم کند و بقیه روز ماده نشیند و شب نیز بدینطریقه تا وقتیکه مدت حضانتشان تمام رسد و بچه بیرون آرد نر او خاک شور بدیشان خوراند و ایشان بخایند تا خوردن چیزها بدیشان آسان شود چون نر خواهد که با ماده جمع شود بچهای خودرا از آشیان بیرون کند زعم ارسطو آنکه کبوتر هشت سال تعیش کند اکل جمیع انواعش حلال است و در مثل گویند فلانکس امین تر از کبوتر حرمست و مالوف تر از دوست هرگاه

این غربت بخواند هیچ سنگی و درختی ندیدم که از زیر او ماری بیرون نیاید تا آنکه آن وادی پر از مار شد
پس گفتا از لوا بسم الله یعنی فرود بیائید بنام خدای همه از آن وادی بیرون رفتند گفته اند که اولاً
وی مستجاب الدعوة بوده اند زعم او آنکه مار سفید را نباید کشت که از جن است سخن با درازکشید چند کلمه
از خواص وی گوییم بدانکه کشتن حرام و همچنین تریاقی که از وی سازند مگر در حال ضرورت که الضرورات
تبیح المحذورات و در امثال گویند فلان اسمع و اعدی من الحیة یعنی فلان کس شنونده تر و دونده تر از مار است
اگر پوست او را در میان رخت گذارند از ضرر و سوس ایمن شود اگر پوست او سوخته بر روغن زیت حمیر
نموده بر دندان کرم خورده نهند درد وی ساکن شود اگر پوست او با سرش بسایند و بر داء الثعلب
گذارند موی برآرد یحیی بن ماسویه گوید اگر پوست او را بریان کرده با پوست بیخ کبر و زراوند طویل ملا درشاع
بسایند و بر داء الثعلب گذارند موی برآرد یحیی بن ماسویه گوید اگر پوست او را بریان کرده با پوست بیخ
کبر و زراوند مساوی بخور کنند بواسیر ظاهر و باطن را دفع کند و اگر او را به خرما خمیر نموده بر کسیکه ثالیل
یعنی زگیل دارد بخورد همه زگیل وی بریزد و اگر نداشته باشد هرگز بیرون نیاورد و اگر دل او را بر صاحب
ربع آویزند تب وی زایل شود و اکثر او خواص در باب الف گذشت تعبیر اگر بیند که مار او را گزید
و موضع او ورم کرد مال بدست وی آید و اگر گوشت مار پخته بخورد از دشمن مال یابد اگر خام خورد دشمن خود را
غیبت کند و اگر بیند که مار از مکانی بر طرف شدند در آن مکان وبا حادث شود زیرا که حیه حیات است از آن مکان
بیرون آمده و اگر مار با او حرف زند او را مسرت عظیم رسد و اگر بیند که مار سیاه را الکشنده ملک و ولایت بدو
رسد و مار سفید دشمنان ضعیفند و مار اژدها دلیل عداوت اهل و اولاد بود و اگر بیند که مار انداخته دلیل
مفارقت از خویشی بود **حلزون** کرمیست گوش ماهی ترکان بالق غولاغی نامند و در کنار دریاها و



نهرها در میان حجره یافت
از میان این نی بیرون آید و بر
باد کند منبسط گردد و از
در میان رود و هرگاه راه
اکلش حرام است اگر بپنا بزا

شود تا نصف بدن خود
راست و چپ رود و طلب
خوف موذیات هر دار
رود و خانه خود را با خود برد
با او طلا کنند نافع آید

از ریختن باده بچشم و چون بسوزانند و در داروهای چشم کنند اکتحال بوی عارض شود درد چشم زایل
کند و نشور رطوبات نماید **حمامه** کبوتر عربان هر صاحب طوقرا نامند فاخته و کبوتر و قمری که در خانها
الفت گیرند و بیضه و جوجه دارند حمامه نامند اسم جنس است برای حمام آید بمعنی واحد حمامه است و او دو قسم است
بری که در برجها او می سازند و از مردم گریزان شود و دیگری اهلی که در خانها جای گیرند و انواع وی مختلف

تعبیر

حلزون

حمامه

بانه

نشستیم چون از نماز فارغ شد اشاره کرد بخانه که در آن محوطه بود گفت این خانه را می بینی گفتم آری گفت
در این خانه جوان نو دامادی بود با وی بخدمت رسول خدا صلعم رفتیم و بحفر خندق مشغول گشتیم این
جوان وقت ظهر از آن حضرت رخصت طلبید که بخانه خود رود پیغمبر صلعم بعد از رخصت وی را گفت که سلاح



خود بردار که از بنی قریظه میترسم چون سلاح برداشته بخانه خود آمد زوجه خود را دید میان در ایستاده
نیزه خود بجانب وی فرود آورد تا بطعن نیزه زند از غیرتی که داشت زن گفت نیزه خود نگاهدار و بخانه
در آمی و نظر کن که چه چیز مرا از خانه بیرون آورده جوان در خانه آمد مار بزرگی دید که بر فراشش حلقه زده جوان
نیزه بدو زد مار نیزه او را در ربود و بر زمین زد اضطرابی در جوان پیدا شد مار و جوان هر دو یکبار بمردند
این خبر بدان سرور رسانیدند گفتند یا حضرت دعا کن بجهت جوان شاید که خدای تعالی وی را زنده کند حضرت
فرمود که آمرزش خواهید بجهت صاحب خود پس فرمود که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده اند اگر ببینید
تا سه روز انذار کنید اگر روز چهارم بر شما ظاهر شود بکشید که شیطانست و طریقه انذار آنست که گویند
انشدکن بالذی العهد اخذه علیکن نوح و سلیمان علیهما السلم ان لا تبدو لنا و لا تبدو و نا در روایت دیگر
آنکه چون در مسکن شما ظاهر شود بگوئید انا نشدک بعهد نوح و بعهد سلیمان بن داود علیهما السلم ان
لا تؤذینا پس اگر دیگر ظاهر شود بکشید و حافظ ابو عمر روایت کرده که عقبة بن عامر بن قیس الفهری
که ولادت او در زمان حضرت رسالت پناه صلعم بوده چون فتح افریقیه نمود بر موضع قیروان فرستاد وادی
وادی بود که مار بسیار در وی بود گفت یا اهل الوادی انا حالون فاظعنوا ان شاء الله چون سه مرتبه

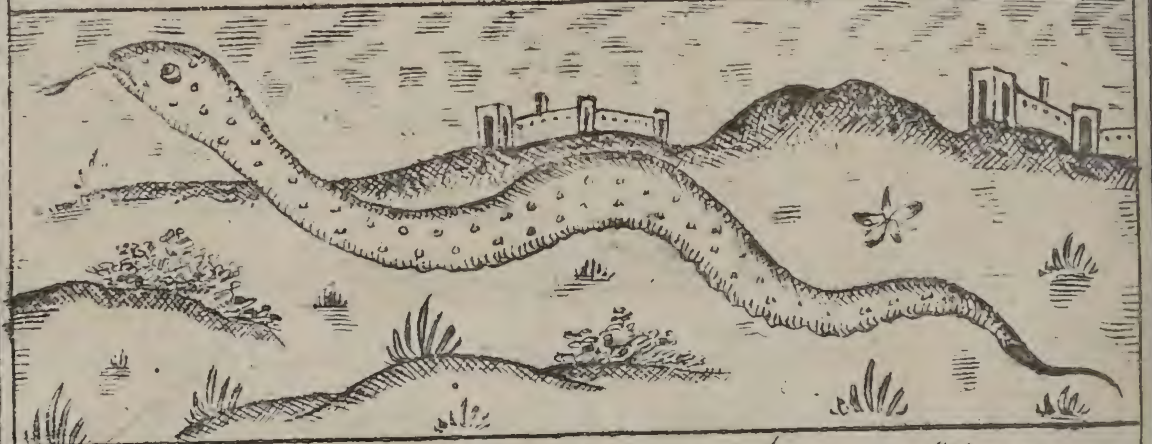
از انگشت بزرگ پای راست نموده دایره کشند که او مرکز دایره باشد پس خطی بکیرد از میان دو قدم که
بمنزله قطر دایره باشد بکشند پس از زیر پای راست و پاشنه پای چپ او خاک بر داشته در ظرف
پاکی کنند و آب برو ریزند و کارد مذکور را در ظرف دیگر گذارند چنانکه سر کارد بجانب فوق باشد
و آبیکه در ظرف مزبور است در سر کارد ریزند در وقت آب ریختن این افسون بخوانند پس کسیکه
آب میریزد مرتبه دیگر عمل مذکور را بقانون مسطور بجای آورد و اشخص ملسوع و سگ گزیده را برپشت
بخوابانند و عزیمت بر او بخوانند و عزیمت اینست سارازقی سارا عماقی نوز نوز نوز نونا انا وار مانا واطوکا
توبر بس اوزانا اوضا بثما کاما بوقاماما شاء بناکا طوط اضنسیا و ثنا ابر بلس توبی نتا اوسن باذن الله
تعالی شفا یابد و این نوع مکرر بتجربه رسیده سعودی از زهرین بکار نقل کرده که در زمان جاهلیت
دو برادر باهم در سفر رفتند و در سایه درختی که در جنب صفا بود فرود آمدند تا وقت نماز مغرب شد
ماری از زیر صفا در آمد و دینار سرخی بیاورد و نزد ایشان انداخت گفتند ظاهرا هر که در این مقام
باشد بجهه او همین نوع آورند پس سه روز آنجا اقامت نمودند هر روز آن مار می آمدی و بجهه ایشان دینار
بیاوردی تا آنکه یکی از این دو برادر دیگر را گفت تا کی انتظار کشیم چرا این مار را نکشیم و این گنج را از این
موضع بر نگیریم آن برادر دیگر او را از این حرکت ناملایم منع و زجر نمود گفت شاید که هلاک شوی و از مال
نیز نومید گردی هر چند نصیحت نموده قبول نکرد پس تبری بر داشت و منتظر آمدن مار بود چون مار
بیرون آمد ضربتی بدو زد که سر وی مجروح شد اما بقتل نرسید و مار بدو دید و او را بگزید و برگشت
و بسوراخ خود در رفت پس آن برادر دیگر او را در آن موضع دفن نمود چون صبح شد مار مجروح الرأس
بر آمد دینار او چیزی نبود آن جوان گفت ای مار بخدا قسم که بدین حرکت که برادرم نمود من راضی نبودم
و او را هر چند منع نمودم فایده نکرد اما میتواند بود که من شرط کنم که ما بین من و تو مودت باشد نه من ترا ضرر
رسانم و نه تو مرا بهمان قاعده همان دینار را بیاوردی مار گفت نه جوان پرسید که چرا مار گفت جهة آنکه هرگز
از من راضی نشوی چون قبر برادر خود بینی و من نیز تا شکسته سر خود بینم از تو خشنود نشوم ابن عباس
گفت که پیغمبر صلعم فرمود که هر که ماری را بکشد چنانستکه مشرکی را کشته باشد و هر که مار را بگذارد بجهة خوف از عقوبت
او پس او از ما نیست اما مارهائیکه در خانها پیدا شوند تا سه روز نکشید انتظار کشید اگر دیگر نه بینید فبها و الا
بکشید و نیز فرمود که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده اند تا سه روز او را بترسانید و لفظ مدینه را
بعضی از علما اختصاص به یثرب داده اند و بعضی عام دانسته اند ما بین او و غیر او از بلاد یثرب ابی سیاب
گوید بخانه ابی سعید خدری رفتم و او در نماز بود نشستم تا از نماز فارغ شود حرکتی از زیر تخت در گوشه
شنیدم پس بدان طرف ملتفت شدم ناگاه ماری دیدم خواستم تا او را بکشم ابو سعید اشاره کرد که بنشین

الطف بلطفک الخفی یا قدیر بسلطانک بالقدرة التی استویت علی العرش فلم یعلم العرش این مستقرک یا حلیم
یا علیم یا علی یا عظیم یا حی یا قیوم الا کفیتنی هذه الحیة پس چند قدم رفتم جوانی نیکوروی دیدم خوشبوی
پاکیزه لباسی از برابر بیامد و گفت السلام علیک ای برادر من چیست ترا که رنگ ترا متغیر و ترا مضطرب می
بینم گفتم ستمی از دشمن بمن رسیده است گفت دشمن تو کجاست گفتم اینک در درون من گفت دهن خود
بگشای پس من دهن خود گشودم شبیه برگ زیتون برگ سبزی در دهن من گذاشت گفت بخای و بلع
پس چنین کردم اندک زمانی نگذشت تا آنکه شکم من بدرد آمد و مار در درون من بگردید و پاره پاره
از اسفل من بیفتاد و من صحت یافتم و خوفم زایل شد دامنش بگرفتم و گفتم که خضر راه من شدی مرا
ازین بلیه نجات دادی تو کیستی یقین که فرستادهٔ خدائی پس بخندید و مرا گفت آیا مرا میشناسی
گفتم اللهم لا میشناسم گفت یا ابن حمیر چون میان تو و مار این نوع ماجرای گذشت و بدین دعای عظیم
الشان خدایتعالی را خواندی ملئکه هفت آسمان از رقت تو بناله درآمدند و تضرع بدرگاه الهی نمودند خدایتعالی
فرمود که بعزت و جلال خودم که داد وی از مار بگیرم پس مرا که در آسمان چهارم مستقر دارم امر نمود که
برگ سبز از درخت طوبی بردار و خود را به بنده من رسان و داد او را از مار بستان و من بیامدم
الحمد بدانکه خدایتعالی اجر بکار را ضایع نکند اصطناع فی نفسه نیکوست هر چند با دشمن خود نمائی
و نیز از ادعیهٔ مجربه بجهت ایمن بودن از شر مار و عقرب و غیره این دعاست که از حضرت مقدس نبوی
منقولست و دعا اینست اللهم انی اعوذ بک من الهدم والتردی واعوذ بک من الحرق والغرق واعوذ
بک من ان یتخبطنی الشیطان عند الموت واعوذ بک من اموت فی سبیلک مدبرا واعوذ بک من ان
اموت لدیغا و از علمای معتبره بصحت رسیده که هر که در اوایل لیل و نهار بگوید که عقدت لسان
الحیة و زبانای العقرب و ید السارق بقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
و اشهد ان علیا ولی الله از مار و عقرب و دزد ایمن گردد و از جمله افسونهای مجربه کسیکه او را مار
گزیده باشد اینستکه آن عضو را برهنه نموده آهن بر بالای او گذارد و این عزیمت بخواند و آهن را مرتبه
فرو گیرد که پوست را بخراشد و قرار اسفل وجع برسد و چون وجع در اسفل آن جمع شد بزودی بمکد تا آن
قدر که ممکن باشد باکی نیست اگر عضو سست شود بعد از و نیز عزیمت بخواند و عزیمت اینست سلام علی
نوح فی العالمین سلام علی محمد فی المرسلین من حاملات السم اجمعین ما من دابة فی السماء والارض الا
ربی اخذ بناصیتها اجمعین کذلک نجزی عباده المحسنین ان ربی علی صراط مستقیم نوح نوح قال لکم نوح
من ذکرنی فلا تلدغوه ان ربی بکل شیء علیم وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین صاحب حیوة الحیوان
گوید که بخط بعضی علمای محققین دیدم که مار یا عقرب گزیده یا فرستاده یا کسیرا که سگ دیوانه گزیده باشد

مقتول ساخته گردمی سیاه بر سر او ایستاده پس آنمرد نیزهٔ خود را بتک چاه رسانیده بسنان نیزه عقرب را
ربوده برآورده و بر زمین زد کسری هنوز در دیوان نشسته بود دید که همان مار بیامد و در نزد تخت وی
توقف کرده و از دهان خود تخم سیاهی انداخت انوشیروان فرمود او را بکاشتند ریحان از و بهم رسید
و پادشاه علت زکام داشت و کوفتهای دماغی بهم رسید از استعمال وی آن کوفتها بالکلیه مندفع شد
و نفع عظیم بخشید در حلیة الاولیاء از یحیی بن عبد الملک منقولست که روزی در مجلس سفیان بن عیینه
بودم که قریب بهزار کس نزد او اجتماع نموده بودند پس از جانب دست راست متوجه شخصی شد
که در آخر مجلس نشسته بود و گفت برخیز و حدیث مار را برای مردم بیان کن آن شخص بپای خواست و گفت
القوم بشنوید و بخاطر نگهدارید که نقل کرد پدرم از جدم که شخصی مشهور با بن حمیر در کمال ورع و
زهد قائم اللیل و صائم النهار اما عادت بصیادی نموده بود در روزی بقصد شکار بیرون آمد ماری
برابر وی آمده گفت یا بن حمیر مرا در پناه خود در آر تا خدا تعالی ترا در پناه خود دارد محمد گوید که او پرسیدم
که از خوف که مار گفت از خوف دشمنی که برای کشتن من متعاقب میرسد باز پرسیدم که ای مار از کدام امتی
گفت از امت محمد رسول الله صلعم پس ردای خود را گشودم گفتم بیا و پنهان شو گفت ترسم که به بیند گفتم
بیا در زیر بغل من پنهان شو گفت ترسم گفتم پس با تو چکنم مار گفت اگر احسان نمائی مرا در درون خود
جا بده گفت ترسم که مرا بکشی گفت بخدا که نکشم و حقتعالی و ملئکه و حملهٔ عرش و انبیای وی و ساکنان سموات
را گواه گرفتم که ترا نکشم محمد حمیر گوید که دهن بگشودم تا مار در درون من در آمد چون چند قدم برفتم
شخصی شمشیر بدست پیش آمد و گفت یا محمد بن حمیر هیچ دشمن مرا دیدی گفتم دشمن تو کیست گفت ماری
بدین هیأت گفتم اللهم لا و بعد از رفتن او صد مرتبه ازین دروغ استغفار نمودم پس مار سر بیرون
آورد و گفت به بین آیا دشمن من گذشت گفتم گذشت گفتم کسیرا نمی بینم اگر خواهی بیرون آی گفت یا محمد بن حمیر این
زمان یکی از دو چیز اختیار نمای که جگر ترا بشکافم یا دل ترا سوراخ نمایم و ترا بی روح گذارم گفتم سبحان الله
عهدیکه کردی و قسمی که یاد نمودی چه زود فراموش کردی و خیانت ورزیدی گفت یا محمد احمق تر از تو
ندیدم مگر فراموش کرده عداوتیکه میان من و پدرت آدم صفی ع بود بچه طریق او را از بهشت بیرون کردم
کاشکی بیدانستم که چه چیز ترا برین داشت که با غیر جنس خود که دشمن تو بود نکوئی کنی نظم نکوئی با بدان
کردن چنانست که بد کردن بجای نیکمردان گفتم بیا راست بگو که البته مرا خواهی کشت یا امتحان من
میکنی گفت البته ترا میکشم گفتم مرا چندان امان ده که خود را بدامن این کوه رسانم و برای خود قبری
معین کنم گفت تو دانی بکن آنچه میتوانی محمد بن حمیر گوید چون من از حیات خود مایوس گشتم هیچ
نوعی حیلت در کار خود ندیدم روی بدرگاه قاضی الحاجات کردم و برقت قلب بنالیدم و گفتم یا لطیف

کار او آنکه اراده آب کند آنا خود را از شتر آب که نتواند داشت هر وقت که استشمام نماید شوقی بسوی او
بهم رساند و چندان خورد که مست شود و باشد که بسبب مستی هلاک شود نر او بسیار در جائی اقامت نکند بلکه
ماده او حضانت بیضه کند تا وقتیکه بچه برآرد و او را قوت عظیم بر کسب معاش بود و سیر کند تا وقتیکه
چون سوراخی ببیند در رود و چشم آن چون مسمار بر آن کوفته و در او منکرد و از مردم برهنه بگریزد
و از دیدن آتش خشنود گردد و طلب وی کند و بغایت دوستدار وی باشد و اگر بتازیانه که در او عرق
اسب رسیده باشد بزنند بمیرد و متحرک باشد و اصل مارها آبیست که در دریا زنده گی کنند چه اگر بری هم
باشد در بر تعیش کند بعد از آنکه بحری باشد جاحظ گفته که حیات سه نوع باشند یکی آنکه گزنده او را تریاق
و غیره نفع نکند مثل اژدها و افعی و مارهای هندی و یکنوع آنستکه تریاق بجهة گزنده او نافع باشد آنچه
غیر این دو قسم است آنچه میکشد از واهمه و ترسی بود که آنشخص را میرسد که او را مار گزیده میمیرد و الا
اگر نترسد گزیدن او نخواهد کشت گویند شخصی در زیر درختی در خواب بود ماری بیامد خود را بدور ساعد
و سر او را گزیده و او بیدار شد رویش سرخ شده بود سر خود را بخارید و نگاه کرد کسی را ندید مرتبهٔ دیگر
بخواب رفت چون بیدار شد برخاست و برفت و بعد از چند گاه شخصی بدو گفت هیچ بخاطر داری
که در فلان روز در زیر فلان درخت در خواب بودی آیا دانستی که سبب بیدار شدن تو چه بود گفت نه گفت
ماری خود را بتو رسانید و سر تو را گزید آنشخص را فزعی روی داد بمرتبه که گویا بالحال او را مار گزیده چون
فزع کند مسامات بدن گشاده شود تا آنکه زهر در بدن او سرایت کند در نصایح ابو المظفر مسطور است که
ابو درداء را کنیزی بود روزی از وی پرسید که تو از جنی گفت من مثل تو از جنس بشرم گفت چون از جنس بشر
باشی و حال آنکه من ترا چهل مرتبه زهر دادم ضرر آن بتو نرسید ابو درداء گفت ندانسته که کسیکه بذکر خداوند
تبارک و تعالی مداومت نماید هیچ چیز او را مضرت نرساند گفت من باسم اعظم الهی مداومت مینمایم پرسید
که آن کدام است گفت اینست بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم
ابو درداء پرسید که باعث بر آن حرکت ناشایست چه بود گفت بغض تو گفت ترا برای رضای خدای تعالی
آزاد کردم و آنچه تا حال نسبت بمن بدی که اندیشیدی عفو کردم صاحب عجایب المخلوقات آورده که ریحان قبل از
نوشیروان نبود در زمان وی بهم رسید سبب آن بود که روزی در دیوان معدلت نشسته بود که ماری
بجنب تخت وی روانشد جمعی از حضار مجلس بر قتل وی اقدام نمودند نوشیروان فرمود متعرض مشوید
که مرا عقیده آنستکه ظلمی درباره وی شده پس مار از زیر تخت بیرون آمده روانشد ملک عادل بعضی از ملازمانرا
امر فرمود که در پی او روند مار همراه ایشان رفت تا بر سر چاهی رسید حلقه زد پس در آن چاه فرود آمد پس
برگشت و نگاه میکرد تا آنکه یکی از آنها که رفته بودند در آن چاه نظر کرد و ملاحظه نمود دید که ماری را در آن چاه

بیضهٔ او با سرکه و پیاز عسلی دافع سایر اوجاع بطن بود و باقی در باب ثاف در مجمع بیان یابد تعبیر
دیدن او در خواب دلیل کند بر زن که الفت نگیرد و باشد که دلیل محبت اولاد باشد حیّه مار و
او را قریب به دویست اسم است سهلی از مسعودی نقل کرده که چون حق سبحانه و تعالی مار را از
بهشت بیرون کرده بزمین سجستان افتاد و لهذا اکثر مار آنجا بر تنه ابیت که اگر یوز آنرا نخورد اهل
آن زمین از مردم خالی شوند و بعضی مار هست که آنرا صلّه نامند مار بزرگیست که چون هزار سال بر او
گذرد روی وی شبیه بروی انسان گردد و از خواص اوست که بنظر کردن آدم را بکشد و بعضی ازین
اقسام را صل گویند یعنی و از کنند و مکللة الراس یعنی تاجدار نامند هرچه بر او بگذرد سوخته
شود حوالی سوراخ او هیچ گیاه نروید اگر مرغی در هوا در اطراف وی مسکن جایز آن نماید بیفتد و هر جانور
که بیک پرتاب وی رسد هلاک شود و هر آدمی را که از دور نظر بروی افتاد بمیرد و هر که آنکه در حال بمیرد
اگر سوار او را بنیزه زند خود و اسبش هلاک شود و این نوع در بلاد ترکستان بسیار است و مار هزار
سال عمر کند و هر سال یکپوست اندازد و سی بیضه نهد بعدد خطوطی که در شکم دارد و موران جمعیت
نمایند و بیضهای وی بفسا آرند و بصلاح نماند مگر اندکی و بدترین انواعش افعی است و چون عقرب
او را بگزد مار بمیرد و بیضهٔ او دراز و سیاه و سفید و تیره رنگ و سبز و منقوط و ناهموار و متحرک و
درخشنده است و بسبب اختلافش معلوم نیست و در میان او و شبیه بجرک چیزی هست و او در شکم
وی بدرازی چسبیده شده گویا یک خط مستقیم است و مار را مباشرت معلوم نیست الا آنکه بعضی به
بعضی پیچیده شوند و زبان او مشقوق است و لهذا بعضی گمان برده اند که مگر او را دو زبان است و



موصوف است بشدت حرص چنانکه بچهای طیور فرو برد و مضغ نماید مثل شیر و چون چیز عظیمی فرو
برد خود را بر درختی بپیچد تا آنکه آنچیز در شکم او منکسر شود و از عادت اوست که چون بگریزد بگزد منقلب
شود و بعضی گمان برده اند که مگر زهر میریزد و چون طعام نیابد بنسیم تعیش کند و بعد از چندگاه درهم
شکسته شود لعب کشد و بغیر گوشت زنده نخورد و هر چند عمر کند چنانچه اشتر کوچک و باریک شود و از عراء

فصل اول در حای مفتوحه حجل کبک نر بقدر کبوتر است هر دو پای و منقار او
سرخ است و اورا دجاج صحرائی نامند چه خانه در صحرا سازد و او دو قسم است نجدی و تهامی
انچه نجدیست مرغ سبز لیست که منقار و پای سرخ دارد و چون ماده او نر خود را نه بیند و خواهد که
بیضه نهد و بچه بیرون آرد بر خاک غلطد و منی خود بر بیخ پر خود ریزد و قابل بیضه بیرون کردن
شود و گویند که ماده او از شنیدن آواز نر او بسبب وزیدن باد از جانب او بیضه بیرون آرد چون
بیضه کرد انچه کبک نر انرا بیرون آید با ماده حضانت آنرا نماید همه وقت نر و ماده او در تربیت اولاد
خود بدین نهج راه روند و باشند که نر او بیست سال عمر کند هر گاه او را حادثه از خارج روی
ندهد و دو آشیانه سازد بر یکی نر نشیند و بر یکی ماده و از طمع کبک نر انکه هر گاه با آشیانهای نظایر
خود آید و بیضه آنها بر دارد و حضانت نماید چون بچه بیرون آرد و وقتیکه بر و بیرون دید پدر و مادر
خود رود و قوت طیران او بمرتبه ایست که در وقت پریدن کسی گمان برد که مگر سنگ از فلاخن بیرون



آمده و شدت غیرت او بمرتبه بود که اگر دو نر بر ماده برخورند بجهت او با
یکدیگر جنگ کنند هر کدام که غالب آیند ماده تابع وی شوند
و نزد وی امثال خود را بقرا قصد اصید خود میفریبد و لهذا صیادان او را
در دام خود نهند تا بسیار صید کنند و ابنای جنس وی نزد وی آیند و با
وی در دام افتند و این از جهت حسدیکه با ابنای جنس خود دارند نماید که انتقام از ایشان کشد و خواه
ایشان نیز مثل او در دام افتند و ماده او بسا باشد که بیضه خود ترک کند و قصد آشیانه غیر خود کند و
بیضه او را بدزدد و حضانت نماید اکلش حلال گوشتش در کمال اعتدال و سریع الهضم از جمله خواص او
انکه اگر کسی جگر او را در وقتیکه گرم باشد یعنی در حین ذبح او قدر نیم مثقال فرو برد از ترس و فزع
ایمن شود و اگر ترسیده باشد ترس او زایل شود اکتحال زهره او دفع غبار و رفع ظلم چشم کند اگر هر
ماه یکبار از زهره او در بینی سعاط نمایند ذهنش تیز و نسیانش کم شود و قوه باصره زیاد شود بعضی گویند
که بیضه او الطف از بیضه مرغ خانگی و سریع الهضم تر بود نافع است کسانیرا که در رفاهیت و فراغت
باشند مضرّ است جمعیرا که در کدورت و مشقت بسر برند موافق امزجه معتدله باشد بهتر آنستکه در آب
پزند و در آب نمک و سرکه ریزند که با او بجوشد ~~و باید که با او بجوشد~~ و باید که آب با بیضه موافق باشند و
زیاده نبود و همچنین طبخ هر بیضه بدین نهج بهتر است امّا اکل بریان کرده او متولّد سنگ مثانه
و احداث غم و قولنج کند بریان کردن او میان آب بهتر است از بریان شده او در میان روغن و بعضی
گویند که اکل بیضه بریان کرده او در میان آب که دو او زیره و نمک باشد نفع کند درد شکم را طبخ

بیاورد و بگذاشت و برفت و رکوئی سبزی بیاورد و بینداخت گوید برخاستم و گوشه رکوی گرفتم هفده
دینار در او یافتم که مجموع هجده دینار باشد پس بخدمت رسول خدا صلعم رفتم و احوال گفتم آنحضرت
فرمود که آیا دست بجانب سوراخ فرود آوردی گفتم نه فرمود بارک الله گفتم یا رسول الله خمس و
بردار پس آنحضرت خمس وی فرا گرفت و باقی بمن داد **جُند بیدستر** معروفست و بترکی اوغلان
آوشی گویند حیوانیست شبیه بسگ آبی اما سگ آبی نیست گویند بهترین انواعش در بلاد قبچاق و حوالی
وی بوده در جائی دیگر یافت نشود و او را قندس نامند در قاف نیز بیاید انشاء الله و ایرا سمور نیز



نامند بشکل روباه سرخ رنگست دست و
باشد و سینه چنان راه رود که کسی تصور نماید
که گوئی چهار دست و پای راه میرود و سرش مثل
سر آدمیست و رویش مدور و دمش دراز بود چهار خصیه
دارد دو ظاهر و دو مخفی و چون صیاد را ببیند
بگریزد و چون در طلب وی جد بسیار کنند بدندان دو خصیه ظاهر خود را ببرد و نزد وی اندازد چه میداند
سوای خصیتین او از وی چیزی نمیخواهند و الکن صیادان ندانند که خصیتین او مقطوعست بر پشت بخوابد و محل
آن هر دو بدایشان نماید تا صیادان ببینند که قطع شده و جای وی خون آلوده است پس دو خصیه
باطن خود ظاهر سازد عوض آن دو که بریده است و درون خصیه او شبیه بخون برنگ عسل چرب است
شبیه ببوی ختن که از گوشت گندیده آید و آن بوی بزودی زان خون زایل شود و این حیوان
مدتی بمیان آب گریزد و خود را بمیان آب نگهدارد پس بیرون آید و مدتی در بیرون آب بسر برد
ولیکن در میان آب بیشتر بسر برد و ماهی و خرچنگ خورد و خصیتین او بجهت گزیدن جانوران سمیه
و گرم و خشک میکند اعضاء بارد رطبه را و هیچ عضوی ضرر ندارد خاصه در امراض بارده که در
نشش و دماغ بهم رسیده باشد انفع ادویه است از برای بادیکه در گوشش بهم رسیده باشد هیچ چیز بهتر از وی نیست
و اگر از روغن گیرند و فورا بسر مصروع مالند شفا دهد و نیز بجهت فالج و سستی اعضا و نقرس بارد
نفع عظیم بخشد و آشامیدن او تریاق است بجهت دفع سموم بسیار بارده خواه سم حیوانی باشد یا نباتی سیما
بجهت دفع تریاق و نیز ملطف اخلاط است و برطرف کننده بلغم و نافع است بجهت خفقانیکه از برودت
بهم رسیده باشد پوستش درشت موی بود پوشیدن او بجهت پیران و کسانیکه طبع بارد داشته باشند
نیکوست اکل گوشتش دفع فالج کند و اصحاب امزجه رطبه را بغایت سودمند بود و اگر انسان
از جند بیدستر سیاه وزن درهمی بخورد بعد از یکروز هلاک شود **باب ششم** مشتمل بر سه

روز قتل هابیل حاضر بودم و بدست نوح ع ایمان آوردم و با وی در کشتی بودم و در وقت القاء ابراهیم
بر آتش با وی در میان آتش امین و همدم بودم و با یوسف ع در چاه رفتم و بخدمت حضرت شعیب ع رسیدم
و بهمه انبیاء ع ایمان آوردم و از حضرت موسی ع تعلیم توریة و از عیسی ع انجیل آموختم و مرا گفت که سلام
من به پیغمبر آخر الزمان برسان پس آنحضرت صلعم پرسید که چه حاجت داری گفت تلقین کلمه ایمان و تعلیم
قرآن میخواهم پس آنحضرت او را اسلام عرض کرده قبول نمود و قرآن تعلیم کرد تا بیاموخت راقم حروف
گوید که علی بن ابراهیم در تفسیر خود این نقل را با اندک تفاوتی ذکر نموده و در بعضی تفاسیر بنظر رسیده که هامه
گفت یا حضرت آرزوی شهادت دارم آنحضرت فرمود که صبر نمای تا وقت آن برسد پس در جنگ بدر نزد آن
سرور آمده رخصت طلبیده جنگ مینمود هر چند از کفار میکشت هیچکس متعرض او نمیشد بخدمت آنسرور این معنی را
عرض نمود فرمود که باید تو بشکل انسان متشکل شوی تا ترا ببینند پس هامه بشکل انسان متشکل شده
بمصافگاه آمده بعد از آنکه چندکس از کفار را از پا در آورد و شربت شهادت چشید گویند از اولاد ابلیس
همین یکی که هامه باشد داخل بهشت شود اما سایر مومنان جن از نسل او نباشند بهشت روند و اولاد ابلیس با
او بدوزخ روند بدانکه در خانه که ترنج یا اسب عتیق باشد جن داخل آن خانه نشود و اسب عتیق آنستکه پدر و
مادر او اسب عربی باشد اما دعا جهة دفع جن در باب قاف در قنفذ و در باب در بخور علاج کسیرا که او را جن
گرفته باشد بیاید انشاء الله تعالی تعبیر دیدن جن در خواب دلالت بر اصحاب مکر و حیل کند
اگر بیند که جن را تعلیم قرآن میکند بریاست بزرگ رسد اگر کسی بیند که جن گرفته را علاج میکند بیاری
با اهل مکر و حیل کند اگر بیند که جنیان داخل خانه او شدند از دزد احتیاط نماید اگر بیند که او را جن
گرفته با فسون علاج میکند دلیل است که آبستن شود و فرزند دیوانه زاید جنان البیوت
مارهای کوچک و بعضی مار رنگ سفید را گویند و حضرت مقدس نبوی صلعم نهی فرموده از قتل مارهائیکه در
خانهها میباشند مگر دو مار را یکی ابتر و دیگر ذو الطفیتین زیرا که این دو مار خطف ابصار و طرح اولاد
و نسا نمایند ابتر مار کوتاه دم است و طفیتان بضم مار یست که دو خط سفید بر پشت او باشد نضر بن سهیل
گفته صنفی از حیات کبود بود که مقطوع الذنب باشد هر زن حامله را که نظر بسوی او افتد اسقاط حمل نماید
جریث ماهی که شبیه نهنگ باشد جمعش جراری و در اجنة الماء گویند حرام است و اکثر عامه حلال میدانند زهره
او را اگر در بینی اسب دیوانه سعوط نمایند دیوانگی زایل شود اکل لحمش بجهة صوت نیکو است انشاء الله
در باب جیم در صید بیاید فصل شیم در جیم مضمومه جرذ موش نر و بعضی گویند که نوع
از موش است که بزرگتر از موش است که سیاهی در دم دارد روزی مقداد اسود نجنحه که اسم موضعیست
در نواحی مدینه بقضاء حاجت رفت بخرابه در آمد جرذی دید که از سوراخ خود بیرون آمده یکدینار

تعبیر

جنان البیوت

جریث

جرذ

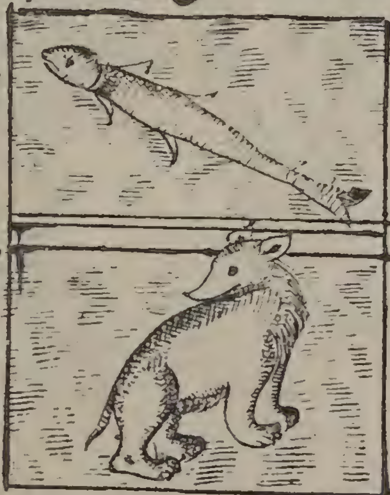
که قادرند بر هر شکلی باشکال مختلفه در حدیث آمده که ایشان سه صنفند صنفی مثل حیات و عقارب و صنفی مثل طیر در هوا میپرند و صنفی مانند بنی آدم و ایشان مکلفند و بر ایشان حساب و عقاب و ثواب بود و اجماع کافهٔ اهل اسلام است که پیغمبر ما صلعم بر جن و انس مبعوث است و نیز آنحضرت فرمود که بعثت الی الاحمر والاسود چون عنصر نار و هوا غالب بر آنهاست که خلق الجان من مارج من نار احمر اشاره بدیشان و خاک تیره به اینها فایق اسود کنایه از آدمیان است که خلق من تراب قسم حروف گوید که تقدیم جنیان بر آدمیان



نه بجهة شرافت ایشان است شاید که باعتبار تقدیم خلقت ایشان بود چنانچه در آیه وافی هدایه و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون پس این از قسم تقدم بزمان بود و گروهی از جنیان استماع قرآن نموده بدان حضرت ایمان آورده چون نزد قوم خود رفتند و گفتند که خواندن عجیبی شنیدیم که و لهای ما بآن اطمینان یافت حق سبحانه و تعالی در کلام خود یاد نموده آنجا که فرمود فقالوا انا سمعنا قرآناً عجباً الآیه در حدیث آمده که جنیان از آنحضرت ما کول طلب نمودند پیغمبر صلعم فرمود استخوانهائیکه بر او نام خدای تعالی ببرند ما کول شما گردانیدم و سرگین را علف دواب شما و لهذا ممنوع است که باین دو استنجا نمایند با استخوان حرام و بسرگین مکروه و نیز در حدیث آمده که در مایده گوشت را از استخوان خالی نباید کرد چه جن را در او نصیبی هست باید استخوانی که دندان بر آن نرسانیده در سفره نگذارند والا آنکه بهتر باشد از آن خانه ببرند انس بن مالک گوید که با رسول الله صلعم از کوههای مکه بیرون آمدیم مرد پیری از برابر بیامد تکیه بر عصای خود نموده بر آنحضرت سلام کرد حضرت مقدس نبوی جواب سلام باز داده فرمود براه رفتن جن میماند گفت بلی پرسید که از کدام جنی فرمود که من هامة بن هیم بن لاقیس بن ابلیسم آنحضرت فرمود نمی بینم میان تو و ابلیس مگر دو پدر گفت بلی پرسید که چند سال از عمر تو گذشته گفت همه دنیا را خوردم مگر اندکی همه احوال دنیا را دیدم

انجاعت بهمه امکنه مکغنبد کرعاین کونکفت صاحبش گفت بسم الله عظیم الشان شد بالبرهان تم

البرهان ما شاء الله کان حبس حابس من شجر یابس و شهاب قابس اللهم انی رددت عین عاین علیه و فی
احب الناس الیه و فی کبده و کلیته لحم رقیق و عظم دقیق فیما له یلیق فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع
البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر پس شتر برخواست و بایستاد گویا هیچ آسیبی بوی نرسیده و چشم
عاین در آمد و حدقه اش ترکید محمد بن سعید بصری گوید که در بعضی راههای بصره میرفتم اعرابی دیدم که شتری
پیش گرفته میآمد که ناگاه شتر بعینی افتاد و بمرد و بار و حطب بر زمین ماند پس اعرابی پیاده راه میرفت و میگفت
یا مسبب کل سبب یا مامول من طلب رد علی ما ذهب بحمل الرحل و تقب بقدرة الله تعالی شتر برخواست اعرابی
حطب و بار برا و مرتب ساخت و خواص او در باب الف گذشت در ابل **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل کذران
حج است اگر بیند که شتر برا و حمله کرد با سفها خصومت نماید و اگر مهار شتر را بکشد گمراهی را براه راست
دلالت کند و اگر بیند که سر شتر بخورد غنیمت بزرگ و رشی کند اگر بیند که شتران اعرابی میچرانند بر اهلها دیه
حاکم گردد اگر دو شتر بیند که جنگ میکنند دو ملک دیده اگر بیند که شتر را سر برید بر دشمن غالب گردد اگر
بیند که شتر برا و نیزه زد بیمار شود اگر قطار شتر بیند که بعضی پی در پی میروند دلیل باریدن باران است
اگر بیند که شتری سوار گردیده متحمل بار گناه گردد اگر بیند که بختی سوار شده سفر دور با راحت او را واقع
شود و بخت و دولت روزی وی گردد و او گاهی بر مسکن کشتی دلالت کند و گاهی بر موت و گاه بر
زوجه و گاه بر حقد و حسد بعد از زمان دور و باشد که دلیل مرد صبور و بادرنگ در احوال بود برای کسیکه
استعجال در کاری نماید و باشد که دلیل حزن در روزی و فواید بود و بختی دلیل سخت و خلوت جستن
از مردم و اصحاب سفرها و مثل تجارت در بر و بحر و غربت افتادن و اندوه و اسیری و صلب احوال **جلکام**
نوعیست از حیوان که از ماهی و مار متولد میشود و اگر ذبح نمایند خون بیرون نیاید بهترین علاجهاست



بجهه فربه شدن زن هرگاه استخوان
او را با گوشتش بجوشند بجهه ... بخوان
درکمال نرمیت **جلاله** هرحیوانی بود
که نجاست خوار شود و باید که او را
تنقیه نماید شتر را چهل روز و گاو را
بیست روز و گوسفند را ده روز
و ماهی را کیز و **جبهر** بر وزن جعفر
خرس ماده را گویند چون وضع
حملش نزدیک شود رو بطرف بنات
النعش کند و ولادتش آسان
شود در اول ولادت پاره گوشتی
از و بیاید از خوف موران او را
از موضعی بموضعی نقل نماید و بسا
باشد که اولاد خود را گذارد
و بچه گفتار شیر دهد و لهذا اعرابها در امثال خود گویند که فلان احمق من جبهر باقی احوال او در ذکر دب
درباب دال بیاید ان شاء الله تعالی **فصل دوم** در جیم مکسوره **جن** پری اجسام هوائیند

جلکام

جلاله

جبهر

که فادر ز

زایل کرددامّا ملخ بحری حیوانیست که سر او مربع و در نصف بدن او شبیه صدف خزفی یعنی شبیه سفال است



و نصف مؤخر خرف میت در هر جانب دست دارند
دارد و شبیه بعنکبوتست الّا آنکه دستهای عنکبوت بزرگتر
میباشد و بعضی از وی بقدر نان کرده بود و بعضی کوچکتر
و هر یکرا دو شاخ باریک سرخ بود چشمهای برجسته گویا از سر ایشان
آویخته و این در بلاد مغرب بود و بسیار است که بریان کرده میخورند و طبع این نوع گرم و خشک است
بهترین آنچه از وی خورند آنستکه در فرن بریان کنند با لخاصیت دافع جذام بود **تعبیر** دیدن
ملخ در خواب عذاب بود دیدن بچّهٔ او دلیل مردمان بد خلق اکل او خیر و نعمتست اگر بیند که آنها را در سبوها
کند بدینار و درهم رسد اگر بیند که ملخ طلا بر وی بارید از دست وی بیرون رفته باز بدست وی آید زیرا که
طلا ذهب است که رفته است چون ببارد بیاید مردی نزد ابن سیرین آمد گفت ملخی بر داشتم و در سبوی
گذاشتم گفت زر بزن خود سپردی و چنین بود **جمل** شتر نر و ترکی ارکک دوه گویند صاحب حیوة
الحیوان گوید که بخط بعض علما دیدم که در خراسان مردی بود عاین یعنی چشم زن در میان جمعی نشسته



بود قطار شتری بگذشت مرد عاین گفت از کدام شتر میخواهید از گوشت وی شما را طعمه دهم ایشان اشاره
بجانب شتری کردند که نیکوترین آنها بود عاین بجانب آن شتر نظر کرد در ساعت نظر وی اثر کرده شتر بیمار
بر زمین افتاد صاحب شتر مرد دانشمند بود گفت حمد خدا را بجای آرید و بگوئید بسم الله عظیم الشان شدید

بود نحن جند الله الاکبر ولنا تسعة وتسعون بیضة ولو تمّت لنا المائة لاکلنا الدنیا وما فیها یعنی ما لشکر خدائیم ما را نود و نه بیضه باشد اگر صد تمام شود هر آینه همه دنیا را بخوریم پس آنحضرت ع فرمود اللهم اهلک الجراد واقتل کبارها وامت صغارها وافسد بیضها وسد افواهها عن مزارع المسلمین ومعایشهم انک سمیع الدعاء پس جبرئیل ع نزول نموده فرمود بتحقیق که دعای تو بخیر اجابت مقرون گشت پس خواندن این دعا بجهة دفع ملخ بسیار مجربست طبرانی از امام حسن ع نقل نموده که آنحضرت ع فرمود که من و برادرم محمد بن حنیفه و بنی اعمام خود عبد الله و قثم و فضل اولاد عباس که بر بال وی چه نوشته است از پدرم حضرت امیر المؤمنین ع پرسیدم فرمود که از جناب مقدس نبوی سؤال کردم آنحضرت فرمود که بر بال وی نوشته است انا الله لا اله الا انا رب الجراد ورازقها اذا شئت بعثتها لقوم رزقا واذا شئتها بعثتها بلاء یعنی منم خداوندی که نیست معبودی بغیر من و منم پروردگار ملخ و روزی دهنده ویم و هر وقت خواهم بجهة قومی روزی سازم و اگر خواهم ایشان را بجهة قومی بلا فرستم پس عبد الله عباس گفت این علم مخزون و سرّ مکنونست از فواید عجیبه آنکه چون عمودیه را نزدیک رسید صداعی عارض شد که در حرب قدرت سواری نداشت اهل عمودیه گفتند که امیر شما را چه میشود که سوار نشد گفتند او را درد سری عارض شده ایشان کلاهی بجهة وی فرستادند که بر سر گذاشت درد سر وی زایل شد پس کلاه را شکافتند چیزی نیافتند پس آستر او را شکافتند کاغذ یافتند که این آیات برو مکتوب بود که بسم الله الرحمن الرحیم ذالک تخفیف من ربکم ورحمة یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا بسم الله الرحمن الرحیم الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا بسم الله الرحمن الرحیم حمعسق بسم الله الرحمن الرحیم الم تر الی ربک کیف مد الظل ولو شاء لجعله ساکنا بسم الله الرحمن الرحیم وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم مسلمانان گفتند این شما را از کجا بود و حال آنکه این آیات بر پیغمبر ما نازل شده ایشان گفتند ما پیش از این آیات را هفتصد سال قبل از بعثت پیغمبر شما بر سنگ منقوش دیده بودند و نوشته حافظ گفته نیز از ادعیه مجربه بجهة دفع صداع این دعاست بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص ذکر رحمة ربک عبده زکریا اذ نادی ربه نداء خفیا الم تر الی ربک کیف مد الظل ولو شاء لجعله ساکنا کهیعص حمعسق کم لله من نعمة علی عبد شاکر وغیر شاکر وکم من نعمة الله من کل عرق ساکن وغیر ساکن علی عبد ساکن شاکر وکم من نعمة الله من کل عرق ساکن اذهب ایها الصداع بعز عزة الله وبنور وجه الله وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی نبینا محمد خاتم النبیین وآله وعترته الطاهرین بنویسند و بر سر گذارند از جمله خواص او آنکه ملخ بریان بجهة عسر البول نافع آید شیخ ابو علی سینا گفته که اگر دوازده ملخ را سر و پا جدا کنند و بدان آنها را با قلیل از مورد خشک مخلوط ساخته صاحب استسقا بنوشند نفع عظیم بخشد و اگر ملخ دراز کردن بر صاحب تب ربع بندند تب و

خواص او آنکه اگر خانه را بپوست وی بخور کنند پشه گریزان شود اکل گوشت وی مورث نمش بود اگر پیه او را
بنمک اندرانی مخلوط ساخته بر کلف و برص و جرب طلا کنند شفا یابد ارسطاطالیس گفته که در مغز سر او
کرمیست که هر که با خود دارد هرگز نخوابد مادام که با وی باشد باقی در خواص البقر گفته شد تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مرد شجاع جلدیست که نترسد از احدی که متحمل آزار مردم شود و اگر زنی در
خواب بیند که او شاخ جامش دارد پادشاهی را شوهر کند و اگر شوهر دارد این خواب قوة کار شوهر
شود جان مار سفیدیست و بعضی گویند مار کوچکیست حق سبحانه و تعالی در صفت عصای موسی ع
فرمود کانها جان الی قوله تع و هی حیة تسعی ابن عباس گوید چون موسی ع عصی بینداخت اژدها
شد دهن گشاده فک اسفل بزیر قصر فرعون و فک اعلا بر روی نهاده ریش او هفتاد گز بود
بقدر یک میل از زمین بلند شده بر دم خود بایستاد از روایت دیگر آنکه قبه قصر را میان دو دندان
خود گرفت فرعون از قصر بگریخت چهارصد مرتبه او را اطلاق واقع شده با آنکه همیشه پنهان از مردم
بقضاء حاجت میرفت در آن روز بیست و پنج هزار کس مردند و بعضی بعضی دیگر را کشتند جدی
بزغاله نر و بزرگی او غلاق
اندک حرارت و رطوبتی دارد
سرخ و کبود بهتر است اما
او عسل است بسیار فربه
دیر هضم میشود گوشت هر نوع



گویند اکلش حلال گوشتش
سریع الهضم است بزغاله
مورث قولنج است مصلح
او خوب نیست زیرا که
بز کمه باشد اکل او صاحب
دمل را نافع است اکل لحوم وی در زمستان بد بود و در تابستان نیکو و در باقی فصول متوسط بود
تعبیر دیدن او در خواب دلیل فرزندست بر مذبوح موت اولادست خوردن بریان او دلیل فرزند
نرینه است اکل ذراع او نجات از هلاکست خوردن از پهلوی چپ او هم و غم است اکل او از نصف اعلی ناف
دلیل زن و دختر و نصف دیگر دلیل پسران باقی در حرف حا بیاید جراد ملخ و بترکی چکرد که جمعش جرادة
اکلش حلال و با نواع بعضی بزرگ جثه و بعضی سفید و بعضی سیاه و سرخ و بعضی زرد بری و چون از بیضه
بیرون آید او را دبا گویند چون بال برآرد غوغا نامند بعد آنچه نر است زرد رنگ شود و آنچه ماده است
سیاه در سنگلاخها و جایهای سخت که آهن در او کار نکند بیضه نهد و او را شش پای بود دو در سینه
و دو در وسط و دو در عقب و اطراف پایهایش شبیه منشار است و او حیوانیست که تابع رئیس و سردار
خودست چون نحل که بطریق لشکر جمعیت کنند و بهیئت مجموعی فرود آیند و بجمعیت کوچ کنند لعاب او سم
نباتاتست بر هرچه نشیند او را هلاک کند ابن عمران گوید ملخی نزد حضرت نبوی ع بر زمین افتاد که بر بال او نوشته

ومو‌ی را نگهدارد هر کجا پوست او باشد کیکها جمع شوند و اگر وزن در سمی از خصیه او خشک و صلایه
نموده بیاشامند قوة باه و نعوظ را زیاده کند اگر سرگین او را با گلاب مخلوط ساخته در حین مباشر
بر احلیل طلا کنند آنمقدار که جماع خواهد بکند بدل به او هیل به کرک بود تعبیر اگر در خواب

تعبیر

بیند که با روباه بازی کند او را از زنی دوست دارد و آن زن را بعضی گویند که روباه مرد ستمکار عیار
فریبنده بود اگر با او منازعه کند با قرض دار خود منازعه نماید اگر بیند که گوشت او را میخورد او را بیماریست
که چون گوشت روباه خورد شفا یابد و بعضی گویند روباه دشمنی است از جانب پادشاه یهود گویند
دیدن او در خواب دلیل طبیب و منجم است نصاری گویند اگر بیند روباهی را در خواب بگشت بزنان رحم بند
رسد با آنکه قولش قبول کنند اگر بیند که شیر روباه میخورد از مرض شفا یابد اگر بیند که با او جنگ کند با اهل
خود جنگ کند باب پنجم مشتمل بر سه فصل فصل اول در جیم مفتوحه جاموش فارسی

جاپش

معرب جیوانت در کمال قوت و شدت و با ایجال خایف ترین مخلوقاتست اگر پشه او را بگزد بگریزد



و خود در آب رساند و با غلظ جسمش زیرکی او بمرتبه ایست که اگر راعی وی او را نامی گذارد و هر مرتبه که
بان نام طلبد اجابت کند و باید شیر از و بترسد و در طبع او کثرت میل است بوطن خود و شب نخوابد و
حراست خود و اولاد خود نماید اگر دایره گشند و جمعی در درون دایره روند و بر محیط دایره جاموش
بخوابند بخویکه سرهای ایشان بیرون دایره باشد پس این دایره بجهة آن جمع مثل حصار قلعه باشد از
پاسبانان چون نر شاخ بر نر دیگر زند تا که مغلوب شود در نیستان در آید تا وقتیکه قوت معاودت
بهم رساند بیرون آید بطلب خصم آید و شاخ زند تا غالب شود و اگر میان آب تا بینی فرو رود از جمله

از پدرم معاویه یعنی روباه آهوازان من شیر را این قسمت موافق مزاج نیفتاد غضب بر او مستولی شده
سر گرگ بکند و دور انداخت پس بروباه گفت قاتلک الله تو قسمت نمای گرگ چه جاهل بود بعلم فرایض
قسمت نیکو ندانسته روباه گفت یا ابا الحارث این قسمت ظاهرتر از آنست که بیان کنم خر چاشت تو
و آهو را عشا تناول کن و خرگوش را میان هردو بخور شیر گفت بارک الله چه نیکو عالم بوده بعلم قضا این
قسمت از که آموختی گفت از سر گرگ که از بدنش جدا افتاده ابن جوزی در حلیه آورده که شیر بیمار شد همه
سباع بعیادت او رفتند سوای روباه گرگ نزد شیر نمامی نموده که روباه نیامده شیر گفت چون بیاید
بخاطر من برسان پس روباه نزد شیر آمد و او را عتاب نمود که کجا بودی گفت شنیدم که ملک بیمار گشته
طلب دوا رفته بودم شیر پرسید که اطبا چه دوا تجویز نمودند گفت مهره ساق گرگ پس شیر بچنگ خود ساق
گرگ بدرید و روباه را خود پیش گرفت و برفت و بعد از آن گرگ از پیش روباه میگذشت خون از پای
او روان بود روباه گفت ای صاحب چکمه سرخ هرگاه نزد ملوک نشینی ملاحظه کن چه حرف از سر تو بیرون
رود و پای از حد خود بیرون منهی تعجب است در قسمت ارزاق که گرگ صید روباه کند و اکل نماید
و روباه صید مار و مار صید گنجشک و او صید ملخ و ملخ صید زنبور و زنبور صید نحله و او صید مگس و او
صید پشه جمیع علمای شیعه و اکثر علمای عامه برآنند که اکل روباه حرام است از جمله خواص او آنکه اگر سر او را در برج کبوتر
گذارند همه کبوتران گریزان شوند دندان او را اگر بر کودک ببندند او را از با دیگر عارض کودکان میشود
نجات دهد و در خواب نترسد و خلقش نیکو شود زهره او را اگر در بینی مصروع سعوط نماید شفا یابد
اکلش دافع جذام و لقوه بود طلا به گداخته او صاحب نقرس نافع بود و درد دستش ساکن شود و اگر خصیه
او را بر کودک ببندند دندان وی بآسانی برآید و در خواب نترسد نشستن بر پوست او انفع اشیاست
مر کسانرا که رطوبت بر طبع آنها غالبست خون او را اگر بر سر کودک مالند موی بیرون آید اگرچه کل
باشد و اگر آدمی نزد خود دارد حیله هیچ محیلی بر او کارگر نشود گوشتش او را اگر بریان کرده و صلایه نموده
اکل نمایند رفع و دفع باد کند اگر دندانهای او را بر مصروع آویزند صحت یابد اگر بر صاحب سپرز ببندند
وجع را ساکن کند و شفا دهد هرمس گفته که هرگاه کلبتین یعنی هردو گرده او را بدست گیرد از سگ
نترسد و فریاد براو نکند اگر گوشش او را برخوکی که بر گردن برآید ببندد وجع او را ساکن کند قضیب او را
اگر بر سر آویزند صداع را نافع بود زهره او را اگر بر طلا مالند زنگ و مانند زنگ مس شود خصیه او را اگر
بر ورمیکه زیر گوشش بهم رسیده باشد طلا کنند نفع کند هرگاه یک مثقال از جگر او با شراب مخلوط ساخته
بنوشند فی الحال سپرز را برطرف کند پیه او را اگر بر دست و پا طلا کنند از شر سرما ایمن گردد اگر
سر او را با ورس و آن گیاهیست که در یمن میباشد مخلوط نموده بر سر طلا نمایند کچلی و ریختن مو را نفع بخشد

ثعلب

احوال در وسط خانه نگاه کرد بلی از زر و یاقوت احمر و مروارید و نقره و زبرجد مشاهده نموده بعضی از آن را
برداشته در غار را بسنگ استوار نموده نشانی کرده تا وقت حاجت گم نکند و آنچه از اموال بود نزد پدر
و سایر اقوام آورده و ایشان را از خود راضی نمود و با ایشان مهربانی بجای آورده و با حوال همسایه رسید
و همیشه از اموال مذکوره در راه خدا تعالی صرف نموده بتعمیر قناطر و مساجد و نفقه درویشان و مستحقان
میرسانید و دوستان را مهمانی با سایر خلق انواع احسان بجای میآورد تا ازو می بعقبا آورد ثعلب
روباه و بترکی تولکی گویند و او خایف ترین حیوانات و گریزنده و ترسنده پر مکر و حیله است از
خباثت و مکاری که دارد با سباع کبار میگردد و از جمله حیل او در طلب روزی آنستکه خود را بمردن می
اندازد و شکم خود را پر باد میکند و پاها بالا دارد و بر پشت افتد تا آنکه هر که را نظر بروی افتد گمان برد که
مرده است و در اینحال اگر حیوانی نزد او آید بر جهد و او را صید کند و با سگ شکاری نیز اکثر این حیله
بکار برد در مثل گویند که روباه را گفتند که بچه جهة است که دویدن تو زیاده بر سگ گفت بجهة آنکه من بجهة
نفس خود دوم و او بجهة دیگری و از شان اوست که او حیوانیست که سرگین او سلاح اوست که از نتن او



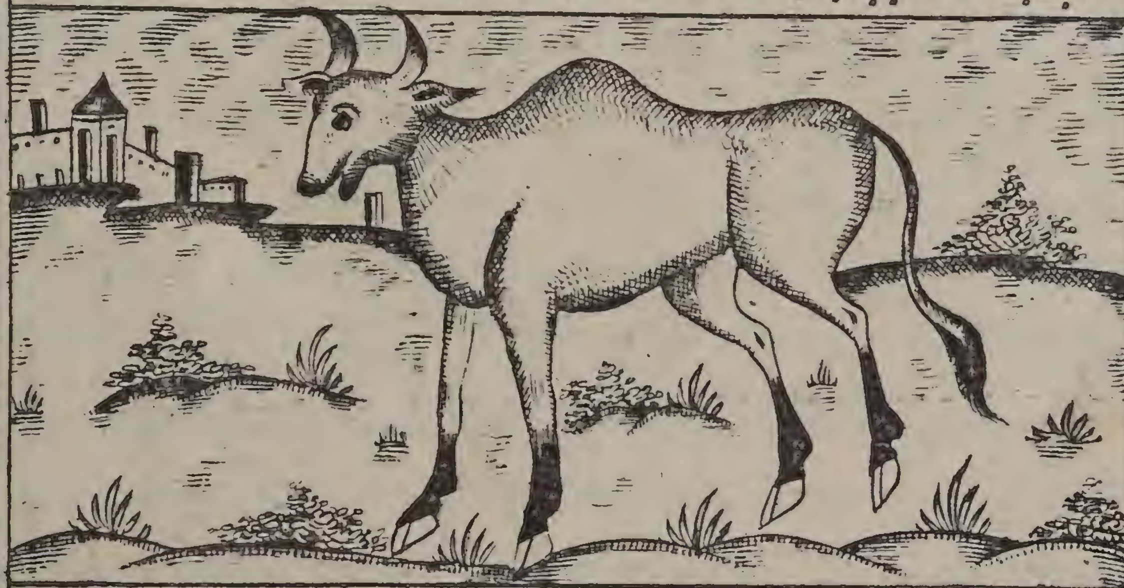
حیوانات گریزان شوند چه بد بوتر از سرگین حبارست
که انشاء الله در باب حا بیاید هرگاه در برج کبوتر آید
اگر سیر باشد همه را بکشد و بگذارد و هر وقت که گرسنه
شود بیاید و بخورد و چون بر خارپشت رسد اگر او را
گره بیند مدور و بدن خود بخارها محفوظ سازد
بر او سرگین اندازد و بول کند تا خارپشت از تعفن او منبسط گشته شکمش مکشوف و ظاهر گردد پس روباه
پوست شکم وی بدندان پاره کند و بخورد و اعجب ازین آنکه هرگاه کیک بسیار در پوست او درآیند بعضی
از پوست خود را بدهن گیرد و بمیان آب درآید آهسته آهسته تا آب نشیند تا آنکه کیکها قاطبة از دور
شوند و بر روی آب بمانند پس خود را از جنگ ایشان نجات داده از آب درآید و بگریزد و چون گرگ بطلب
بچهای وی آید او برگهای پیاز کوهی که مشهور به پیاز عنصلت در در خانه نهد تا گرگ بوی وی شنود
و بگریزد صاحب عجایب المخلوقات آورده که از برای منصور سامانی روباهی آورده بودند که او را دو بال
از پر بود چون کسی نزد او رفتی بالهای خود بگستردی و هرگاه دور شدی به پهلوی خود منضم میساخت
و دیگری گفت که روبهها در این زمان سابق می پریدند محمد بن زکریا نقل کرده چنین گمان برده اند
که شیری و روباهی و گرگی مصاحبت بصحرا بجهة صید سیر می نمودند و آهوئی و خری و خرگوشی صید
کردند شیر گرگ را گفت صید میان ما قسمت نمای گرگ گفت این قسمت روشنست که خر حصه تست و خرگوش

درثابه مضمومه **ثعبان** یعنی اژدها یعنی مار بزرک واین درغیر مصر باشد چه در انجا خدای تعالی عصای
موسی علیه السلام را اژدها کردانید واکثر خواص در باب جاییاید نقلست که عبدالله بن جدعان در اوایل
سن مرد درویش بی چیز خاک نشین بود با این حال مرد شریر بود که با همه کس جنک و جنایت میکرد تا انکه
جمله خویشان نزد پدر وی بشکایت آمدند پس عبدالله از خلق مایوس کشته در شعاب مکه میکردید و آرزوی
مرک مینمود تا روزی در اثنای سیر نظرش بر شکافی از کوه افتاد کمان برد که آن مار بیت نزدیک رفت
بتمنای انکه مار او را بکشد و از مشقت دنیا راحت یابد پس در آن شکاف در آمد اژدهای بزرکی بنظر وی
در آمد و چشم او چون دو چراغ برافروخته میشد پس اژدها بر او حمله کرد پیش رفت بکردش در آمد و حلقه
زد عبدالله قدم پیش نهاد اژدها پس رفت و کوچک شد پس چون در او تامل نمود دریافت که مصنوعست



که استادان صنعتی نموده اند و آنرا از طلا ساخته اند هر دو چشم او برداشت و اژدها را درهم شکست
و نزد آن خانه دید در وی در آمد در آن خانه چیزهای طویل که در طول مثل آنها ندیده بود بر بالای تختها
افتاده و نزد سر هر یک لوحی از نقره که تاریخ وفات او در آن لوح مرقوم بود و ایشان ملوک قبیله جرهم بودند
که آخر ایشان حارث بن مضاص صاحب غربه طویله بود و بر بالای هر یک از ایشان قباهای منقش دید که دست
کسی بدانها نرسیده بود از طول مرور مثل کرد کردیده و در هر لوح موعظه چند ثبت نموده بودند هشام
کفت لوحی از سنک رخام بود که بر او سطری چند که بعربی مرقوم بود که معنی آنها بفارسی اینست که من نفیله عبد
المدان بن خشرم بن عبد یا لیل بن جرهم بن قحطان بن هود نبی الله ع که بیش پیش تا انحضرت بیر سیم و پانصد
سال زنده بودم و قطع مسافت تمام روی زمین نمودم در طلب ثروة و بزرکی و پادشاهی هر چند علاج
نمودم هیچ چیز از مرک مرا خلاص ننمود تا انکه الحال در زیر زمین مسکن دارم پس عبدالله بعد از ملاحظه این

بر چشم صاحب رمد بندند و چشم چپ بر چشم چپ صحت یابد اگر پر او را در گوش گذارند درد ساکن
واگر بر تقطیر او بر گوش مداومت کند کر را نفع بخشد واگر با موم خمیر نموده در چراغ فتیله کند در هر بیری
که برافروزد بزه های وی همه بمیرند اکتحال زهره او مزیل بیاض عین است اگر چیزی از دندان او را در جانب
راست خود دارد قوه جماعش زیاد شود دندان اول جانب چپ او را اگر بر صاحب قشعریره بندند لرزه وی ساکن
گردد جگر او را اگر بر صاحب صرع بخور کنند شفا یابد اگر پاره از پوست او بر پیشانی قوچ بندند بر همه قوچها
غالب آید و همه را بگریزاند اگر سرگین او را بر شکم او بیاویزند و اکتحال نمایند بیاض عین را ببرد بوی
مشک بود **تعبیر** دیدن پلنگ در خواب دلیل دشمن مسلط است و او نظیر اسد است و بعضی
گفته اند که دلیل دزد صاحب مکر و فریب است **فصل سیم** در ثاء مضمومه **تنبیه** مرغیست که
او را صفاریه گویند در صاد بیاید **باب چهارم** در ثاء مثلثه مشتمل بر دو فصل **فصل اول**
در ثاء مفتوحه **ثور** و بترکی اوکز گاو نر کنیت او ابو العجل از خواص و انکه هر گاه بر ماده جهد و بعد از
نزول بول کند هر که از آن گل برداشته بر خود طلا کند قوه باه دهد و انعاظ نماید و مثانه او را اگر
خشک نموده بسایند و با سرکه و گلاب مخلوط سازند و بر فراش کسی پاشند که در فراش بول کند نفع دهد
و اگر او را انکه داشته بر خصیه وی بندند بنشاط راه رود و بسرعت زمین بسکافد و اگر بینی او را بروغن
گل چرب کنند صرع شود و اگر بول او را بر آهن نویسند اثر کند تا انکه خوانده شود سایر خواص او در
ذکر بقر گذشت **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد بزرگ شدید البأس کثیر النفع و معین بر
امورات باشد که دلالت کند بر جوان نیکو و نیز دیدن او دلیل زیاده شدن فتنه یا معاونت بر کارهای
صعب بود خصوصا بجهة ارباب زراعت و گاه رؤیت او بلیه و غفلت بود و گاو ابلق دلیل مسرت



و فرحت و گاو سیاه دلیل شفای بیمار بیت و باشد که دلیل جنون بود **فصل دویم**

دندان در فک اعلا و چهل در فک اسفل و میان هر دو دندان لوی دندان کوچکیست مربع در وقتیکه
دندان دهن بر هم نهد دندانها بعضی در میان بعضی در آید او را چهار پای و دُم طویل و زبان طویل
باشد و پشت او شبیه ظهر لاک پشت بود که آهن در او کار نکند و این حیوان نمیباشد مگر در نیل مصر
بزعم جمعی آنکه در دریای سند نیز میباشد و او بغایت صاحب قوتست و در میان آب در امنستوان
گشت مگر از زیر بغلش بسیار بزرگ جثه بود طولش دوازده ذرع در عرض دو ذرع یا بیشتر خزیست که ابرا
بدرد چون خواهد که با ماده خود جمع شود هر دو بسوی صحرا آیند و ماده را بر پشت اندازد و با او جمع شود چون
فارغ شود بگرداند و بجهه کوتاهی دست و پا قدرت بر گشتن ندارد و پشتش خشک شود اگر بر اینحال بماند



همیشه چنین خواهد شد تا بر گردد و در بر بیضه نهد و آنچه در بحر افتد نهنگ بچه و در بر ماند سقنقور از عجایب
امر او آنکه او را مخرج نیست بلکه هرگاه جوف وی پر شود بجایی بر آید دهن گشاید مرغیکه او را قطقاط
گویند بیاید و آنچه در دهن اوست بخورد و اگر بقدار رسیده باشد و نهنگ براحت و شبیه او چیزی
در ذکر ما گذشت او را شصت دندان و شصت رگست و شصت بار با ماده جمع شود و شصت بیضه نهد
و شصت سال عمر کند ابو حامد اندلسی گفت که او را شصت دندانست چهل در فک اعلا و چهل در فک
اسفل و همیشه فک اعلا متحرک و اسفل ساکن و بدترین سباع چهار ماه در زیر آب پنهان بود در مدت
زمستان از آنجمله سگ دریایی دشمن اوست پس چون نهنگ بخوابد دهن خود بگشاید سگ بحری
خود را گل آلود و خشک میسازد بجز در دهن او میآید در روده های او را میخورد بعد از آنکه او را کشت
جوف او را شکافته بیرون میآید و راسو نیز با همین کار کند غیرا کول اللحمات چشم راست او را

برجا

دیدن او در خواب دلیل پادشاهیست اگر اژدهائی دو سر و سه سر ببیند بشارت بزرگ یابد اما اگر بسیار اژدها ببیند دلیل
موت اوست از رؤیای معتبره است که زنی در خواب دید که اژدهائی از وی متولد شد فرزندی زمین گیری از وی متولد
شد چرا که اژدها خود را میکشد در حال راه رفتن تمّ مرغیست مانند بط در این مقدار گردنش دراز تر
از اردک اکلش حلال تنوط دارکوبه بفتح و ضم واو هر دو جایز است نوعی از گنجشک بود اصمعی گفته
که او را بدین رسم جهة آن مسمی کرده اند درختیکه آشیان کند جوجه در آرد که خود را سرازیر آویزد همیشه
چون شب شود تا صبح فریاد کند از خوف آنکه آسمان بر سرش فرود آید اکلش حلال است اگر با کارد او را



ذبح کند واز خونش بکسی دهند که در مستی عربده نماید ازترک
نماید اگر زهره او را با شکر جوشانیده بکودکی دهند که بد
خلق باشد خلق نیکو بهم رساند واگر استخوان او را بر کودک
آویزند چون بمنزلة النور باشد آن کودک در تمام عمر در
نظر مردم محبوب نماید اگر چه کریه منظر باشد تیس نر بز
اهلی و وحشی دراز ریش ترکان او را سیس خوانند جمیع بدنش مثل زیر بغلش متن است اگر ریش او را بر صاحب



تب ربع بندند یا بر صاحب صداع او بزنند هر دو صحت یابند اگر سر نر
او را صاحب طحال بدست گیرد یا در خانه که او باشد بیاویزند
چون سر خشک شود شفا یابد اگر جگر او را در وقتیکه کشته باشند
از آب او در گوشش بچکانند که درد کند ساکن شود اگر قاب پای او را
سائیده بیاشامند هیچ باه کند اگر بول او را بجوشانند تا غلیظ شود شکر داخل کنند و در حمام بر جرب
طلا کنند جرب را ببرد اگر سرگین او را زیر سر کودک که بسیار گریه کند گذارند ساکت شود فصل دویم
در تاء مکسوره تِدرَج بروزن جرج مرغیست مثل دراج در باغها و بستانها تنها میباشد وقتیکه هوا



صاف باشد یا باد شمال وزد با صوت طیبه نغمات متنوعه میسراید و فربه
میشود اما وقتیکه هوا تیره باشد یا باد جنوب وزد لاغر میشود و آوازش
کسی نشنود و در خاک نرم خانه سازد و بیضه نهد تا از آفات محفوظ ماند گوشتش
افضل لحوم طیور است اکل او قوه باه زیاد کند و فهم بیفزاید گویند ملیح است در زمین خراسان و فارس
میباشد اکلش حلال اگر زهره او را در بینی دیوانه و خفیف العقل و صاحب وسواس سعوط نمایند شفا یابد
واگر گوشت او را بریان کرده سه روز متوالی تناول نماید بشرطیکه گرم باشد همین خاصیت دهد تمسوح
نهنگ و ترکان لوی گویند بصورت سوسمار است واز اعجب حیوانات است چه دهن فراخ دارد و نصبت

تم

تنوط

تیس

تدرج

تمسح

بعضی گفته اند که او مرغ سفیدیست که هر سال جمعی از آن در وقت معین بکوهیکه او را جبل الطیر گویند و آن کوه
قریب بنیل مصر است بقرب ابصا که بلده ماریه والده ابراهیم علی نبینا و عم است پس طیور بجبل مذکور
آیند و خود را از آن کوه آویزند و در آنکوه روزنه ایست که هر یک از آن مرغان آیند و سر خود را در آن روزنه
کنند و بعد از آن از روزنه بیرون آیند و خود را در نیل مصر اندازند و خود را بشویند و بیرون آیند
و از جائیکه آمده اند بروند تا آنکه یکی از آن طیور سر خود را در روزنه کند و چیزی از آن روزنه بدو چسبد پس آن
مرغ آویخته بماند و چندان اضطراب و فریاد نماید تا هلاک شود و معلق بماند و بعد از مدتی البته بیفتد و چون

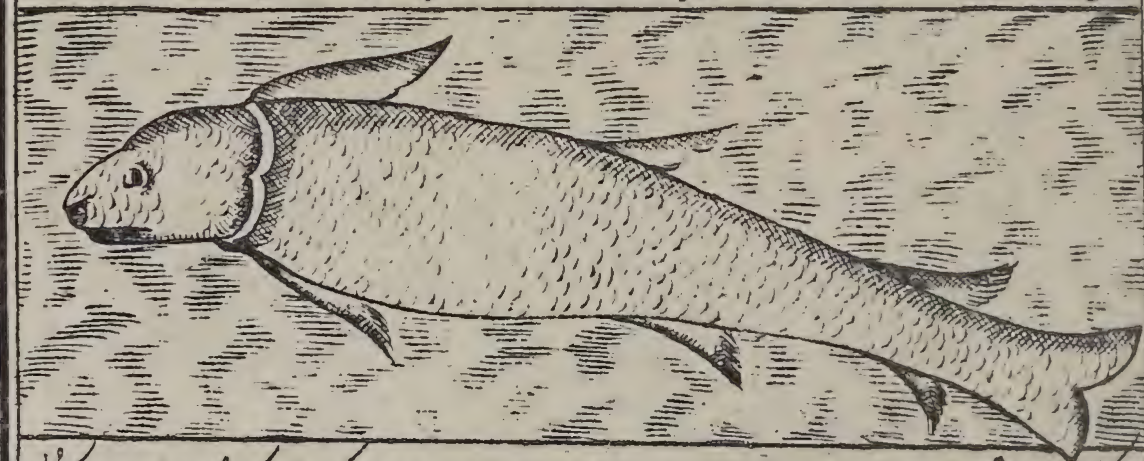


از آن روزنه بدو بچسبد طیور دیگر فی الحال بر گردند
و هیچیک از آنها در آن مکان دیده نشود تا سال آینده
ابو بکر موصلی گفته که از اعیان اهل این بلاد شنیدم که
چون سال ارزانی شود دو مرغ بدان روزنه چسبد اگر متوسط
یک مرغ و اگر قحط گردد هیچ مرغ بر روزنه بچسبد والله اعلم

باب سیم در تاء معجمه مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در تاء مفتوحه

تنین

تنین مار بزرگ و
بعضی گویند که او نوعی از ماهیست و اشتر از کوسج است که در باب کاف خواهد آمد هر دندان او در تیزی مثل
نیزه باشد در طول مثل درخت خرما و چشمهای سرخ دارد چون برق درخشان دهن وی گشوده و جوف
وی فراخ بود هرگاه بحرکت در آید دریا بموج آید دواب بری هر چه بیند بخورد چون فساد بسیار کند
ملکی او را بدریا اندازد پس بدواب بحر نیز چنان کند که با دواب بر چون بدنش بزرگ شود حق سبحانه و تعالی



ملکی فرستد تا او را بردارد و بمیان یاجوج و ماجوج اندازد و بعضی روایت کرده اند که اژدهائی دیدم که طول
او دو فرسخ بود و لون او مثل پلنگ بطریق ماهی فلس و دو بال داشته سرش مثل سر آدمی مثل تلی بزرگ دو

ثعبان

گوشش در نهایت درازی دو چشمش در غایت مدور باتفاق عقلا اکول اللحم است بعضی گمان برده اند که
اکل او مورث شجاعت است هرگاه خون او را بر قضیب طلا کنند و با زن مباشرت کنند لذت عظیم بخشد تعبیر

که نظر شش واقع شود و لهذا گفته‌اند که قدم بر آسمان اول نهد و هفت آسمان را در هفت قدم طی کند **بلبل**



معروفست گویند سلیمن ع روزی بر بلبلی گذشت که بر بالای درختی صدا میکرد و سر و دم جنبانید آنحضرت خود پرسید که میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند خدا و رسول اعلم اند آنحضرت فرمود که میگوید امروز نیم خرما خورده‌ام و خاک بر سر دنیا کرده‌ام از بحتری در تفسیر این

این آیه آورده و کاین من دابة لا تحمل رزقها گویند مراد بلبل است که قوت ذخیره نمیکند ذکر او در باب عین در عندلیب باید **بوم** جغد و کنگر و ترکی باقوش نامند کنیت او ام الخراب و ام الصبیان و مطلق بوم را غراب اللیل گویند جهت آنکه شب تا صبح نخوابد و با شبانه مرغان رود و افراخ و بیضهای آنها بیرون آرد و بخورد و در شب هیچ مرغی تاب و توانائی او ندارد اما در روز طیور او را ببینند مبادرت به قتل او نمایند و او را بکشند از جهت عداوتیکه میانه او و سایر طیور است صیادان او را در زیر دام نهند تا طیور بر سر او جمعیت نمایند و در این زمان ترکان بزرگ او را سار دوقوش و کوچک او را باقوش نامند و از اکاذیب عرب است که چون انسان بمیرد باز گشته شود روح از بدن او و مفارقت کند بصورت بوم بر قبر



او نوحه کند از جهت مفارقت جسم جاحظ گوید که بوم در روز نمیرد مگر آنکه از جنس و جمالیکه دارد چشم زخمی بدو خورد بدانکه اکل جمیع انواعش حرام است از جمله خواص او آنکه هرگاه او را ذبح کنند یک چشم وی مفتوح و دیگر مضموم ماند اگر چشم گشاده مانده را در زیر نگین خاتم نهند هر که در دست کند خوابش نبرد

ما دام که در دست وی باشد و اگر چشم پوشیده را در زیر نگین انگشتر گذارد و در دست کند همیشه در خواب باشد طبری گفته اگر بعین مفتوحه یا مضمومه مشتبه شود هر دو را در آب اندازد آنکه بر روی آب آید سهر بود و آنکه در زیر آب بماند منومه هرمس گفته که اول بوم را بگیرد و در دست چپ زن خوابیده گذارد هر چه در آن روز کرده باشد بگوید اکتحال هر سه او دفع ظلمت بصر نماید و دل بوم بزرگ را هرگاه در پوست گرگ بسته با خود دارد از سایر هوام محفوظ ماند و از هیچ چیز نترسد اکتحال از پیه گداخته او ظلمت شب را در نظر او در روز گرداند در شب چیزها ببیند چنانچه در روز دو بیضه نهد یکی نام الخلقه بخاصه آن بجانب خود کشد باقی خواص او در نامه بیاید **تعبیر** دیدن او در خواب دزد مکار یا ملک ستمکار مهیب بود که از وی بر عایا هیبتی واقع شود که در عقب او دفع خوف شود و گاه او را بر داحمق تشبیه کنند والله اعلم **بوقیر**

بلبل

بوم

بوم

تعبیر

برغوث

تعبیر

براق

و بعضی گویند دلیل پسر یا مرد اعجمی و برازین رجال اعاجم باشد و بعضی بزن تعبیر نموده اند اگر بیند که بزن او را از دو مرد زنش مطلقه شود و اگر بیند که ضلع شده زنش فجور کند **فصل سیم** در باره مصنوعه

برغوث کیک و تبرک بره هست اکلش حرام و قتلش بر محل و محرم حلال از حدیث آمده که

مردمی کیک را دشنام میداد حضرت مقدس نبوی فرمود که دشنام مدهید که او بیدار کننده است

بجهة نماز صبح از ابو ذر غفاری منقولست که پیغمبر خدا صلعم فرمود که هرگاه کیک ترا بر نجاند قدحی آب فرا گیر و بر وهفت نوبت آیه و ما لنا الا

نتوکل علی الله بخوان پس بگوان کنتم مومنین فکفوا شرکم و اذاکم عنا پس آن را در فراش خود بپاش

که بفراغت خواهی خوابید حسین بن اسحق گفته که حیله در دفع براغیث آنکه جزوی از کبریت زرد را در خانه

بخور کنند همه کیکها گریزان شوند و بمیرند و نیز اگر در خانه گودالی بکنند و برگ دفلی را در او اندازند

مجموع آنها در آن جمع شوند پس خاک در او ریزند که همه در زیر خاک بمیرند دیگری گفته که مطبوخ شونیز را

در خانه بپاشی که قاتل براغیث است و نیز اگر در خانه موی اسب عتیق با پوست نارنج بخور کنند هرگز براغیث

بدان خانه عود نکند اسب عتیق آنست که پدر و مادرش عربی باشند بخلاف برزون بدانکه اگر کیک بگوش

راست کسی رود خصیه چپ او را بپیچند کیک بیرون آید **تعبیر** دیدن براغیث در خواب دشمنان

ضعیفند که طعنه زنندگان باشند و بعضی بمردم او باش تعبیر نموده اند اما جاماسب گوید که کسیکه در خواب

بیند که کیک او را گزید مال یابد والله اعلم **براق** اسبیکه حضرت مقدس نبوی شب معراج سوار شده



بود و اشتقاق او از برق است از سرعت و اسب سفید یست از استر کوچکتر و از حمار بلند تر گام بجائی نهند

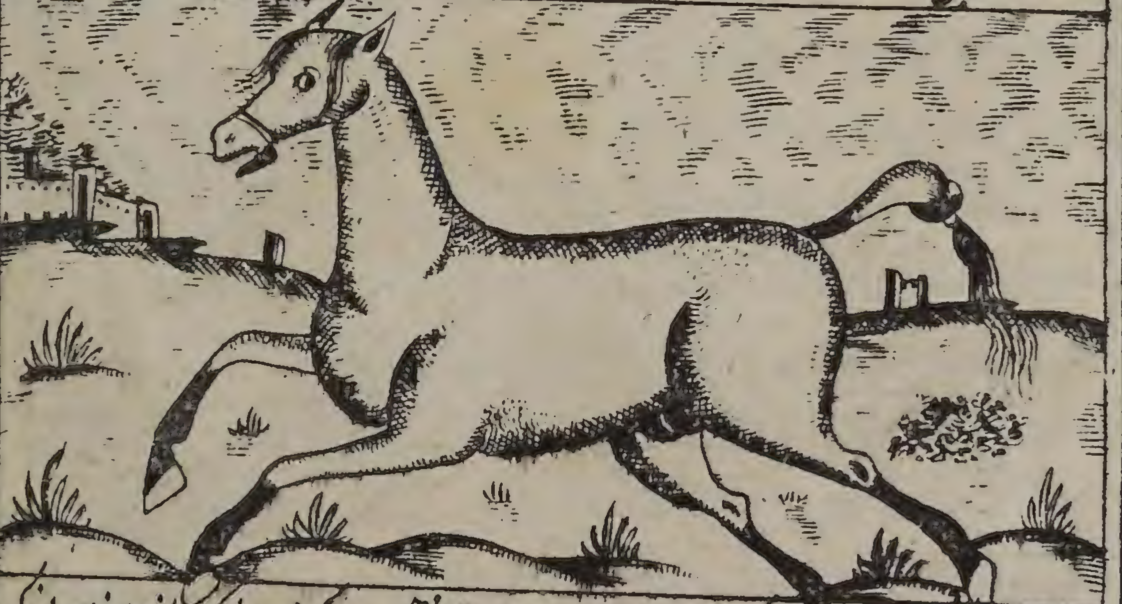
که نظر

دا کودکان موش سازند تا رام شود و بیرون آرند و اگر بدرخت کافور لش گیرند و نزد آن درخت باشند و مقار
نکند و کسی قادر نباشد که از آن درخت چیزی از کافور فرا گیرد لیکن در بعض اوقات معلومه دور میشود و او را
میشناسند پس در وقت مذکور نزد آن درخت آیند و کافور فرا گیرند از جمله خواص او اگر زهره او در سر سام



و برسام طلا کنند بشرطیکه با آب ممزوج نمایند نفع عظیم بخشد اگر زن بردارد هرگز بار نگیرد و اگر آبستن باشد
اسقاط حمل وی می شود اگر قاب پای او را بر دست بندد حامل وی هیچ تعب نکشد اگرچه هشت فرسخ راه رود و اگر
بر پوست او نشینند حب القرع از وی بیفتد **فصل دویم** در باره مکسوره برذون اسب نر که پدر
و مادرش عجمی باشد کنیتش ابو الاخطل باشد جهة آنکه گوشت او سست بود بخلاف اسب عربی که تیز گوش بود دماغ

برذون



منطق الطیر گوید که برذون همیشه گوید بار خدایا قوت روزی بر خورنده هم گوشت او مکروه از جمله خواص او آنکه
هر زنیکه خون او بیاشامد هرگز بار نگیرد و بخور سرگین او بچه دان و بچه را بیرون آرد و اگر خشک نموده سعوط نمایند
قطع رعاف کند و اگر بر جراحت پاشند خون او را باز دارد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل [illegible]

تعبیر

دیدن کرد

صنوبر نیز بخور کنند پشه و ملخ گریزان شوند و بعضی گفته اند هر گاه در خانه بجلب بخور کنند پشه و ملخ
گریزان شوند و نیز اگر بعلق که زلو نامند یا بعاج یا بپوست جانبش یا شاخ سرش بخور کنند پشه گریزان شود
و نیز اگر سداب در سرکه نقوع کرده بر خانه پاشند پشها گریزان شوند و اگر برگ حرمل را در سرکه نقوع کرده
و در خانه بپاشند پشه و ملخ گریزان شوند اگر کندر و کبریت و زرنیخ و فاو منیغه با آب بر شاخ قنب طلا کنند
و این شاخ را وقت خوابیدن نزد سر خود گذارد پشه نزد او نرود بدانکه پشه دو صنف است یکنوع شبیه کنه است



لیکن پاهای او خفیفت و رطوبتش
او را جرس گویند جوهری گفته
شبیه بفیل است چه خرطوم دارد و لعاد
و پاست و پشه را شش پا و چهار پر
مجوف و نغوط کننده و هر گاه بر جسد
ظاهر در عراق و عرب و شام
که او لغتی است در فرقین در خلقت
که هست آنکه فیل را چهار دست
خرطوم فیل مصمت و از پشه
آدمی نیش زند خون او را میمکد

و فرو میبرد بجوف او و هر گاه بر عضوی از اعضای آدمی رود همیشه بر خرطوم خود قصد میکند که سوراخ کند جسد
و مسامات او را تا بیرون آید و حرص او بمرتبه ایست که خون را میمکد تا انکه پر گردد بمیرد یا عاجز میشود از طیران و این
سبب موت اوست و از عجایب کار او آنستکه بکشد شتر و غیر آنرا از ذوات اربع و در صحرا مفقید مرده او را هر
جانوریکه بخورد بمیرد بدانکه اگر کسیرا پشه بگوشش رود یا کار مشکلی پیش آید دو رکعت نماز بقصد آن طلب گذارد
بعد از نماز سه نوبت بگوید یا حلیم یا علیم یا عظیم پشه از گوش وی بیرون آید و کار وی ساخته شود ابوهریره
گوید که من ایستاده بودم که خود دیدم حضرت سید کاینات صلعم دو قدم حضرت امام حسن ع و امام حسین ع را بر روی
دو قدم مبارک خود داشت پس آنوقت آنحضرت صلعم ابند عابر و خواند که حزقه حزقه طرقی عین بقه پس آنحضرت ص
دهن مبارک او را ببوسید و فرمود بار خدایا دوست دار او را که من او را دوست دارم بدانکه حزقه یعنی ضعیف
نزدیک خطوه و ترقی یعنی بالا رو و دو چشم کنایه از کوچکی چشم اوست خبر مبتداء محذوفست تقدیرش
حدا عین بقه بعضی از اهل مغرب بجهة افسون پشه و غیره گفته اند که بنویسند در ارکان خانه گذارند سوی رقعة
فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان انه عدو مضل مبین عطشیش عطشیش بهت ایها البق
عطشیش عطشیش ارحل ایها البق الا یغضب الله علیک کما غضب علی راحل القاضی و دو کیله ملخ گریزان شود
و دیگر از خواص ملخ انکه هر گاه او را ساییده در سوراخ ذکر ریزند عسیر البول را برطرف کند **تعبیر**
دیدن پشه در خواب دلیل دشمنان ضعیف است و نیز دلالت کند بر همی و غمی که مانع خواب بود **ببر**
بفتح باء اول و کسر باء دویم پلنگ به ترکی بولنارش خوانند گوشتش حرام و او با شیر میدود و دشمن وی بود
و لهذا چون یا دو نزد کسی قدرت بر صید او ندارد و بیا باشد که بدوزند یا با اسب بگیرند و در قفس انبه کنند

ببر

دراو سفید می باشد بیاض بهین را ببرد اگر گیسوان خود را بر موضعی که موی نداشته باشد بساید موی برآرد و
حکمت که شبیه آن گاوی باشد که همین شپش ازو در وقت برخاستن مفید تعبیر دیدن گاو سفید
وسیاه دلیلست اگر فربه باشد بر سال ارزانی و فراخی بود اگر لاغر بود سال گرانی و قحط گاو زرد دلیل مرض
و خوشحالی و بقرهٔ تیره رنگ دلیل سختی است در آخر سال و دیدن نصف بقره مصیبت دختر یا خواهر بود
واگر بقرهٔ دیگری بدو شد بازن غیری خیانت کند و هر قسم حالتی که ببیند با بقرهٔ خود پس آن چیز بزوجه یا دختر

تعبیر

او راجع شود و دوشیدن او مال حلال بسیار است و آواز او دلیل مردمان مشهور که بی ادب باشند و خراش
او کسبر او دلیل بیماریست واگر گاوی بر دوادرا رها مکنند آن شخص در آنسال بمیرد دیدن او در خواب از برای اهل
زراعت دلیل خیر و برکت نسبت ده او را برنگش چنانکه خیل را در باب خا بیاید نسبت داده اند اگر ببیند که
بقره داخل خانه او شد و شاخ زد او را در مال زیان بهم رسد نصاری گویند که اکل لحمش دلیل رفتن او است نزد
حاکم و پی او مال است از برای کسیکه او را بردارد و بریان او ایمن از خوفست اگر زن حامله دارد بشارت فرزند است
بریان او بشارت معیشت است اکل مطبوخ بریان او روزی و ارزانی گویند که عایشه گفت قبل از جنگ
جمل در خواب دیدم که گویا بر تلی هستم و گاوی فریاد میکند بر سر وی گفتم گفت خواب خود راست میدانی در جوالی
تو خنک شود کو شها افتد گفت چنین شد رفت جمل اگر ببیند که بقره شیر کو ساله خود خورد زنی بر دختر خود نیابت
کند اگر بنده ببیند که گاو آقا را میدوشند زن آقا را بخواهد بقه و بعوضه بقه پشه و ترکی گو...
نامند بعوضه انکه پر دارد و بقه انکه سرخ و بدبو است پر ندارد او را ملخ گویند اکل هر دو از جهت قذاره حرام است
در عجایب المخلوقات آورده اگر خانه را بقلقند و شونیز بخور کنند بقه و ملخ داخل آن خانه نشود اگر بشارهٔ

بقه و بعوضه

صنوبر بز

در حال آبستنی مقاربت جوید از فرط شهوتیکه دارد نر او بر سوار شود جمع آید پس چون یکی سوار شود باید دیگر بوی آب منی استشمام نمایند بجهند و در نشاط آیند شاخ او مصمت بود بخلاف شاخ باقی حیوانات که مجوف



بود **بقرهٔ وحشیه** شبیه‌ترین حیوانات به بز اهلی و شاخش سخت و محکم است بطریقیکه خود بچگان خود را از ضرر سک شکاری و غیره نگاه دارد و کوشتش باجماع حلال زیرا که از طیبات است اکل مغز ساقش علاج الحب و نفع عظیم بخشد هر که شعبهٔ از شاخ او با خود دارد سباع از وی گریزان شوند اگر خاکستر او را بر دندان سنون کنند وجع وی را ساکن گرداند بخور موی او در خانه موش و جعل و سایر هوام را بگریزاند کل شاخ سوخته او در طعام زایل کنند بت ربع ست و آشامیدن او در میان چیزی از اشربه زیاده کننده قوت باه است و تقوی عصب و سقوط او در بینی که خون آید دفع رعاف کند طلاء خاکستر شاخ او که مخلوط با سرکه باشد بشرطیکه مقابل ماه و آفتاب باشد دافع برص است تناول مثقالی از و موجب غلبهٔ بر خصم است باقی در میم باید **البقرة الماء** گاو عنبر است و سر از بحر بر دارد و چرا کند والله اعلم بصحة هذا النقل چه اکثر برانند که عنبر از دریا بیرون آید و اگر این نقل صحیح بود سرگین او مقوی دماغ و حواس و دل بود **البقرة بنی اسرائیل** او در ایام قبض و ام عوینا مند و او گاو ماده کوچکیست و دو شاخش کوچک در رنگست و چون اراده برخواستن کرده در مکان خود قبله انداز دیعنی شبش اگر دست نو آید بت او را بشکاف و میل در او زن و اکتحال نمای بچشم کسیکه

بقرة الماء

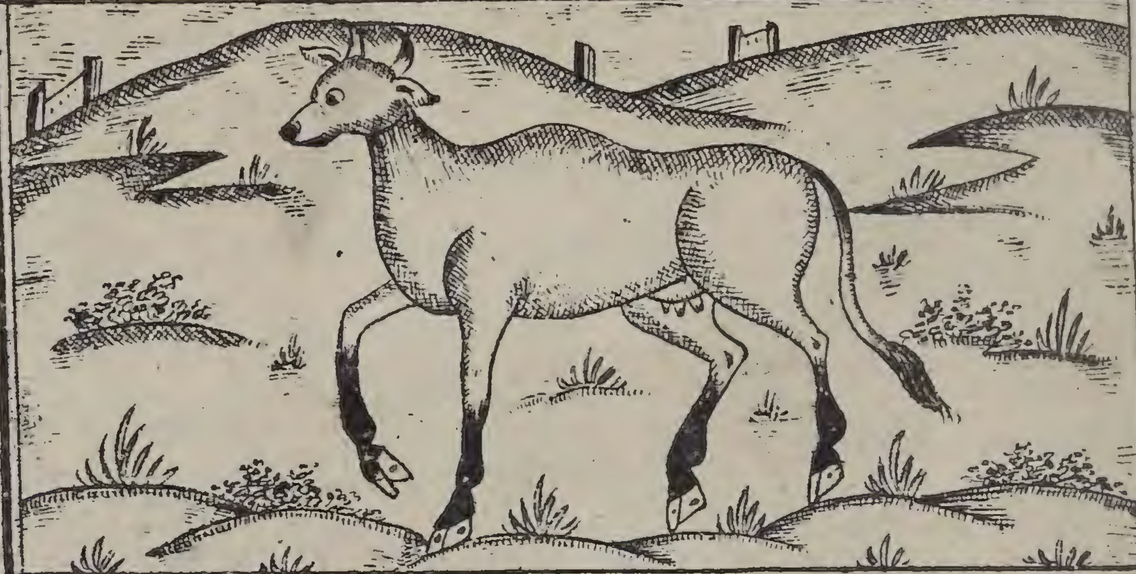
بقرة بنی اسرائیل

این دعا را بر او بخوان و بنویس تا با خود دارد و از ادعیه مجربه بجهة تسهیل ولادت نیز اینست بسم الله
الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک
الا القوم الفاسقون و از امیر المؤمنین ع منقولست که آنحضرت فرمودند که بجهة شفای مردم هیچ چیز بهتر
از روغن گاو نیست گویند که عربان را قاعده آن بود که در سالی که باران نمی بارید آتش در گوش گاو
میکردند آشفته شده و سر میدادند باران میبارید گوشت و شیر و روغنش جمله حلال و پاکست و پاکیزه است در حدیث آمده که
گوشتش مرض و روغنش شفاست از جمله خواص او آنکه اگر پوست او را با زرنیخ سرخ در هر خانه بخور کنند
جمله عقارب و حیات و هوام گریزان شوند اگر بر ظرفی بمالند مگس بسیار بر او جمع شوند شاخ او را هرگاه
صلایه نموده در طعام صاحب تب ربع بریزند تب وی مفارقت کند و هرگاه بیاشامد نعوظ را زیاد کند
و طلا نمودن خونش خون جاری را باز دارد و اگر زهره او را با کندر طلا کنند بواسیر را نفع کند و حیض را
ساکن گرداند و اگر بر ضعیفه اثر سیاهی در بدن او باشد بمالند قلع و رنگ بحال خود آید و اگر با عسل مخلوط
ساخته اکتحال نمایند تاریکی چشم را زایل کند و اگر با انزروت و عسل و تخم حنظل مقعد طلا کنند بواسیر را
نفع دهد اکتحال زهره گاو سیاه تجدید بصر نماید اگر چشم گاو در آید و آب او چیزی نویسد در روز خوانده نشود
و در شب نیکو خوانده شود اگر موی او را بسوزانند و بیاشامند نفع دهد از درد دندان و اگر با سکنجبین
بیاشامند سپرز را برطرف کند و اگر درون سبور الگوشت گاو طلا کنند و تا گردن بخاک دفن کنند
همه کیلها بر وجع آیند اگر خصیه او را خشک نموده نرم بسایند و بیاشامند تهییج باه کند و قوة نعوظ دهد و امانت
تام بر مباشرت نماید و قضیب او را اگر خشک نموده نرم بسایند و بر بیضه نیم برشت پاشند تناول کنند قوت
باه را زیاد کند اگر سرگین او را بر زگیل طلا کنند زود می بریزد و اگر بر ورمهای صلبه طلا کنند نرم کند و
اگر بخور کنند بر سوراخ موران قبل از آنکه آنها بر زمین بیرون آیند دیگر بیرون نیایند و اگر بر نقرس گذارند
نفع دهد اگر بجهة حامله بخور کند در وقت حمل بسهولت بار نهد و بیرون آورد بچه مرده که در شکم باشد و همچنین مشیمه
یعنی بچه دان را بیرون آورد و اگر در خانه بسوزانند جانوران گریزان شوند اگر سوخته او را سائیده دره
سعوط نمایند رعاف را باز دارد و اگر چند مرتبه بر بدن طلا کنند و گذارند تا خشک شود تیر و خار را از بدن
بیرون کنند و اگر با کبریت بر خرقه کتان طلا کنند و بسته کنند بر شکم آب زرد را بخشکاند و بخشند بقره

بقر وحشی

وحشیه و بزرگی داغ سقری چهار صنف است اول مها دوم ایل سیم یحمور چهارم تیتل و همه
اقسام اربعه در فصل تابستان اگر آب نیابند باستنشاق هوا اکتفا کنند در این صفت گرگ و خرگوش و
و شغال و حمار وحشی و آهو با ایشان شریکند الا ایل ذکر او در الف مفتوحه گذشت و یحمور در یا بیاید
لیکن شمه از او در اینجا بیان نمایم او تند شهوت بمرتبه ایست که چون ماده او بار گیرد از نر میگریزد از خوف آنکه با او

بچه متعذر اگر احیانا استر آبستن شود در وقت زائیدن هلاک شود و نتواند زائید اگر دل او را خشک نموده از
تراشه او زنی بخورد هرگز بار نگیرد و چرک گوش او همین خاصیت دارد و هر گاه زن برداره بار نگیرد اگر چرک
گوش او را در پوست او پیچیده زن با خود دارد دیگر بار نگیرد مادام که با او باشد خاکستر سم او را هر گاه صلایه کرده
بروغن گل خمیر نموده بر سر اقرع و موضعیکه موی نداشته باشد طلا نمایند موی برآرد و نیز اگر سم او را با خون
زیر آستانه در گذارند موش داخل آن خانه نشود و هر گاه سم استر نر در خانه بخور کنند موش و سایر هوام
از آن خانه گریزان شود از سقراطیس منقول است که کسیکه عاشق باشد در موضعیکه استر غلطیده باشد بغلطد عشق
او زایل شود اگر مذکر باشد در موضعیکه استر نر غلطیده باشد بغلطد اگر مؤنث باشد مؤنث هر گاه زکام باشد سر گین
او را بو کند و بر او نقف نماید و بر سر راه بیندازد هر که پا بر و بگذارد زکام بر او انتقال یابد و او از زکام خلاص
شود اگر چرک گوش او در بینی خود در حال مست شود اگر زن بمقدار سی درم بول استر آشامد هرگز بار نگیرد اگر
آبستن منفر سر او با سقر خود طفل او دیوانه شود اگر زن عرق استر نر با پنبه بر دارد بار نگیرد **تعبیر** دیدن
استر در خواب دلیل سفر اگبا اوست و طول عمر وی و نیز دیدن او را تعبیر نموده اند بفرزندیکه زنا کنند و
اهل او بنا شد پس هر که ببیند که استری سوار شد اگر از مسافرین باشد پس او قهر و غلبه کنند بر مردی و سختی
نماید و بعضی گفته اند که استر ماده و زن نازاینده است و اگر استر که سوار شده سیاه باشد زن صاحبجمال بود
و اگر سفید صاحب حسب و نسب و بعضی گفته اند استر ماده دلیل سفر پس اگر از استر فرود آید از سفر باز ماند یا از وجه
مفارقت نماید **بقر** گاو و ترکی سقر نامند اسم جنس است بر نر و ماده صادق آید ماده او را البقره گویند
از ابن عباس منقولست که روزی عیسی ع با ده گاوی گذشت که بچه در شکم داشت و زادن او نزدیک شده از
شکم او بیرون نمی آمد ماده گاو گفت یا روح الله از حقتعالی درخواه تا مرا نجات دهد عیسی ع فرمود یا خالق النفس

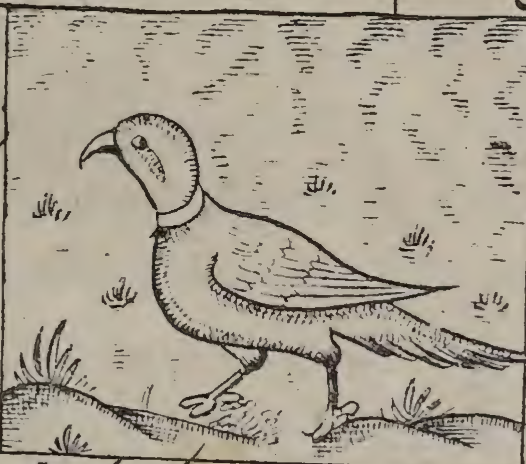


من النفس خلصها در ساعت آن ماده گاو بار نهاد باذن الله تعالی پس هر گاه زن را وضع حمل مشکل شود

تعبیر

بقر

فراکیرنده و نکهدارنده چنانچه طاوس را جهه مشاهده لون او و کمیوع از عجایبهاست که سفید است
یکی بجهه معز الدوله خلیفه هدیه آورده بود مثل در سفید که منقار و پایهای او سیاه بر سرش موهای زرد
فتق بوده الحال جمیع انواع او معدوم است سوای سبز رنگ او که موجود است و او مجبولست بر نرم خلق و



تند فهم اورا قوت تام بر نقل اصوات قابل تعلیم بود که
واکابر اورا که میبد ازند تا هر چیز که بشنود باز
کوید و تمامی نماید انچه تناول کند بپای خود بردارد به
طریقیکه آدمی بدست چیزی خورد و مردم در تعلیم او طریق
متعدد تو حیله مینماید فصیحی در صفت او کفته شعر النعتها
صبیحة ملیحة ناطقة باللفظ الفصیحة عدت من الاطیار
واللسان یوهمنی انه انسان یهنی الی صاحبها الاخبار ویکشف الاستار والاسرار یعنی وصف میکنم
خوش صورتی ملیحی را که ناطق بود بزبان فصیح کویا شمرده بود از مرغان و زبان آدمی بر ساند که مکر آدمیت
که اعلام میکند بصاحب خود اخبار و ظاهر میسازد پردها و میکشاید اسرار را اکلش برا صح حرام است بجهة
خباثت لحمش و بعضی حلال دانسته اند زیرا که اشباء طیبه است و از ذوات المخالب و ذوات السموم نیست اگر کسی
زبان او را بجوزد کویای کلام فصیح کردد و اکل زهرهٔ او ثقل زبان آورد و اگر خون او را خشک نموده بپاشند
میان دو دوست عداوت پیدا شود و اکتحال بسرکین او مخلوط بسرکه دفع رمد و درد چشم کند تعبیر
دیدن او در خواب دلیل بر دبرده فروش کذاب یا مرد فیلسوف یا کار یا دلیل کنیز و غلام یا پسر یتیم بود
بغل استر و بترکی قاطر کوشتش شدید الکراهه است انکه پدرش خر باشد بهتر است و دراز ترین حیوانات



العمر است اند قلت جماع و استر را بچه نمی باشد زیرا که مشیمه اش قوت پرورش بچه ندارد و مهرش تنکست و فرج

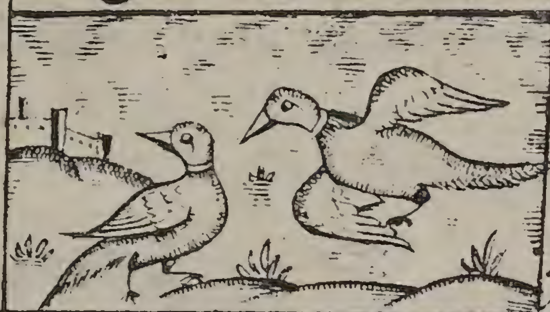
او صاعش آنستکه در منظر کوچک و در میزان بزرگ باشد و ساقهای او دراز و رانهای کوتاه بود و کلید بهم از
مغز سر او مخلوط باندک آب سرد نافع خفقانیست که از سودا بهم رسیده باشد اکتحال زهرهٔ او تیرگی چشم را دفع
دفع کند **بیدق** انده کی از گنجشک بزرگتر ترکان او را ترمتاه میگویند بتعبیر کسیکه باز در خواب بیند
اگر از اهل امارت باشد سلطان گردد و اگر بیند که باز از دست او گریخت ملکش از دست او برود اگر چیزی
از پروی در دست او بماند اگر او را ذبح کند بر دزد ظفر یابد ذبح باز ها دلیل موت ملوک جابر و لحوم آنها
اموال ملوک و دیدن او برای اهل بازار ریاست و دیدن باشق دلیل فرزند مذکر بود صقر او را چندان
قوتی نباشد و در طبع شبیه است بعضی که اصغر و اضعف جوارح است در حیله و قوت و مزاج ابیس امزجه طیور
دارد و در بعضی اوقات صید عصفور کند و بسا باشد که از و بگریزد و او شبیه باشق است در شکل الا آنکه در جثه
از آن کوچکتر است و جمیع انواع او حرام است و آنچه صید کند حلال است **بالام** در حدیث آمده که یهودی نزد
حضرت مقدس نبوی صلعم آمد پرسید که چون قیامت شود زمین همه یک خبزهٔ واحد خواهد شد از برای حضر اهل جنت پس
نان خورش ایشان چه چیز خواهد بود آنحضرت فرمودند بالام و نون پرسیدند که اینها چه چیزند فرمود



که بالام گاویست و نون ماهی که از زیادتی جگر او هفتاد هزار کس خورند حوزد **باله** ماهی بزرگ بالق گویند ماهیست در بحر اعظم میباشد که طول او پنجاه ذرع میباشد او را عنبر گویند و این لفظ معرب ست و در صحاح آورده که باله ماهی بزرگیست از ماهیان دریا و این لفظ عربی است صاحب عجایب المخلوقات آورده که طولش پانصد ذرع یا بیشتر بود و در بعضی
اوقات گوشه بال او مثل بادبان نمایان شود اهل کشتی از و بترسند و چون او را بینند طبلها بزنند تا اگر
بگریزند و از آنها چون بر حیوانات بحر ستم کند حقتعالی ماهی بقدر ذراع برانگیزاند تا بر گوشش چسپد که
بهیچ نحوی از و مستخلص نشود باله پس متوجه قعر دریا شود سر خود را چندان بر زمین زند که بمیرد و بر روی
آب افتد مثل کوه بزرگ جمعی از زنگیان باشند که منتظر باشند پس هر گاه مشاهدهٔ اینحال نمایند چنگالهای
آهنین در اندازند و جثهٔ او بساحل کشند شکم او را بدرند عنبر از وی بیرون آرند در باب عین عنبر و امور متعلقه
بوی بیاید **ببغا** بیاء اول و ثالث مفتوح و ثانی ساکن و غین معجمه طوطیست سبز رنگ
مسمی بدره ابو فرج شاعر را از جهة فصاحت با آنکه در زبان او لکنتی داشته که شین را ثا میگفته از غرابت
از جهة فصاحت زبان او لکنتی است لثغه نامند ملقب به ببغا شده ببغا بچه کبوتر بود و او را جهة انقطاع صوت

رها و نرقه است باقی خواص او در باب او در ذکر و عمل بیاید انتهی مرغیست که سیاهی زند طوق در

گردن دارد مثل طوق
منقار و هر دو پای او
آنکه بدنش سیاه است آنی
مسموع شود در لغت اخت



دبسی که نوعی از کبوتر است
سرخ است مثل کبوتر الا
آواز و ناله او آوه آوه
آورده ایاغی و بورنی

قزل قوش در که صوت آوه آوه او از کلور دانه اعلم باب دویم در باب معجمه فصل اوّل

در باء مفتوحه البازی باز و ترکی قارچغای منند لغت فصیح او بجهتها ی دو بعضی بیاء
مشدد ده و نیز گفته اند مشتقاق او آنست که بمعنی دویدنست و او در تکبر باشد و اصنق آنهاست در خلقت
نمی باشد مگر مونثها باز او از جنس دیگر باشد از قلیواج و شاهین و غیره لهذا مختلف الاشکال بود
جمیع انواعش حرام است حضرت مقدس نبوی صلعم از اکل هر سباع صاحب ناب منع و نهی نمود عدی
بن حاتم گوید از انحضرت از صید باز پرسیدیم فرمود که ما امسک علیک فکل یعنی انچه باز صید نگه دارد بجهت تو
بخور زیرا که حلالست بدانکه او پنج قسم است بازی ذوق باشق بیدق صقر که چرخ است مزاج باز احر امزاج طیور
حمسه است و لهذا بر تشنگی شتابت و مکان او شاخهای درخت پیچیده درهم و جاهای سایه و از خفیف

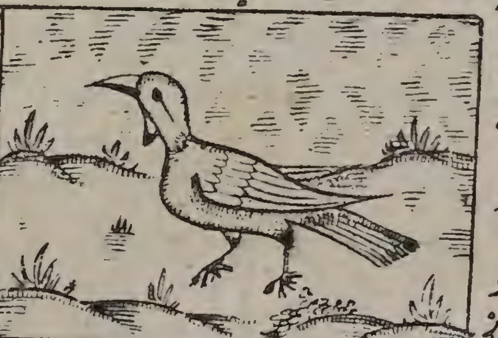
الجناح و سریع الطیرانست از
از نر بود و باز را امراض بسیار
بریزد احسن انواعش آنستکه
بود و تیز و کمتر از ین انکه کبود بود
دو قسم کمترات انستکه زرد باشد



اقسام حمسه ماده او بجراته
هم سد و لاغر شود و گوشت
پرش کم و چشمهایش سرخ
و چشمهایش سرخ و انچه ازین
و از صفات محموده باز آنستکه

دراز گردن و فراخ سینه و بعید المنکبین یعنی میان دو دوش وی فراخ باشد و تادش محرز و طی السکل
باشد ناخنهایش دراز و پرش فرو گذاشته و زرامین وی درشت و کوتاه باشد بچه او را عفریت نامند اگر کله
زهره او چشم را از نزول آب باز دارد اگر زنی از سرگین او در حالت افکندن بیاشامد بار گیرد اگر چه عاقر بود

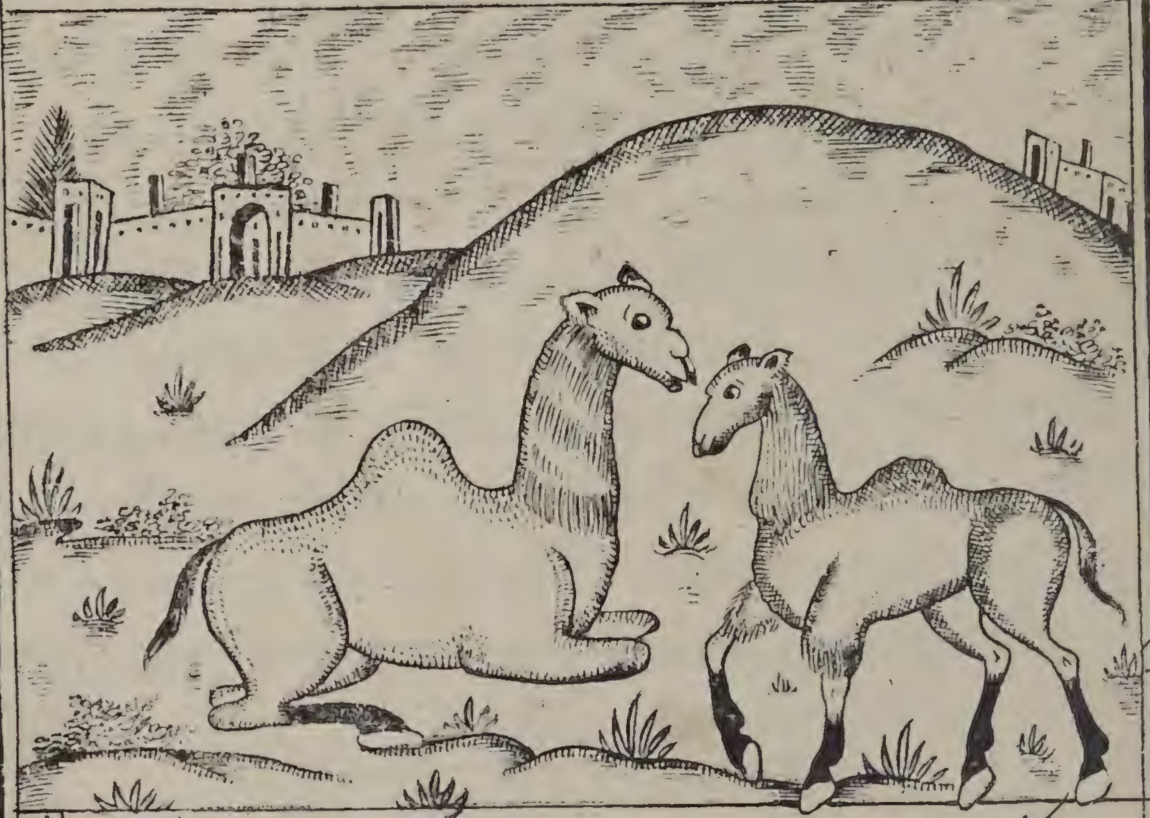
امّا باشق بفتح با و کسر شین
قرقی نامند او نیز مثل باز رنگ
گاه الس گیرد و گاه وحشت و
صیاد برآید سبک پر و نیکو
او کنند زیرا که او صید کند انچه



معرب باشه است و ترکی
صبر بر تشنگی دارد کثیر الاضطراب
اگر از کوچکی الس گیرد مراد
شمایل لایقست که ملوک صید
کبوتر و دراج و غیره بهترین

بهترین انچه باز

واحلت لکم بهیمة الانعام حلالست ابن زهیر وغیره گفته اند که تا نظر وی بر ستاره سهیل افتد در حال بمیرد
اگر موی تفنیک او را سوخته بر جراحتی که خون وی روان باشد پاشند باز دارد و اگر پشم او را در آستین
عاشق گذارند عشقش زایل شود و اگر ست از بول شتر ز آشامد در حال مستی او برطرف شود و اکل گوشت او

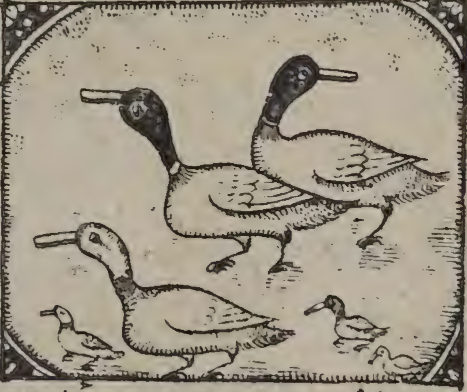


باه را زیاد کند و نعوذ را قوت دهد بعد از جماع بول و نافع ورم جگر است مغز ساق او را هر گاه زن در میان
پنبه با پشم سه روز متوالی بعد از طهر بردارد و شوهر او با او مباشرت کند بار گیرد و اگر چه نازاینده باشد و
ذکر البنات تحقیق ذکر او گذشت فارجع الیه **تعبیر** اگر در خواب بیند که مالک گله اشتر یا گوسفند گشته
حاکم جماعت ذوی الاقتدار گردد و مالک اموال شود و اگر بیند که مالک یکنفر گشته عاقبت نیکو و سلامتی دین
و اعتقاد بود و اگر اشتر بسیار در شهر بود دلالت کند بر امراض و حروب بسیار از طامید و بس گفت که
اگر کسی بیند که گوشت اشتر میخورد بیمار شود و دیگری گفته اگر بیند مالک ابلی شده او را قدرت و سطوت حاصل شود
محمد بن سیرین گفته که اکل لحم او در خواب ضرر ندارد لقوله تعالی والانعام خلقها لکم فیها دفء و منافع و منها
تاکلون باقی خواص و تعبیر در بعیر و جمل باید **فصل سیم** از دفتیه بز کوهی و بزرگی داغ کبهی کویند اکثر
حلال اگر شاخ و ناخن
در روغن مخلوط سازند
کسیکه از پیاده رفتن
طلا نماید رنج او بسر شده



او را صلایه نموده
و بر بدن و ساق
او را لقمی حاصل شده
زایل شود که کو ماهیچ

و موافق معده نیست و بسرعت مولد حمیات گردد و بعضی گویند اگر خصیه او را بریان کرده اکل نموده با زوجه



خود مقاربت کند در حال بارگیرد و هرگاه داء الثعلب و ذات
الجنب روغن او را طلا کند منفعت گیرند مداومت بر اکل زبانش
تقطیر البول را دفع کند و در جوف آن سنگریزه‌ایست
که مانع اسهالست و بیضه آن معتدل الحرارتست لیکن غلیظ است
بهترش آنست که نیمبرشت باشد و اگر قولنج یا باد کرم داشته باشد
یا سفر خود ضرر رساند و مولد خون غلیظ موافق امزجه محرورین بود بیضه او و بیضه شترمرغ هر دو غلیظ و
دیرهضم است کسیکه اکل او را دوست دارد زردی وی بخورد بدانکه زردی هر بیضه بهتر از سفیده است لیکن
سفیدی و را رطوبت بیشتر بود و تعبیر او در ربط بیاید

ابن آوی

ابن آوی شگال ترکی چقال مانند آنکه فریاد کنندگان



از جنس خود فریاد کند مگر شب وقتیکه تنها بماند و وحشت گیرد
و آواز او مانند آواز کودکان بود چنگها و ناخنهای دراز دارد و
میدود و از آنچه طیور صید کنند میخورد و مرغ خانگی چندان از
روباه خوف ندارد که از شغال چه هرگاه بالای دیوار یا درخت
باشد بر بالای ایشان جهد و بکشد اگرچه در عدد بسیار باشند
گوشت او حرام و از جمله خواص او آنکه اگر زبان او را در هر خانه که گذارند خصومت پدید آید اکل گوشت او دافع
جنون و صرعی بود که او در آخر ماه عارض شود اگر چشم راست او را خایف با خود دارد ایمن گردد و از چشم
بد محفوظ باشد

ابابیل

ابابیل بتشدید با پرستوک و ترکی قرلانقوچ جمعش ابابیل است ابن جبیر گفته که ابابیل
در آیه وافی هدایه وارسلنا علیهم طیرا ابابیل مراد طیریست که مابین زمین و آسمان آشیان کند و بیضه و



جوجه برآورد و او را بینی مانند سایر طیور و کفها مثل کف کلابست ابن عباس
گفته که شبیه مرغابی گردن و پایهای مرغ دارد و بعضی گفته‌اند که شبیه بچکاوک
بود عباده بن موسی گفته که گمان میرم که زرازیر باشد که نوعی از عصفورست
عایشه گفته که شبیه بطیور است و بخاف که پرستوک بود و او سنونوت
[illegible] ایل را [illegible] گویند و لهذا علیهم [illegible]
گویند در خطاف و تعبیر و سایر خواص و بیاید

ایل

ایل بشتر و ترکی [illegible] مانند از جمله بدایع قادر
چون که افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت ابل است که او را کشتی روی زمین گویند تا ده روز بر تشنگی صبر
کند و هر گیاه که در صحرا و بیابان باشد چرا کند اگرچه گیاهان تلخ بود و سایر بهایم نخورند با جلاع و بعض قرآن

این دلیل نقص است در حد انسان و اگر کودک بیند خویشان او آیند و اگر بالغ بیند بشارتست و قوت باشد کقوله تعالی
یا بشری هذا غلام اگر بیند که کودک نیکو صورت داخل شهر شد هرگاه در آن شهر طلبی یا قحطی یا طاعونی بود
برطرف گردد و اگر بیند از آسمان بزمین آمد یا از زمین بیرون آید بشارتست هر صاحب غم را باشد یا متصرف شد آن
ملکی بود و همچنین اگر بچه غزا بیند که آسمان سوراخ شد و بدان سوراخ رفت و آن سوراخ مسدود شد
آن شخص بمیرد و اگر شخصی که بیمار شد در خواب بیند که کودک برهنه او را گرفت یا گردن او را زد آن ملک الموتست اگر
جوان ترک یا مرد بخیل بیند دشمن بی دیانت باشد اگر جوان ضعیف دیده دشمن ضعیف را دیده اگر جوان
جوان گندم گون بیند دشمن قوی بیند و جوان سفید رو و سفید پوست دشمن دین دار بود و اگر در خواب
دنیا بهشت زن مجهوله بهتر از معروفه بود و اگر مقبوله بود چیز مقبولی بدست او آید اگر قبیحه بود چیز قبیحی اگر
زانیه بیند باعث زیادتی خیر و صلاح و عفت بود و از برای اهل خود و مال حرام است از برای غیر خود و اگر
زنی زن جوان در خواب بیند دشمن خود دیده اگر مجهوله باشد اگر شخصی زن فربه بیند سال پر نعمت و ارزان
بود و اگر لاغر قحطی و تنگی زن گشوده او جه دنیای بی تعب بدست آید اگر زنان استقبال نمایند اگر استدبار
نمایند استدبار نماید دیدن ایشان بصورت امرد و دست سیاه بدتر بود اگر خصی مجهولی را بیند تعبیر کرده اند بلای
از بلاها که از جهة نزاع شهوت اگر بیند که او را خصی کردند او را مذلت رسد نصاری گویند که او را منزلت عبادات
و عفت فرح رسد اگر بیند سر آدمی در دست او ست هزار دینار یا هزار درهم یا صد درهم بدو رسد دیدن
سرهای بریده دلیل دیدن مردم رؤسا بود و پس اگر بردارد چیزی از موی یا گوشت او مال از قوم رؤسا
بدو عاید شود خود را جسیم و بزرگ و نیکو بیند بریاست رسد و اگر بیند سر خود را بریده اگر بنده باشد آزاد شود
یا غمگین بود غم وی زایل گردد و اگر بیمار بود شفا یابد اگر خادم بود از خدمت جدا شود و اگر بیند که سر خود را
سنگ میکوبید از نماز عشا خوابیده است اگر بیند سر او مانند سر مرغ شده است سفر بسیار کند خوردن سر حیوان
چربیست که امید با و بسته باشد و درازی عمر است اگر کسی بیند که سر او مثل سر شیر گردیده اگر از اهل ریاست
بریاست رسد اگر بیند که گوشت خود میخورد غیبت او کنند اگر بیند که او گوشت دیگری میخورد غیبت دیگری
میکند اگر زن بیند که گوشت زنی میخورد آن دو زن مساحقه نمایند اگر زن بیند که گوشت خود میخورد آن زن
زنا کند والله اوزه مرغ آبی خوانگی و ترکی اورا دکی گویند اکلش حلال و بسیار نادری دوست دارد
چنانچه بچه وی از بیضه بیرون آید فی الحال شنا کند هرگاه ماده او شروع در پرورش بچه خود نماید نر او
طرفة العینی از ماده جدا نشود و در آخر ماه بچه بیرون آرد گوشت او گرم و ترست بافراط لغلظت گوشت او اجود
و ارطبست از لحوم سایر طیور و لهذا متولد بلغم بود موافق مزاج کسانیکه مزاج حار داشته باشند بهتر آنستکه
قبل از طبخ زیت بگوشت او بمالند و داروهای گرم بسیار کنند تا غلظت او تحلیل یابد چه در هضم کثیر الفضول

نافع آید صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر کسیرا رعاف بهم رسد نام او را با خونش بر خرقه نویسند و برابر نظر
او نگاه دارند باز ایستد باذن الله تعالی نطفه او را اگر بر بهق و برص و کرو نهند طلا کنند به شود و اگر با شکوفه
سنجد مخلوط نموده خشک نماید بزوجه خود دهد آن زن از عشق وی نیارامد و شوهر را بغایت دوست دارد

فائده اطبا گویند هر گاه کسی خواهد که بداند که زن بارگیر دیا نه بفرماید زن را یکدانه سیر در میان پنبه بر
دارد تا هفت ساعت نگاه دارد بعد از آن اگر دهن او بوی سیر دهد علاج نماید که بارگیرد و اگر بوی نیاید بار نگیرد



تتمه آدم آبی بعینه مثل آدم خاکیست الا آنکه او را دم هست در دریای شام در بعض اوقات می بینند
که او را ریش سفید لیست و او را شیخ البحر نامند سالی که او را بینند مردم خوشحال شوند که آن علامت ارزانی
و فراخی آنسال بود گویند بجهه بعضی از ملوک آدم آبی آورده بودند خواستند که احوال او را بدانند زنی بعقد او
در آوردند فرزندی از ایشان متولد شد که زبان پدر خود می فهمید پرسیدند که پدرت چه میگوید گفت میگوید
که از چه جهت است که دندانهای حیوانات همه در زیر است و دندان آدمیان در روی ایشانست حاصل انکه ایشان را
چندان عقلی نیست و خواص و تعبیر و سایر احکام در باب هیم در بنات الماء بیاید **تعبیر** اگر شخص معروف
بیند نعینه او را بیند مذکر باشد یا مؤنث یا هم نام یا نظیر او را بیند و اگر شخص مجهولی را دیده و دشمن خود را دیده
اگر مرد پیر حسین را بیند سعادت شاید و بسا باشد که تعبیر بصدیقی نماید و اگر پیر ضعیفی یا شخص کوچک صورتی را بیند

مسمار بر حرف اول که ح بود بکوبد کوفتن سبکی و در آن وقت این آیه بخواند که ولو شاء لجعله ساکنا وله ما سکن فی
اللیل والنهار وهو السمیع العلیم و در حالت کوفتن مسمار و نوشتن حروف نیز بر دیوار بخواند پس چون سر
مسمار به دیوار اندکی بند شد بپرس که درد ساکن شده یا نه اگر گوید ساکن شد پس برسان مسمار را تا آخر و اگر
گفت نه پس نقل کن مسمار را از و بحرف دیگر و نیز چنین کن تا آخر هر جا که درد ساکن شود پس مادام که مسمار در
دیوار است درد ساکن است و چون بیرون آرند درد عود کند

فصل دویم در الف مکسوره انسان

از مردم از جمله خواص مجربه یکی آنست که هرگاه تصویر صورت کودک نیکو روی وقت مباشرت مقابل روی زن
نهند بچه ایکه نطفه وی بر آن صورت بود و در اکثر اعضا مشابه بود و اگر دندان میت آدمی را کسیکه دندان او
درد کند با خود دارد درد او ساکن گردد و نیز اگر دندان آدمی و استخوان طرف راست هدهد را در زیر سر نایم
گذارند بیدار نشود تا بر ندارند و آب دهن آدمی نافع است از گزیدن هوام و کژدم و زنبیل هرگاه بناشتا بر آنها
طلا کنند این نیز تجربه رسیده تناول شیر زنان با عسل سنگ مثانه را بشکند و بیرون آرد و بعضی گفته اند هرگاه
بیماری از خون آدمی شریف متورع در وقتیکه فصد نموده بیاشامد در ساعت شفا یابد و بول آدمی را بر گزیده
سگ دیوانه بمالند نفع عظیم بخشد ریزه ناخن را هرگاه بسوزانند و انسانی از و بخورد بغایت دوستدار وی گردد
و آشامیدن بول و نافع گزیدن جمیع ذوات السموم است اگر بول او را جوشانیده بر پای صاحب نقرس بمالند درد
ضربان ساکن شود و نیز نافع بود و جمیع جراحتهائیکه حادث شود در انگشتان قدم و جراحتی که در او کرم باشد خاصه
بول کهنه و نیز نافع باشد بجهة گزیدن آدمی و عرق او را هرگاه با غبار آسیا خمیر کنند بر ورم پستان نهند نفع دهد و
اگر بر پستان زن طلا کنند که خشک شده معاودت کند اگر او را خشک نموده باشد با آب بکوبند بر آکله نهند صحت بخشد
و اگر با عسل خمیر نموده از خارج حلق طلا کنند خناق را نافع بود و اگر مقدار نخودی از سرگین آدمی با سرکه مخلوط
ساخته صاحب قولنج و عسر البول آشامد صحت بخشد اگر نخوصبی در وقت تولد خشک نموده بسایند اکتحال نمایند
بیاض عین را زایل کند و اگر بر گزیده آدمی بمالند شفا دهد لعاب دهن روزه دار بر گوش چکانند کرم از هر دو ان
آورد و اگر با زیره و قند مخلوط ساخته بر بواسیر گذارند صحت دهد ابن زهر گفته که اگر آنچه از ناف کودکی که اول بار بسر باید
بریده باشد در زیر نگین گذارند هر مردیکه آن انگشتری در دست کند از قولنج در امان باشد بشرط آنکه انگشتر و نگین او
طلا یا نقره باشد و اگر زنی موی آدمی بخور کند از جمیع دردهای رحم و نیز نافع باشد اگر زن اول زائیده بار لعاب دهن
خود بر هر دو پستان طلا کند دیگر بار نگیرد و اگر دندان کودک که بیفتد قبل از آنکه بر زمین رسد گرفته در زیر نگین
نهد هر زن که آن انگشتری با خود دارد منع کند او را از آبستنی مادام که با او باشد عرق زنان اگر بر جرب بمالند شفا
یابد و اگر بول آدمی با خاکستر مو مخلوط ساخته و بر موضعیکه خون او روان باشد بپاشند باز دارد و خاکستر موی
و خاکستر موی نیز با زبل کهنه آدمی منبت لحیه است اگر خون حیض بر موضع گزیده سگ دیوانه یا بر بهق و برص طلا کنند

مانند جرکی شود که در کوش تیب باشد بسته شود مثل موم بردارند او تریاق است بجهه زهر جمیع حیات و باد زهر حیوانیست بهترین انواعش زرد باشد مکانش در بلاد هند و سند و فارس بود اگر او را بر موضعی گذارند که مار و عقرب گزیده باشد نفع عظیم بخشد و در دفع سموم خاصیتی عظیم دارد و این حیوان بعد از دو سال دو شاخ آید مانند دو میخ و در سال سیم شاخ او منشعب میشود و شعاب او همیشه در تزاید بود تا شش سال پس در آنوقت دو شاخ او مثل دو درخت گردد و در سر او بعد ازین هر سال یکمرتبه



شاخ بیندازد و بعد از دیگر شاخ بروید و هر دو شاخ خود را برابر آفتاب بدارد تا سخت و محکم شود ارسطو گفته که این نوع گوزن را بآواز و شکار کنند و میخواهد تا دام که ساز میشنود پس صیادان او را بدین طریقه بساز و آواز ما مشغول میسازند چون دیدند که گوشهای او سست شد از عقب او در میآیند و میگیرند قضیب او به بوده گوشت و استخوان شاخ او مجوف نیست بلکه مصمت است و این حیوان بسیار فربه میشود و چون فربه شد از ترس صیادان بتلال و جبال میگریزد گوشت او حلال و پاکیزه است از جمله خواص او آنکه اگر شاخ او را بخور کنند همه جانوران گریزان شوند اگرچه صاحب سم باشد سنون شاخ سوخته او بعد از آنکه بسیار گرده باشند بیخ دندان محکم کند و چرک و زردی بیخ و برا زایل کند و اگر کسی پاره از عضو او نزد خود دارد و خواب نبرد مادام که با او باشد اگر قضیب او را خشک نموده بخورند تهیج باه کند اگر خون او را بخورند سنگ مثانه بشکند باقی خواص در بقره وحشیه بیاید انشاء الله تعالی فایده از جمله درد دندان این حرو فرا بر دیوار بنویسد ب د ص لا و ع م و بفرماید شخص را که دندانش درد میکند تا انگشت خود را بر بالای آن دندان بگذارد و پس

دابه است که دلالت کرد جن را بر موت سلیمان ع وقتیکه عصای او را بجوید و عصا بشکست و سلیمان ع بیفتاد
کما قال الله تعالی ما دلهم علی موته الا دابة الارض تاکل منساته ونمل ارضه کوچکتر است که از عقب ارضه میاید و او را
بر میدارد و میبرد بسوراخ خود و اگر از پیش آید مقاومت نتواند کرد و از شان ارضه است که بجهة خود خانه
از چوب در نهایت خوبی بنا میکند از چوبهائیکه جمع کرده اند خانه عنکبوت که از اسفل تا اعلی سوراخ بود
و در میانش مربعی میگذارد و خانه خانه اش فرش بود و در اوایل ساختن قبور بجهة موتای خود یاد گرفتند
و عربان در امثال خود گویند فلان اکل من ارضه یعنی خورنده تر از ارضه است **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل منازعه در علم و طلب جدل است والله اعلم **اساریع** کرمکی سرخ که در سبزه زارها و تیره زارها بود و
بترکی چمن قوردی نامند کرمیست که سرش سرخ و جسدش سفید
در ریگ و زمین نمناک با صابع زنان تشبیه کنند اکلش حرام است



جهة آنکه از حشرات است هر گاه او را بسایند و بر اعصاب بریده گذارند دو
ساعت نفع بخشد و اگر او را خشک کرده نرم بسایند با روغن کنجد
مخلوط بر قضیب طلا کنند معظم و غلیظ گرداند وحق آنستکه او غیر نجمة
الارض است که در باب شین بیاید **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل کند بر دزد و شخصیکه دزدی کند
و برادر خود را بورع آراسته باشد و اهل تعبیر گویند که او کرم سبز است که در خیار زارها و میوه زارها بود والله اعلم
انیس مرغ تیز چشمی که آواز او آواز شتر میماند و جایگاه او نزد نهرها
و رودخانها است و جائیکه آب و درخت بسیار باشد و در لغت اخری آورده
بر قوشدر که اچاقلو برلره الور نوع تمامیه او خبر گاه دوه کبی کوکردوگاه کبی کشنه
آدم موسنی الور ارسطو گفته که از شقراق و غراب بهم رسد زود انسی



گیرد و ادب قبول کند بصورت مثل قمری فصیح است خوردن او میوه و گوشت است و در بیابانها میباشد
اکلش حلال است نزد اکثر **ایل** بتشدید باء مکسوره گوزن و بترکی مرال نر او را گه گویند اکثر احوال او شبیه
احوال گاو کوهیست و هر گاه از صیاد ترسد خود را از سر کوه اندازد و ضرر بدو نرسد بعدد هر عقده که در
شاخ اوست یکسال عمر او باشد مثلا اگر ده عقد باشد ده سال بماند و بیست عقد بیست سال و فیه علی هذا و بکنار
دریا آید تا ماهی را ببیند و ماهی بکنار آید او را ببیند و شکاربانان این حال را دانند پوست گوزن پوشند و بکنار
دریا روند تا ماهی صید کنند و عادت بخوردن مار کرده بینی بر سوراخ مار نهد و نفس مار را بکشد و شروع در
خوردن کند و مار اضطراب کند تا جائی از اعضای وی بگزد و چون تمام خورد حدتی در او پیدا شود و شوری
در چشم وی پدید آید و آب از چشم او روانه شود در گوی که در کنج چشم اوست جمع میشود و می بندد و مرور ایام

اساریع

تعبیر

تعبیر

ترتیب

افعی اخیل انواع اوست واو چهار ماه از شدت سرما در خاک مخفی باشد پس بیرون آید چشمش تاریک باشد
خودرا به درخت رازیانه رساند چشم خودرا بدان درخت بمالد روشن شود مخبری نقل کرده که هرگاه هزار
سال از عمر او بگذرد کور گردد از جانب حقتعالی ملهم شود تا که چشم خودرا برگ رازیانه تر بمالد روشنی او معاودت
نماید و باشد که در صحرائی باشد که تا محل درخت رازیانه هزار فرسخ باشد خودرا بدرخت مذکور رساند چشم خودرا
برگ او بمالد باز نه روشن گردد و اگر دم او را ببرند باز عود کند و اگر دندان او را بکشند بعد از سه روز
بباید اگر او را بکشند تا سه روز حرکت کند دشمن تر از همه چیز آدمیرا ز بود و کاو وحشی او را بسرعت تمام
بخورد و اکتحال خون او جلاء بصر دهد اگر کسی دل او را خشک نموده با خود دارد هیچ سحری بر او اثر نکند و دندان
چپ او را سائیده بر دندانیکه درد کند بمالد وجع او را ساکن کند و اگر بر زنی آویزند باز نگیرد مادام که با وی
باشد طلاء پیه او دفع گزیده هوام کند و اگر از موضعی موی بکشند و پیه او را در آن موضع طلا کنند دیگر موی
بر نیارد و اگر دندان او را صاحب تب ربع با خود دارد تب وی زایل گردد و گل شوربای گوشتش مقوی جسم
بود و اگر کسی نشادر در دهن بگیرد تا آب شود و بر دهن او پاشد فی الحال بمیرد و اگر پوست او را با سرکه بجوشانند
و مضمضه کنند درد دندانرا ساکن کند اکتحال پیه او جلاء بصر دهد و طلاء پیه او بواسیر را سود دهد اگر سر و دم او را
بریده بریان کنند مستسقی بخورد شفا یابد از جمله فواید عجیبه مجربه آنکه چون این طلسم را بر چهار پاره کاغذ نوشته
هر یک را در یک کنج خانه گذارد همه حیات از آن خانه بیرون روند و هیچ ماری داخل نشود و باقی خواص در باب

٩	١٢١ ١١١ ٨ ١ ا ر ح ٨ ١١١ ٨ ١١١ ٩٩
٥ ط	٩٩١ ٩٨ ١ ٩ ٧ د م ر ا ح ا ر ا ح ط

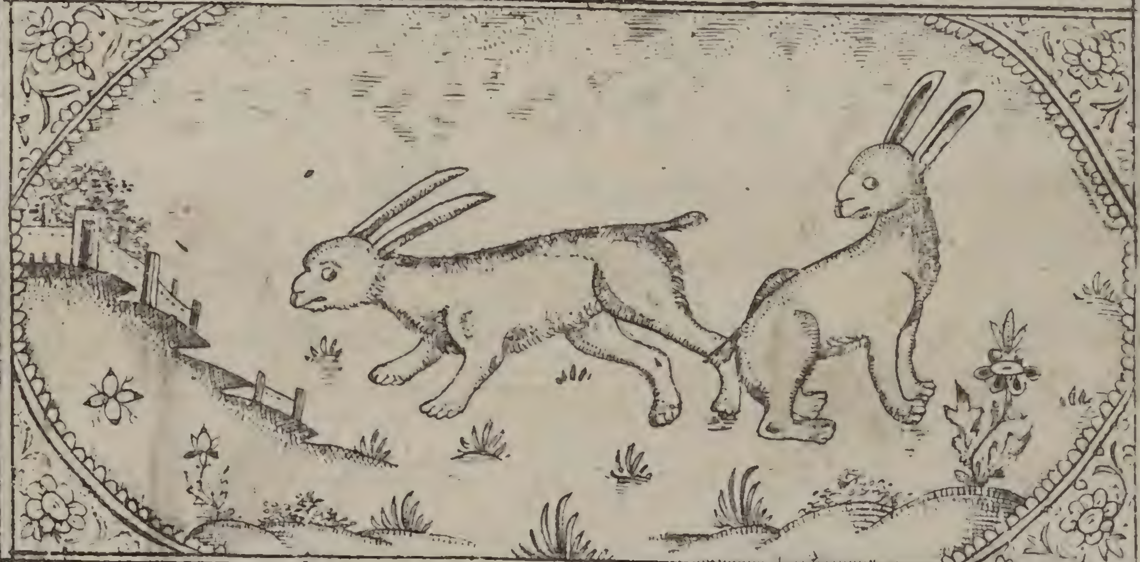
حا در ذکر حیه بیاید انشاء الله تعالی **تعبیر**
دیدن او در خواب حیات و دولت و سیل و فرزند و
زن باشد اگر بیند که با او نزاع کند اگر دید که ماری
گرفته بهر جائی که خواهد میبرد و از و نیش رسد او بدولتی و معاونتی رسد کسیکه در خواب بیند که مار از دهن او بیرون آید
اگر آنشخص بیمار باشد فوت شود زیرا که حیه حیاتست اگر بیند که مارها در میان درختها و زراعت راه میروند سیل آید
زیرا که جریان حیات ثابت که و من الماء کل شیء حی و اگر بیند که مار بر فراش خود کشت زوجه اش فوت شود
و اگر بیند که زنش مار زاید او را عاقی بهم رسد نظم زنان باردار ای مرد هشیار اگر وقت ولادت مار زایند
از آن بهتر بنزد یک خردمند که فرزندان ناهموار زایند و اگر بیند که بمکان مار فرود آید رئیس آن محل بمیرد
و اگر بیند که مار او را فرو برد سلطان گردد و اگر مار بر او حرف زند شهرت
عظیم او را رسد والله اعلم **ارضه** جانور کوچکیست که چوب
میخورد ترکی آغاج قوردی مینامند اگر در زمین پیدا شود و لهذا او را ارضه
مینامند چون یکسال بر او بگذرد دو بال طویل برارد و بیرون همان

تعبیر

ارضه

۱۹ ابهمن

ماده اش را دختر زاید و اگر زنی خون او را بیاشامد هرگز بار نگیرد اگر مغز سر او را با فلفل خورد از تعاشر را بر طرف سازد
و اگر خون او را بر بهق اسود طلا کنند نفع آید اگر بگداز مغز سر او را با دو حبه کافور مخلوط ساخته بخورد هر که او را
ببیند دوست دارد و هرزه نیز اگر نظر بروی افتد طلب مباشرت وی نماید گویند که او حیض می بیند و گوشت و علف
هر دو خورد در وقت خواب چشم او گشاده میماند بنا باشد که صیاد بجهته گمان برد که بیدار است نزد او نرود و زعم
اهل جاهلیت آن بود که جن از وی گریزانست و لهذا کعبهای او را نزد خود نگاه میداشتند و میگفتند که هر که کعب
او را با خود نگاه دارد از جن و سحر و چشم بد محفوظ ماند و این گمان باطلست اما دو حبه از مغز سر او را در دو وقیه
شیر گاو مخلوط ساخته بیاشامد همیشه با حالت جوانی بود و اثر پیری بروی ظاهر نگردد و اگر سرگین او را بر زن
بندند بار نگیرد مادام که با وی باشد **تعبیر** اگر کسی خرگوش را در خواب بیند با زن جمیله ملاقات کند اگر او را
ذبح کند زیرا تزویج کند اما باقی نماند و اگر بیند که گوشت او را مطبوخ ساخته میخورد روزی بحساب بعقیب

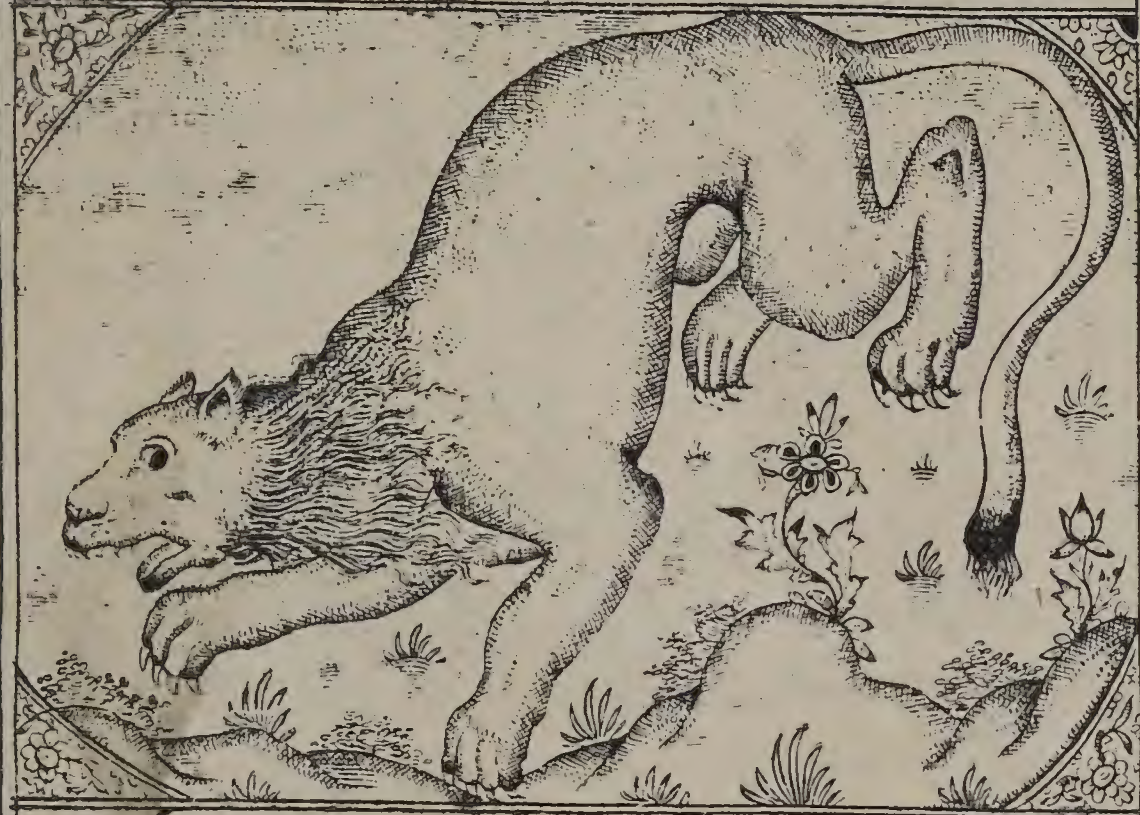


شود اگر عزب باشد تزویج نماید یا فرزندی (و فرزند او را داده بود) او را روزی شود و بر دشمن غالب گردد اما ثعبان جراده
در باب جا بیاید لیکن دیدن او در خواب دلیل بر زن کثیر النفع است **افال و فیل** اشتر جوان در الف مکسوره
در ذکر الف بیاید ایم بفارسی مار روبرگی ایلان نامند این مار را افعی مار دشته و شاخ اسود مار سیاه ارقم



مار بچه ایست نوعی از مار اصل بزرگ سر کوتاه جسم که بر سواره دود و گشد و گوشت جمیع انواعش حرام است

اورا بر روغن گل ساخته بر روی مالد مهابت او در دل ملوک و سایر مردم واقع شود اکتحال بزهره او تحدید
بصر نماید دندان او را اگر کسی با خود دارد حیله هیچ محیلی بدو اثر نکند و بشب از آتش گریزان شود ابن عباس از
حضرت امیر المؤمنین ع نقل نموده که آنحضرت فرمود که هرگاه در وادی باشد که از شیر ترسد بگوید اعوذ برب دانیال



و بالجب من شر الاسد از شر شیر و سایر سباع محفوظ ماند بدانکه شیر را اسامی بسیار است از انجمله ابو نصر
فراهی نه اسم در رشته نظم کشیده در یک بیت آورده چنانکه گفته غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث
هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر **تعبیر** اگر در خواب بیند که شیر سوار است و بمنبر سد بر دشمن غالب شود
اگر بترسد در بلیه افتد اگر بیند که شیر او را کشت هرگاه آنشخص بنده باشد آزاد شود و الا از سلطان خائف گردد
و اگر بیند که شیر با او تملق میکند امور عجیبه از وظاهر شود و بر اعدا غالب گردد و اگر بیند که سر شیر میخورد پادشاه
شود اگر بیند که پاره از بدن شیر در کنار خود نهاده اگر زنش حمل دارد پسر آورد و الا پسر پادشاه را در کنار
گیرد دیدن شیر در خواب گاه دلیل سلطان شدید الباس بود که ایمن از و نباشد و گاه دلیل موت باشد و بجهة
مریض اکثر دلیل شفا بود و الله اعلم **ارنب** بفارسی خرگوش و بترکی توشقان گویند نزد جمهور از علمای
شیعه و قلیلی از عامه گوشت او حرام است اما خرگوش بحری باتفاق حرام است و او از جمله سموم است بدن او مانند
بدن ماهی است سرش مثل سر خرگوش بری از جمله خواص او آنکه چون قصیر الیدین است و پاهای او اطول لهذا
بر فراز بهتر دود و قضیب او مثل قضیب روباه نیمه‌اش پی و نیمه‌اش استخوان بود یکسال نر و یکسال ماده بود
و بسا باشد که از کثرت شهوت بگیرد با او ست حمل نر او با ماده جمع شود و اگر زنی انفحه نر او را بیاشامد پسر زاید و اگر انفحه

تعبیر

ارنب

ولادت و مطلع سعادت و سیادت تالی اولش عنوان بروبهار تلو آخرش متمم عطا و سخا خلد الله ملکه و بمدله و احسانه
که چتر معدلت بر مفارق عالمیان گسترده و ظل حمایت بر سر ساکنان آفاق افراخته و صوت نصفت و دادگستری
وی ما بین خافقین رسیده از نهایت رفاهیت و کثرت مسرت در این اوان ذئب و غنم همعنان و صعوه با شاهین
متحد آشیان روزی از ایام عید و ترمین که جمعی از فضلای با عز و تمکین در مجلس بهجت آئین خورشید منزلت بهرام
صولت مشتری سعادت کیوان رفعت اعنی الکریم بن الکریم ابن صدر الدین بن محمد میرزا محمد ابراهیم که با نواع صور
و معنوی و مراتب کمالات ظاهری و باطنی آراسته و پیراسته است حاضر بودند و مطلبی از وصف کتاب حیوة الحیوان
ذکر مینمودند که کتابیست مشتمل بر حکایات غریبه و نقول و روایات عجیبه و خواص هر یک از حیوانات از
منافع و مضار در این اثنا نواب معظم الیه فرمودند که حقا که کتابیست در کمال خوبی و نهایت مرغوبی اما چون عربیست
و زوائد بسیار دارد که طالبرا از مطلب باز میدارد و خواص را از اطناب آن ملالی روی دهد و عوام را از اغلاق عبارات
و عدم فهم لغات آن کلالی حاصل میشود بهتر آنکه این کتاب اختصاری یابد و ترجمه آن بفارسی و ترکی و خواص و
منافع و مضار و تعبیر هر حیوانی بیان شود تا جمیع انام از خواص و عوام از آن کتاب منتفع و بهره مند گردند و نواب
آن بروزگار فرخنده آثار نواب همیون اعلی که هزار روح مقدس فدای امثال او باد که گردد دیس داعی حقیقی این خواجه
محمد محمد تقی التبریزی را که از باریافتگان مجلس سامی بودم مامور ساختند که کتاب مذکور را بترتیب مزبور ترجمه کلم
و لهذا این حقیر کثیر التقصیر با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت اطاعة لامر المطاع و اتباعا لحکمه الواجب الاتباع از حق سبحانه
و تعالی استعانت طلبیده بترجمه کتاب مزبور شروع نمودم و آنرا بر بیست و هشت باب بترتیب حروف تهجی مرتب ساختم
و در هر باب سه فصل بیان نمودم فصل اول در اسامی حیوانیکه مفاتیح آن مفتوح است فصل ثانی در آنچه اول
آن مکسور است فصل ثالث در آنچه مبادی آن مضموم است و این کتابرا الخواص الحیوان نام نهادم و مستدعی از ارباب
فضل و کرم آنکه اگر در ترجمه کلمات و حل لغات و تحریر عبارات آن سهوی و خطائی و زلتی رفته باشد بقلم عفو
در اصلاح آن کوشند چه این بی بضاعت با کثرت اشتغال بمطالعه و مباحثه علمیه و با آنکه کتاب دیگر در این فن
سوای کتاب مذکور که اعتماد را شاید در نظر نبود باین مسطور قیام نمود که العذر عند کرام الناس مقبول و الله
الموفق و المعین **باب اول** از کتاب خواص الحیوان در الف مشتمل بر سه فصل **فصل اول**
در الف مفتوحه **اسد** بفارسی شیر و بترکی اصلان نامند موضع او اکثر بیشه ها بود و از غلبه حرارتیکه
دارد دایم محموم است گوشت او حرام و از استماع صوت او نهنگ بمیرد و هر کس پیه او را بجمیع بدن طلا نماید
سباع از وی گریزان شود و اگر پوست او را بشرطی که موی داشته باشد بر کودک بندند تا حد بلوغ او را
از صرع نگه دارد و اکل زهره او حل معقود نماید بتخصیص که قرزاید النور بود و در هر موضعیکه از موی او بسوزانند
البته و امتعه را از ضرر و سوسه و برص ایمن دارد و نشستن بر پوست او دفع بواسیر و نقرس نماید و هرکه پیه او

MS copy begins here →



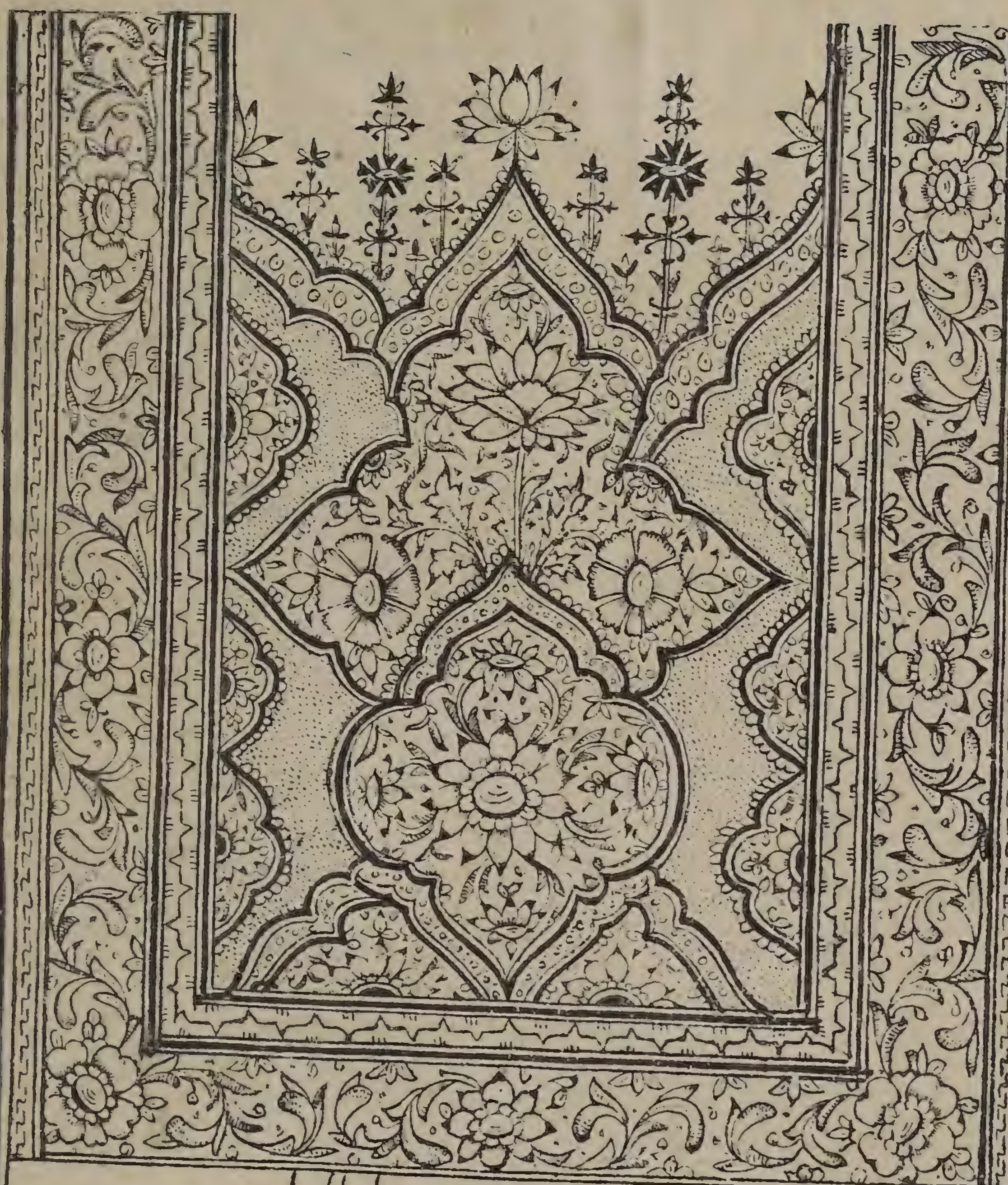
بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد خداوند را سزد که مشکوة بنیان حیوانرا بچراغ جان برافروخت و قلوب بنی نوع
انسانرا طریقه ادراک معانی و فهم لغات مبانی بیاموخت و درا بر سایر انام بتفضیل خلعت تکریم مشرف بتعظیم
ولقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا در وی بر ساخت
و صلوات نامحدود و درود نامعدود بر مرکز دایره وجود اعنی افضل کاینات و خلاصه موجودات فخر العالمین و سید
کونین محمد رسول الله علیه و ابن عمه و وصیه و خلیفته امیر المؤمنین علی ولی الله صلوات الله و سلامه علیه و اولاده الائمة
الاطهار **وبعد** بر ضمایر ارباب بینش و اصحاب دانش مخفی و مستور نماناد که چون در زمان پادشاه دین
پناه انجم سپاه گردون اشتباه فریدون فر سکندر ظفر دارای دادگر فرمان فرمای شرع پرور خاقان گیتی ستان
صاحبقران مفخر ملوک زمان باسط بساط امن و امان ماحی اساس جور و طغیان ناصر رایت عدل و احسان سلطان
سلاطین الآفاق ملجا ملوک العالم بالارث والاستحقاق مولی ملوک العرب والعجم حامی الفرقة الناجیة من بین الامم
ناظم الشریعة الشریفة المصطفویة سالک مسالک الطریقة المرضیة المرتضویة اعنی پادشاه ملک سپاه ظل الله المظفر
بالعنایات الربانیة المنصور بالتائیدات السبحانیة خاک آستانه خیر البشر غلام باخلاص امیر المؤمنین حیدر ابو المظفر
ابو المنصور شاه عباس الثانی الحسینی الصفوی الموسوی بهادر خان که فاتحه اسم اشرفش فاتحه عبادت و خاتمه اش خاتمه

ہم رسد فهد یوز ترکان بارس گویند فصل دُوّیم در فاء مکسوره فیل پیل فصل سیّم در فاء مضمومه فرانق بیر ترکی قرقوان
نامند باب بیست و یکم در قاف فصل اوّل در قاف مفتوحه قاقم مرغیست که بر ساحل دریا آشیانه سازد قبج کهک ماده
تیهو مرغ معروفست قرقف مرغیست قطا اسفرود سنگخوار فصل دوّیم در قاف مکسوره قرد بوزینه و میمون ترکان
بیچین گویند فصل سیّم در قاف مضمومه قبره چکاوک ترکان چلچکو نامند قمل الزرع شپش غله قنفذ خارپشت ترکی کرپی نامند
قنفذ بحری خارپشت دریائی باب بیست و دُوّیم در کاف فصل اوّل در کاف مفتوحه کبش قوچ کرکند کرگدن کرگدنه خر
هندی نیز گویند کروان اردک کلب سگ ترکی ایت نامند کلب الماء قندز است که در باب قاف گذشت فصل دوّیم در کاف مضمومه
کرکی کلنک ترکان درنا نامند باب بیست و سیّم در لام فصل اوّل در لام مفتوحه لجاء نوعی از سنگ پشت لقلق و کفلیز لکلک
لبوه ماده شیر باب بیست و چهارم در میم فصل اوّل در میم مفتوحه مها گاو کوهی معزه بز ترکی کچی نامند فصل دوّم
در میم مکسوره معراج جانور عجیبی است مثل خرگوش فصل سیّم در میم مضمومه مرعه مرغ نیکو رنگی است سیمرغ مرغیست
که شب بجو آید باب بیست و پنجم در نون فصل اوّل ناقه شتر ماده نحام مرغیست بخلقت بط نحل آنک عسل
ترکی بال اروسی گویند نسر کرکس ترکان قاجر نامند نعامه شتر مرغ ترکی دوه قوش نامند نعجه میش
ماده نمر پلنک ترکان قپلان نامند نمله مورچه ترکان قارنجه نامند فصل دُوّیم در نون مکسوره
نسناس خلقی است در صورت ناس نمس جانور هندی است فصل سیّم در نون مضمومه نقره کمش درشت
باب بیست و ششم در هاء فصل اوّل هوام مار و مور و سایر جانوران فصل دوّیم در هاء مکسوره
هرة گربه ترکی پشک نامند هزبر شیر فصل سیّم در هاء مضمومه هدهد شانه سر باب
بیست و هفتم در واو فصل اوّل در واو مفتوحه وحش انچه از دواب بر آدمی انس نگیرد ورشان
کبوتر صحرائی ورل جانوریست مانند سوسمار وزغه چلپاسه ترکی باش بغلو نامند وعل بز کوهی
در ابل گذشت بنات الوردان جانوریست که در اماکن نم متولد شود باب بیست و هشتم
در یاء فصل اوّل در یاء مفتوحه یاجوج و ماجوج از فرزندان یافث اند یامور
نوعی از بز کوهی یحمور خر کوهی ترکی داغ اشکی نامند یربوع
موش دشتی یعسوب پادشاه زنبور فصل دوّیم
در یاء مضمومه یؤیؤ نوعیست از مرغ که کنیت
وی ابو ریاح است تمت الفهرست
کتاب خواص الحیوان بعون
الله الملک المنان فی
شهر شوال سنه ۱۲۷۵

ترکان غرقه و غزغون نامند زنبور آنک ترکان درو نامند فصل دویم در زاء مکسوره زنایر مرغیست
که الفت بردم کیرد فصل سیم در زاء مضمومه زرق مرغ شکاری زور زدی سار و بترکی سقرچین کویند زجر
مرغیست که ملوک باو شکار کنند باب دوازدهم در سین فصل اول در سین مفتوحه سام الابرص چلپاسه
باش تغلو نامند سرطان خرچنگ سعلاط آخبث غولان سقنقور یکنوع ماهیست ترکی نامند سلوای مرغ سمانه بترکی بلدر
چین نامند سمک ماهی ترکان بالق کویند سمندر و سمندل جانوریست که آتش میخورد سمور حیوان صحرائیست شبیه
بکربه فصل دویم در سین مکسوره سنجاب بچه موش دشتی است سنور کربه و بترکی پیشک نامند فصل سیم در سین مضمومه
سلحفات سنک پشت سوسه کرمیست که در کندم و پشم افتد باب سیزدهم در شین فصل اول شهاد هو از حیوانست
که در بلاد روم یافت شود شاهین معروفست ترکان لاچین نامند شحمة الارض جانوریست که چون دست براو
کذارند جمع شود شقراق و سبزوای کاسه شکن فصل دویم در شین مکسوره شفنوع از کبوتر فصل سیم در شین مضمومه
شبوط نوعی از ماهی باب چهاردهم در صاد فصل اول در صاد مفتوحه صافر و صفاریه از انواع عصفورانست
صدف از حیوان دریاست صرصر و صرصار جانوریست شبیه ملخ صقر چرخ و ترکان اتیلکو نامند صفر ماریکه در جوف
آدمیست فصل دویم در صاد مکسوره صلنباج ماهی دراز باریک فصل سیم در صاد مضمومه صرد دارکوب
باب پانزدهم در ضاد فصل اول در ضاد مفتوحه ضان کوسفند و میش و بترکی دیشی قوین نامند ضب سوسمار ضبع
کفتار فصل دویم در ضاد مکسوره ضفدع بزق و بترکی قورباغه نامند فصل سیم در ضاد مضمومه ضوع مرغیست که اخیل
نامند و در الف کذشت باب شانزدهم در طا فصل اول در طاء مفتوحه طاوس معروفست طیر جلبن
مرغان طیطوی مرغیست که از نهرها مفارقت نمیکند طیهوج شبیه بکبک کوچکست طرغلودس مرغیست باب هفدهم
در ظاء مفتوحه ظبی آهو و بترکی جیران و کیک نامند ظربان مرزنکل ترکی بدق و کوهان خوانند باب هجدهم در
عین فصل اول در عین مفتوحه عظاءه جانوریست از چلپاسه بزرکتر عقرب کزدم ترکان مسارو دلو نامند
علامات ماهیان دراز و باریک علق زلو و بترکی سلوک نامند عناق الارض جانوریست کوچکتر از یوز عنبر
ماهی بزرک بحریست عنز بز نماله ماده عنقا سیمرغ عنکبوت کاره تن عطار نوعی از حیوانات صدفیه است فصل
در عین مکسوره عجل کوساله بترکی بزد کویند ابن عرس راسو فصل سیم در عین مضمومه عصفور کنجشک ترکی
سرچه نامند عقاب آله سیاه ترکان قراقوش نامند عقعق عکه و فجله بترکی سقفان نامند باب نوزدهم در غین
فصل اول در غین مفتوحه غزال آهو بره غنم کوسفند ترکی قوین غواص مرغیست که او را غطاس نامند
فصل دویم در غین مکسوره غرغر ماکیان صحرائی فصل سیم در غین مضمومه غراب کلاغ و ترکان غارغه
و قارغون نامند غرنیق مرغ سفید دراز کردنست باب بیستم در فا فصل اول در فاء مفتوحه فاخته کبوتر ترکی
الاباخته نامند فاره موش ترکان سیجان نامند فراشه پروانه فرس اسب و انثی آن نامند فرس البحر حیوانیست که در نیل مصر

فصل دوّیم در بآء مکسوره برزون اسب تر فصل سیّم در بآء مضمومه برغوث کیک ترکی بره نامند
براق اسبی که حضرت نبوی صلعم سوار شد بلبل معروفست بوم جغد و کنکر ترکی بایغوش نامند بوقیر مرغ سفید ست
باب سیّم در تاء فصل اوّل در تاء مفتوحه تنین اژدر بزرگ تخم مرغینست نامند بط تنوط دارکوبه تیس نر بز اهلی
و وحشی ترکان تکیین خوانند فصل دوّیم در تاء مکسوره تدرج مرغابیست مثل دراج تمتوح نهنک ترکی لوخمی اسلیا
کویند فصل سیّم در تاء مضمومه تشه مرغیست که او را صفاریه کویند باب چهارم در ثاء فصل اوّل در ثاء
مفتوحه ثور کاو نر ترکان اوکز نامند فصل دوّیم در ثاء مضمومه ثعبان اژدها ثعلب روباه ترکی تولکی کویند
باب پنجم در جیم فصل اوّل در جیم مفتوحه جاموش کاومیش جان مار سفید است جدی بزغاله ترکی اوغلاق کویند
جراد ملخ ترکی چکرد کویند جمل شتر نر ارکک دوه کویند جلکاء از ماهی و مار متولد میشود جلاله هر حیوانیکه
نجاست خوار میشود جبهر خرس ماده فصل دوّیم در جیم مکسوره جرّی پری جنان البیوت مارهای کوچک
جریت ماهی شبیه نهنک فصل سیّم در جیم مضمومه جرذ موش نر جند بید ستر معروفست ترکی اوغلان
اوش کوینا باب ششم در حاء فصل اوّل در حاء مفتوحه حجل کبک نر حیه مار حلزون کرم کوش ماهی
ترکان بالغ عولاغی کویند حمامه کبوتر حوصله مرغ بزرک حوصله حیدر نام شیر فصل دوّیم در حاء مکسوره
حجر ماده یان حداه کورکره ترکی چلاغان نامند حرباء آفتاب پرست در احمل الیهود حمار خر ترکی اشک نامند
حمار وحشی خر کوهی ترکی داغ اشکی حمار قبان پاشنه کز حرزون سوسمار فصل سیّم در حاء مضمومه
حباری جرز ترکی وحره نامند خرقوش جانوریست که سیل سبرحی نند حوت ماهی ترکی بالق کویند حوت الحیض
حیوان بزرکیست در دریا حوت موسی و یوشع ع ماهیست در دریا ام حبین راسو دسام ابرص کویند
حباحب حیوانیست مثل مکس باب هفتم در خاء فصل اوّل در خاء مفتوحه خاز باز و خر باز اسم مکس
خنق مرغ بزرکیست در بلاد چین خطاف پرستوک ترکی قرلانقوج خنفسا سرکین کردان ترکی دوزان
قوردی نامند فصل دوّیم در خاء مکسوره خنزیر خوک ترکی طنغوز کویند فصل سیّم در خاء مضمومه خفاش
شب پره خلد موش کور باب هشتم در دال فصل اوّل در دال مفتوحه دابه هر حیوان جنبنده
دلق دله فصل دوّیم در دال مکسوره دیک خروس فصل سیّم در دال مضمومه دبّ خرس دلدل
خار پشت دکفین جانوریست در دریا دود کرم ترکان قورد نامند دجاج مرغ خانکی ترکان داوق
نامند باب نهم در ذال فصل اوّل ذراریح آرکلنک فصل دوّیم در ذال مکسوره ذئب کرک ذیخ کفتار نر
فصل سیّم در ذال مضمومه ذباب مکس ترکان چبین نامند باب دهم در راء فصل اوّل در راء مفتوحه رخم
همای فصل دوّیم در راء مکسوره رق جانوریست شبیه نهنک فصل سیّم در راء مضمومه رتیلا رطیل روبیان
ماهی کوچک رخ مرغیست معروف در بلاد چین باب یازدهم در زاء معجمه فصل اوّل در زاء زاغ زغن



فهرست　　بسم الله الرحمن الرحیم　　الواب خواص الحیوان

باب اوّل در الف فصل اوّل در الف مفتوحه اسد شیر ترکی اصلان نامند ارنب خرگوش

ترکی توشقان اتان خر ماده افال ع افیل اشتر جوان ایم مار ترکی ایلان نامند اینار نر افعی مار ماده سود

مار سیاه ارقم مار بچه اربد نوعی از مار اصل ارضه جانور کوچکیست که چوب میخورد ترکی آغاچ قوردی گویند

اساریع کرمک سرخی که در سبزه زارها بود ترکی چمن قوردی نامند ایئل مرغ تیز چشمی ایل گوزن ترکی مرال

نر اوراتکه گویند فصل دوّم در الف مکسوره انسان مردم اوزه مرغ آبی خوانکی ترکی اوردک

گویند ابن اوی شکال ترکی چقال نامند آباله پرستوک ترکی قرلانقوچ نامند ابل شتر و ترکی دوه نامند

فصل سیّم در الف مضمومه اروتیه بز کوهی و ترکی داغ کیچی گویند اتن مرغیست که بسیاهی زند

باب دوّم در باء فصل اوّل در باء مفتوحه البازی باز ترکی قارچغائی نامند باشق باشه

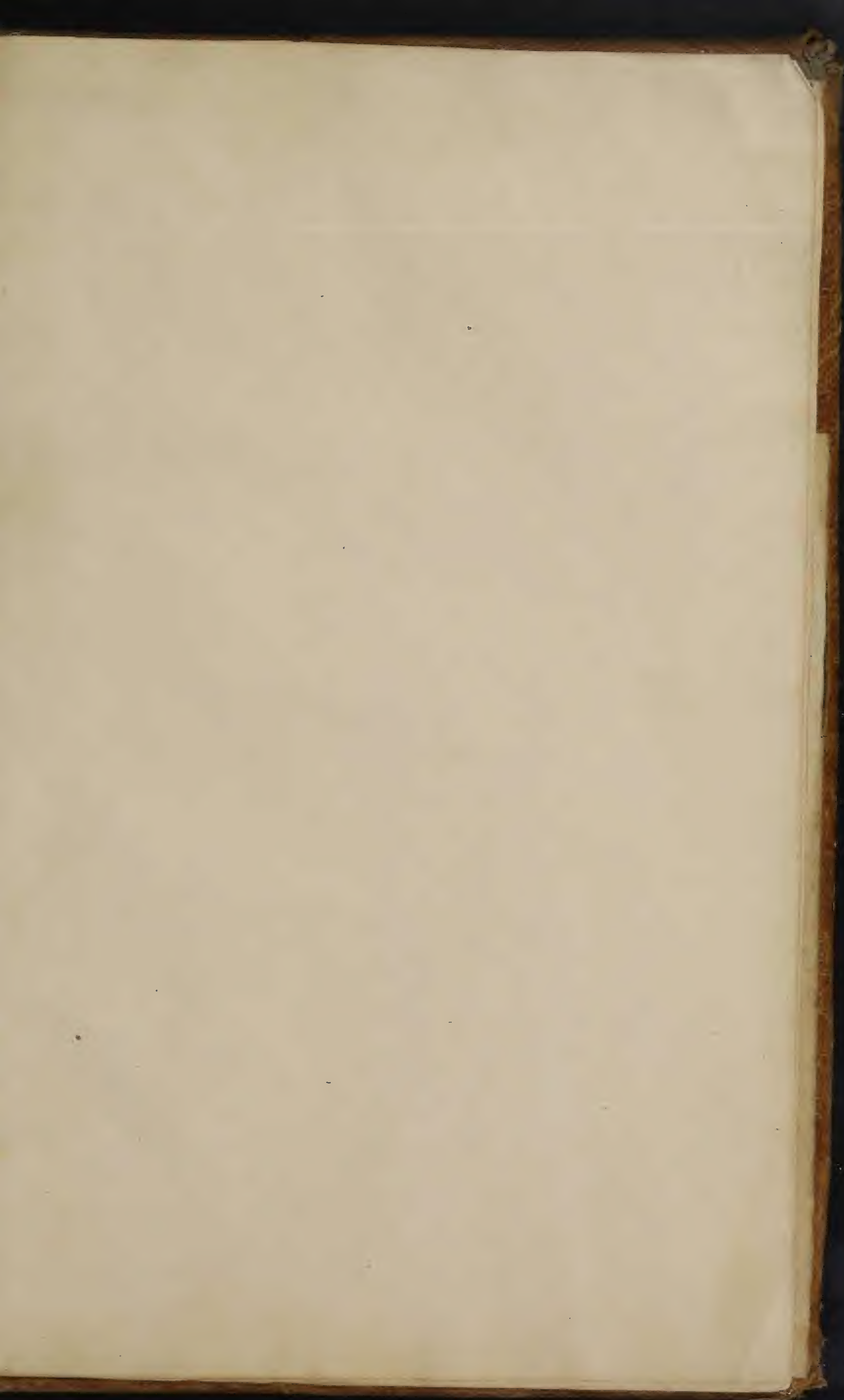
ترکی قرقی نامند بیدق اندکی از گنجشک بزرگتر ترکان ترشاه گویند بالام کادیست باله ماهی ترکی الق

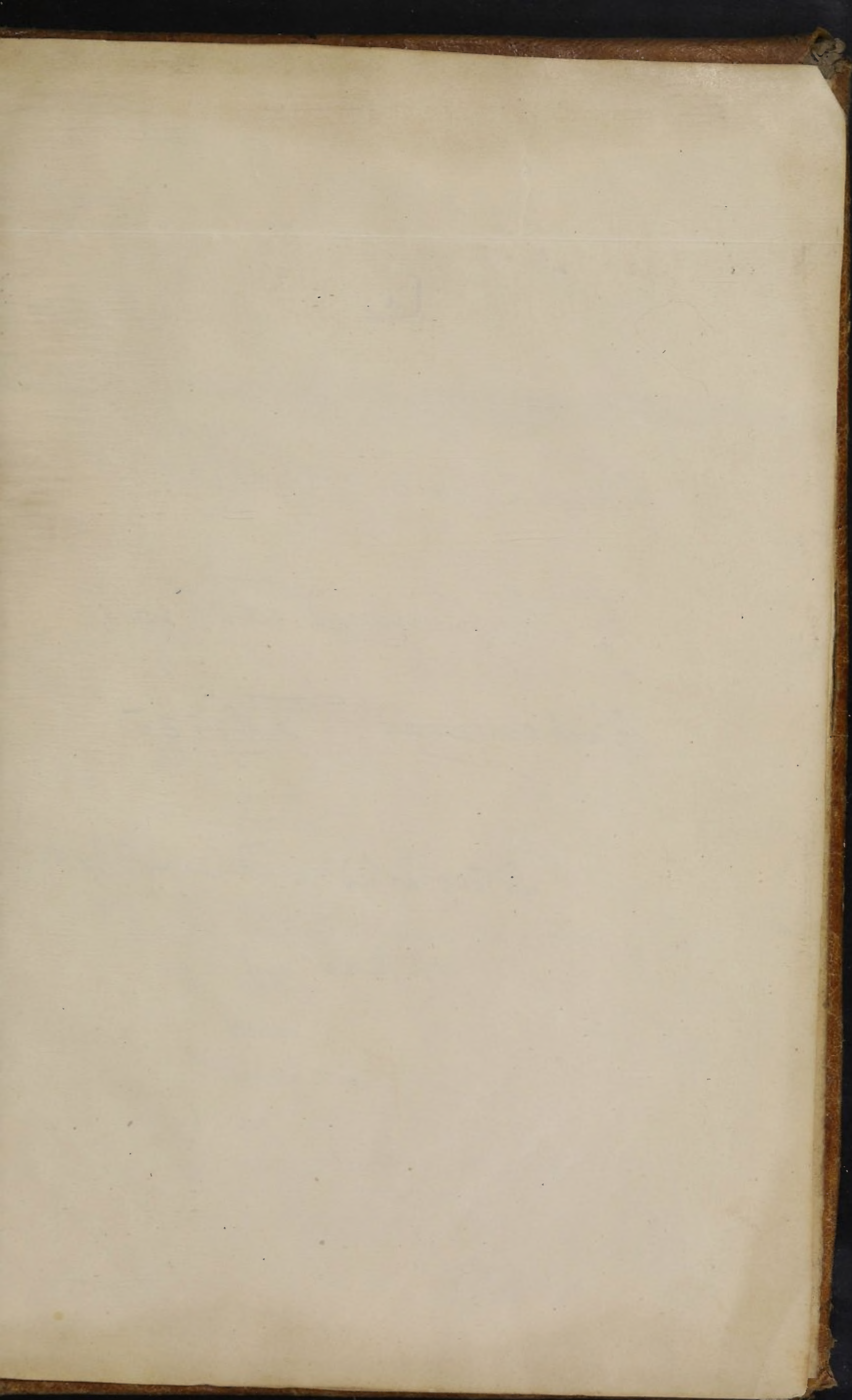
گویند بیبغا طوطی بغل استر ترکی قاطر گویند بقر گاو ترکی سغر نامند بقرهٔ وحشیه گاو کوهی ترکی داغ سغر

نامند بقره بنی اسرائیل گاو ماده کوچکیست بقه و بعوضه پشه ترکی کوز مرعک نامند بر ملنک ترکی بولنار خرا ند

اشک

4.IX.1928
Shiraz.
W. Ivanow.





9

No. 6.

[1]

Khawāṣṣu'l-ḥaywān,

by Muḥammad Taqī son of

Muḥammad Tabrīzī.

1275/
1859

Lithographed in Teheran (?), 1858.

(Persian)

